



نگاهی به زبان

(یک بررسی زبانشناختی)

جورج یول

ترجمه
نسرین حیدری



The study of language

(An introduction)

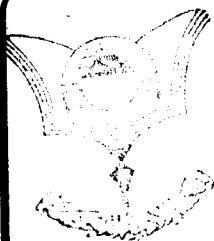
George Yule

Translated by:

Nasrin Heidari

۴۲۰۰ ریال

تهران: خیابان کارگر شمالی - بالاتر از پمپ بنزین - کوچه شهید ابوالفضل خسروی شماره ۸۴ - تلفن ۸۰۰۶۲۸۳
مراکز پخش: تهران: میدان انقلاب اسلامی - نیش خیابان ۱۶ آذر - فروشگاه سمت - تلفن: ۶۴۱۸۰۶۹



نگاهی به زبان (یک بررسی زبانشناختی)

جورج یول

ترجمه
نسرین حیدری

تهران

۱۳۷۲



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

Yule, George

یول، جورج

نگاهی به زبان (یک بررسی زیانشناختی) / جورج یول؛ ترجمه نسرین حیدری. — تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۴.
 ده، ۳۳۶ ص. : جدول، نمودار. - (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)؛ ۱۳۶: زیانشناسی؛ ۱)

The study of language: An introduction.

پشت جلد به انگلیسی:

واژه‌نامه.

کتابنامه: ص. [۳۰۵] - ۳۲۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. زبان. ۲. زیانشناسی. الف. حیدری، نسرین، مترجم. ب. فروست.
 ج. عنوان: یک بررسی زیانشناختی. د. عنوان.

P ۱۲۱ ی ۹۷۷

ن ۹۱ ی ۴۱۰



The study of language: An introduction, George Yule, Cambridge University Press, 1985

مترجم: نسرین حیدری

ویراستار: محمد عزیزیان

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

چاپ اول: پاییز ۱۳۷۴

تعداد: ۵۰۰۰

حروفچینی، صفحه‌آرایی و لیتوگرافی: سمت

چاپ: مهر (قم)

کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه، اقتباس، و غیره برای «سمت» محفوظ است (نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است).



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پیشتر احتیاج به زبان - زبانهای خارجی - نبود امروز احتیاج است به این، یعنی
جزو برنامه تبلیغات مدارس باید زبان باشد، زبانهای زنده دنیا، آنهایی که در همه
دنیا شایعتر است.

صحیفه نور؛ ج ۱۸، ص ۹۹

سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبتنی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبانی و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم پردازد و در هر کدام از رشته های علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند. دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن، باید بتدریج و پس از انتقادهای و یادآوریهای پیاپی ارباب نظر به دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نورزند.

کتاب حاضر که در برگیرنده مباحث اساسی مقدمات زبان شناسی است برای استفاده دانشجویان رشته های زبان انگلیسی و سایر زبانهای خارجی در درس «مقدمات زبان شناسی ۱ و ۲» به ارزش ۴ واحد ترجمه شده است. امید است که علاوه بر جامعه دانشگاهی سایر علاقه مندان و سایر پژوهان نیز از آن بهره مند شوند.

از استادان و صاحب نظران ارجمند تقاضا می شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	یادداشت مترجم
۳	پیشگفتار مؤلف

فصل اول: پیدایش زبان

منشأ الهی (۶)؛ منشأ آواهای طبیعی (۷)؛ منشأ حرکتی بیانی (۹)؛ همسازی فیزیولوژیکی (۱۰)؛ گفتار و نوشتار (۱۱)؛ پرسشها (۱۲)؛ موضوعات و پیشنهادهاى مورد بحث (۱۳)؛ منابعى برای مطالعه بیشتر (۱۴)

فصل دوم: تکامل خط

خطهای تصویرنگار و معنی نگار (۱۶)؛ خط واژه نگار (۱۸)؛ خط رمزی (۱۹)؛ خط هجایی (۲۰)؛ خط الفبایی (۲۱)؛ انگلیسی نوشتاری (۲۲)؛ پرسشها (۲۳)؛ موضوعات و پیشنهادهاى مورد بحث (۲۴)؛ منابعى برای مطالعه بیشتر (۲۵)

فصل سوم: خصوصیات زبان

ارتباطی در برابر اطلاعاتی (۲۷)؛ خصوصیات منحصر بفرد (۲۷)؛ جابجایی (۲۸)؛ قراردادی

بودن (۳۰)؛ باروری (۳۱)؛ انتقال فرهنگی (۳۳)؛ گسستگی (۳۴)؛ دوگانگی (۳۵)؛ سایر خصوصیات (۳۵)؛ پرسشها (۳۶)؛ موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث (۳۷)؛ منابعی برای مطالعه بیشتر (۳۸)

فصل چهارم: زبان حیوانات و زبان انسان

آموزش به شمپانزه‌ها (۴۰)؛ واشو (۴۱)؛ سارا و لانا (۴۲)؛ نیم چیمسکی (۴۴)؛ هانس، باز و دوریس (۴۵)؛ مناقشه (۴۶)؛ پرسشها (۴۸)؛ موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث (۴۸)؛ منابعی برای مطالعه بیشتر (۴۹)

فصل پنجم: آواهای زبان

آواشناسی (۵۲)؛ آواهای واکدار و بیواک (۵۳)؛ جایگاه تولید (۵۳)؛ جدول‌بندی آواهای همخوان (۵۸)؛ نحوه تولید (۵۹)؛ واکه‌ها (۶۱)؛ پرسشها (۶۴)؛ موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث (۶۴)؛ منابعی برای مطالعه بیشتر (۶۶)

فصل ششم: الگوهای آوایی زبان

واجشناسی (۶۸)؛ واجها (۶۹)؛ جفتها و مجموعه‌های کمینه (۷۰)؛ آواها و واجگونه‌ها (۷۱)؛ همگونی (۷۲)؛ حذف (۷۳)؛ پرسشها (۷۴)؛ موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث (۷۵)؛ منابعی برای مطالعه بیشتر (۷۵)

فصل هفتم: واژه‌ها و فرایندهای واژه‌سازی

فرایندهای واژه‌سازی (۷۸)؛ ابداع (۷۹)؛ وامگیری (۷۹)؛ ترکیب (۸۰)؛ ادغام (۸۱)؛ اختصار (۸۱)؛ پس‌سازی (۸۲)؛ تبدیل (۸۲)؛ سرواژه‌ها (۸۳)؛ اشتقاق (۸۳)؛ پیشوندها و پسوندها (۸۴)؛ میانوندها (۸۴)؛ فرایندهای چندگانه (۸۵)؛ پرسشها (۸۶)؛ موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث (۸۷)؛ منابعی برای مطالعه بیشتر (۸۹)

فصل هشتم: واژه‌شناسی

واژه‌شناسی (۹۱)؛ تکواژها (۹۲)؛ تکواژهای آزاد و مقید (۹۲)؛ تکواژهای آزاد (۹۳)؛ تکواژهای مقید (۹۴)؛ توصیف واژه‌شناختی (۹۴)؛ مشکلات موجود در توصیف واژه‌شناختی (۹۵)؛ واژکها و تکواژگونه‌ها (۹۶)؛ سایر زبانها (۹۷)؛ پرسشها (۱۰۰)؛ موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث (۱۰۱)؛ منابعی برای مطالعه بیشتر (۱۰۲)

فصل نهم: عبارتها و جمله‌ها: دستور

دستور (۱۰۵)؛ انواع دستور زبان (۱۰۶)؛ اجزای کلام (۱۰۶)؛ دستور سنتی (۱۰۷)؛ مقولات دستور سنتی (۱۰۷)؛ تحلیل سنتی (۱۰۹)؛ روش تجویزی (۱۰۹)؛ مصدر کاپیتان کرک (۱۱۰)؛ روش توصیفی (۱۱۱)؛ تحلیل ساختاری (۱۱۲)؛ تحلیل سازه‌های بلافصل (۱۱۳)؛ نمایش ساخت درونی جمله‌ها به کمک قلابهای نامگذاری شده (۱۱۴)؛ پرسشها (۱۱۶)؛ موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث (۱۱۷)؛ منابعی برای مطالعه بیشتر (۱۱۸)

فصل دهم: نحو

دستور زایشی (۱۲۱)؛ بعضی از خصوصیت‌های این دستور (۱۲۲)؛ ژرفساخت و روساخت (۱۲۳)؛ ابهام ساختاری (۱۲۴)؛ روشهای مختلف (۱۲۴)؛ نشانه‌های به کار رفته در توصیف نحوی (۱۲۵)؛ نمودارهای درختی نامگذاری شده (۱۲۷)؛ قواعد سازه‌ای (۱۲۸)؛ قواعد گشتاری (۱۳۰)؛ پرسشها (۱۳۱)؛ موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث (۱۳۳)؛ منابعی برای مطالعه بیشتر (۱۳۴)

فصل یازدهم: معناشناسی و کاربرد شناسی

نه خداوند و نه هامتی دامتی (۱۳۶)؛ معنای ادراکی در برابر معنای متداعی (۱۳۷)؛ مشخصه‌های معنایی (۱۳۸)؛ روابط واژگانی (۱۴۰)؛ هم معنایی (۱۴۱)؛ تضاد معنایی (۱۴۱)؛ شمول معنایی (۱۴۲)؛ هم آوایی، همنامی و چند معنایی (۱۴۳)؛ تعبیر منظورگوشوران (۱۴۴)؛ بافت (۱۴۶)؛ عبارتهای اشاره‌ای (۱۴۷)؛ پیش فرض (۱۴۷)؛ کنشهای گفتاری (۱۴۸)؛ پرسشها (۱۵۰)؛ موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث (۱۵۱)؛ منابعی برای مطالعه بیشتر (۱۵۲)

فصل دوازدهم: تجزیه و تحلیل کلام

تعبیر کلام (۱۵۵)؛ انسجام (۱۵۶)؛ ارتباط مطالب (۱۵۷)؛ رویدادهای گفتاری (۱۵۹)؛ تبادل مکالمه‌ای (۱۶۰)؛ اصل همیاری (۱۶۲)؛ دانش قبلی (۱۶۴)؛ پرسشها (۱۶۶)؛ موضوعات و پیشنهادهاى مورد بحث (۱۶۶)؛ منابعى برای مطالعه بیشتر (۱۶۸)

فصل سیزدهم: زبان و ماشینها

ترکیب گفتار (۱۷۱)؛ هوش مصنوعی (۱۷۲)؛ دستگاههای تجزیه کننده (۱۷۳)؛ دستگاههای درک کننده (۱۷۴)؛ الیزا (۱۷۵)؛ شردلو (۱۷۷)؛ پرسشها (۱۷۹)؛ موضوعات و پیشنهادهاى مورد بحث (۱۷۹)؛ منابعى برای مطالعه بیشتر (۱۸۲)

فصل چهاردهم: زبان و مغز

بخشهای مغز (۱۸۴)؛ ناحیه بروکا (۱۸۵)؛ ناحیه ورنیکه (۱۸۶)؛ ناحیه حرکتی تکمیلی (۱۸۶)؛ نظریه منطقه‌بندی مغز (۱۸۶)؛ سایر نظرها (۱۸۷)؛ نوک زبان و لغزشهای زبانی (۱۸۸)؛ زبان پریشی (۱۹۱)؛ زبان پریشی بروکا (۱۹۱)؛ زبان پریشی ورنیکه (۱۹۲)؛ استماع دوگانه (۱۹۳)؛ دوره بحرانی (۱۹۵)؛ جنی (۱۹۵)؛ پرسشها (۱۹۷)؛ موضوعات و پیشنهادهاى مورد بحث (۱۹۷)؛ منابعى برای مطالعه بیشتر (۱۹۹)

فصل پانزدهم: فراگیری زبان اول

لازمه‌های اصلی (۲۰۱)؛ مراحل زمانی فراگیری (۲۰۲)؛ چند مناقشه (۲۰۳)؛ گفتار مری (۲۰۴)؛ مراحل پیش‌زبانی (۲۰۵)؛ مرحله تک - کلمه‌ای یا مرحله جمله وازه‌ای (۲۰۶)؛ مرحله دوکلمه‌ای (۲۰۷)؛ گفتار تلگرافی (۲۰۸)؛ فرایند فراگیری (۲۰۹)؛ واژه‌شناسی (۲۱۰)؛ نحو (۲۱۲)؛ صورتهای سؤالی (۲۱۲)؛ صورتهای منفی (۲۱۳)؛ معناشناسی (۲۱۴)؛ پرسشها (۲۱۶)؛ موضوعات و پیشنهادهاى مورد بحث (۲۱۷)؛ منابعى برای مطالعه بیشتر (۲۱۹)

فصل شانزدهم: فراگیری / یادگیری زبان دوم

موانع فراگیری (۲۲۱)؛ کمکهای فراگیری (۲۲۳)؛ روش دستوری - ترجمه‌ای (۲۲۴)؛ روش مستقیم (۲۲۴)؛ روش گوشه‌زنی - زبانی (۲۲۵)؛ روش ارتباطی (۲۲۵)؛ فرایندهای فراگیری (۲۲۶)؛ پرسشها (۲۲۸)؛ موضوعات و پیشنهادهاى مورد بحث (۲۲۸)؛ منابعى برای مطالعه بیشتر (۲۳۰)

فصل هفدهم: زبان اشاره‌ای

روش گفتاری (۲۳۲)؛ انگلیسی نشانه‌ای (۲۳۳)؛ پیدایش زبان اشاره‌ای امریکایی (۲۳۵)؛ ساخت اشاره‌ها (۲۳۵)؛ معنی اشاره‌ها (۲۳۷)؛ نوشتار در زبان اشاره‌ای امریکایی (۲۳۹)؛ زبان اشاره‌ای امریکایی به عنوان یک نظام زبانی (۲۴۱)؛ پرسشها (۲۴۱)؛ موضوعات و پیشنهادهاى مورد بحث (۲۴۲)؛ منابعى برای مطالعه بیشتر (۲۴۴)

فصل هجدهم: تاریخ و دگرگونی زبان

شجره‌های خویشاوندی (۲۴۸)؛ روابط خویشاوندی (۲۴۹)؛ کلمات هم‌ریشه (۲۴۹)؛ بازسازی تطبیقی (۲۵۰)؛ تغییرات زبانی (۲۵۳)؛ انگلیسی باستان (۲۵۳)؛ انگلیسی میانه (۲۵۴)؛ تغییرات آوایی (۲۵۶)؛ تغییرات نحوی (۲۵۸)؛ تغییرات واژگانی (۲۵۹)؛ فرایند تغییر (۲۶۰)؛ پرسشها (۲۶۱)؛ موضوعات و پیشنهادهاى مورد بحث (۲۶۱)؛ منابعى برای مطالعه بیشتر (۲۶۳)

۲۶۴-۲۷۸

فصل نوزدهم: گونه‌های زبانی

زبان معیار (۲۶۵)؛ لهجه و گویش (۲۶۵)؛ گویشهای محلی (۲۶۷)؛ مرزهای همگویی و مرزهای گویشی (۲۶۸)؛ تداوم گویشی (۲۷۰)؛ دوزبانگی (۲۷۱)؛ برنامه‌ریزی زبان (۲۷۲)؛ انواع پی‌جین و کریول (۲۷۳)؛ پرسشها (۲۷۵)؛ موضوعات و پیشنهادهاى مورد بحث (۲۷۵)؛ منابعى برای مطالعه بیشتر (۲۷۷)

فصل بیستم: زبان، جامعه و فرهنگ

گویشهای اجتماعی (۲۸۰)؛ تحصیلات، شغل و طبقه اجتماعی (۲۸۰)؛ سن و جنس (۲۸۱)؛

سابقه نژادی (۲۸۲)؛ گویش فردی (۲۸۴)؛ سبک و سیاق سخن (۲۸۴)؛ دوزبانگونگی (۲۸۶)؛
 زبان و فرهنگ (۲۸۷)؛ جزمیت زبانی (۲۸۸)؛ فرضیه ساپیر - ورف (۲۸۹)؛ جهانیه‌های زبانی
 (۲۹۱)؛ پرسشها (۲۹۲)؛ موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث (۲۹۲)؛ منابعی برای مطالعه
 بیشتر (۲۹۴)

۲۹۵	ضمیمه: پاسخ به پرسشها
۳۰۵	منابع و مآخذ
۳۲۱	واژه‌نامه فارسی - انگلیسی
۳۲۹	واژه‌نامه انگلیسی - فارسی

یادداشت مترجم

زبان در طول بیش از دو هزار سال، همواره موضوعی جذاب برای بررسیهای مختلف بوده است. اگر چه این بررسیها اغلب متکی به برخوردهای ذهنی بوده و موضوعهایی مانند «ماهیت معنا»، «پیدایش زبان» و «کاربرد صحیح» را در برمی گرفته است، در عین حال، محققانی نیز بوده اند که از همان دیرباز، با برخوردی عینی به بررسی دقیق و سازمان یافته موضوعاتی از قبیل دستور، واژگان و تلفظ پرداخته اند.

در اواخر قرن هجدهم، بسیاری از محققان به بررسیهای زبانی توجه کردند و خیلی سریع نیاز به یک زمینه علمی جدید برای تحقیقات زبانی احساس شد. تلاشهای اولیه ای که در این دوره صورت گرفته، با عنوان فقه اللغه شناخته شده و بیشتر با تکامل تاریخی زبان سروکار داشته است.

از دهه ۱۹۶۰ به بعد، بررسیهای زبانی صورت علمی تری به خود گرفت و به «زبانشناسی» مشهور شد. در عصر حاضر، موضوع زبان به قدری گسترش یافته که مجموعه وسیعی از موضوعهای مرتبط دیگر را در بر گرفته و علم زبانشناسی جای خود را به عنوان یک رشته علمی متداول، در میان دیگر علوم باز کرده است.

کتاب حاضر، از جمله متون درسی است که مجموعه تقریباً کاملی از مباحث بنیادی زبانشناسی را در بردارد. این کتاب دارای بیست فصل است و در آخر هر فصل،

«پرسشها»، «موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث» و «منابعی برای مطالعه بیشتر» عرضه شده تا خواننده میزان درک خود را از مطالب آن فصل بسنجد، آن مطالب را در ذهن خود پیروراند و دانسته‌های خود را درباره آنها گسترش دهد. نویسنده این کتاب، مثالها را به زبان انگلیسی آورده و در موارد لازم، موضوع مورد بحث را با آوردن مثالهایی از زبانهای دیگر روشنتر کرده است. در ترجمه این کتاب سعی بر این بوده است که مثالها، تا آنجا که به اصل استدلال نویسنده لطمه‌ای وارد نشود، به زبان فارسی ترجمه شوند و در مواردی که این کار عملی نبوده، مثالها به زبان اصلی آورده شده‌اند.

نظر به اینکه زبانشناسی در ایران نیز جای خود را باز کرده است و روز به روز بر تعداد علاقه‌مندان به آن افزوده می‌شود، امید است ترجمه حاضر در ارائه مفاهیم بنیادی و علمی این رشته مفید افتد.

نسرین حیدری

پیشگفتار مؤلف

در تهیه این کتاب سعی کرده‌ام پژوهشی از آنچه درباره زبان دانسته شده و همچنین روشهای مورد استفاده زبانشناسان برای رسیدن به آن دانش ارائه دهم. سؤالهای زیادی درباره ماهیت زبان وجود دارند که هنوز بی پاسخ مانده‌اند. زبانشناسی - که اغلب آن را مطالعه علمی زبان نامیده‌اند - رشته نسبتاً جدیدی است. در واقع، دانش ناخودآگاه گویشور یک زبان به چگونگی کارکرد آن، جامعتر از دانشی است که زبانشناسان تاکنون قادر به بیان آن بوده‌اند. در نتیجه، همانطور که فصلهای کتاب را می‌خوانید، سعی کنید با دیدی انتقادی به تأثیر توصیفها، تحلیلها و ادعاهای مطرح شده بنگرید و به این منظور، آن توصیفها، تحلیلها و ادعاها را با شَمّ زبانی خودتان از چگونگی کارکرد زبان بسنجید. پس از مطالعه این کتاب، شما باید احساس کنید که مطالب بسیاری درباره ساخت درونی زبان (صورت آن) و کاربردهای گوناگون آن در زندگی (نقش آن) می‌دانید و آمادگی طرح سؤالاتی را دارید که با آنچه زبانشناسان متبحر می‌پرسند مشابه است.

برای اینکه موضوعات این کتاب را بهتر دریابید، هر فصل با مجموعه‌ای از «منابعی برای مطالعه بیشتر» پایان می‌یابد. این منابع شما را با جزئیاتی بیشتر از آنچه در این مختصر آمده آشنا می‌کند. همچنین هر فصل مشتمل بر «پرسشها» و «موضوعات و پیشنهادها» مورد بحث است. پرسشهای آخر هر فصل، صرفاً وسیله‌ای است برای

خودآزمایی و پی بردن به اینکه نکات اصلی یا اصطلاحات مهم آن فصل را درک کرده‌اید یا خیر. شما باید بتوانید بدون هیچ مشکلی به پرسشها پاسخ بدهید. در آخر کتاب ضمیمه‌ای شامل پاسخهای مربوط به این پرسشها آورده شده است. «موضوعات و پیشنهادها» مورد بحث «این فرصت را به شما می‌دهد تا برخی از روشهای تحلیلی ارائه شده در این کتاب را به کار ببرید و به بررسی بعضی از مناقشات موجود در مطالعه موضوعات خاص پردازید و بکوشید تا نظر خود را به موضوعات مختلف مربوط به زبان معطوف سازید.

تدوین این کتاب به تدریس درسهای مقدماتی زبان در دانشگاههای ادینبورگ و مینه‌سوتا برمی‌گردد. بعلاوه، پیشنهادها و انتقادهای صدها دانشجو مرا بر آن داشت تا آنچه را باید بگویم به زبانی قابل فهم بیان کنم. اولین نسخهٔ مکتوب مطالب این کتاب برای مطالعه دانشجویان کلاسهای آزاد دانشگاه مینه‌سوتا تدوین شد. عکس‌العمل آنها مرا ترغیب کرد تا تغییرات دیگری در نسخه بدهم، به امید اینکه دارای انسجام و وضوح بیشتری گردد.

طبیعتاً چنین کتابی را نمی‌توان بدون کمکهای شایان دوستان و همکاران تهیه کرد. در این بین، ترجیح می‌دهم بویژه از این افراد، به دلیل پیشنهادها و راهنماییهایشان قدردانی کنم: گیل و کیث براون، پنی کارتر، فرید ارکو، دیانا فریتس، کاتلین هولیهان، تام مک‌آرتور، جیم میلر، راکی میراندا، اریک نلسن، ساندرا پینکرتون، ریچ ریردن، جرالد ساندرز، الین تارون و میشل تروفانت؛ و در پایان، از ویلی و آن یول، برای انجام دادن کارهای مقدماتی کتاب.

فصل اول

پیدایش زبان

پیدایش زبان را نباید در جنبه‌های عاری از لطافت شاعرانه آن جستجو کرد، بلکه باید آن را در بُعد شاعرانه حیات جست. منشأ زبان در رنگ پدیدگی بی‌روح آن نیست، بلکه در جست و خیزهای سرور آفرین و در نشاط پرطراوت آن جای دارد... من در اولین سخنان بشر قهقهه‌های شادی را شنیده‌ام، در آن هنگام که مردان و زنان جوان در جلب توجه یکدیگر رقابت می‌کرده‌اند، زمانی که هر کس خوشترین آوازش را سر می‌داده تا چشمانی را که با دیده تحسین به او می‌نگرند، به دام بیندازد. زبان در روزگاران اظهار محبت بشر، پا به عرصه وجود گذاشت.

اتویسپرسن^۱ (۱۹۲۱)

نظر یسپرسن مبنی بر اینکه زبان در دوران لذت بردن انسان به وجود آمده، یکی از فرضیه‌های دلنشین درباره منشأ زبان است؛ ولی به هر حال این نظر در حد یک فرضیه باقی می‌ماند. ما حقیقتاً نمی‌دانیم زبان چگونه به وجود آمده است. اینقدر می‌دانیم که زبان گفتاری خیلی زودتر از زبان نوشتاری وجود داشته است. با این حال، وقتی که از زندگی انسان بر روی زمین نشانه‌هایی کشف می‌کنیم که قدمت آنها به نیم میلیون سال

1. Otto Jespersen

قبل می‌رسد، هرگز به مدرک روشنی در خصوص زبانِ گویشی اجداد بسیار قدیم خود بر نمی‌خوریم؛ مثلاً در میانِ استخوانهای قدیمی، هیچیک از قطعات خاک آلود یک نوار کاست وجود ندارد تا به ما بگوید زبان در دورانهای اولیه چگونه بوده است. شاید به دلیل همین فقدان مدارک ملموس است که هرگز از نظر فرضیه پردازی در مورد منشأ گفتار انسان، در مضيقه نبوده‌ایم. ما در این فصل، به بررسی ماهیت بعضی از این فرضیه‌ها خواهیم پرداخت.

منشأ الهی

بر اساس یکی از دیدگاهها، خداوند آدم را آفرید و «آنچه آدم هر ذی‌حیاتی را خواند، همان نام او شد» (سفر پیدایش ۲: ۱۹). بنابر یک دیدگاه دیگر، به پیروی از سنت هندو، زبان را الهه ساراسواتی^۱، همسر برهما^۲، خالق کائنات، به وجود آورده است. به نظر می‌رسد در بیشتر ادیان، یک منشأ الهی وجود داشته باشد که زبان را در اختیار بشر قرار می‌دهد.^۳ برای کشف مجدد این زبان الهی اولیه آزمایشهایی صورت گرفته که نتایجی نسبتاً ضد و نقیض به دست داده است. ظاهراً فرضیه اصلی این بوده که اگر کودکان از آموختن زبان منع شوند، خود بخود زبان خداداد اولیه را به کار می‌برند. در حدود ۶۰۰ ق م، یکی از فراعنه مصر به نام پسامتیکوس^۴ این آزمایش را در مورد دو کودک نوزاد انجام داد. پس از دو سال همنشینی این کودکان با گوسفندان و یک چوپان لال، خبر رسید آنها کلمه‌ای به زبان آورده‌اند که مصری نبوده، بلکه کلمه فریگیایی^۵ «بکس»^۶، به معنای «نان»، بوده است. به گفته بعضی از مفسران، امکان ندارد این کودکان کلمه مذکور را از انسانی فرا گرفته باشند، بلکه آنها باید گفته گوسفندان را شنیده باشند. جیمز چهارم، پادشاه اسکاتلند، آزمایش مشابهی را در حدود ۱۵۰۰ میلادی

1. Sarasvati

2. Brahma

۳. قرآن کریم هم می‌فرماید: الرَّحْمَنُ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ. البته این تعلیم تکوینی با هیچکدام از آراء یاد شده ناسازگار نیست (ناشر).

4. Psammetichus

5. Phrygian

6. bekos

انجام داد و گزارش رسیده حاکی از این بود که کودکان با زبان عبری، سخن گفتن را آغاز کرده بودند. متأسفانه، هیچیک از موارد دیگر مربوط به کودکانی که در انزوا و بدون تماس گفتاری با انسان یافت شده‌اند، نتایج این دو آزمایش را تأیید نمی‌کنند. کودکانی که سالهای اولیه زندگی‌شان، بی‌هیچگونه دسترسی به گفتار انسانی سپری می‌شود، بدون زبان رشد می‌کنند. (در فصل چهاردهم، مسائل مربوط به اینگونه کودکان را بررسی خواهیم کرد.) اگر زبان از یک منشأ الهی سرچشمه گرفته باشد، هیچ راهی برای بازسازی زبان اولیه نداریم، بخصوص با توجه به حوادث مفروض در شهری به نام بابل^۱؛ «زیرا در آنجا، خداوند، لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت» (سفر پیدایش، ۹:۱۱).

منشأ آواهای طبیعی

نگرش کاملاً متفاوت دیگر در مورد سرچشمه‌های گفتار انسان، بر پایه عقیده به صداهای طبیعی استوار است. در این نگرش، کلمه‌های اولیه، احتمالاً تقلیدی از صداهای طبیعی هستند که مردان و زنان آن دوران از محیط اطراف خود می‌شنیده‌اند؛ مثلاً وقتی که چیزی با درآوردن صدای «غارغار»^۲ در ارتفاع کم به پرواز درمی‌آمده، انسان اولیه صدای مذکور را تقلید می‌کرده و آن صدا را برای نامیدن آن موجود به کار می‌برده است؛ یا هنگامی که پرند دیگری صدای «کوکو»^۳ در می‌آورده، از آن صدای طبیعی برای نامیدن آن موجود استفاده می‌کرده است. مؤید این نظریه این واقعیت است که در تمامی زبانهای معاصر کلماتی وجود دارند که ظاهراً تلفظ آنها صداهای طبیعی را منعکس می‌کند. در انگلیسی علاوه بر صدای «کوکو»، صداهایی شبیه به «شلپ شلپ»^۴، «دنگ»^۵، «بومب»^۶، «تلق و تولوق»^۷، «وزوز»^۸، «فش‌فش»^۹، «جیغ»^{۱۰} و

1. Babel

2. caw caw

3. cuckoo

4. splash

5. bang

6. boom

7. rattle

8. buzz

9. hiss

10. screech

صورت‌هایی از قبیل «ععو»^۱ وجود دارد. در واقع، این نوع نگرش به منشأ زبان را «نظریه نام آوایی»^۲ نامیده‌اند. شکی نیست که در هر زبان کلمه‌های «نام‌آوا»^۳ (منعکس‌کننده صداهای طبیعی) وجود دارد، اما مشکل می‌توانیم دریابیم در زبانی که صرفاً صداهای طبیعی را منعکس می‌کرده، چگونه - گذشته از مفاهیم انتزاعی - چیزهای بی‌صدا را می‌توانسته‌اند مورد خطاب قرار دهند. بدینسان، ممکن است در صحت این نظریه نیز تردید کنیم که: زبان مجموعه‌ای صرف از کلماتی است که به عنوان «اسامی» موجودات به کار برده می‌شوند.

برخی نیز پیشنهاد کرده‌اند که صداهای اولیه زبان، از فریادهای طبیعی ناشی از احساس درد، خشم، لذت و مانند آن به وجود آمده است. احتمالاً مفهوم دردناکی همراه با صدای «اوخ»^۴، به همین نحو پیدا شده است. در هر صورت، باید توجه داشت که آن فریادهای بیانگر احساس که اشخاص در عکس‌العمل‌های احساسی از خود بروز می‌دهند، شامل صداهایی است که در موقعیتی غیر از این کاربرد ندارد و در نتیجه، به نظر می‌رسد انتخاب آنها به عنوان صداهای منشأ، غیرمحمّل باشد.

دیدگاه دیگری در مورد «صداهای طبیعی» وجود دارد که به «نظریه نام‌آوای گروهی»^۵ معروف است. شاید صداهای شخصی که کار بدنی می‌کند منشأ زبان ما باشد، خصوصاً وقتی که آن کار بدنی چند نفر را به خود مشغول کرده و لازمه انجام دادن آن، هماهنگی گروهی باشد. بنابراین، احتمال دارد گروهی از انسانهای اولیه، در حین بالا کشیدن و حمل قطعه‌های الوار یا ماموتهای بیجان، با سر دادن فریادها و ناسزاها موجب اشاعه زبان شده باشند. جاذبه این نظریه در این است که زبان انسان را در عرصه‌ای کم و بیش اجتماعی تبیین می‌کند. صداهای انسانی، به هر صورتی که تولید شوند، احتمالاً در زندگی اجتماعی گروه‌های انسانی، کاربردی اصولی داشته‌اند. این نظریه جالب، اگر چه هنوز در حد یک فرضیه باقی مانده، ممکن است با کاربرد صداهای انسانی ارتباط داشته باشد. در هر صورت، نظریه مذکور نمی‌تواند پاسخگوی سؤال ما در خصوص منشأ

1. bow - wow

2. bow - wow theory

3. onomatopoeic

4. ouch

5. yo - heave - ho theory

صداهاى انسانى باشد. میمونها و دیگر پستانداران نخستین پایه نیز داد و فریادهای گروهی سر می دهند، در صورتی که از نظر قوه نطق پیشرفتی نکرده اند.

منشأ حرکتی بیانی^۱

نظریه دیگر درباره منشأ زبان، به ارتباط بین حرکات جسمی و صداهاى دهانی می پردازد. معقول به نظر می رسد که حرکات جسمی در تمامی بدن، می توانسته وسیله ای برای نشان دادن طیف وسیعی از حالتهاى احساسی و خواستها باشد. در واقع، بسیاری از حرکات جسمی ما با به کارگیری بدن، دستها و صورت، وسیله ای برای ارتباط غیرگفتاری هستند که انسانهای امروزی، با وجود مهارتهای زبانی پیشرفته، هنوز از آن استفاده می کنند.

باری، نظریه حرکتی بیانی ارتباط بسیار خاصی را بین حرکات جسمی و دهانی برقرار می کند. این نظریه مدعی است که در ابتدا، مجموعه ای از حرکات جسمی به عنوان یک وسیله ارتباطی گسترش یافته و سپس، مجموعه ای از حرکات بیانی، خصوصاً با به کارگیری دهان، روبه تکامل نهاده است. در این تکامل، تکانهای زبان، لبها و غیره، براساس الگوهای حرکتی مشابه با حرکات جسمی قابل تشخیص بوده است؛ مثلاً برای پیام «خدا حافظی»، شما می توانستید به جای تکان دادن دست (حرکت جسمی)، از زبان (حرکت دهانی) استفاده کنید. این نظریه، که سر ریچارد پگت^۲ (۱۹۳۰) آن را «پانتومیم خاص زبان و لبها» نامیده، امروزه قدری بیگانه به نظر می رسد. در واقع، ما می توانیم از اشارات یا حرکات خاصی برای اهداف ارتباطی گوناگونی استفاده کنیم، اما مشکل است بتوانیم صورت واقعی پیامهای «دهانی» را که منعکس کننده بسیاری از این حرکاتند، بنمایانیم. بعلاوه، پیامهای زبانی زیادی وجود دارند که ظاهراً در امر انتقال توسط این نوع حرکات، دشواری ایجاد می کنند. در یک آزمایش ساده، سعی کنید فقط با استفاده از حرکات، پیام زیر را به یکی از دوستانتان انتقال دهید: «عموی من خیال

1. oral- gesture source

2. Sir Richard Paget

می‌کند نامرئی است». حال، خود را برای سوء تفاهمهای بعدی آماده کنید.

همسازی فیزیولوژیکی^۱

پیشنهاد دیگر در مورد منشأ گفتار انسان، بر بعضی ویژگیهای جسمی انسانها مبتنی است که در موجودات دیگر، حتی پستانداران نخستین پایه نیز وجود ندارند. این خصوصیت‌های جسمی، بیشتر به عنوان همسازیهایی جزئی به حساب می‌آیند که به خودی خود، گفتار تولید نمی‌کنند، بلکه راهنماهای خوبی هستند دال بر اینکه دارنده چنین خصوصیت‌هایی، احتمالاً توانایی نطق دارد.

دندانهای انسان راست است و مثل دندانهای میمون، متمایل به بیرون نیست. حتی در طول این دندانها ناهمواری وجود دارد. چنین خصوصیت‌هایی برای خوردن ضرورت ندارند، بلکه بیشتر در تولید صداهایی مثل [f]، [v] و [th] مفیدند. لبهای انسان نیز بیشتر از دیگر پستانداران نخستین پایه، دارای ماهیچه‌های پیچیده و درهم تنیده است و انعطاف‌پذیری حاصله مسلماً در تولید صداهایی مثل [p]، [b] و [w] مؤثر واقع می‌شود. دهان انسان نسبتاً کوچک است، سرعت باز و بسته می‌شود و دارای یک زبان کاملاً انحنایز است که می‌توان آن را در تولید بسیاری از صداهای مختلف به کار گرفت.

جای حنجره انسان یا «محفظه صدا»^۲ (دربردارنده تارهای صوتی) کاملاً با جای حنجره میمون فرق دارد. در خلال تکامل جسمی انسان، برای حفظ حالت عمودی بدن، سر او جلو آمده و حنجره‌اش به بخش پایین‌تری منتقل شده است. این امر موجب به وجود آمدن یک حفره طولانی‌تر به نام حلق در بالای تارهای صوتی شده که می‌تواند مثل یک بازخوان^۳ برای تمامی صداهایی که از طریق حنجره تولید می‌شوند، عمل کند. این تحول ناخوشایند در جایگاه حنجره انسان، احتمال خفگی ناشی از تکه‌های غذا را برای او افزایش می‌دهد. اگر چه میمون‌ها نمی‌توانند از حنجره خود برای تولید صداهای گفتاری استفاده کنند، ولی در عوض، مشکل گیرکردن غذا در نای را هم ندارند.

1. physiological adaptation

2. voice box

3. resonator

مغز انسان یکسویه^۱ است؛ به عبارت دیگر، هر یک از دو نیمکره مغز وظایف خاصی دارند. کارهای تحلیلی، مثل استفاده از ابزار و زبان، در بیشتر افراد، تا حد زیادی منحصر به نیمکره چپ مغز می‌شوند. امکان دارد یک پیوند تکاملی بین تواناییهای انسان در استفاده از ابزار و زبان وجود داشته باشد و نیز ممکن است هر دوی اینها با تکامل مغز انسان مرتبط باشند. بیشتر نظریه‌های دیگر در مورد منشأ گفتار، صداها یا حرکات ساده انسانها را وسیله‌ای برای اشاره کردن به اشیای موجود در اطراف آنها دانسته‌اند. این عمل ممکن است مرحله واقعاً مهمی در سیر تکاملی زبان باشد، اما چیزی که کم دارد، وجود هرگونه عنصر «تنظیم کننده»^۲ است. تمام زبانها، از جمله زبانهای اشاره‌ای^۳، به تنظیم و ترکیب صداها یا نشانه‌ها در ساختهای خاصی نیازمندند. به نظر می‌رسد لازمه این امر، تخصیص سلولهای بخشی از مغز به وظایف مذکور باشد. (در فصل چهاردهم به این موضوع باز خواهیم گشت.)

در مقایسه با استفاده از ابزار، صرفاً کافی نیست که انسان بتواند سنگی را جابجا کند (صدایی تولید کند)، بلکه باید قادر باشد تخته سنگ دیگری (سایر صداها) را نیز به طور متناسبی، در کنار اولی قرار دهد. بنابر ساخت زبانی، احتمالاً انسان برای اول بار با تولید صداهایی خاص (مثل beEr) برای چیزی خاص، توانایی نامگذاری را در خود به وجود آورده است. مرحله مهم بعدی، ترکیب صدای خاص دیگر (مثل gOOd) با صدای اول بوده تا یک پیام ترکیبی (beEr gOOd) بسازد. بعدها، با گذشت چند صد هزار سال سیر تکاملی، انسان این استعداد پیام سازی را با خود غرولند کرده است تا جایی که حالا می‌تواند روزهای شنبه، در حین تماشای مسابقه فوتبال، نوشیدنی نیروبخشی بنوشد و بگوید: This beer is good. دیگر پستانداران قادر به چنین کاری نیستند.

گفتار و نوشتار

در روند تکاملی گفتار، مسلماً انسانها صورتهای گوناگون صداهای طبیعی مثل «کوکو» و

1. lateralized

2. manipulative element

3. sign languages

«دنگ دنگ»^۱ را با یکدیگر تلفیق می‌کرده‌اند. آنها صداهای ناشی از عکس‌العملهای احساسی، مثل «اوه»^۲، «اه»^۳ و «آخ»^۴ را نیز با یکدیگر ترکیب، و گفتارشان را تا حد زیادی با حرکات جسمی، مثل اشاره کردن یا بالا بردن ساعد و خم کردن آن روی بازو، همراه کرده‌اند. به هر حال، به نظر می‌رسد که تمامی این صداها و حرکات، صرفاً مشخص‌کننده یکی از نقشهای کاربردی زبان باشد که می‌توانیم آن را به نقش تبادلی^۵ توصیف کنیم. نقش مذکور مربوط به این امر می‌شود که چگونه انسانها زبان را به منظور تبادل اجتماعی یا اقتصادی به کار می‌گیرند و چگونه از آن برای ابراز دوستی و تعاون یا دشمنی، رنجش و درد یا خشنودی استفاده می‌کنند. اما زبان نقش مهم دیگری نیز دارد، یعنی نقش القایی^۶ که به وسیله آن، انسانها توانایی زبانی‌شان را برای انتقال دانش، مهارتها و اطلاعات به کار می‌برند. جای تأسف است که ما حاضریم اجداد غارنشینان را موجوداتی پشمالو، غرولندکن و استخوانخوار تصور کنیم که به همنشینان خود پرخاش می‌کرده‌اند و این کار بیشتر برای آن بوده که دختران و پسران جوان غارنشین را با پیامهای خود از بهترین نحوه به دست گرفتن استخوان در حین جویدن آگاه کنند. نقش القایی، احتمالاً برای انتقال دانش از نسلی به نسل بعد، تکامل یافته است و این رسالت در انتقال زبان، مادامی که صرفاً در گفتار تحقق یابد، از نظر زمان و وسعت کار، کاملاً محدود می‌ماند. گفتار ماهیتاً زودگذر و فانی است؛ لذا میل به داشتن یک پیشینه باثبات‌تر از دانسته‌های قبلی، بایستی انگیزه اولیه پیدایش نشانه‌گذاریها، کلمه‌های مکتوب و نهایتاً زبان نوشتاری بوده باشد.

پرسشها

۱. نظریه‌ای که مبتنی بر پیدایش گفتار انسان از صداهای موجود در محیط اطراف اوست، چه نام دارد؟
۲. عقیده اصلی در نظریه «نام آوای گروهی» چیست؟

1. ding - dong

2. wow

3. ugh

4. oops

5. interactional

6. transactional

۳. نظریه «حرکتی بیانی» بیانگر چه ویژگی خاصی است؟

۴. چه مشخصه‌های ویژه‌ای از دندانها و لبهای انسان، آنها را برای تولید آواهای گفتاری مفید می‌کند؟

۵. دو نقش عمده زبان چیست؟ تفاوت آنها را با یکدیگر بنویسید.

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) گفته‌اند که مطالعه رشد نوزاد انسان، می‌تواند راهنمایی باشد به این امر که چگونه زبان در آغاز پا به عرصه وجود گذاشته است. آیا هیچ وجه مشترکی بین رفتار نوزادان انسان و مطالبی که در این فصل درباره رفتار انسانهای اولیه ارائه شده، وجود دارد که به کاربرد زبان منتهی گردد؟^۱

ب) محدودیتهای یک نظریه صرفاً حرکتی^۲، ممکن است با تفاوتهای موجود در محدوده انواع پیامها مرتبط باشد. به این دو پیام توجه کنید:

۱. سگ دارد مرغی را می‌خورد.

۲. برادرم خود را مرغ می‌پندارد.

کدامیک از این پیامها را آسانتر می‌توان از طریق حرکات القا کرد؟ (اگر لازم شد، غروندهای انسان اولیه را نیز اضافه کنید). چرا؟

ج) جرمی کمبل^۳ نوشته است: «این عقیده که ابزار سازی (تکنولوژی زیستن) نیروی محرکی برای تکامل هوش و زبان بوده است، شدیداً مورد سؤال است. آیا شما هم در مورد این ادعا که تکامل زبان می‌تواند با تکامل استفاده از ابزار مرتبط باشد شک دارید؟ مفهوم هوش چگونه با این بحث مناسبت پیدا می‌کند؟ اینطور گفته‌اند که گفتار، در واقع، نقش فرعی اندامهای فیزیکی انسان است که برای کارهای دیگری به وجود

۱. در صورت نیاز به مطالعه بیشتر در این زمینه، کتابهای ذیل بحثهایی در این باره دارند:

Lenneberg (1967)

Bickerton (1983a)

2. gestural

3. Jeremy Campbell (1982: 156)

آمده‌اند. (نقشهای اساسی‌ترین اندامها عبارتند از تنفس و خوردن.) چگونه می‌توانید از نظر مذکور پشتیبانی یا آن را رد کنید؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

شرح مقدماتی کاملتری دربارهٔ پیدایش زبان، در فصل ۱۰ کتاب Bolinger (1975) آمده است. شرح مفصلی از منشأ آواهای طبیعی را می‌توان در کار Diamond (1965) یافت و توضیحات تخصصی‌تری دربارهٔ تکامل جسمی، به قلم Lenneberg (1967) و Lieberman (1975) ارائه شده است. در مورد بعضی از نکات خاصتر، Salus (1969) مجموعه مقالاتی را گردآوری کرده است که عبارتند از: «آواهای طبیعی» از Plato، «فریادهای احساسی» از Rousseau، بر علیه نگرش «فریادهای طبیعی» از Herder، به‌انضمام خلاصهٔ ترجمه شده‌ای از Herodotus که به توصیف آزمایش انجام شده به دست Psammetichus می‌پردازد. بحثهایی در مورد «نظریهٔ حرکتی گفتار» در کار Paget (1930) وجود دارد و برای تمایز بین نقشهای تبادلی و القایی به کار Brown & Yule (1983a) مراجعه کنید.

فصل دوم

تکامل خط

نوشته‌های کشیشها چیزی نیستند جز اینکه مواعظ کتاب مقدس را در برابر چشمها قرار می‌دهند، همچنانکه صدای آنها، آن مواعظ را در گوشها می‌خواند. همانگونه که شیر در لحظه تراوش از سینه گرم‌تر است، موعظه آوایی نیز در برانگیختن علایق مقدم بوده و مطابق با وضعیت حضار، صورتهای گوناگونی به خود می‌گرفته است. اما کتابها نیز از بسیاری جهات دیگر امتیازاتی دارند. شما فقط هنگامی قادر به استفاده از نطق یک روحانی قابل خواهید بود که چنین فردی را در دسترس داشته باشید. با وجود این، ممکن است روحانیان خاموش یا تبعید گردند، اما کتابها در دسترس باشند. کتابها را با هزینه کمتری می‌توان نگاهداری کرد. کتابها اگر خوب انتخاب شوند، موعظه‌گرانی صمیمی، در دسترس، همیشگی، سلیم و قدرتمند خواهند بود، و نیز مشاورانی که همیشه برای رستگاری سودمند هستند.

ریچارد بکستر^۱ (۱۹۷۳)

در هنگام بررسی خط باید این نکته را به خاطر داشته باشیم که بسیاری از زبانهای مکشوف در جهان امروز، فقط صورت گفتاری به کار می‌برند. این زبانها صورت

1. Richard Baxter

نوشتاری ندارند و تا آنجا که ما می‌دانیم، برای زبانهایی که نظام نوشتاری دارند نیز تکامل خط یک پدیده نسبتاً جدید است. ما می‌توانیم سابقه تلاشهای بشر را در به نمایش درآوردن اطلاعات، در نقاشیهای غارها که عمر آنها دست کم به بیست هزار سال می‌رسد، یا در نشانه‌های سفالی متعلق به ده هزار سال قبل که احتمالاً اولین تلاش بشر برای ثبت اسناد بوده ردیابی کنیم، ولی این کارها را غالباً ابداعات اولیه در نوشتار به حساب آورده‌اند و قدمت نوشتاری که متکی به نوعی خط الفبایی باشد، فقط به سه هزار سال قبل می‌رسد.

بیشتر مدارکی که در بازسازی نظامهای خطی قدیم به کار برده شده‌اند، از نوشته‌های روی سنگها یا لوحه‌های یافت شده بر تخته سنگهای شهرهای مخروبه به دست آمده‌اند. بسیاری از این نوشته‌ها هرگز رمزگشایی نشده‌اند. امکان دارد بعضی از این مدارک، اسنادی مهم و مرتبط با رویدادهای بزرگ نباشند، بلکه صرفاً بقایای خطوط گنگ و دیوارنوشته‌های^۱ متعلق به آن دوران باشند؛ با وجود این، پی‌بردن به مراحل تکوین این نوشته‌ها، به ما امکان کشف منشأ یک سنت نوشتاری متعلق به چند هزار سال قبل را می‌دهد که انسان با آن، در پی ثبت و ضبط بادوامتر اندیشه‌ها و سخنان خود بوده است.

خطهای تصویرنگار و معنی‌نگار^۲

نقاشیهای غارها ممکن است در ثبت بعضی وقایع (مثل سه انسان و یک گاومیش) مفید باشند، اما هیچ نوع پیام زبانی خاصی به حساب نمی‌آیند. معمولاً این نقاشیها به عنوان بخشی از سنت هنر تصویری مورد توجه بوده‌اند. وقتی که بعضی از «تصاویر» به طور ثابتی نمایانگر تصورات خاصی شده باشند، می‌توانیم آنها را نوعی نوشتار تصویری یا خط تصویرنگار توصیف کنیم؛ بنابراین، شکلی مثل  را احتمالاً برای خورشید به کار می‌برده‌اند. نکته مهم در این نوع کاربرد نشانه نمادی^۳ این است که باید برای رساندن

1. graffiti

2. pictograms and ideograms

3. representative symbol

معانی اساساً مشابه، از صورتهای مشابه استفاده کرد. به مرور زمان، این تصویر احتمالاً صورت نشانه‌ای ثابت‌تری به خود گرفته و صورتی مثل (○)، علاوه بر خورشید، برای «گرما» و «روز» نیز استعمال می‌شده است. این نوع نشانه را بخشی از یک نظام نوشتاری معنایی یا خط معنی‌نگار دانسته‌اند. تمایز بین خطهای تصویرنگار و معنی‌نگار عمدتاً تفاوتی است که در رابطه بین نشانه و چیزی که نشانه بر آن دلالت می‌کند [دال و مدلول] وجود دارد. صورتهایی که بیشتر «تصویرمانند» هستند، تصویرنگار و صورتهایی که بیشتر انتزاعی و اشتقاقی‌اند، معنی‌نگار تلقی می‌شوند. خصوصیت مهمی که در هر دو نوع خط تصویرنگار و معنی‌نگار وجود دارد این است که آنها کلمه‌ها یا آواهای زبان خاصی را به نمایش در نمی‌آورند و تصویرنگارهای جدید، مانند آنهایی که در تصاویر زیر دیده می‌شوند، با زبان ارتباطی ندارند. عقیده عمومی این است که یک منشأ



تصویری یا معنایی برای تعداد بسیاری از نشانه‌هایی که در نظامهای خطی بعدی ظاهر شده‌اند وجود دارد؛ مثلاً در خط هیروگلیف مصری، نشانه [] برای اطلاق بر خانه به کار برده شده و از نمایش نموداری نقشه یک خانه اقتباس گردیده است. در خط چینی، نشانه [] برای رودخانه به کار رفته و منشأ آن در نمایش تصویری، رودخانه‌ای است که بین دو ساحل جریان دارد. به هر حال، باید یادآور شویم که این نشانه‌های نوشتاری در دو خط مصری و چینی، در واقع تصاویر خانه یا رودخانه نیستند، بلکه نوعی انتزاع در تولید نشانه‌های مرتبط با این دو چیز وجود دارد که دور از شکل واقعی آنها در جهان است.

وقتی که رابطه بین نشانه و شیء یا مفهومی که نشانه بر آن دلالت می‌کند انتزاعی شود، می‌توانیم اطمینان بیشتری داشته باشیم که آن نشانه کلماتی را در یک زبان نشان می‌دهد. در خط معنی‌نگار مصری، آب به صورت  بوده است. بعدها نشانه اشتقاقی  را برای کلمه کنونی «آب» به کار برده‌اند. هرگاه در یک زبان، نشانه‌ها

نمایانگر کلمه‌ها باشند، آنها را نمونه‌هایی از نوشتار کلمه‌ای^۱ یا خط واژه‌نگار^۲ تلقی می‌کنند.

خط واژه‌نگار

نمونه خوبی از خط واژه‌نگار همان است که سومریها در بخش جنوبی عراق امروزی، بین پنج تا شش هزار سال قبل به کار می‌برده‌اند. این نوشتجات را به دلیل استعمال اشکالی خاص در نشانه‌هایشان، عموماً نوشتجات میخی^۳ نامیده‌اند. اصطلاح میخی به معنی میخ مانند است و خطی که سومریها به کار می‌برده‌اند، با فشار دادن ابزار میخ ماندی بر روی لوحه‌های نرم گلی به وجود می‌آمده و حاصل این کار، صورتهایی مثل 𐎶𐎵 بوده است.

صورت ظاهری این نشانه‌ها هیچ سرنخی از مدلول آنها به دست نمی‌دهد. رابطه بین صورت نوشتاری و چیزی که این صورت نمایانگر آن است قراردادی است و ما در خط میخی، نمونه روشنی از نوشتار کلمه‌ای یا خط واژه‌نگار در دست داریم. صورت میخی فوق را می‌توان با نمونه‌ای از نمایش تصویری همان موجود ماهی مانند، یعنی 𐎶، مقایسه کرد. همچنین می‌توان معنی‌نگاری را که قبلاً به صورت 𐎶 برای خورشید نشان داده شد، با واژه‌نگار مستعمل در خط میخی برای اطلاق بر همان چیز، یعنی 𐎶، مقایسه کرد.

بنابراین، ما در دوره سومریها مدرکی دال بر به وجود آمدن یک نظام خطی واژه‌بنیاد^۴ داریم و آن مدرک، نوشتجات سومریها به خط میخی است که معمولاً از آنها با عبارت «اولین نظام خطی شناخته شده» یاد می‌کنیم.

یک نظام نوشتاری معاصر که تا حد زیادی به استعمال واژه‌ها متکی است، نظام نوشتاری چینی است. بسیاری از نشانه‌ها یا علائم نوشتاری چینی برای دلالت بر معنی

1. word - writing

2. logograms

۳. معادل انگلیسی آن "cuneiform" است به معنی «دارای شکل سه وجبی» (م).

4. word - based

کلمات به کار می‌روند، نه برای به نمایش در آوردن آواهای گفتاری آن زبان. حُسن چنین نظامی این است که دوگوشور با لهجه‌های چینی بسیار متفاوت که احتمالاً مشکلات زیادی در فهمیدن صورتهای گفتاری یکدیگر دارند، می‌توانند متون مکتوب مشابه را بخوانند. اشکال عمده این نظام نوشتاری این است که در آن، تعداد بسیار زیادی نشانه‌های نوشتاری گوناگون (بیش از هفتاد هزار) وجود دارد. ظاهراً دانستن حدود پنج هزار نشانه برای خواندن روزنامه‌هایی به این زبان کافی است. در هر صورت، به نظر می‌رسد به خاطر سپردن تعداد زیادی از نشانه‌های کلمه‌ای^۱، نمایانگر اشغال حجم زیادی از حافظه باشد و تاریخ بسیاری از نظامهای نوشتاری دیگر، تحولی را نشان می‌دهد که هدف آن دورشدن از نوشتار کلمه‌ای بوده است. برای نیل به این هدف، یک روش اصولی لازم است تا ما را از نشانه‌هایی که بر کلمه‌ها دلالت می‌کنند، به مجموعه‌ای از نشانه‌های نمایانگر آواها برساند.

خط رمزی^۲

یکی از راههای استفاده از نشانه‌های موجود برای به نمایش درآوردن آواهای زبان، روشی است که به خط رمزی شناخته شده است. در این روش، نشانه موجود برای یک شیء، به عنوان یک نشانه برای صدای کلمه گفتاری‌ای به کار رفته است که معمولاً به همان شیء اطلاق می‌شود. سپس، هرگاه که آن صدا یا صورت ملفوظ در کلمه‌ای دیده شود، به جای آن، نشانه مذکور به کار می‌رود. ما می‌توانیم با کارکردن روی صورت آوایی کلمه انگلیسی eye مثالی را برای این خط بسازیم؛ مثلاً می‌توانیم تصور کنیم که چگونه تصویر نگار  به واژه نگار  تحول یافته است. این واژه نگار به صورت eye تلفظ می‌شود و با به کارگیری اصل رمزی^۳، می‌توانید به خودتان با  (I) و به یکی از دوستانتان با  + (Crosseye) اشاره کنید. همچنین می‌توانید این صورت را با واژه نگار موجود برای deaf ترکیب کرده، کلمه defy را بسازید؛ یا آن را با واژه نگار boat ترکیب

1. word - symbols

2. Rebus writing

3. Rebus principle

کنید و کلمه bowtie را به دست آورید؛ و به همین ترتیب. مثال دیگری را در نظر بگیرید که غیر انگلیسی است و در آن معنی نگارِ پیچیده، تبدیل به واژه نگارِ پِ گردیده که صورت آوایی آن ba (boat انگلیسی) است. حال می‌توانیم کلمه ملفوظ baba (father انگلیسی) را با نشانه‌ای به شکل یا یا ارائه کنیم. با این کار، کاهش قابل توجهی در نشانه‌های مورد نیاز یک نظام نوشتاری ایجاد می‌شود.

خط هجایی^۱

در آخرین مثال، نشانه به کار رفته برای بخشهای یک کلمه، نمایانگر ترکیبی از یک همخوان و یک وا که (ba) بود. این ترکیب نوعی هجاست. وقتی که یک نظام نوشتاری، مجموعه‌ای از نشانه‌هایی را که نمایانگر تلفظ هجاهاست به کار گیرد، آن را خط هجایی می‌نامیم.

امروزه، هیچ نظام خطی کاملاً هجایی وجود ندارد، ولی زبان کنونی مردم ژاپن دارای تعداد زیادی از نشانه‌های منفرد است که بر هجاهای گفتاری^۲ دلالت می‌کنند و در نتیجه، اغلب این نظام را به عنوان نظام خطی تقریباً هجایی شناخته‌اند. در قرن نوزدهم، یک سرخپوست امریکایی به نام سیکویا، یک نظام نوشتاری هجایی ابداع کرد که سرخپوستان چروکی آن را برای به وجود آوردن پیامهای نوشتاری از زبان گفتاری به کار می‌بردند. توجه داشته باشید که در این مثالهای چروکی H (ho)، U (sa) و I (ge)، نشانه‌ها معادل با همخوانها یا وا که‌های صرف نیستند، بلکه برابر با هجاهایند.

هر دو نظام نوشتاری مصری و سومری تا به مرحله‌ای تکامل یافتند که تعدادی از نشانه‌های واژه‌نگار قبلی را برای نشان دادن هجاهای گفتاری به کار بردند. ولی به هر حال، استفاده از نظام نوشتاری هجایی به طور کامل، زمانی پدیدار می‌شود که فنی‌ها (ساکنان لبنان امروزی بین سه تا چهار هزار سال قبل) آن را به کار بردند. واضح است که بسیاری از نشانه‌هایی را که آنها به کار می‌بردند، از خط مصری پیشین گرفته شده بود. آنها صورت مصری □، به معنی خانه را با کمی تغییر جهت، به صورت □ درآورده بودند.

1. syllabic writing

2. spoken syllables

پس از اینکه این نشانه به طور واژه‌نگار برای کلمه‌ای با تلفظ beth (خانه) به کار رفت، رفته رفته از آن برای دلالت بر هجاهایی که با صدای [b] شروع می‌شد، استفاده کردند. همچنین، صورت مصری ~ (آب) به شکل 𐤁 درآمد و برای هجاهایی که با صدای [m] شروع می‌شد، مورد استفاده قرار گرفت. بدینسان، کلمه‌ای با تلفظ muba ممکن بود به صورت 𐤍𐤁، و کلمه‌ای با تلفظ bima به صورت 𐤁𐤍 نوشته شود. البته توجه داشته باشید که این خط از راست به چپ نوشته می‌شده است. در حدود ۱۰۰۰ ق م، فنیقیها دیگر استفاده از خط واژه‌نگار را کنار گذاشته، یک نظام نوشتاری هجایی کاملاً مترقی را جانشین آن کردند.

خط الفبایی^۱

اگر مجموعه‌ای از نشانه‌ها داشته باشید که برای نمایش هجاهایی با صدای آغازین مثلاً [b] یا [m] به کار روند، در حقیقت به موقعیتی نزدیک شده‌اید که در آن، نشانه‌های مذکور می‌توانند برای نمایش انواع آواهای مجزا^۲ در یک زبان به کار روند. در واقع، اساس خط الفبایی همین است. الفبا اصولاً مجموعه‌ای از نشانه‌هاست که هر کدام از آنها، نوعی آوای مجزا را نشان می‌دهد. ظاهراً موقعیت مذکور همان است که در آغاز شکل‌گیری نظامهای خطی زبانهای سامی، مثل عربی و عبری، رخ داده است. بخش عمده الفبای این زبانها، حتی در شکل جدیدشان، از نشانه‌های همخوان تشکیل شده است. این صورت اولیه خط الفبایی که از نظامهای خطی فنیقیها نشأت می‌گیرد، منشأ کلی بسیاری از دیگر الفباهای موجود در جهان است. گونه تعدیل یافته این خط را می‌توان در شرق، در نظامهای خطی هندی، و در غرب، در نظام خطی یونانی جستجو کرد.

یونانیهای عهد باستان، عمدتاً با استفاده از نشانه‌های جداگانه برای نشان دادن واژه‌ها به عنوان واحدهای آوایی مجزا، فرایند الفبایی کردن خط را یک مرحله ترقی دادند و در نتیجه، صورت جدیدی از الفبا را به وجود آوردند که این آواها را در برداشت.

1. alphabetic writing

2. single sounds

در واقع، به نظر بسیاری از نویسندگانی که در مورد منشأ الفبای جدید قلم‌فرسایی کرده‌اند، یونانیها را باید شایسته تقدیر دانست؛ زیرا آنها بودند که نظام ماهیتاً هجایی را از فنیقیها گرفتند و یک نظام الفبایی بنا نهادند که در آن، در برابر هر نشانه مجزا یک آوای مجزا قرار دارد.

این الفبای تعدیل یافته یونانیها، به دست رومیها به دیگر نقاط اروپای غربی رسید و البته، بارها جرح و تعدیل شد تا با نیازهای زبان گفتاری مردم آن نواحی متناسب گردد. در روند تکاملی دیگری، همین نظام خطی یونانی، به اروپای شرقی - که زبانشان اسلاوی بوده - رفته است. گونه تعدیل یافته این خط که (به اقتباس از نام «سنت سیریل»^۱، مبلغ مسیحی قرن نوزدهم) به الفبای سیریلی^۲ معروف است، اساس نظام خطی متداول در روسیه امروزی است.

سیر تکاملی صورت کنونی تعدادی از حروف الفبای جدید اروپایی را می‌توان - به نحوی که در زیر نشان داده شده - تا منشأ آنها در خط هیروگلیف مصری دنبال کرد.

رومی	یونانی باستان	فنیقی	مصری
B	ⲃ	𐤁	𐀀
M	Ⲙ	𐤄	𐀃
S	Ⲩ	𐤋	𐀅
K	Ⲛ	𐤌	𐀆

انگلیسی نوشتاری^۳

اگر واقعاً منشأ نظام خطی الفبایی بر برابری بین یک نشانه مجزا و یک آوای مجزا مبتنی بوده باشد، معقول است بپرسیم: چرا اینهمه ارتباط ناهماهنگ بین صورتهای نوشتاری و آواهای گفتاری زبان انگلیسی وجود دارد؟

پاسخ این سؤال را باید در برخی تأثیرات تاریخی بر صورتهای نوشتاری زبان انگلیسی جستجو کرد. بخش عمده‌ای از املاي انگلیسی نوشتاری، به همان صورت که

1. St. Cyril

2. Cyrillic alphabet

3. written English

در هنگام ورود صنعت چاپ به انگلستان قرن پانزدهم به کار می‌رفت تثبیت شد. در آن زمان، تعدادی صورت قراردادی برای نمایش نوشتاری کلمه‌ها از صورتهای به کار رفته در سایر زبانها، خصوصاً زبانهای لاتین و فرانسه، مشتق گردید. بعلاوه، بسیاری از دست اندرکاران اولیه کار چاپ گویشوران بومی هلندی بودند و نمی‌توانستند تصمیمات دقیق و مناسبی درباره تلفظ کلمه‌های انگلیسی بگیرند. شاید مسأله مهمتر این باشد که از قرن پانزدهم به بعد، در تلفظ انگلیسی گفتاری تغییراتی بنیادی روی داده است. بنابراین، حتی اگر در آن زمان، رابطه یک به یک خوبی بین حروف نوشتاری و آواهای گفتاری برقرار می‌بود و دست‌اندرکاران کار چاپ نیز آن را درست به کار می‌بردند، باز هم برای گویشوران امروزی زبان انگلیسی تضادهای عمده‌ای وجود می‌داشت. اگر این نکته را اضافه کنیم که تعداد زیادی از کلمه‌های نوشتاری قدیمتر انگلیسی را اصلاحگران املائی قرن شانزدهم، در واقع باز آفرینی کرده‌اند تا صورت نوشتاری‌شان با آنچه - گاهی به غلط - گمان می‌شد ریشه لاتینی آنها باشد (مثل تبدیل *dette* به *debt* و *iland* به *island*) هماهنگ شود، منشأ این ارتباطهای ناهماهنگ روشنتر می‌گردد. اینکه چگونه می‌شود آواهای کلمه‌های انگلیسی را به‌طور هماهنگ توصیف کرد، درحالی‌که صورتهای نوشتاری آنها سرنخهایی اینگونه غیر قابل اعتماد به دست می‌دهند، مسأله‌ای است که در فصل پنجم بررسی خواهیم کرد.

پرسشها

۱. نام نظام نوشتاری روسی چیست؟
۲. کدامیک از زبانهای امروزی از نظام نوشتاری نسبتاً هجایی استفاده می‌کند؟
۳. اشکالات نظام نوشتاری واژه‌نگار کدام است؟
۴. فرایند معروف به خط رمزی را توضیح دهید.
۵. نشانه‌های نمونه زیر متعلق به چه نوع نظام نوشتاری است؟

(الف)	Г (hu)	(ج)	casa (خانه)
(ب)	𐌿 (کوه)	(د)	ᑭᓱᓂ (کشور)

موضوعات و پیشنهاد‌های مورد بحث

الف) گفته‌اند که خط الفبایی «کارآمدترین نظام خطی ممکن» است.^۱ آیا با این ادعا موافقت؟ چه معیارهایی در «کارایی» این نظام خطی دخیلند؟ نظر گویشوران چینی و ژاپنی در مورد این ادعا چه خواهد بود؟

ب) نکته‌ای که در این فصل به آن نپرداختیم این بود که در نظام‌های خطی مذکور جهات مختلفی برای نوشتن وجود دارد؛ مثلاً خط هیروگلیف مصری، ستونی خوانده می‌شود؛ در خط فنیقی، مثل عربی معاصر، خط باید از راست به چپ خوانده شود؛ یا در خط رومی، مثل انگلیسی معاصر، خط باید از چپ به راست خوانده شود. این بدان معنی است که در روند تکاملی خط دوره‌ای وجود داشته که در آن، مسیر خط از «راست به چپ» به «چپ به راست» تغییر یافته است. آیا در این فصل، هیچ نکته آگاه‌کننده‌ای در مورد زمان احتمالی این تحول وجود دارد؟

ج) باستان‌شناسان معمولاً دیوارنوشته‌ها را آثاری از یک نظام نوشتاری تلقی نمی‌کنند. در واقع، مشکلی که در مورد بسیاری از این دیوارنوشته‌ها وجود دارد این است که تفسیر آنها بسیار دشوار است؛ چون این تفسیرها تا حد زیادی مبتنی است بر دانش خاصی دربارهٔ موقعیت فیزیکی در آن دوره، موضوعهای سیاسی آن عهد، واژگان خاص آن زمان و بسیاری چیزهای دیگر از این نوع. چند نمونه از دیوارنوشته‌ها را پیدا کنید و ببینید غیر از دانش زبانی، چه دانش دیگری برای تفسیر آنها لازم است.

د) گاهگاهی اعتراض می‌شود که باید در املای زبان انگلیسی اصلاحاتی صورت بگیرد و برای نمونه صورتهایی مثل *knock* و *photograph*، *ocean*، *right* را ذکر می‌کنند. آیا اصلاح املا امری ضروری است؟ اخیراً چه تغییراتی در املا به وجود آمده و آیا باید آنها را اصلاح در نظر بگیریم یا خیر (مثل املای امریکایی *color* و *summarize*، در مقایسه با املای بریتانیایی *colour* و *summarise*)؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

شرحی مقدماتی بر تکامل خط، در فصل ۷ از کتاب Hughes (1962) آمده است. کتاب Gelb (1963) یک متن درسی استاندارد ارائه می دهد. Ullman (1969) شرح دیگری در این زمینه به رشته تحریر کشیده و Diringier (1968) کاری جامعتر انجام داده است. کتاب Pedersen (1972) به بررسی تاریخی کشفیات باستانشناختی در رابطه با مطالعه خط می پردازد. برای آشنایی با نقش نشانه های سفالی در تکامل خط به کار - Schmandt (1978) Besserat مراجعه کنید. نسخه رونوشت مطلوبی از خط مصری در کار Budge (1913) مشاهده می شود. چگونگی تولید خط هجایی چروکی در اثر Gleason (1961) ارائه شده است. برای آشنایی با بحثهایی در مورد اصلاح املا، به کار Robertson (1954) & Cassidy مراجعه کنید. شرحی بسیار کامل و نسبتاً تخصصی درباره تاریخ و گونه های نظام خطی، در کار Jensen (1970) آورده شده است.

خصوصیات زبان

نکته بسیار جالب توجهی است که هیچ انسانی، حتی اگر ابلهان را استثنا نکنیم، آنقدر منحنط و کودن نیست که بتواند کلمه‌های مختلف را مرتب کرده، با ساختن جمله‌ای، افکار خود را تفهیم کند؛ در حالی که از سوی دیگر، هیچیک از حیوانات، هر قدر هم که کامل و دارای وضع جسمی مساعدی باشد، نمی‌تواند چنین کاری بکند....

رنه دکارت^۱ (۱۶۳۷)

در فصل اول، برخی از خصوصیات فیزیولوژیکی انسان را به عنوان شرط لازم برای تولید زبان بررسی کردیم. جنبه فیزیکی دندانها، حنجره و مانند آن در انسان، با سایر حیوانات مشابهتی ندارد و می‌تواند گویای این امر باشد که چرا صرفاً موجودی به نام انسان از قوه نطق برخوردار است. با این حال، نگفتیم که فقط انسان قادر به ایجاد ارتباط است. همه موجودات، از میمونها، زنبورها، عسل، حنجره‌ها، و دلفینها گرفته تا گورخرها، همگی قادرند با هموعانشان ارتباط برقرار کنند. وسعت و پیچیدگی نظام ارتباطی حیوانات گیج کننده است و حتی امید نداریم بتوانیم در اینجا خصوصیات متنوع

1. René Descartes

آنها را به طور خلاصه بیان کنیم. کاری که می‌توانیم به عنوان بخشی از تحقیق زبانی انجام دهیم توجه به آن خصوصیتی است که زبان انسان را از سایر صورتهای نشانه‌ای متمایز می‌کند و آن را به صورت نوعی نظام ارتباطی منحصر بفرد در می‌آورد.

ارتباطی در برابر اطلاعاتی^۱

برای توصیف این خصوصیات، باید در وهله اول بین نشانه‌های صرفاً ارتباطی و نشانه‌های (احتمالاً) غیر عمدی اطلاعاتی تمایز قایل شویم. شخصی که به سخنان شما گوش می‌کند، ممکن است به وسیله برخی از نشانه‌هایی که به طور غیر عمد ابراز کرده‌اید، درباره شما اطلاعاتی به دست آورد. او ممکن است متوجه شود که شما سرما خورده‌اید (چون عطسه می‌کنید)، شما راحت نیستید (چون مرتب روی صندلی جابجا می‌شوید)، شما شلخته‌اید (چون موهایتان را شانه نکرده‌اید و لباس‌تان چروک است)، فرد بی‌نظم و ترتیبی هستید (چون جورابهایتان را لنگه به لنگه پوشیده‌اید) یا اینکه شما اهل شهر دیگری هستید (چون لهجه غریبی دارید). به هر حال، وقتی که شما از زبان استفاده می‌کنید تا به این شخص بگویید: «من مایلم در این بیمارستان به عنوان جراح ارشد مغز کار کنم»، معمولاً چنین تلقی می‌شود که شما با قصد و اراده چیزی را ابلاغ می‌کنید. به همین ترتیب، در مورد پرنده‌ای به نام توکا، معمولاً داشتن پرهای سیاه، نشستن روی شاخه و تغذیه کردن از کرم چیزی را نمی‌فهماند، ولی هنگامی که یک گربه وارد صحنه می‌شود، صدای جیغ بلند این پرنده نشان می‌دهد که او دارد پیامی را منتقل می‌کند. بنابراین، وقتی که ما تمایز بین زبان انسان و ارتباط حیوانات را بررسی می‌کنیم، در واقع هر دو را بر حسب استعداد آنها در ایجاد ارتباط عمدی در نظر می‌گیریم.

خصوصیات منحصر بفرد^۲

برای تعیین خصوصیات معرّف زبان انسان، تلاشهای بسیاری صورت گرفته و فهرستهای

1. communicative versus informative

2. unique properties

مختلفی از این خصوصیات تهیه شده است. ما شش خصوصیت را در نظر گرفته، چگونگی بروز آنها در زبان انسان را توضیح خواهیم داد. همچنین سعی خواهیم کرد روشن کنیم که این مشخصه‌ها چگونه بخش منحصر بفردی از زبان انسان هستند و بعید به نظر می‌رسد که در نظامهای ارتباطی سایر موجودات یافت شوند. در عین حال، باید در نظر داشته باشیم که دیدگاه ما در مورد اینکه چگونه سایر موجودات ارتباط برقرار می‌کنند، اساساً دیدگاه یک بیگانه [نسبت به عالم حیوانات] و احتمالاً غیردقیق است. شاید حیوان دست‌آموز شما ارتباط کاملاً پیچیده‌ای با سایر هموعانش داشته باشد و مداوماً بگوید که چقدر فهماندن مطالبش به جانوران دو پایی که با قدمهای سنگین^۱ راه می‌روند و طوری عمل می‌کنند که انگار همه چیز را می‌دانند، مشکل است. ضمناً این هشدار را به خاطر بسپارید که ما در حال حاضر فقط می‌توانیم بعضی از خصوصیات را که این جانوران دو پا معتقدند منحصر به نظام زبانی آنهاست بررسی کنیم.

جابجایی^۲

وقتی که گریه دست‌آموز شما بعد از گذراندن یک شب در کوچه‌های اطراف، به خانه می‌آید و می‌ویوکنان جلوی پای شما می‌ایستد، احتمالاً شما پیام او را می‌فهمید، چون به آن زمان و مکان خاص مربوط می‌شود. اگر از آن گریه پیرسید شب گذشته کجا بوده و چکار می‌کرده، ممکن است باز هم می‌ویو کند. به نظر می‌رسد ارتباط با حیوانات منحصرأ به این لحظه، اینجا و حالا تخصیص یافته است. نمی‌توان این نوع ارتباط را به‌طور مؤثر، برای وقایعی که از نظر زمان و مکان دور هستند به کار برد؛ مثلاً وقتی سگ شما غرر می‌کند، احتمالاً مقصودش غرر «در همین زمان» است، چون به نظر نمی‌رسد او بتواند با این صدا درباره «رخدادهای شب گذشته در پارک» خبری بدهد، درحالی که انسان کاملاً قادر است با به کارگیری زبان خود، پیامهایی معادل با غرر را در مورد «رخدادهای شب گذشته در پارک» عرضه کند و در ادامه بگوید: «فردا دوباره

۱. lumbering bipeds، کنایه از غرور و نخوت انسان.

به آنجا برمی گردم». او می تواند راجع به زمان گذشته، آینده و سایر موقعیتها حرف بزند. این خصوصیت زبان انسان را جابجایی نامیده اند. این امر به کسانی که از زبان استفاده می کنند اجازه می دهد درباره چیزها و وقایعی که در محیط فعلی وجود ندارند گفتگو کنند. تصور عمومی براین است که ارتباط حیوانات فاقد این خصوصیت است.

به هر حال، گفته اند که نظام ارتباطی زنبورهای عسل دارای خصوصیت جابجایی است؛ مثلاً وقتی که زنبور عسل کارگر، یک منبع شهد پیدا می کند و به کندو برمی گردد، می تواند با انجام حرکاتی منظم در قالب یک رقص پیچیده، سایر زنبورها را از جایگاه آن منبع آگاه کند. بر اساس نوع رقص، سایر زنبورها می توانند جایی را که منبع جدید شهد در آن کشف شده است محاسبه کنند: رقص دایره ای نشانه مکان نزدیک و رقص تکان دادن دم با سرعتهای متغیر نشانگر مکانهای دورتر و حتی میزان مسافت است. این توانایی زنبورهای عسل را برای نشان دادن جایی در فاصله دور باید اینگونه تفسیر کرد که نظام ارتباطی این زنبورها، دست کم تا حدی دارای مشخصه جابجایی است. البته نکته بسیار مهمی که در این زمینه باید به آن توجه شود، بررسی مقدار و درجه این خاصیت در زنبور عسل است. نظام ارتباطی این زنبورها، خاصیت جابجایی بسیار محدودی دارد. مسلماً یک زنبور عسل می تواند سایر زنبورها را به سوی منبع غذا هدایت کند، ولی در عین حال، آن منبع باید نزدیکترین منبع غذایی باشد. این منبع غذایی نمی تواند «باغ گل سرخی باشد که در آن طرف شهر، در آخر هفته گذشته دیده ایم» - و تا آنجا که ما می دانیم - نمی تواند منبع شهدی محتمل در آینده و در بهشت زنبورهای عسل باشد. عوامل دخیل در خصوصیت جابجایی بدانگونه که در زبان انسان مشاهده می شوند، از خبر دادن درباره یک مکان منفرد بسیار جامع ترند. این خاصیت ما را قادر می کند تا درباره چیزها و مکانهایی صحبت کنیم که حتی نمی توانیم از وجود آنها مطمئن باشیم. ما می توانیم به موجودات اسطوره ای، دیوها، پریها، فرشتگان، بابائوئل و اخیراً به شخصیتهایی جدید مثل ابرمرد اشاره کنیم و درباره آنها سخن بگوییم. این خصوصیت جابجایی است که به بشر اجازه می دهد تا برخلاف موجودات دیگر، داستان بیافریند و جهانهای احتمالی آینده را توصیف کند.

قراردادی بودن^۱

عموماً این مسأله مطرح شده است که هیچ رابطه «طبیعی» بین یک صورت زبانی و معنای آن وجود ندارد. شما نمی‌توانید به کلمه عربی کلب نگاه کنید و مثلاً از شکل آن تعیین کنید که این کلمه یک معنی طبیعی دارد، همانطور که در مورد صورت معادل آن در انگلیسی (*dog*) نیز نمی‌توانید چنین کاری بکنید. صورت زبانی، هیچ رابطه طبیعی یا «تصویری»^۲ با آن موجود چهارپای پارس کننده در جهان خارج ندارد. تشخیص این اصل کلی دربارهٔ زبان، ما را هدایت می‌کند به این نتیجه‌گیری که یکی از خصوصیت‌های نشانه‌های زبانی، رابطه قراردادی این نشانه‌ها با چیزهایی است که بر آنها دلالت می‌کنند. صورتهای زبان انسان خصوصیتی را نشان می‌دهند که قراردادی بودن نامیده می‌شود. به هر حال، بین صورتهای و اشیایی که بر آنها دلالت می‌کنند «مناسبتی» وجود ندارد. مسلماً شما می‌توانید با کلمات بازی کنید تا آنها را به نحوی با خصوصیت یا فعالیت که حاکی از آنند مناسبت دهید، چنانکه در مثالهای زیر که از بازی یک کودک گرفته شده‌اند مشاهده می‌شود:

look fa/ tall kick mʌ

به هر جهت، یک بازی اینچنینی صرفاً بر این مسأله تأکید می‌کند که معمولاً رابطه بین صورت زبانی و معنی آن تا چه حد قراردادی است.

مسلماً در زبان کلماتی وجود دارند که ظاهراً صداهای آنها منعکس کننده صداهای اشیا یا فعالیتهاست؛ برای مثال می‌توان کلمه‌های انگلیسی *crash*، *cuckoo* و *slurp* را مطرح کرد که نام‌آوایند و در فصل اول، به عنوان بخشی از نظریه «آواهای طبیعی» در مورد منشأ زبان، دربارهٔ آنها بحث کردیم. در اکثر زبانها، کلمه‌های نام‌آوا نسبتاً نادرند و بخش عمده‌ای از عبارات زبانی در واقع قراردادی هستند، ولی در مورد اکثر نشانه‌هایی که حیوانات به کار می‌برند، به نظر می‌رسد رابطه روشنی بین پیام و نشانه‌ای که برای رساندن آن به کار می‌رود وجود داشته باشد. این تصویری که ما از

1. arbitrariness

2. iconic

غیر قراردادی بودن نظام نشانه‌ای حیوانات داریم، ممکن است رابطه تنگاتنگی داشته باشد با این امر که مجموعه نشانه‌هایی که حیوانات برای ایجاد ارتباط به کار می‌برند محدود است؛ یعنی هر نوع نظام ارتباطی حیوانات شامل مجموعه ثابت و محدودی از صورتها (ی آوایی یا حرکتی و اشاره‌ای) است. بسیاری از این صورتها فقط در موقعیتهای خاص (تعیین قلمرو) و در زمانهای خاص (فصل جفت‌گیری) به کار برده می‌شوند. درخصوص جفت‌گیری، رفتار انسان طوری است که گویی همه فصلها برایش آزاد است و دامنه و تازگی همیشگی در تعبیرات زبانی مربوط به این عمل مدرکی است دال بر خصوصیت دیگری از زبان انسان که آن را «باروری»^۱ نامیده‌اند.

باروری (جناس)

یکی از مشخصه‌های تمامی زبانها این است که پیوسته در آنها گفته‌های^۲ جدیدی به وجود می‌آید. کودکی که مراحل زبان‌آموزی را طی می‌کند، خصوصاً در تولید گفته‌هایی که قبلاً هرگز نشنیده فعال است. برای بزرگسالان موقعیتهای تازه‌ای بروز می‌کند یا چیزهای جدیدی باید توصیف شوند؛ بنابراین، کسانی که از زبان استفاده می‌کنند، باید برای ادای عبارت‌ها و جمله‌های جدید، ماهرانه دانسته‌های زبانی خود را به کار گیرند. این خصوصیت زبان انسان باروری («خلاقیت» یا «بی‌انتهای») نامیده شده است. این جنبه از زبان نشان می‌دهد که تعداد بالقوه گفته‌ها در هر یک از زبانهای بشری نامحدود است.

از طرف دیگر، به نظر می‌رسد نظام نشانه‌ای غیر بشری انعطاف‌پذیری کمی داشته باشد. زنجیره‌ها از چهار نشانه آوایی استفاده می‌کنند و میمونهای ورویت^۳ حدود سی و شش پیام صوتی دارند (که صداهای مربوط به استفراغ و عطسه را نیز در برمی‌گیرند). همچنین به نظر می‌رسد برای حیوانات امکان تولید نشانه‌های «جدید»

1. productivity

2. utterances

۳. vervet monkeys، نوعی میمون در جنوب و شرق آفریقا از نوع *Cercopithecus pygerythrus* که به رنگ سیاه و دارای چانه و دم است (م).

برای خبر دادن از تجربه‌ها و وقایع نو وجود نداشته باشد؛ مثلاً زنبور عسل کارگر که معمولاً قادر است از جای منبع شهد خبر دهد، اگر جای این منبع کاملاً «جدید» باشد، از انجام دادن این کار وامی‌ماند. در یک آزمایش، کندوی زنبورهای عسل را زیر یک برج رادیویی قرار دادند و منبع غذا را در بالای آن برج گذاشتند. ده تا از زنبورها را به بالای برج بردند، جای منبع غذا را به آنها نشان دادند و بعد رهایشان کردند تا به بقیه زنبورهای کندو درباره یافته خود اطلاع دهند. ده زنبور این پیام را به وسیله رقص به دیگران رساندند و زنبورها همگی وزوزکنان از کندو بیرون آمدند تا غذای مورد نظر را به دست آورند. آنها در همه مسیرها پرواز کردند، اما نتوانستند جای غذا را پیدا کنند. (شاید این یکی از راههایی باشد که با آن می‌شود زنبورها را واقعاً عصبانی کرد.) احتمالاً مشکل این است که نظام ارتباطی زنبورها در مورد جایگاه غذا، مجموعه ثابتی از نشانه‌ها را شامل می‌شود که همه آنها مربوط به مسافتهای افقی است. زنبورهای عسل نمی‌توانند نظام ارتباطی‌شان را تعدیل کنند تا پیام «جدیدی» را که نشانگر مسافت عمودی است به وجود آورند. به عقیده کارل فن فریش^۱ که این آزمایش را انجام داده، «در زبان زنبورهای عسل، هیچ کلمه‌ای به معنی بالا وجود ندارد». بعلاوه، آنها نمی‌توانند چنین کلمه‌ای را ابداع کنند.

ظاهراً مشکل این است که نظام نشانه‌ای حیوانات دارای خصوصیتی است که مرجع ثابت^۲ نامیده می‌شود. هر نشانه‌ای برای ارتباط با یک شیء یا موقعیت خاص تثبیت شده است. در میان مجموعه نشانه‌های میمونهای ورویت، نشانه‌ای برای اعلام خطر (CHUTTER) وجود دارد که از آن به هنگام وجود مار در آن حوالی استفاده می‌شود؛ و نیز نشانه دیگری (RRAUP) هست که اگر عقابی به آنها نزدیک شود به کار می‌رود. این نشانه‌ها، نسبت به مرجعشان ثابتند و نمی‌شود آنها را تعدیل کرد. چیزی که می‌شود آن را مدرکی دال بر وجود خصیصه باروری در نظام ارتباطی این میمونها به حساب آورد، گفته‌ای مثل CHUTT - RRAUP است که به عنوان نوعی نشانه در

1. Karl von Frisch

2. fixed reference

زمانی که موجودی پرنده و مار مانند به آنها نزدیک می‌شود به کار می‌رود. این بدان معنی است که این نوع میمون قادر است «زیانش» را تعدیل کند تا آن را با موقعیت جدید وفق دهد. متأسفانه، هیچ مدرکی نداریم که نشان دهد این میمون‌ها توانسته باشند نشانه جدیدی را برای اعلام خطر تولید کنند. اگر انسان در وضعیت مشابهی قرار گیرد، کاملاً قادر است تا نشانه جدیدی را ابداع کند. او بعد از اینکه ابتدائاً متعجب می‌شود، سخنی شبیه به این خواهد گفت: اوه! من که باور نمی‌کنم، یک عقابِ مار مانند!

انتقال فرهنگی^۱

ممکن است شما چشمهای قهوه‌ای و موهای تیره را از والدیتان به ارث برده باشید، ولی زبان را از آنها به ارث نبرده‌اید. شما زبان را در یک فرهنگ و از دیگر گویشوران کسب می‌کنید؛ نه از طریق ژنهای والدیتان. کودکی که از والدین چینی (که در چین زندگی می‌کنند و به کانتونی^۲ سخن می‌گویند) متولد شده، اگر از بدو تولد در ایالات متحده آمریکا و در بین انگلیسی زبانان پرورش یابد، اگر چه خصوصیات جسمی را از والدینش به ارث برده، ولی بدون شک به زبان انگلیسی صحبت خواهد کرد. در عین حال، اگر آزمایش مشابهی را در مورد بچه گربه انجام دهیم، او بدون توجه به هیچ چیز، صرفاً «میومیو» خواهد کرد.

این فرایند را که بر اثر آن، زبان از نسلی به نسل دیگر می‌رسد انتقال فرهنگی نامیده‌اند. اگر چه استدلال شده است که انسانها با استعداد ذاتی برای فراگیری زبان زاده می‌شوند (این موضوع با جزئیات بیشتر در فصل پانزدهم بحث خواهد شد)، واضح است که آنها با توانایی تولید گفته‌هایی به زبان خاص، مثل انگلیسی، به دنیا نمی‌آیند. الگوی کلی نظام ارتباطی حیوانات این است که نشانه‌های به کار رفته حالت غریزی دارند و آموختنی نیستند؛ با وجود این، برخی مدارک تجربی حاکی از این است که بعضی از پرندگان، به طور فعال، صداهای متمایزی را که همونوعانشان به کار می‌برند «یاد»

1. cultural transmission

2. Cantonese

می گیرند. اگر این پرندگان در انزوا پرورش یابند، به طور غریزی آواها و صداهایی را تولید خواهند کرد، اما این آواها تا حدی غیرطبیعی خواهند بود. نوزادان انسان که در انزوا پرورش داده می شوند، هیچ زبان «غریزی» را تولید نمی کنند. انتقال فرهنگی یک زبان خاص، در فرایند فراگیری بشر خیلی مهم است.

گسستگی^۱

آواهای به کار رفته در زبان، به طور معنی داری از یکدیگر متمایزند. مثلاً تفاوت بین آواهای [b] و [p]، در عمل، خیلی زیاد نیست، ولی وقتی که این آواها در زبان به کار برده می شوند، کاربرد هر کدام از آنها به جای دیگری معنی جداگانه ای می دهد. اینکه تلفظ صورتهای pack و back^۲ منجر به تمایز معنایی می شود، فقط می تواند به دلیل تفاوت بین آواهای [b] و [p] در زبان انگلیسی باشد. این خصوصیت زبان را گسستگی می نامند. هر آوایی در زبان یک واحد مجزا به حساب می آید. در واقع، این امکان وجود دارد که زنجیره ای از آواها را به طور مداوم تولید کرد که عموماً همه آنها شبیه به آواهای [p] و [b] باشند. این آواها را که از نظر فیزیکی با یکدیگر فرق دارند می توان معادل گفتاری یک مجموعه نوشتاری تصور کرد؛ مانند:

p P p ɸ ɸ b B B

در هر صورت، این جریان مداوم را فقط می توان به صورت آواهای [p] یا [b] (احتمالاً به صورت یک جریان بی آوا) در زبان تفسیر کرد.^۳ ما در مورد آواهای زبان خود، دیدی بسیار منفصل داریم و هرگاه یک تلفظ در سلسله آواهای محتمل آن (از نظر فیزیکی) قرار گیرد، آن را یک آوای خاص زبانی و دارای معنی مجزا به حساب می آوریم.

1. discreteness

۲. این دو آوا در فارسی نیز منجر به تمایز معنایی می شوند؛ مانند جفت کیمه «پاک» و «باک» (م).

3. non - sound

دوگانگی^۱

زبان، به طور همزمان، از دو سطح یا لایه تشکیل شده است. این خصوصیت را دوگانگی یا «تجزیه دوگانه آوا»^۲ نامیده‌اند. در تولید گفتار، یک سطح فیزیکی داریم که در آن سطح می‌توانیم آواهای منفردی مثل [n]، [b] و [i] را تولید کنیم. وقتی که آن آواها را در ترکیبات خاصی مثل bin به کار می‌بریم، سطح دیگری بروز می‌کند که دارای معنی است و معنی آن با معنی nib متفاوت است. بنابراین، در یک سطح آواهای مجزا داریم و در سطح دیگر معناها را مجزا. این دوگانگی سطوحها، در واقع، یکی از اقتصادی‌ترین مشخصه‌های زبان انسان است؛ چون با تعداد محدودی از آواهای مجزا، قادر به تولید تعداد بسیار زیادی از ترکیبات آوایی (کلمات) خواهیم بود که از نظر معنایی متمایزند. واضح است که سگ قادر به تولید صدای «واق» هست، ولی به نظر نمی‌رسد مجموعه نشانه‌های سگ‌سانان این مشخصه را داشته باشد که بتواند عناصر «و»، «ا» و «ق» را به عنوان سطحی مجزا در تولید تجزیه کند. اگر سگ شما می‌توانست در دو سطح عمل کند (دوگانگی) شاید انتظار داشتید که صداهای «اوق» یا حتی «قاو» را که هر کدام معانی متفاوتی دارند، از آن بشنوید.

سایر خصوصیات

شش خصوصیت جابجایی، قراردادی بودن، باروری، انتقال فرهنگی، گسستگی و دوگانگی را می‌توان خصوصیت‌های اصلی زبان انسان به شمار آورد. مسلماً زبان انسان خصوصیت‌های بسیار دیگری نیز دارد، اما آنها منحصر به زبان انسان نیستند.

برای مثال، استفاده از مجرای گویایی - شنوایی^۳ یکی از مشخصات مسلم گفتار انسان است. ارتباط زبانی انسان، نوعاً توسط اندامهای آوایی به وجود می‌آید و توسط گوشها دریافت می‌شود. ولی ارتباط زبانی را می‌شود بدون صدا، مثلاً به وسیله نوشتار یا زبان اشاره افراد ناشنوا نیز برقرار کرد. بعلاوه، تعداد زیادی از جانداران دیگر (مثل

1. duality

2. double articulation

3. vocal - auditory channel

دلفینها) از مجرای گویایی - شنوایی استفاده می‌کنند. بنابراین، خصوصیت مذکور منحصر به زبان انسان نیست. همین سخن را می‌توان دربارهٔ دوجانبه بودن^۱ (هر گوینده/فرستنده یک نشانهٔ زبانی می‌تواند شنونده/گیرنده نیز باشد)، انحصاری بودن^۲ (نشانه‌های زبانی معمولاً در خدمت اهداف دیگری مثل تنفس یا تغذیه نیستند)، جهتمند نبودن^۳ (هرکس می‌تواند نشانه‌های زبانی را در حین شنیدن و حتی بدون دیدن گوینده دریافت) و زوال سریع^۴ (نشانه‌های زبانی خیلی سریع تولید و ناپدید می‌شوند) صادق دانست. بیشتر این خصوصیتها متعلق به زبان گفتاری است، نه زبان نوشتاری. همچنین این خصوصیتها در نظام ارتباطی حیواناتی که مشخصاً روش دیداری را به کار می‌برند یا با تکرار مداوم یک نشانهٔ مشابه سروکار دارند، وجود ندارند. بهترین طرز تلقی از چنین خصوصیتهایی این است که آنها را توصیف زبان انسان بدانیم، نه وجه متمیز آن از سایر نظامهای ارتباطی.

پرسشها

۱. خصوصیت مربوط به این امر که هر نسل جدید باید زبان را کسب کند یا یاد بگیرد چیست؟
۲. آیا می‌توانید به طور خلاصه، معنی «قراردادی بودن» را بدانگونه که برای توصیف یکی از خصوصیتهای زبان انسان به کار می‌رود شرح دهید؟
۳. چه اصطلاحی توانایی به کار بردگان زبان انسان را در مورد بحث دربارهٔ موضوعهایی که از نظر مکان و زمان دورند توصیف می‌کند؟
۴. آیا این امر که نشانه‌های زبانی معمولاً در خدمت هیچ نوع هدف دیگری، مثل تغذیه، نیستند، دلیل موجهی نیست برای اینکه آن را یک خصوصیت منحصر بفرد زبان انسان بدانیم؟
۵. برای توصیف این امر که ما می‌توانیم در یک زبان معانی مختلفی برای سه کلمهٔ *tack*,

1. reciprocity

2. specialization

3. non - directionality

4. rapid fade

act و *cat* در نظر بگیریم و با وجود این، در مورد هر کلمه از مجموعه آواهای مشابهی استفاده کنیم، چه اصطلاحی به کار می‌رود؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) در آغاز این فصل، تمایزی بین نشانه‌های «ارتباطی» و «اطلاعاتی» قایل شدیم، ولی هیچ اشاره‌ای به پدیده معروف به «زبان بدن»^۱ نشده است. آیا «زبان اندام» یا جنبه‌های دیگر نشانه گذاری غیرگفتاری را می‌توانیم «ارتباطی» یا «اطلاعاتی» یا هر دوی آنها به حساب آوریم؟

ب) خصوصیت‌های «جهتمند نبودن» و «دوجانبه بودن» منحصر به زبان انسان نیستند. این خصوصیتها در کدامیک از سایر نظامهای ارتباطی وجود دارند و آیا خصوصیت‌های مذکور در تمامی صورتهای ارتباطی زبان انسان وجود دارند؟

ج) هاکت^۲ (۱۹۵۸) پیشنهاد کرد که «زبانبازی»^۳ را می‌توانیم یک خصوصیت زبانی تلقی کنیم. او در بحث درباره این خصوصیت اشاره کرده که «پیامهای زبانی ممکن است دروغ باشند» و اینکه «دروغگویی در میان حیوانات امری نادر به نظر می‌رسد». آیا می‌توانید دلایلی موافق یا مخالف با ضمیمه کردن این خصوصیت (چه به صورت حيله و چه به صورت خبر غلط) به سایر خصوصیت‌های زبان انسان ارائه کنید؟

د) در این فصل، مجموعه‌ای از خصوصیت‌های زبانی، صرفاً برشمرده و توصیف گردید، ولی هیچ بحثی نشد که آیا نظام ارتباطی با داشتن این خصوصیتها هیچ فایده‌ای از نظر بقا و تکامل برای به کاربرندگاناش دارد یا نه. آیا می‌توانید موردی از این خصوصیت‌های منحصر بفرد زبان ذکر کنید که برای نوع بشر سودمند باشد؟ (برای مطالعه بیشتر در این زمینه به تحقیقاتی که هاکت (۱۹۶۳) انجام داده است مراجعه کنید.)

منابعی برای مطالعه بیشتر

شرحی مقدماتی از خصوصیات زبان و همچنین بحثی در مورد نظامهای ارتباطی زنبورهای عسل، پرندگان و پستانداران نخستین پایه در کتاب Akmajian, Demers & Harnish (1984) آورده شده است. بررسی بسیار کاملی درباره این موضوع در کار (1958; 1960; 1963) Hockett مشاهده می شود. خصوصاً برای تمایز بین نشانه های ارتباطی و اطلاعاتی به فصل ۲ کتاب Lyons (1977) مراجعه کنید. بعلاوه، در فصل ۳ این کتاب خلاصه ای از دیدگاههای مختلف در مورد خصوصیات زبان آورده شده است. برای آشنایی با بررسیهایی که در زمینه ارتباط زنبورها صورت گرفته، کار von Frisch (1962; 1967) را ببینید. اولین منبعی که اصطلاح «تجزیه دوگانه» را گاهی به جای اصطلاح «دوگانگی» به کار می برد، کار (1964) Martinet است. درباره اهمیت «باروری» و بحث در مورد «ذاتی بودن» زبان انسان، کار (1965; 1983) Chomsky را مطالعه کنید، یا فصل ۲ کتاب (1976) Aitchison را که دارای بحثهایی در مورد مطالعه زبان انسان در برابر زبان حیوانات نیز هست ببینید.

زبان حیوانات و زبان انسان

تلاش عمده من یادگیری زبان بود، زبانی که اربابم، فرزندانش و هریک از خدمتکاران منزل او مشتاق بودند آن را به من یاد دهند؛ چون برای آنها شگفت‌انگیز بود که یک جانور وحشی بتواند به نشانه‌های متعلق به یک موجود معقول پی ببرد. من به هر چیزی اشاره می‌کردم و نام آن را می‌پرسیدم و هنگام تنهایی، آن را در دفترچه خاطرات روزانه‌ام یادداشت می‌کردم. بعلاوه، برای اینکه لهجه بدم را اصلاح کنم، بارها از افراد خانواده می‌خواستم تا کلمات را برایم تلفظ کنند. در این کار، سورل نگ، یکی از خدمتکاران جزء، حاضر بود به من کمک کند.

جانانان سوئیفت^۱؛ سفرهای گالیور؛ ج ۴ (۱۷۲۶)

در فصل گذشته، وجوه تمایز بین زبان انسان و زبان سایر موجودات را بررسی کردیم. اگر واقعاً شکل ارتباطی زبان انسان تا بدین حد منحصر بفرد باشد، بعید به نظر می‌رسد که سایر موجودات قادر به درک این شیوه خاص بیانی باشند؛ با وجود این، بعضی از انسانها طوری عمل می‌کنند که گویی اینطور نیست. آنها با گفته‌های بسیاری حیوانات را مخاطب قرار داده‌اند و ظاهراً این کار را تحت تأثیر پیروی حیوانات از گفته‌هایشان

1. Jonathan Swift

انجام داده‌اند. سوارکاران می‌توانند به اسبها «هش»^۱ بگویند و آنها بایستند (یا اینطور به‌نظر می‌رسد) یا می‌توانیم به سگها بگوییم «بیا»^۲ و آنها دنبال ما بیایند (البته گاهی اوقات) و درمیدانهای سیرک، براساس فرمانهای گفتاری، حیوانات گوناگون «بالا می‌جهند»، «پایین می‌پرند» یا «می‌چرخند». آیا ما می‌خواهیم این مثالها را به عنوان دلیلی بر این امر که غیر انسانها می‌توانند زبان انسانها را بفهمند به کار ببریم؟ مسلماً نه. تا آنجا که به رفتار حیوانات مربوط می‌شود، توضیح متعارف این است که حیوان رفتار خاصی را در پاسخ به محرک آوایی خاصی نشان می‌دهد، اما عملاً معنی کلمه‌های گفته شده را «درک» نمی‌کند.

اگر تصور اینکه حیوانات زبان انسان را «درک» کنند مشکل باشد، پس ظاهراً احتمال کمتری وجود دارد که حیوانات قادر به «تولید» زبان انسان باشند. به طور معمول، نمی‌بینیم که نوعی از حیوانات تولید نشانه‌های حیوانات نوع دیگر را یاد بگیرد. شما می‌توانید اسبستان را سالها در طویلۀ گاوها نگاهداری کنید، ولی آن اسب هرگز صدای «مو»^۳ در نمی‌آورد. بارها و به انحاء مختلف اتفاق افتاده که یک نوزاد و یک توله سگ همزمان در یک خانه به دنیا آمده‌اند. آن نوزاد و این توله سگ در یک محیط پرورش می‌یابند و اکثراً چیزهای مشابهی را می‌شنوند، ولی بعد از سه سال، کودک آواهای انسانی تولید می‌کند و توله سگ از این کار ناتوان است.

آموزش به شمپانزه‌ها

شاید نتیجه پرورش حیوان و نوزاد انسان با یکدیگر تا حدی روشن باشد، ولی این کار اساساً روشی است که در تلاشهای اولیه برای آموزش زبان انسان به شمپانزه‌ها به کار رفته است. در دهه ۱۹۳۰، دو دانشمند (به نامهای لویلا و وینثراپ کلاگ^۴) تجربیات خود را در مورد پرورش یک نوزاد شمپانزه و نوزاد (پسر) خودشان باهم، گزارش کردند. بنابر این گزارش، این شمپانزه که گوآ^۵ نامیده می‌شد، قادر بود حدود صد کلمه را

1. whoa

2. heel

3. moo

4. Luella & Winthrop Kellogg

5. Gua

بفهمد، ولی هیچکدام از آنها را نمی‌توانست «بگوید». در دهه ۱۹۴۰، شمپانزه‌ای به نام ویکی^۱ را زوج دانشمند دیگری (به نامهای کاترین و کیت هیز^۲) در خانه‌شان پرورش دادند؛ درست به گونه‌ای که گویی این شمپانزه، کودک انسان است. این والدین خواننده‌ها سعی کردند ویکی را با شکل دادن به دهانش در حین تولید آوا، وادار به «گفتن» کلمه‌های انگلیسی کنند. سرانجام، ویکی توانست از عهده تولید چند «کلمه» برآید؛ یا به بیان دقیقتر، صورتهای شکسته بسته‌ای از mama، papa و cup را به زبان آورد. بانگهای به گذشته می‌بینیم که این دستاورد مهمی بوده است، چون برای ما روشن کرده است که پستانداران نخستین پایه، غیر از انسان، دستگاه صوتی مناسبی برای تولید آواهای گفتاری انسان ندارند.

واشو^۳

بئاتریس و آلن گاردنر^۴، با وجود تشخیص این امر که انتخاب شمپانزه برای یادگیری زبان گفتاری انتخاب مناسبی نیست، ترتیب کار تدریس به یک شمپانزه ماده را که واشو نام داشت دادند تا این حیوان گونه‌ای از زبان اشاره‌ای امریکایی^۵ را به کار ببرد. این زبان اشاره‌ای که افراد ناشنوا از آن استفاده می‌کردند، از تمامی خصوصیات زبان انسان که پیش از این ذکر شد برخوردار است و بسیاری از کودکانی که به طور مادر زاد ناشنوا بوده‌اند، آن را به عنوان زبان طبیعی اول یادگرفته‌اند. (این موضوع با جزئیات بیشتر، در فصل هفدهم بحث خواهد شد.)

در اوایل ماه ژوئن ۱۹۶۶، گاردنرها و دستیارانشان در این تحقیق، واشو را مانند کودک انسان در محیط خانه پرورش دادند. هرگاه واشو در آن اطراف بود، زبان اشاره‌ای به کار برده می‌شد و او را مجبور می‌کردند تا نشانه‌هایی را که آنها به کار می‌بردند، به همان شیوه ناقص خود ادا کند. در مدت سه سال و نیم، واشو توانست نشانه‌های مربوط

1. Viki

2. Catherine & Keith Hayes

3. Washoe

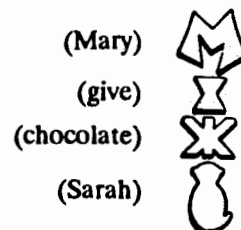
4. Beatrix & Allen Gardner

5. American Sign Language

به بیش از صد کلمه را به کار ببرد. این نشانه‌ها مربوط به مجموعه‌ای از کلمات می‌شد: از «هواپیما»، «نوزاد» و «موز» گرفته تا «پنجره»، «زن» و «شما». مسأله جالبتر، توانایی واشو در انتخاب و ترکیب این صورته‌ها بود برای ساختن «جمله‌هایی» از قبیل: *open food drink* و *more fruit, gimme tickle water* (برای باز کردن در یخچال). بعضی از این صورته‌ها را ظاهراً خود واشو اختراع کرده بود؛ مثل نشانهٔ بدیع او برای *bib* و ترکیب *water bird* (که آن را برای نامیدن قو به کار می‌برد). این مسأله نشان می‌داد که نظام زبانی او دارای خاصیت باروری است. بعلاوه، واشو نشان داد که قدرت درک او در مقایسه با نشانه‌هایی که تولید می‌کرد، بسیار زیادتر است. همچنین به نظر می‌رسید که او قادر باشد مکالماتی ابتدایی برقرار کند که عمدتاً به صورت رشته‌ای از سؤال و جواب‌ها بود.

سارا ولانا^۱

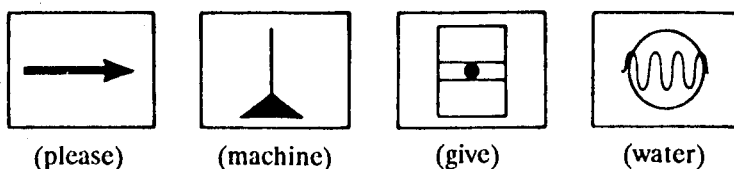
در همان زمان که واشو در حال فراگرفتن زبان اشاره‌ای بود، آن و دیوید پرمک^۲ به تعلیم شپانزهٔ دیگری به نام سارا پرداختند تا مجموعه‌ای از شکلهای پلاستیکی را برای ایجاد ارتباط با انسانها به کار ببرد. این شکلهای پلاستیکی نمایانگر کلمه‌هایی بودند که سارا می‌توانست با مرتب کردن آنها در یک ردیف، «جمله» بسازد. (سارا ترتیب عمودی را ترجیح می‌داد). روش اساسی این زوج کاملاً با شیوهٔ گاردنرها متفاوت بود. سارا به طور منضبطی تربیت شده بود تا این شکلهای را با چیزها و کارها مرتبط کند. او همانند یک حیوان در قفس باقی ماند و به گونه‌ای تربیت شد که با پاداشهای غذایی، یک سری از نشانه‌ها را یاد بگیرد. وقتی که او به کار بردن تعداد زیادی از این شکلهای پلاستیکی را یاد گرفت، توانست از میان تعداد زیادی از شکلهای، با انتخاب شکل



1. Sarah & Lana

2. Ann & David Premack

پلاستیکی صحیح (یک مثلث آبی)، یک سیب بگیرد. توجه کنید که این نشانه قراردادی است؛ چون مشکل است بتوانیم برای رابطه طبیعی بین سیب و مثلث آبی دلیلی بیاوریم. سارا همچنین می‌توانست جمله‌هایی مثل «مری شکلات را به سارا بده»^۱ بسازد و از نظر هوشی اینقدر توانایی داشت که ساختهای پیچیده‌تری مثل «اگر سارا قرمز را روی سبز بگذارد، مری به سارا شکلات می‌دهد»^۲ را بفهمد و شکلات را بگیرد. دوین رومباو^۳ روشی مشابه و زبان مصنوعی مشابهی را برای تربیت شمپانزه‌ای به نام لانا به کار برد. زبانی را که او یاد گرفت «یرکیش»^۴ نامیدند. این زبان از مجموعه‌ای از نشانه‌ها تشکیل می‌شد که روی ردیفی از کلیدهای متصل به یک کامپیوتر تعبیه شده بود. وقتی که لانا آب می‌خواست، مجبور بود چهار نشانه را با ترتیب صحیح فشار دهد تا پیام «ماشین لطفاً آب بده»^۵ را تولید کند.



سارا و لانا هر دو نشان دادند که توان استفاده از چیزی شبیه به رمزهای واژگانی را دارند، آن هم به شیوه‌ای که ظاهراً شبیه به کاربرد زبان است. در عین حال، بدبینیهای زیادی در مورد این مهارتهای زبانی وجود دارد. برخی گفته‌اند که لانا در هنگام به کار بردن نشانه مربوط به «لطفاً» لازم نبوده معنی آن را بفهمد؛ درواقع او هیچ حق انتخابی در حذف کلمه لطفاً نداشته تا «گفته» متفاوت، اما معنی داری را تولید کند؛ برخلاف ما که اغلب این کار را می‌کنیم. نشانه «لطفاً» روی کلیدهای کامپیوتر معادل با دکمه‌ای روی دستگاه فروشنده^۶ است و بنابراین، ما می‌توانیم کار با این نوع دستگاه را یاد بگیریم،

1. Mary give chocolate Sarah.

2. If Sarah put red on green, Mary give Sarah chocolate.

3. Duane Rumbaugh

4. Yerkish

5. please machine give water.

۶. vending machine: دستگاهی که با انداختن سکه در آن، خدمتی را عرضه می‌کند؛ مثل ماشینی که نوشابه، سیگار یا روزنامه می‌فروشد.

بدون اینکه لازم باشد زبان آن را بدانیم. قوی‌ترین بحث‌های مخالف با پذیرش دستاوردهای واشو، سارا و لانا به عنوان توانایی زبانی این حیوانات، از زبان روانشناسی به نام هربرت تریس^۱ که با شمپانزه‌ای به نام نیم^۲ کار می‌کرد، مطرح شده است.

نیم چیمسکی^۳

نامی که به این شمپانزه داده شد (نیم چیمسکی)، بازی عمدی با نام نوآم چامسکی^۴ زیانشناس است که ادعا می‌کرد زبان یک استعداد غریزی منحصر به نوع انسان است. شاید انتخاب نام «نیم» متضمن این معنی باشد که «نوآم» بر خطا بوده است. از سال ۱۹۷۳، تلاش فشرده‌ای برای آموزش زبان اشاره‌ای امریکایی به نیم آغاز شد که تحت موقعیتهای کنترل شده و با ثبت دقیق و ضبط نوارهای ویدیویی از فعالیتهای کلاسی او صورت می‌گرفت. بعد از دو سال، نیم تعداد زیادی از نشانه‌های تک کلمه‌ای را تولید کرد و بعد ترکیبات دو کلمه‌ای مثل «آشامیدنی بیشتر» و «موز بده» را اضافه کرد و آنها را در موقعیتهای مناسب به کار برد. در ابتدا عقیده بر این بود که نیم، مانند واشو، توانایی به کار بردن زبان را بسیار شبیه به کودک انسان از خود نشان داده، ولی این نظر پس از بررسی دقیق نوارهای ضبط شده ویدیویی رد شد. ساخت «گفته‌های» طولانی‌تر نیم، صرفاً تکرار ساختهای ساده بود، نه گسترش ساختهای پیچیده‌تری که معمولاً کودک انسان تولید می‌کند. بعلاوه، در مقایسه با کودک انسان، نیم خیلی بندرت از زبان اشاره‌ای برای برقراری ارتباط متقابل با معلمهایش استفاده می‌کرد. به طور کلی، اونشانهای در جواب به نشانه‌های آنها تولید می‌کرد و بیشتر مایل بود نشانه‌هایی را که آنها به کار می‌بردند، تکرار کند.

این کشف، تریس را واداشت تا نوارهای فیلم مربوط به کاربرد زبان اشاره‌ای به وسیله واشو را دوباره بررسی کند و به این نکته هدایت شود که ظاهراً هر دوی این میمونها (نیم و واشو) فقط نشانه‌ها را به عنوان زبان به کار می‌بردند. او در واقع، چنین

1. Herbert Terrace

2. Nim

3. Nim Chimpsky

4. Noam Chomsky

استدلال کرد که هر دوی آنها صرفاً مجبور بودند نشانه‌های معلمشان را تکرار کنند، اما این مسأله چنان تفسیر می‌شد که گویی این میمونها در «مکالمه» شرکت داشته‌اند. برداشت او این بود که شمپانزه‌ها موجودات با هوشی هستند که یاد می‌گیرند بعضی از رفتارها (مثل نشانه‌دهی) را برای دریافت پاداش انجام دهند و دیگر اینکه آنها اساساً با زیرکی تمام، «حقه» می‌زنند. بنابراین، نشانه‌دهی آنها به هیچ وجه رفتار زبانی محسوب نمی‌شود.

هانس، باز و دوریس^۱

استدلالات تریس، خیلی شبیه به استدلالهایی بود که در گذشته برای بی‌اعتبار ساختن ادعاهایی از این قبیل ارائه می‌شد که: هر حیوانی قادر به درک و کاربرد هر نوع ارتباط زبانی است. در آستانه ورود به قرن حاضر، یک اسب آلمانی به نام «هانس با هوش»، با به کار بردن ضربه‌های شمش برای جواب دادن به سؤالهای مربوط به حساب و تعیین حروف الفبا، همه را متحیر می‌کرد. به هر جهت، اینطور که از شواهد امر برمی‌آید، هانس در واقع به ایما و اشاره‌های دیداری سؤال‌کنندگان پاسخ می‌داده است. اگر شخص سؤال‌کننده، جواب سؤال را نمی‌دانست، نمی‌توانست به طور ناخود آگاه با ایما و اشاره هانس را متوجه کند که با شمش تعداد صحیحی ضربه زده است و در نتیجه هانس جوابهای اشتباه را یاد می‌گرفت.

در دهه ۱۹۶۰، گزارشی رسید مبنی بر اینکه دو دلفین به نامهای باز و دوریس، روشی برای نشانه‌دهی از میان یک مانع غیرشفاف به وجود آورده‌اند که یکی از آنها را قادر می‌کند تا به دیگری «بگوید» چگونه آن دو می‌توانند خوراک ماهی به دست آورند. وقتی که دوریس چراغ چشمک‌زن را می‌دید، می‌بایست پدال سمت چپ مانع غیرشفاف را فشار می‌داد و به باز (که نمی‌توانست چراغ یا دوریس را ببیند) «می‌گفت» که پدال سمت چپ را فشار بدهد. وقتی که نور ثابت نگاه داشته می‌شد، دوریس

1. Hans, Buzz and Doris

می‌بایست پدال سمت راست را فشار می‌داد تا به باز «بگوید» که او هم پدال سمت راستش را فشار بدهد. در بیش از هزاران آزمایش، این دلفینها همواره خوراک ماهی را به دست آوردند. سرانجام، جریان به این صورت شد که دوریس مداوماً به باز «می‌گفت» که چه وقت باز می‌تواند نور را ببیند، یا حتی می‌توانست بگوید چه موقع باز از مخزن خارج شده است. نتیجه این بود که رفتار دوریس از پاسخهای شرطی شده^۱ به نشانه‌های نوری مختلف تشکیل شده بود و رفتار «باز» پاسخهای شرطی شده به ندهای دوریس بود.

مناقشه^۲

گفته می‌شود که این دو پدیده، یعنی نشانه‌هایی که مربیان ناآگاهانه به وجود می‌آوردند و پاسخهای شرطی شده حیوانات به این نشانه‌ها، توصیفی است از رفتار زبان مانند در حیوانات به طور اعم، و در مورد شمشیرها به طور اخص؛ با وجود این، والدین خواننده‌های واشو، یعنی گاردنرها، گفته‌اند که آنها نه «مربی حیوانات» بوده‌اند و نه از راه تلقین، پاسخهای شرطی شده از واشو گرفته‌اند. آنها در یک آزمایش پیچیده که فاقد هرگونه نشانه احتمالی از قبل آماده شده بود نشان دادند که واشو با نبود انسان نیز می‌تواند نشانه‌های صحیح را با به تصویر کشیدن اشیاء تولید کند. آنها همچنین تأکیدشان بر چیزی بود که گمان می‌کردند امتیاز عمده‌ای در برابر سایر کارهایی باشد که در مورد شمشیرها صورت گرفته بود. گاردنرها می‌گویند: تریس به دستیارانش یادآوری می‌کرد که نیم یک حیوان مورد آزمایش است، نه یک کودک. بیشتر دوران تربیت نیم در یک سلول برهنه بی‌پنجره انجام گرفت و اکثر دستیاران در این تحقیق، زبان اشاره‌ای امریکایی را به طور سلیس نمی‌دانستند. گاردنرها به این موضوع اشاره کردند که یک کودک ناشنای انسان نمی‌تواند در وضعیت مشابه، تبادل زبانی کامل برقرار کند و زبان اشاره‌ای را به طور مورد قبولی در جامعه به کار ببرد.

گاردنرها در مخالفت با نظر تریس، بر این امر تأکید ورزیده‌اند که باید محیط خانگی باشد و حالت قفس نداشته باشد؛ محیطی که در آن، شپانزه فرصت زیادی برای سرگرمیهای فکری داشته باشد و با کسانی که زبان اشاره‌ای را به طور عادی با یکدیگر به کار می‌برند، هم‌زبان شود. در یکی از آخرین کارهای تحقیقاتی آنها، تعدادی شپانزه به نامهای مویا^۱، پیلی^۲، تاتو^۳ و دار^۴، همگی از بدو تولد در یک محیط خانگی و با تعدادی از انسانها که زبان اشاره‌ای را به طور طبیعی به کار می‌بردند، پرورش یافتند. گزارش حاکی از این است که این شپانزه‌ها که کار با آنها زودتر از واشو آغاز شده بود، خیلی سریعتر از او زبان اشاره‌ای را یاد گرفتند. امید است که در آینده این شپانزه‌ها زبان اشاره‌ای را به طور عادی برای ایجاد ارتباط با یکدیگر به کار ببرند و دلایلی نیز مبنی بر واهی نبودن این امید وجود داشته است.

در تلاشهایی که برای آموزش بعضی از صورتهای زبانی به شپانزه‌ها صورت گرفته، درسهای مهمی وجود دارد و اینها باعث شده‌اند که ما به بعضی از سؤالات جوابگو باشیم. آیا واشو قادر بود به وسیله یک نظام نشانه‌ای که انسانها انتخاب کرده بودند، و نه شپانزه‌ها، در تبادل زبانی شرکت کند؟ مسلماً جواب «مثبت» است. آیا پیشرفت رفتار زبانی واشو، در مرحله تکاملی مشابه، با پیشرفت رفتار زبانی کودک انسان قابل مقایسه است؟ مسلماً جواب «منفی» است. بعلاوه، یکی از مهمترین درسها برای آنها که ماهیت زبان را مطالعه می‌کنند تشخیص این امر است که یک تعریف تجربی کلی و بی‌چون و چرا از چیزی به نام «کاربرد زبان» وجود ندارد. ما تصور می‌کنیم که وقتی کودک نورس انسان صداهای «زبان ماندی» از خود در می‌آورد، شاهد رشد زبانی او هستیم، اما وقتی شپانزه‌های نورس نشانه‌های «زبان ماندی» را در تبادل زبانی با انسانها تولید می‌کنند، ما هیچ علاقه‌ای نداریم که این صداها را کاربرد زبان تلقی کنیم. بنابراین، معیارهایی را که برای هر یک از موارد به کار برده‌ایم مشابه نیستند و این مشکل همچنان باقی می‌ماند، همانطور که مجادله بین روانشناسان مختلف در مورد توانایی شپانزه‌ها در

1. Moja

2. Pili

3. Tatu

4. Dar

استفاده از زبان همچنان باقی مانده است. به هر جهت، با ارائه مدارک فراوانی که در این فصل مطرح شد، می‌توانیم بگوییم نوآم چامسکی زیانشناس باید این ادعای خود را تعدیل کند که: «فراگیری حتی مقدماتی‌ترین مرحلهٔ زبان، کاملاً در فراسوی استعداد یک میمون باهوش است». ممکن است هیچ گزارشی از دیدگاههای شمپانزه‌ها در مورد خلع سلاح هسته‌ای نداشته باشیم، ولی حداقل در مورد «ساده‌ترین دوره‌های مقدماتی زبان» که آنها آن را فرا گرفته‌اند گزارشهایی داریم.

پرسشها

۱. آیا تا به حال به هیچ شمپانزه‌ای یاد داده‌اند که آواهای گفتاری انسانها را تولید کند؟ مشکل این کار چه بوده است؟
۲. آیا استفاده واشو از زبان اشاره‌ای امریکایی مدرکی دال بر وجود مشخصهٔ «باروری» به دست می‌دهد؟
۳. در واژگانی که سارا می‌دانست، رنگ قرمز را با یک شکل پلاستیکی خاکستری رنگ نشان داده بودند. اگر سارا بتواند این شکل پلاستیکی را برای رساندن معنی قرمز به کار ببرد، زبان او دارای چه خصوصیتی خواهد بود؟
۴. اساس نتیجه‌گیری تریس در اینکه استفادهٔ شمپانزه از زبان اشاره‌ای استفاده از زبان حقیقی محسوب نمی‌شود، بر چه پایه‌ای استوار است؟
۵. گاردنرها چگونه سعی کردند نشان بدهند که واشو لزوماً نشانه‌ها را برای تبادل با انسانها تکرار نمی‌کند؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

- (الف) منظور از «پدیدهٔ هانس باهوش» چیست و چگونه می‌شود آن را از مطالعات رفتار زبانی در حیوانات حذف کرد؟
- (ب) در این فصل هیچ اشاره‌ای به طوطیها نشده است. این پرندگان می‌توانند جملاتی نظیر «ای احمق در را ببند» را تولید کنند. چرا این مورد و گفتارهایی مشابه آن

از زبان پرندگان دیگری مثل مینا، جزو رفتار زبانی حقیقی به حساب نمی آید؟
 ج) نکات مثبت و منفی نظامهای نشانه‌ای (مثل شکل‌های پلاستیکی، صفحه فرمان کامپیوتر و زبان اشاره‌ای) که برای شمپانزه‌ها به کار برده شده چیست؟
 اگر به شما فرصتی داده می‌شد تا به یک شمپانزه زبان یاد بدهید، کدامیک از نظامها را به کار می‌بردید؛ یکی از نظامهای مذکور یا نظامی که خودتان ابداع کرده‌اید؟
 د) در ستون اول، نمونه‌ای از اولین کلمه‌های ترکیبی دوتایی از زبان یک کودک ذکر شده و در ستون دوم، ترکیبات دوتایی نشانه‌ای که واشو به کاربرده، آمده است. براساس داده‌های زیر، آیا تصور می‌کنید که کودک و واشو، در اصل، کار زبانی مشابهی انجام می‌دهند؟

(i) red book
 mommy lunch
 go store
 hit ball
 book table

(ii) baby mine
 go flower
 drink red
 tickle Washoe
 more fruit

منابعی برای مطالعه بیشتر

از کتاب Linden (1976) می‌توان برای یک بازنگری کلی به بحث استفاده کرد، ولی کار Kellogg & Sebeok (1980) در این زمینه، کار جامعتری به شمار می‌آید. کار Hayes (1951) همین Kellogg (1933) به جنبه‌های خاصتری از زندگی باگوآ پرداخته و (1978) کار را در خصوص ویکی انجام داده است. برای آشنایی بیشتر با شیوه‌ای که در مورد واشو به کار برده شده، به کار Gardner & Gardner (1969) یا کار جدیدتر آنها (1978) مراجعه کنید. در مورد سارا به Premack & Premack (1972) و در مورد لانا به Rumbaugh (1977) نگاه کنید. درباره تجربیات نیم که Gardner (1981) با دیدی انتقادی بازنگری کرده، به کار Terrace (1979) نگاه کنید. در مورد هانس، Pfungst

۱. console: وسیله‌ای است نظیر یک تابلوی کنترل که به اشخاص این امکان را می‌دهد تا با کامپیوتر ارتباط مستقیم برقرار کنند (م).

(1911) را بنگرید و در مورد باز و دوریس کار (1969) Evans & Bastain را ببینید. نقل قولی که از چامسکی در این فصل آورده شد، همراه با شرح کاملی از نظرهای او در مورد این موضوع، در (1972) Chomsky آمده است.

آواهای زبان

فرض کنیم شما از قبل تلفظ کلمه‌های dough, cough, bough, tough را می‌دانید. دیگران ممکن است اشتباه کنند، اما شما نه؛ شما در مورد تلفظ کلمه‌های hiccough, thorough, lough و through اشتباه نمی‌کنید.

خب، حالا که این کلمات را با موفقیت تلفظ کردید، شاید مایل باشید تلفظ کلمه‌های غلط‌انداز عجیبتری را یاد بگیرید.

به heard که یک کلمه با هیئت است دقت کنید، این کلمه به beard شباهت دارد، اما تلفظش مثل bird است.

و در مورد dead می‌گویند شبیه به bed است و نه bead - شما را به خدا آن را به صورت deed تلفظ نکنید.

به کلمه‌های meat و great و threat نیز دقت کنید (آنها با suite و straight و debt هم قافیه‌اند).

تی.اس. دابلیو؛ نکاتی دربارهٔ تلفظ کلمه‌ها برای خارجی‌ان

یک مدیر رستوران را مجسم کنید که همیشه در مورد املاهای کلمه‌های انگلیسی با اشکال مواجه بوده است. او برای استخدام یک SEAGH جدید آگهی می‌کند. شما به آن آگهی نگاه می‌کنید و با سر درگمی می‌پرسید که او چگونه این کلمهٔ نامأنوس را ساخته

است. او می‌گوید: خیلی ساده است. اولین آوای کلمه SURE (ش) و آوای میانی کلمه DEAD (ـِ) را با آخرین آوای کلمه LAUGH (ف) ترکیب کنید. آنوقت شما بلافاصله در می‌یابید که این صورت (SEAGH) تلفظی را که معمولاً مربوط به کلمه chef (شِف = سرآشپز) می‌شود، تداعی می‌کند.

این داستان، ولو اینکه غیرمحمّل باشد، شاید به یادآوری این موضوع کمک کند که آواهای گفتاری زبان انگلیسی، اکثر اوقات با حروف نوشتاری آنها جور در نمی‌آیند. اگر بتوانیم حروف الفبا را به شیوه‌ای ثابت برای نشان دادن آواهای گفتاری به کار ببریم، چگونه می‌توانیم آواهای زبانی مثل انگلیسی را توصیف کنیم؟ یک راه حل این است که الفبایی جداگانه با نشانه‌هایی که نشانگر آواها باشند، به وجود آوریم. چنین الفبایی وجود دارد و «الفبای آوایی»^۱ نامیده می‌شود. ما بررسی خواهیم کرد که چگونه این نشانه‌ها برای نشان دادن همخوانها^۲ و واکه‌های^۳ زبان انگلیسی به کار می‌رود و کدامیک از جنبه‌های فیزیکی دستگاه صوتی انسان، در تولید آن آواها دخالت دارد.

آواشناسی^۴

مطالعه عمومی در مورد خصوصیت‌های آواهای گفتاری، آواشناسی نامیده می‌شود. در وهله اول، آواشناسی تولیدی^۵ مورد توجه خواهد بود که به مطالعه نحوه ایجاد یا «تولید» آواهای گفتاری می‌پردازد. زمینه‌های دیگر در مطالعه آواشناسی، یکی آواشناسی آزمایشگاهی^۶ است که با خصوصیت‌های فیزیکی گفتار به عنوان امواج صوتی «در هوا» سروکار دارد و دیگری آواشناسی شنیداری^۷ (ادراکی)^۸ است که به درک آواهای گفتاری از طریق گوش مربوط می‌شود.

1. phonetic alphabet

2. consonants

3. vowels

4. phonetics

5. articulatory phonetics. برای مطالعه آواشناسی تولیدی زبان فارسی ر.ک.: ثمره، یدالله؛ آواشناسی زبان فارسی: آواها و ساخت آوایی هجا؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴ (م).

6. acoustic phonetics

7. auditory phonetics

8. perceptual

آواهای واگذار و بیواک^۱

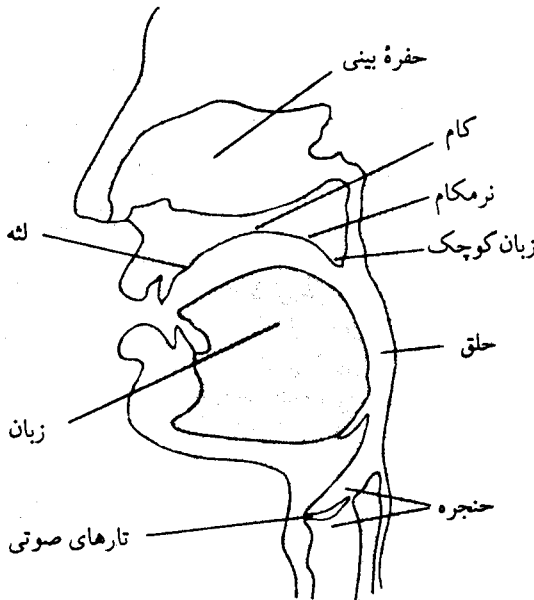
در آواشناسی تولیدی، این نکته را بررسی می‌کنیم که آواهای گفتاری چگونه با استفاده از دستگاه گفتاری نسبتاً پیچیده ما تولید می‌شوند. ما گویش را با هوایی که به وسیله ششها داخل نای می‌شود و از آنجا به طرف حنجره می‌آید شروع می‌کنیم. در داخل حنجره، تارهای صوتی قرار دارند که به دو حالت اصلی در می‌آیند:

۱. تارهای صوتی از یکدیگر دورند و هوایی که از ششها می‌آید، بدون برخورد با مانع از میان آنها عبور می‌کند. آواهایی را که به این طریق تولید می‌شوند، بیواک می‌نامند.
 ۲. تارهای صوتی به طرف یکدیگر کشیده می‌شوند و هوای خارج شده از ششها، پیوسته به آنها فشار می‌آورد تا از میانشان عبور کند. در این حالت ارتعاش به وجود می‌آید و آواهایی که به این طریق تولید می‌شوند، واگذار نامیده شده‌اند.
- برای مثال می‌توانید کلمه‌های *fish* و *pick* را که آواهای آغاز و پایان آنها بیواک است، با خود تکرار کنید. سپس کلمه‌های *big* و *viz* را که آواهای آغاز و پایان آنها واگذار است به زبان آورید. اگر شما نوک انگشتان را به آرامی روی ناحیه‌ای از گلویتان که «سیب آدم» نام دارد (بخشی از حنجره تان) بگذارید و صداهایی مثل Z-Z-Z-Z یا V-V-V-V تولید کنید، می‌توانید این تمایز را به طور ملموسی حس کنید. چون اینها آواهایی واگذار هستند، شما باید قدری ارتعاش در آن ناحیه حس کنید. حالا نوک انگشتان را همان جای قبلی قرار دهید و آواهایی مثل S-S-S-S یا F-F-F-F تولید کنید. چون اینها آواهایی بیواک هستند، هیچ ارتعاشی در آنجا وجود ندارد. روش دیگر این است که انگشتهايتان را کمی در گوشهايتان فرو کنید و آواهای واگذار (مثل Z-Z-Z-Z) تولید کنید تا ارتعاش حاصله را بشنوید؛ در حالی که اگر آواهای بیواک را با همین شیوه تولید کنید، هیچ ارتعاشی را نخواهید شنید.

جایگاه تولید^۲

وقتی که هوا از حنجره می‌گذرد، بالا می‌آید و از دهان یا بینی خارج می‌شود. بیشتر

همخوانها با استفاده از زبان و سایر بخشهای دهان - که به نحوی منقبض می شوند تا حفره دهان را که هوا از میان آن عبور می کند شکل دهند - تولید می گردند. اصطلاحاتی که برای توصیف بسیاری از آواها به کار می روند، همانهایی هستند که جایگاه تولید آوا را معین می کنند، یعنی جایگاهی در دهان که انقباض در آنجا صورت می گیرد. چیزی که ما به آن نیاز داریم یک برش طولی از سرانسان است. اگر سر را با یک برش طولی، از میان به دو نیم کنید، می توانید ببینید که کدامیک از بخشهای دهان، به طور جدی در تولید گفتار دخالت دارند.



برای توصیف جایگاه تولید بسیاری از همخوانها، می توانیم کارمان را از جلو دهان شروع کنیم. همچنین می توانیم تمایز واکدار - بیواک را به خاطر سپرده، از نشانه های الفبای آوایی برای تعیین آوای خاص استفاده کنیم. این نشانه ها را داخل دو قلاب [] می گذاریم.

دولبی ها! اینها آوایی هستند که با استفاده از هر دو لب شکل می گیرند. آوای

آغازین کلمه‌های *pat*، *bat* و *mat*^۱ دولبی هستند و آنها را به صورت [p] که بیواک است و [b] و [m] که واگذارند نشان می‌دهیم. آوای [w] که در آغاز کلمه‌های *walk* و *world* و *way* وجود دارد نیز دولبی است.

لب و دندانی‌ها^۲. اینها آواهایی هستند که با دندانهای بالا و لب پایین شکل می‌گیرند. آواهای آغازین کلمه‌های *fat* و *vat* و آواهای پایانی کلمه‌های *safe* و *save*، لب و دندانی هستند و آنها را با نشانه‌های [f] که بیواک است و [v] که واگذار است نشان می‌دهند. ضمناً توجه کنید که آواهای پایانی کلمه‌های *laugh* و *cough* و آوای آغازین کلمه *photo*، با وجود تفاوت املایی، همه به صورت [f] تلفظ می‌شوند.

دندانی‌ها^۳. این آواها با قرار گرفتن نوک زبان در پشت دندانهای جلویی بالا شکل می‌گیرند. اصطلاح «میان دندانی»^۴، گاهی برای شیوه‌ای از تلفظ به کار می‌رود که در آن، نوک زبان بین دندانهای بالا و پایین قرار می‌گیرد. آوای آغازین کلمه *thin* و آوای پایانی کلمه *bath*، هر دو آواهای دندانی بیواک هستند. نشانه‌ای که برای این آوا به کار می‌رود [θ] است. آوای دندانی واگذار را با نشانه [ð] نشان می‌دهند و در تلفظ آوای آغازین کلمه *thus* و آوای پایانی کلمه *bathe* مشاهده می‌شود.

لثوی‌ها^۵. این آواها با قرار گرفتن بخش جلویی زبان روی لثه بالا که ناهموار و استخوانی است و بلافاصله در بالای دندانهای فوقانی قرار گرفته است، شکل می‌گیرند. آواهای آغازین کلمه‌های *nut*، *zoo*، *sit*، *dip* و *top*، همه لثوی هستند. نشانه‌های این آواها، یعنی [n]، [z]، [s]، [d] و [t] را می‌شود براحتی به خاطر سپرد. از میان این آواها، [s] و [t] بیواک هستند، در حالی که [n]، [z] و [d] واگذارند. واضح است که آواهای پایانی کلمه‌های *bus* و *buzz*، [s] و [z] هستند، اما در مورد آوای پایانی کلمه *raise* چطور؟ املای این کلمه گمراه کننده است؛ چون آوای پایانی در این کلمه واگذار است و

۱. مثالهای فارسی برای آواهای آغازین دولبی عبارتند از: «پاک»، «بام» و «ماه» (م).

۲. این آوا در فارسی وجود ندارد (م).

3. labiodentals

4. dentals

5. interdental

6. alveolars

بنابراین باید با [z] نشان داده شود. همچنین به املای کلمه‌های *knot* و *not* توجه کنید. هردوی این کلمه‌ها با [n] آغاز می‌شوند.

سایر آواهای لثوی عبارتند از: [l] در آغاز کلمه‌هایی مثل *lap* و *lit*؛ و [r] در آغاز کلمه‌های *right*، *write* و *rip*.

لثوی کامی‌ها^۱. اگر شما با زبان، ناحیه بالایی لثه فوقانی را لمس کنید، بخش سفتی را در دهان خود می‌یابید. آن ناحیه را کام می‌نامند. آواهایی را که زبان در تولید آنها به بخش جلویی کام (نزدیک لثه) نزدیک می‌شود، لثوی کامی می‌نامند. نمونه‌ای از این آواها را می‌توانیم در آواهای آغازین کلمه‌های *shoot* و *child* که بیواک هستند بینیم. باوجود اینکه در املای این آواها دو حرف «sh» و «ch» وجود دارند از نظر آوایی آنها را با یک نشانه، یعنی [ʃ] و [tʃ]، نشان می‌دهند؛ بنابراین، کلمه *shoe - brush* با آوای لثوی کامی بیواک [ʃ] شروع می‌شود و پایان می‌یابد و کلمه *church* با آوای لثوی کامی بیواک [tʃ] آغاز گردیده، پایان می‌یابد^۲.

یکی از آواهای لثوی کامی که با نشانه [ʒ] معین می‌شود، در انگلیسی زیاد رایج نیست، ولی می‌توان آن را به عنوان همخوان میانی در کلمه‌هایی مثل *treasure* و *pleasure*، یا در آوای پایانی *rouge* دید. آوای لثوی کامی دیگری که نشانه آن [ʒ] است، در آغاز کلمه‌هایی مثل *joke* و *gem* دیده می‌شود. کلمه‌های *judge* و *George* (اسم خاص)، با وجود تفاوت‌های املایی که بین آنها وجود دارد، هردو با آوای [ʒ] شروع می‌شوند و پایان می‌یابند. آوایی که با قرار گرفتن زبان در میان کام تولید می‌شود [ɹ] است که در آغاز کلمه‌هایی مثل *you* و *yet* وجود دارد. این آوا را معمولاً یک آوای کامی^۳ توصیف می‌کنند.

۱. در فارسی هم وقتی که یک آوای بیواک در مجاورت آواهای واکنش قرار بگیرد، به دلیل پدیده همگونی واکنش می‌شود. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: حق شناس، علی محمد؛ آواشناسی؛ تهران: آگاه، ۱۳۵۶. فصل ۸ (م).

2. alveo - palatals

۳. برای اطلاع بیشتر از اینکه در کلمه‌های فارسی، آواها در کجا قرار می‌گیرند، به منبع زیر مراجعه شود (م):

Samareh, Yadollah; *The arrangement of segmental phonemes in Farsi*; Tehran: Tehran University, 1977.

4. palatal

نرمکامی‌ها^۱. در ناحیه‌ای عقبتر از سقف دهان، در پشت سخت‌کام، ناحیه نرمی وجود دارد که آن را نرمکام^۲ نامیده‌اند. آواهایی را که با نزدیک شدن عقب زبان به نرمکام تولید می‌شوند نرمکامی نامیده‌اند. یک آوای نرمکامی بیواک وجود دارد که با نشانه [k] معین می‌شود. این آوا نه تنها در کلمه‌های *kill* و *kid* وجود دارد، بلکه در آواهای آغازین کلمه‌های *car* و *cold* نیز مشاهده می‌گردد. با اینکه [k] املاهای مختلفی دارد، در آغاز و پایان کلمه‌هایی مثل *kick*، *cook* و *coke* قرار می‌گیرد. آوای نرمکامی واگذاری که در آغاز کلمه‌هایی مثل *gun*، *go* و *give* قرار دارد، با نشانه [g] نشان داده می‌شود. این آوا را همچنین در پایان کلمه‌هایی مثل *bag*، *mug* و *plague* (با وجود تفاوت املایی) می‌توان دید.

یکی دیگر از آواهای نرمکامی واگذار با نشانه [ŋ] مشخص می‌گردد. در انگلیسی معمولاً آن را با دو حرف «ng» می‌نویسند؛ بنابراین، آوای [ŋ] در پایان کلمه‌های *sing*، *sang* و *tongue* (با وجود تفاوت املایی) واقع می‌شود. در کلمه *ringing*، این آوا دوبار آمده است. دقت کنید که املاي کلمه شما را به خطا نیندازد - مثلاً کلمه *bang* فقط با یک آوا، یعنی [ŋ]، پایان می‌یابد. در این کلمه به هیچ وجه آوای [g] وجود ندارد.

چاکنایی‌ها^۳. دو آوای دیگر وجود دارند که بدون فعالیت زبان و سایر بخشهای دهان تولید می‌شوند. یکی آوای [h] است که در آغاز کلمه‌های *have* و *house* وجود دارد و بیشتر گویشوران آن را به عنوان آوای آغازین کلمه‌های *who* و *whose* نیز به کار می‌برند. معمولاً این آوا را یک آوای چاکنایی بیواک توصیف می‌کنند. «چاکنای» فضایی است بین تارهای صوتی در حنجره. وقتی که چاکنای باز باشد - مانند زمانی که سایر آواهای بیواک تولید می‌شوند - و هوایی که از دهان خارج می‌شود در مسیر خود هیچگونه تغییری نکند، آوای تولید شده را با [h] نشان می‌دهند.

وقتی که چاکنای برای مدت کوتاهی کاملاً بسته شود و بعد باز گردد، آوای حاصل شده را آوای انسدادی چاکنایی^۴ می‌نامند. این آوا در بسیاری از گویشهای

1. velars

2. velum / soft palate

3. glottals

4. glottal stop

انگلیسی وجود دارد، ولی در الفبای رومی صورت نوشتاری ندارد. نشانه‌ای که در آوانویسی برای آن به کار می‌برند [2] است. اگر سعی کنید کلمه‌های *bottle* و *butter* را بدون آوای میانی -t- تلفظ کنید، در واقع این آوا را تولید کرده‌اید. در بریتانیا، این آوا ظاهراً یکی از خصوصیت‌های گویش لندن است و در امریکای شمالی، در گویش بسیاری از اهالی نیویورک مشاهده می‌شود.

جدول بندی آواهای همخوان

با توصیفی نسبی که از جایگاه تولید آواهای همخوان انگلیسی ارائه کردیم، حالا می‌توانیم اطلاعات بنیادی را در جدول ذیل خلاصه کنیم. در بخش فوقانی جدول، اسامی جایگاه‌های مختلف تولید وجود دارد و در زیر هر یک از این اسامی، نشانه V - (برابر با بیواک) و $+V$ (برابر با واکدار) وجود دارد. همچنین در سمت چپ این جدول، مجموعه‌ای از اطلاعات برای توصیف «نحوه تولید»^۱ قرار دارد که ما آنها را در بخش بعد بررسی خواهیم کرد.

چاکتایی	نرمکامی	لثوی کامی	لثوی	دندانی	لبی دندانی	دوبلی	
$-V + V$	$-V + V$	$-V + V$	$-V + V$	$-V + V$	$-V + V$	$-V + V$	
2	k g		t d			p b	انسدادی‌ها ^۲
		ʃ ʒ	s z	θ ð	f v		سایشی‌ها ^۳
		č ĵ					انفجاری سایشی‌ها ^۴
	ŋ		n			m	خیشومی‌ها ^۵
			l, r				روان‌ها ^۶
h		y				w	غلت‌ها ^۷ (نیم‌واکه‌ها)

توضیحی در مورد جدول. این جدول با صورت کامل آن خیلی فاصله دارد.

1. manner of articulation

3. fricatives

6. liquids

4. affricates

7. glides

2. stops

5. nasals

می‌توانیم همان آواها را از نظر نحوه تولیدشان نیز توضیح دهیم. اگر بخواهیم قادر به تمیز بین بعضی از آواهایی باشیم که در بحث قبلی آنها را در طبقه مشابهی قرار داده بودیم، چنین توضیحی ضروری می‌شود؛ مثلاً می‌توانیم بگوییم که [t] و [s]، هر دو آوای لثوی بیواک هستند، ولی چگونه می‌توانیم آنها را از یکدیگر متمایز کنیم؟ آنها از نظر نحوه تولید (یا تلفظ) با یکدیگر فرق دارند. آوای [t] عضوی از مجموعه آوای انسدادی است و آوای [s] به مجموعه آوای سایشی تعلق دارد.

انسدادی‌ها. قبلاً در مورد مجموعه آوای [p]، [b]، [t]، [d]، [k]، [g] و [ʔ] که همگی با نوعی انسداد کامل (برای مدتی بسیار کوتاه) در جریان هوا و بعد از خروج ناگهانی آن تولید می‌شدند، صحبت کردیم. این نوع آوای همخوان که از انسداد یا بسته شدن جریان هوا تولید می‌شود، انسدادی نام دارد. توصیف کامل آوای [t] در آغاز کلمه *ten*، «انسدادی لثوی بیواک» است. گاهی هم فقط نحوه تولید ذکر می‌شود؛ مثل وقتی که گفته می‌شود کلمه *bed* با یک آوای «انسدادی واکدار» شروع می‌شود و پایان می‌یابد.

سایشی‌ها. نحوه تولید مجموعه آوای [f]، [v]، [θ]، [ð]، [s]، [z]، [ʃ] و [ʒ] به گونه‌ای است که کمی گرفتگی در مسیر عبور هوا به وجود می‌آید و هوا با فشار از میان شکاف باریکی به بیرون رانده می‌شود. چون هوا با فشار از شکاف خارج می‌شود، نوعی اصطکاک ایجاد می‌گردد؛ به همین دلیل چنین آواهایی را سایشی می‌نامند. اگر در هنگام تولید این آواها، بویژه [f] و [s]، دستتان را به صورت باز در جلوی دهانتان قرار دهید، می‌توانید جریان هوا را که با فشار به بیرون رانده می‌شود حس کنید. کلمه‌ای مثل *fish* با یک آوای «سایشی بیواک» شروع می‌شود و پایان می‌یابد؛ یا کلمه *those* با آوای «سایشی واکدار»، یعنی [θ] و [z]، شروع و ختم می‌گردد.

انفجاری سایشی‌ها. اگر یک انسداد کوتاه در جریان هوا را با یک خروج مانع‌دار که موجب سایش می‌شود ترکیب کنید، توانسته‌اید آوای [č] و [ǰ] را تولید کنید. این آواها را انفجاری سایشی می‌نامند و می‌توان آنها را در آغاز کلمه‌هایی مثل *jeep* و *cheap* مشاهده کرد. در کلمه اول یک آوای «انفجاری سایشی بیواک»، و در دومی یک آوای «انفجاری سایشی واکدار» وجود دارد.

خیشومی‌ها. بیشتر آواها با دهان تولید می‌شوند؛ یعنی زبان کوچک به طرف بالا حرکت می‌کند و مانع ورود جریان هوا به حفرهٔ بینی می‌شود؛ ولی وقتی که زبان کوچک پایین‌تر آورده شود، به جریان هوا این فرصت داده می‌شود تا از طریق بینی خارج شود و آواهای [m]، [n] و [ŋ] تولید گردد. این آواها به خیشومی توصیف شده‌اند و هر سه واکنار هستند. آغاز و پایان کلمه‌هایی مثل *knitting*، *morning* و *name*، با آواهای خیشومی است.

روان‌ها. معمولاً آواهای آغازین کلمه‌های *red* و *led* را روان می‌نامند. نحوهٔ تولید آوای [l] بدینگونه است که نوک زبان با لثهٔ بالا تماس پیدا می‌کند و جریان هوا از کناره‌های زبان به بیرون رانده می‌شود. نحوهٔ تولید آوای [r] به این صورت است که نوک زبان به طرف بالا حرکت کرده، در ناحیهٔ پشت لثهٔ بالا به عقب برمی‌گردد.

غلت‌ها. آواهای [w] و [y]، بیشتر به آواهای دارای تغییر حالت^۱ توصیف شده‌اند. این آواها را غلت یا «نیم‌واکه»^۲ نامیده‌اند. در تولید آنها، زبان در حال حرکت یا چرخش به سوی آوای وا که مجاور، یا در حال حرکت از وا که مجاور است. این آواها هر دو واکنارند. غلت‌ها در آغاز کلمه‌های *wet*، *we* و *yes* آمده‌اند.

این فهرست نسبتاً طولانی از مشخصه‌های آوایی همخوانهای انگلیسی، برای آزمودن توانایی شما در به خاطر سپردن تعداد زیادی از اصطلاحات و نشانه‌ها ارائه نشده است، بلکه به عنوان مثالی است در مورد اینکه چگونه توصیف کامل جنبه‌های فیزیکی گفتار به ما اجازه می‌دهد تا آواهای گفتاری انگلیسی را مستقل از گونه‌های املائی موجود در انگلیسی نوشتاری مشخص کنیم. هنوز هم آواهایی وجود دارند که آنها را بررسی نکرده‌ایم. آنها نوعی از آواها هستند که به وا که‌ها و وا که‌های مرکب^۳ شناخته شده‌اند.

وا که‌ها

در حالی که همخوانها اکثراً از طریق گرفتگی یا ایجاد انسداد در دستگاه صوتی تولید

1. transition sounds

2. semi_vowel

3. diphthongs

می‌شوند، واکه‌ها با جریان نسبتاً آزاد هوا تولید می‌گردند. ما برای توصیف واکه‌ها شیوه‌ای را بررسی می‌کنیم که در آن، «شکل» زبان بر جریان هوایی که از دهان بیرون می‌آید، تأثیر می‌گذارد. چون نمی‌شود این آواها را بسادگی از طریق جایگاه و شیوه تولید تعریف کرد، از اصطلاحاتی استفاده می‌کنیم که به ماکمک می‌کنند تا خصوصیات هریک از واکه‌ها را در رابطه با واکه‌ای دیگر معین کنیم. بنابراین، در تلفظ کلمه *cheat*، یک «واکه پیشین افراشته»^۱ وجود دارد، چون این آوا با بخش پیشین زبان و در حالتی که بالا آمده تولید شده است، در حالی که واکه موجود در کلمه *hot* با عقب زبان و در محلی نسبتاً پایین تر تولید شده و آن را به یک «واکه پسین افتاده»^۲ توصیف می‌کنند. این اصطلاحات را معمولاً به صورت یک جدول (بدانگونه که در ذیل مشاهده می‌شود) نمایش می‌دهند تا وسیله‌ای برای شناسایی رایجترین آواهای واکه‌ای در زبان انگلیسی باشد.

	پیشین	مرکزی	پسین
افراشته	i I		u U
میانه	e ɛ	ə	o ɔ
افتاده	æ	ʌ	a

ساده‌ترین راه برای آشنایی با تمایزات موجود در بین مجموعه آواهای واکه‌ای این است که مثالهایی از کلمه‌های آشنا را در نظر بگیریم که برای گویشوران انگلیسی زبان آمریکایی نیز غالباً آن آواها را در برداشته باشند. فهرست ذیل از واکه‌های پیشین افراشته شروع می‌شود و با واکه‌های پسین افتاده ادامه پیدا می‌کند و در آخر، به سه واکه مرکب ختم می‌شود:

[i] see, eat, key

[u] put, could, foot

[ɪ] hit, myth

[o] no, know, though

[e] tail, great, weight

[ɔ] raw, fall, caught

1. high, front vowel

2. low, back vowel

[ɛ] <i>pet, said, dead</i>	[a] <i>cot, father, body</i>
[æ] <i>sat, laugh</i>	[ay] <i>my, buy, eye</i>
[ɔ] <i>the, above</i>	[aw] <i>cow, loud</i>
[ʌ] <i>putt, blood, tough</i>	[ɔy] <i>boy, void</i>
[u] <i>move, two, glue</i>	

واکه‌های مرکب. سه نشانه آخر در فهرست فوق، هر کدام دو آوا را در بردارند. این آواهای واکه‌ای «ترکیبی» را واکه‌های مرکب می‌نامند. توجه داشته باشید که در همه موارد، آنها با یک آوای واکه‌ای شروع می‌شوند و به یک آوای غلت ختم می‌گردند. در مورد اکثر واکه‌های غیرمرکب، اندامهای آوایی^۱، نسبتاً در حالت ثابتی باقی می‌مانند، اما در تلفظ واکه‌های مرکب، اندامهای آوایی از یک حالت واکه‌ای به حالت واکه‌ای دیگری تغییر می‌یابند. اگر سعی کنید همخوانها و واکه‌های مرکب را در نگارش آوایی ذیل تلفظ کنید، با یک تمرین سنتی برای آموزش گفتار آشنا شده‌اید: [haw naw brawn kaw]

توضیحی در مورد جدول واکه‌ها. تعداد واکه‌ها در زبان انگلیسی زیاد است؛ چون از یک گویش به گویش دیگر تغییر می‌کنند. بنابراین، ممکن است شما متوجه شوید که آواهای فهرست شده در اینجا در گویش شما رایج نیستند؛ مثلاً ممکن است شما بین واکه‌های دو کلمه *caught* و *cot* تمایزی قایل نشوید (در بعضی از آوانگاریها، برای این واکه پسین فقط نشانه [a] را به کار می‌برند)؛ یا ممکن است شما واکه‌های [ɔ] و [ʌ] را یکسان تلفظ کنید (و در این صورت، فقط نشانه [ɔ] را به کار ببرید). به خاطر داشته باشید که منظور از این بررسی این نیست که گفتار شما با نشانه‌هایی که در اینجا به کار برده شده‌اند «جور» در بیاید، بلکه سعی بر این است که شما نشانه‌های موجود را برای توصیف آوایی که تولید می‌کنید به کار ببرید. هدف از این تمرین توصیف کاری است که شما می‌کنید، نه تقریر کاری که شما باید بکنید.

1. vocal organs

پرسشها

۱. چه اصطلاحات رایجی را برای توصیف آواهای تولید شده در دو حالت ذیل به کار می‌برند؟

(الف) هنگامی که تارهای صوتی به یکدیگر نزدیک می‌شوند

(ب) هنگامی که تارهای صوتی از یکدیگر دور شده‌اند

۲. سعی کنید آواهای آغازین کلمه‌های زیر را تلفظ و جایگاه تولید هر کدام را معین کنید (مثلاً دولبی، لثوی و مانند آن):

- a) foot
- b) tooth
- c) box

- d) chips
- e) think
- f) cup

۳. کدامیک از کلمه‌های زیر به آواهای بیواک و کدامیک به آواهای واکدار ختم می‌شود؟

- a) touch
- b) pig
- c) maze

- d) lip
- e) lathe
- f) sit

۴. کلمه‌های زیر را به نحوه تلفظ خودتان آوانویسی کنید:

- a) bee
- b) tape
- c) fell

- d) dope
- e) walk
- f) sigh

۵. کدامیک از کلمه‌های نوشتاری انگلیسی معمولاً به صورتی که در زیر آوانویسی شده تلفظ می‌شوند؟

- a) [fɛs]
- b) [ʃip]
- c) [ðə]
- d) [hu]
- e) [etθ]

- f) [bæk]
- g) [bɒt]
- h) [haw]
- i) [ʃɔɪ]
- j) [ʃɛf]

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

(الف) در ذیل، مجموعه‌ای از کلمه‌های انگلیسی با صورتهای نوشتاری متفاوت

وجود دارند که نشاندندهٔ آواهای مشابه به شیوه‌های مختلفند. آیا می‌توانید املاهای گوناگون آواهای [i]، [f] و [e] را شناسایی کنید؟

elephant, rare, marines, pear, hay, feet, quay, air, suite, weigh,
giraffe, pier, tough, keys, meat, Sikh.

چند نوع املاهای مختلف می‌توانید برای آواهای [s]، [k]، [ʃ] و [ε] پیدا کنید؟
(ب) دو جمله انگلیسی زیر براساس نحوهٔ تلفظ نویسنده آوانویسی شده‌اند. آیا می‌توانید چیزی را که گفته شده دریابید و آیا شما نیز آن جمله‌ها را به همان نحو تلفظ می‌کنید؟ به نظر شما، چه تفاوت‌هایی ممکن است در آوانگاری گفتار شما وجود داشته باشد؟

a) ðætsɪnkənsɪvəbəl

b) hɪnɒzfaɪvlæŋwɪʒəz

(ج) با استفاده از دو مثال زیر به عنوان راهنما، آیا می‌توانید نحوهٔ تولید همخوانهای آغازین کلمه‌های انگلیسی زیر را توصیف کنید؟

(a) mist (خیشومی)

(g) thin

(b) bat (انسدادی واکدار)

(h) near

(c) far

(i) tall

(d) wall

(j) joke

(e) rope

(k) shop

(f) zoo

(l) gun

(د) با ملاحظهٔ مجموعه کلمه‌هایی که در ذیل آوانویسی شده‌اند، آیا می‌توانید این مجموعه را به سه گروه تقسیم کنید؟ یعنی صورت‌هایی که انگلیسی هستند، آنهایی که احتمالاً انگلیسی نیستند و آنهایی که در حال حاضر انگلیسی نیستند، اما احتمالاً انگلیسی خواهند شد؟ چگونه در مورد آنچه در گروه دوم یا سوم صورت گرفته تصمیم‌گیری می‌کنید؟

(1) flem

(5) ksɪn

(9) ʧrɪs

(2) θrɪnz

(6) ʃlɒp

(10) blʌŋk

(3) θɪətər

(7) kwɪk

(11) fɜ:təm

(4) sɒŋg

(8) zun

(12) bɔɪlɪŋ

منابعی برای مطالعه بیشتر

بررسیهای مقدماتی در زمینه آواشناسی در هر یک از کتابهای درسی مشاهده می شود؛ مثل فصل دوم کتاب (1983) Fromkin & Rodman، یا فصل سوم کتاب (1983) Lehmann. کار (1982) Ladefoged یک متن درسی استاندارد به شمار می آید. متون درسی دیگر عبارتند از (1983) Roach یا (1967) Abercrombie . Buchanan (1963) یک کتاب مقدماتی برای مطالعه مستقل نوشته است و مقدمه ای در زمینه کلی تر علم گفتار در کار (1980) Borden & Harris مشاهده می شود. کتاب ساده و قابل فهم دیگری که بر اساس انگلیسی بریتانیایی است به قلم (1973) O'Connor نوشته شده است. کتاب (1985) Prator & Robinett یک کار مقدماتی در زمینه تلفظ انگلیسی امریکایی است و برای افرادی که زبان انگلیسی را به عنوان زبان دوم فرا می گیرند نوشته شده است. برای بررسی کلی جنبه هایی از آواشناسی آزمایشگاهی و آواشناسی شنیداری به کار (1973) Denes & Pinson یا (1979) Fry مراجعه کنید.

الگوهای آوایی زبان

به زبان انگلیسی صحبت نکنید، مگر اینکه صحبت شما مؤدبانه و پالایش شده باشد، به طور کامل و شمرده بیان شده باشد، هیچ حرف یا هجایی را جا نینداخته باشید؛ مثل زنان نادانی که اغلب اوقات از قواعد سرپیچی می‌کنند و به موجب آن، مردان با اصل و نسب و کودکان نجیب‌زاده، دارای تلفظ نادرست و اشتباه می‌شوند (همانطور که امروز بر من نیز مسلم گشته است).

سرتوماس الیوت^۱ (۱۵۳۱)

ما در فصل قبل تولید فیزیکی آواهای گفتاری را برحسب مکانیسمهای دستگاه صوتی انسان بررسی کردیم. این بررسی به دلیل بعضی از حقایق شگفت‌انگیز دربارهٔ ماهیت زبان میسر گشت. هنگامی که دستگاه صوتی انسان را بررسی می‌کردیم، ضرورتی نداشت مشخص کنیم که داریم راجع به یک مرد با قد ۱۹۰ سانتیمتر و وزن ۹۰ کیلو صحبت می‌کنیم، یا راجع به یک زن با قد ۱۵۰ سانتیمتر و وزن ۴۵ کیلو. در عین حال، این دو شخص از نظر جسمی با یکدیگر متفاوتند؛ یعنی دستگاه صوتی آنها تا حدی از

1. Sir Thomas Elyot

نظر شکل و اندازه تفاوت دارد. در نتیجه، اگر به این مسأله با دیدی صرفاً جسمی بنگریم، هر شخص آواها را متفاوت با شخص دیگر تلفظ می‌کند؛ بنابراین، هزاران شیوه گوناگون، به طور بالقوه برای گفتن کلمه ساده *me* وجود خواهد داشت. بعلاوه، اشخاص مختلف کلمه *me* را در هر موقعیت، با شیوه فیزیکی مشابه تولید نمی‌کنند. مسلماً وقتی که شخص فریاد می‌کشد یا ششمین لیوان مارتینی را طلب می‌کند یا سرماخورده است، در نحوه تولید او تفاوت‌هایی وجود دارد. با نشان دادن طیف وسیعی از تفاوت‌های بالقوه در تولید فیزیکی و واقعی یک آوای گفتاری چگونه می‌توانیم همواره از عهده تشخیص انواع مختلف *me*، به گونه‌ای که در صورت آوایی [mi] وجود دارد برآیم و آن را از صورت‌های آوایی [si]، [ni]، [ma]، [mo] یا هر چیز دیگر کاملاً تشخیص دهیم؟ جواب این سؤال با مطالعه واجشناسی^۱ تا حد زیادی مشخص می‌شود.

واجشناسی

واجشناسی، اساساً توصیف نظام‌ها والگوهای آواهای گفتاری یک زبان است. واجشناسی، در واقع براساس این نظریه است که هر گویشور، به طور ناخودآگاه درباره الگوهای آوایی زبان خود آگاهی دارد. واجشناسی، به دلیل موضع نظری‌اش، بیشتر به بررسی جنبه ذهنی و انتزاعی آواهای زبان می‌پردازد، تا به تولید واقعی آواهای گفتاری؛ بنابراین، وقتی که می‌گوییم آوای [ɪ] در تلفظ کلمه‌های *satın* و *eight* یکسان است، در واقع گفته‌ایم که در واجشناسی زبان انگلیسی، هر دو به یک روش نشان داده می‌شوند. آواهای [ɪ] ممکن است به هنگام تلفظ خیلی متفاوت باشند: در کلمه اول، تأثیر آوای خیشومی بعدی می‌تواند باعث نوعی رهش^۲ خیشومی شود، در حالی که در کلمه دوم، تأثیر آوای بعدی، یعنی [θ]، باعث تولید آوای [ɪ] به صورت دندانی می‌شود. این تمایز بین یک گونه از آوای [ɪ] و گونه دیگر آن را می‌شود با جزئیات آن، ثبت یا آوانویسی کرد. به هر حال، در واجشناسی زبان انگلیسی، این تمایز اهمیت کمتری دارد از تمایز

کلی بین آواهای [t] و آواهایی مثل [d] یا [b]؛ چون در کاربرد این آواها، تأثیرات معنی‌داری وجود دارند که مرتبط با استفاده از هر یک از آنهاست. این آواها باید آواهای متمایز معنی‌داری باشند، بدون در نظر گرفتن اینکه کدام دستگاه صوتی منفرد آنها را تلفظ کرده است؛ چون آنها کلمه‌های *buy* و *die*، *tie* را به طور معنی‌داری متمایز می‌کنند. با توجه به این نکته می‌توانیم پی‌بیریم که واجشناسی در یک زبان، با مجموعه‌ای از آواهای انتزاعی سر و کار دارد که به ما اجازه می‌دهد تمایز معنایی بین آواهای فیزیکی واقعی را در چیزی که می‌گوییم یا می‌شنویم، تشخیص دهیم.

واجها^۱

هر یک از این آواهای متمایزکننده معنی در یک زبان، واج نامیده شده‌اند. وقتی که در فصل دوم اساس الفبای نوشتاری را بررسی می‌کردیم، در واقع داشتیم با مفهوم واج به عنوان یک نوع آوای منفرد که با یک نشانه واحد مشخص می‌شد، کار می‌کردیم. با این مفهوم است که واج /t/ به آوایی توصیف می‌شود که تمام گونه‌های گفتاری مختلف [t]، نمونه‌های آنند. توجه داشته باشید که دو خط مورب، به طور قراردادی نشاندهنده واج /t/ است؛ یعنی یک واحد انتزاعی، در حالی که دو قلاب، به صورتی که در مورد آوای [t] نشان داده شده، نشانگر هر واحد آوایی یا واحد تولید شده به طور فیزیکی است.

یکی از خصوصیت‌های مهم یک واج این است که به طور متمایزی عمل می‌کند. می‌دانیم که در انگلیسی، دو واج /t/ و /v/ وجود دارند؛ زیرا آنها تنها وسیله متمایزکننده معنی در صورت‌هایی مثل *vat* و *fat*، یا *vine* و *fine* هستند. این خصوصیت متمایزکننده، یک آزمایش اساسی و عملی است برای تعیین واج‌هایی که در یک زبان وجود دارند. اگر ما در یک کلمه، آوایی را جانشین یک آوای دیگر کنیم و معنی آن کلمه تغییر کند، این دو آوا نمایانگر دو واج متفاوتند. جدول‌های همخوان‌ها و واکه‌ها که در فصل پنج نشان داده شده‌اند را می‌شود اساساً جدول‌های دقیقی از واج‌های زبان انگلیسی به شمار آورد.

اصطلاحاتی که در آن جدولها به کار برده شده‌اند را می‌توان «مشخصه‌هایی»^۱ تلقی کرد که هر واج را از واج دیگر متمایز می‌کنند؛ بنابراین، /p/ را می‌توان با مشخصه‌هایی مثل [-واک، + دولبی و + انسدادی] /k/ را با [-واک، + نرمکامی و + انسدادی] مشخص کرد. چون این دو آوا بعضی مشخصه‌های مشترک دارند، گاهی آنها را اعضای یک طبقه طبیعی^۲ از آواها توصیف کرده‌اند. بنابراین، می‌توان پیش‌بینی کرد که آواهای دارای مشخصه‌های مشترک، تاحدی از نظر واجی به یکدیگر شبیهند و آوایی که در آن مشخصه‌ها شریک نباشد، باید عملکرد متفاوتی داشته باشد؛ مثلاً /v/ دارای مشخصه‌های [+واک، + لبی دندانی و + سایشی] است و بنابراین نمی‌تواند در طبقه طبیعی آواهای /p/ و /k/ قرار گیرد. با وجود دخیل بودن سایر عوامل، این تحلیل مشخصه‌ای^۳ ممکن است ما را به این فکر بیندازد که دلیل واجی خوبی وجود دارد در مورد اینکه چرا کلمه‌هایی که با /pl-/ و /kl-/ آغاز می‌شوند، در انگلیسی رایجند و چرا آنهایی که با /vl-/ آغاز می‌شوند، رایج نیستند. آیا علت این امر این است که مجموعه مشخصه‌های معینی برای یک آوا ضروری است تا با وجود آنها، آن آوا در آغاز کلمه قبل از /l/ قرار بگیرد؟ اگر چنین باشد، آنوقت ما به مسیری هدایت شده‌ایم که در آن می‌توانیم تولید زنجیره آواهای مجاز در یک زبان را شرح دهیم.

جفتها و مجموعه‌های کمینه^۴

وقتی که دو کلمه مثل *bat* و *pat*^۵، همه واجهایشان جز یکی، در جایگاه مشابهی قرار بگیرند و همسان باشند، آن دو کلمه را جفت کمینه می‌نامند. اگر با دقت بیشتری به این مسأله بنگریم، می‌بینیم آن دو کلمه را می‌شود به عنوان یک جفت کمینه در زبان انگلیسی طبقه‌بندی کرد؛ چون مثلاً در عربی، این تمایز بین دو آوای مذکور وجود ندارد. مثالهای دیگر از جفتهای کمینه در زبان انگلیسی عبارتند از: *bat - bet*، *van - fan* و *site*.

1. features

2. natural class

3. feature - analysis

4. minimal pairs and sets

۵. نمونه فارسی برای جفتهای کمینه، کلمه‌هایی نظیر «پر» و «در» است (م).

side. چنین جفت‌هایی اکثراً در آزمونهای انگلیسی به عنوان زبان دوم به کار می‌روند تا قدرت درک گویشوران غیربومی را در تضاد معنایی حاصل از تضاد یک آوا تعیین کنند. هرگاه گروهی از کلمه‌ها، با تغییر یک واج (و همیشه در جایگاه مشابه) از یکدیگر متمایز شوند، دارای مجموعه کمینه خواهیم بود؛ بنابراین، یک مجموعه کمینه براساس واجهای واکه‌ای در زبان انگلیسی، شامل کلمه‌های *fought, fate, fat, fit, feat* و *foot* می‌شود^۱ و اگر براساس همخوانها باشد، می‌تواند به صورت *big, pig, rig, fig* و *wig* و *dig* باشد^۲.

چنین آزمایشی در مورد واجها، برای ما این مسأله را روشن می‌سازد که برای انواع ترکیبات آوایی مجاز در یک زبان، الگوهای معینی وجود دارند. مجموعه کمینه‌ای که از زبان انگلیسی فهرست کرده بودیم، شامل صورتهایی مثل *lig* یا *vig* نمی‌شود. تا آنجا که ما می‌دانیم، این کلمه‌ها انگلیسی نیستند، اما می‌شود آنها را کلمه‌های محتمل در زبان انگلیسی به شمار آورد، یعنی دانش واجی درباره الگوهای آوایی در کلمه‌های انگلیسی به شما اجازه می‌دهد تا اگر این صورته‌ها در آینده به کار گرفته شوند، آنها را قابل قبول بدانید. این کلمه‌ها، وقفه‌های «اتفاقی»^۳ را در واژگان زبان انگلیسی نشان می‌دهند، ولی به هر حال، تصادفی نیست که صورتهایی مثل *[sɪg]* یا *[ɹɪg]* در انگلیسی وجود ندارند یا وجودشان غیرممکن به نظر می‌رسد؛ چون این کلمه‌ها قواعد واجی در مورد توالی یا جایگاه واجهای زبان انگلیسی را می‌شکنند.

آواها و واجگونه‌ها^۴

قبلاً مطرح کردیم که واج یک واحد آوایی انتزاعی است، ولی در عمل ممکن است گونه‌های مختلفی از هر واج وجود داشته باشد. این واحدهای آوایی از نظر فنی آواها

۱. مجموعه کمینه براساس واکه‌ها در فارسی عبارتند از: «سیر»، «سور»، «سار»، و «سر» (م).
 ۲. مجموعه کمینه براساس همخوانها در فارسی عبارتند از: «سر»، «ذر»، «تر»، «کر»، «پر» و «گر» (م).

3. accidental gaps

4. phones and allophones

نامیده می‌شوند. آواشناسان گفته‌اند که در انگلیسی، بین تلفظ آوای / i / در کلمه‌هایی مثل *seed* و *seen* تفاوتی وجود دارد. در کلمه دوم تأثیر همخوان خیشومی [n] باعث می‌شود که آوای [i] خیشومی شود. این خیشومی‌شدگی را می‌توان با علامتی مثل «~» که روی نشانه مذکور گذاشته می‌شود نشان داد و در آوانویسی آن را به صورت [ĩ] ثبت کرد. بنابراین، حداقل دو آوای [i] و [ĩ] برای نشان دادن یک واج واحد در انگلیسی به کار رفته‌اند. این گونه‌های آوایی را از نظر فنی، واجگونه نامیده‌اند. تمایز اصلی بین واجها و واجگونه‌ها این است که جانشین کردن یک واج به جای واجی دیگر، منجر به تفاوت معنایی (وتلفظی) می‌شود، اما جانشین کردن واجگونه‌ها به جای یکدیگر، صرفاً منجر به تفاوت در تلفظ یک کلمه می‌گردد.

مسلماً این امکان وجود دارد که دو زبان، آواهای مشابه یا زنجیره‌های آوایی مشابه داشته باشند، اما شیوه عملکرد آنها در آن دو زبان متفاوت باشد؛ مثلاً در زبان انگلیسی، خیشومی‌شدن، یک واکه، واجگونه‌ای از آن واکه به حساب می‌آید؛ زیرا این گونه خیشومی شده، از نظر معنایی تمایزی ایجاد نمی‌کند. ولی در زبان فرانسه، تلفظ [mɛ] برای کلمه *met* (ظرف) به کار برده می‌شود و تلفظ [mɛ̃] برای کلمه متفاوت دیگری یعنی *main* (دست) به کار می‌رود. همچنین، تلفظ [so] برای کلمه *seau* (رنگ پریده) با تلفظ [sɔ̃] برای کلمه *son* (صدا) در تضاد معنایی است. مسلماً در موارد مذکور تمایز از نوع تمایز واجی است.

همگونی^۱

مثال خیشومی شدن واکه، که در بالا ذکر شد، نشان‌دهنده فرایند منظم دیگری است که واجها را در برمی‌گیرد. هنگامی که دو واج در یک زنجیره قرار گیرند و بعضی از خصوصیت‌های یک واج را واج دیگر بگیرد، این فرایند را فرایند همگونی می‌نامند. ممکن است فرض را بر این بگذاریم که در تولید فیزیکی گفتار، این فرایند منظم برای

سهولت در تولید گفتار روزمره به وجود آمده است. واجهای /ɪ/ و /æ/، هرکدام به تنهایی، به صورت خیشومی نشده تلفظ می‌شوند، ولی در تلفظ کلمه‌های *pin* و *pan*، مجاورت همخوان پایانی باعث خیشومی شدن این واژه‌ها می‌شود و در نتیجه، آواهای واگذار این کلمه‌ها، دقیقاً به صورت [ɪ̯] و [æ̯] آوانویسی می‌شوند. این یک مشخصه قانونمند در تلفظ گویشوران زبان انگلیسی است؛ آنقدر قانونمند که می‌شود برای آن یک قاعدهٔ واجی را به‌نحو زیر بیان کرد: «هرگاه واژه‌ای بلافاصله قبل از یک همخوان خیشومی قرارگیرد، خیشومی می‌شود».

این نوع فرایند همگونی در بافت‌های گوناگونی واقع می‌شود. این امر خصوصاً در مکالمه‌های عادی گفتاری قابل توجه است. شما ممکن است کلمهٔ *can* را به تنهایی به صورت [kæn] تلفظ کنید، ولی وقتی که می‌خواهید به کسی بگویید *I can go*، آوای نرم‌کامی [g] مسلماً بر روی همخوان خیشومی قبل از خود اثر می‌گذارد و آن را بیشتر به صورت یک آوای نرم‌کامی مثل [ŋ] درمی‌آورد، تا به صورت آوای [n] (یعنی یک آوای لثوی). رایج‌ترین گونهٔ گفتاری عبارت مذکور به صورت [aykæŋgo] است. توجه کنید که واژهٔ کلمهٔ *can* به صورت [ə] در آمده، در حالی که در کلمهٔ *can* به تنهایی، آن واژه به صورت [æ] بوده است. این واژه، یعنی [ə]، «شوا» نامیده می‌شود و در انگلیسی گفتاری به طور رایجی به کار می‌رود، در صورتی که واژهٔ مذکور در حالت مجرد آن کلمه‌ها، تغییر می‌یابد. در بسیاری از کلمه‌ها که خیلی با دقت تلفظ می‌شوند، این واژه با تکیه^۱ تلفظ می‌شود، ولی در گفتار عادی ممکن است این تکیه ادا نشود؛ مثلاً ممکن است شما کلمهٔ *and* را به تنهایی به صورت [ænd] تلفظ کنید، ولی در استعمال روزمرهٔ غیر رسمی در عبارت *you and me*، اغلب *and* را به صورت [ən] تلفظ می‌کنید: [juənmi].

حذف^۲

توجه کنید که در مثال قبل، در بافتی که قبل و بعد از آن آواهای خیشومی قرار گرفته

1. stress

2. elision

بودند، آوای [d] از کلمه *and* بسادگی حذف گردید. این آوای [d] اغلب از تلفظ کلمه‌هایی مثل *friendship* حذف می‌شود و این کلمه به صورت [frɛnʃɪp] تلفظ می‌گردد. انداختن یک آوا را که در تلفظ دقیق یک کلمه وجود دارد، حذف نامیده‌اند. / t / پایانی در کلمه‌های انگلیسی، یکی از موارد رایج فرایند حذف است؛ مثل تلفظ [æspɛks] برای *aspects* یا تلفظ [hɪmʌsbi] برای *he must be*. مسلماً شما می‌توانید عبارت *we asked him* را آرام و دقیق تلفظ کنید، ولی در گفتار غیررسمی، به دلیل فرایند حذف، احتمالاً آن را به صورت [wiæstɪm] تلفظ می‌کنید. واژه‌ها نیز حذف می‌شوند؛ مثل واژه میانی عبارت [ɪntrɪst] برای *interest*؛ یا عبارت [kæbnɪt] برای *cabinet*.

این دو فرایند همگونی و حذف در گفتار هر کسی اتفاق می‌افتند و نباید آنها را به عنوان صورت‌های در هم ریخته و از روی تنبلی تلفظ شده به حساب بیاوریم. در واقع، اگر همواره از الگوهای منظم همگونی و حذف مستعمل در یک زبان چشم‌پوشی کنیم، نتیجه این کار گفتاری می‌شود که بیش از حد تصنعی می‌نماید. بررسی فرایندهای واجی (که تعداد بسیار کمی از آنها در اینجا مطرح شد) برای رسیدن به مجموعه‌ای از قواعد در مورد اینکه یک زبان چگونه باید تلفظ شود نیست، بلکه هدف، رسیدن به درکی از قانونمندیها و الگوهای است که در ورای کاربرد واقعی آواهای زبان قرار گرفته است.

پرسشها

۱. به طور کلی، فرق واجشناسی با آواشناسی چیست؟
۲. برای تعیین واجهای یک زبان، از چه نوع آزمایشی استفاده می‌شود؟
۳. کدامیک از کلمه‌های زیر را می‌توان جفتهای کمینه تلقی کرد؟

pat, pen, more, heat, tape, bun, fat, ban, chain, tale, bell, far, meal,
vote, bet, pit, heel .

۴. فرق واجگونه با واج چیست؟

۵. چه فرایندهایی در روابط بین این کلمات دخیلند؟

a) [grænd] *grand*

و

[græmpa] *grandpa*

b) [post] post

و

[posmən] postman

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) s- جمع در انگلیسی، سه گونه واجی متفاوت ولی قانونمند دارد که شرح آن به صورت زیر است:

/s/ به کلمه‌هایی مثل *book, bat, ship* و *cough* اضافه می‌شود؛

/z/ به کلمه‌هایی مثل *rag, cave, lad, cab* و *thing* اضافه می‌شود؛

/ɪz/ به کلمه‌هایی مثل *church, judge, bush, bus* و *maze* اضافه می‌شود.

آیا می‌توانید مجموعه آواهایی را که به طور منظم قبل از هر کدام از سه گروه فوق قرار می‌گیرند، تعیین کنید؟ این مجموعه‌ها چه مشخصات مشترکی دارند؟

ب) در جفت کلمه‌های زیر، اولین کلمه با دقت و به تنهایی تلفظ شده است و کلمه دوم در میان مکالمه‌های گفتاری تولید گردیده است. مشخص کنید که کدام آوا تغییر یافته و چه نوع تغییری ایجاد شده است. در ضمن، سعی کنید نوع تغییر را توضیح دهید.

[nɔrθ]	[hænd]	[fayv]	[wet]
[nɔrðərn]	[hæŋkərɪf]	[fɪfθ]	[wedɪŋ]

ج) زنجیره‌های آغازین /fL/, /sL/, /gL/, /kL/, /bL/, /pL/ در کلمه‌های انگلیسی مجازند، ولی سایر زنجیره‌هایی که با /l/ شروع می‌شوند غیر مجازند. آیا می‌توانید مشخصه‌های لازم را برای همخوانی که بتواند قبل از /l/ قرار بگیرد، توصیف کنید؟

د) این امکان وجود دارد که تمام واجهای زبان انگلیسی را به طور الکترونیکی تولید کنیم و ماشینی داشته باشیم که آواهای انگلیسی را به تنهایی تولید کند، ولی با این حال، در به کار گرفتن ماشین برای تولید جمله‌ها و عبارتهای آوایی، آن هم به طور طبیعی، مشکلات زیادی وجود دارد. به نظر شما چرا اینطور است؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

بیشتر کارهایی که در بخش «منابعی برای مطالعه بیشتر» فصل پنجم ذکر شد، شامل

بررسیهایی در زمینه واجشناسی، و نیز کار Ladefoged (1982) می‌شد که مقدمه‌ای بسیار مفید به شمار می‌آید. بررسیهای مقدماتی دیگری در کتاب Callary (1981) و در فصل چهار کتاب Akmajian, Demers & Harnish (1984) مشاهده می‌شود. کتاب درسی استاندارد در این زمینه کتاب Hyman (1975) است. تمام این کتابهای مقدماتی شامل شرحی بر نظامهای ویژه‌ای از قواعد هستند که برای مرتبط کردن سطح واجی به سطح تظاهر آوایی به کار می‌روند. اگر می‌خواهید به مطالعه‌ی یکی از کارهای اولیه (ولی نسبتاً تخصصی) در مورد این جنبه از واجشناسی بپردازید، به کار Chomsky & Halle (1968) مراجعه کنید. برای شرح واضحی از همگونی و حذف در انگلیسی گفتاری، کتاب Brown (1977) را ببینید.

واژه‌ها و فرایندهای واژه‌سازی^۱

شیمیدانان، داروسازان زیانباز، مخترعان مواد منفجره جدید و مانند اینان که فراماسونری مربوطه و عامه مردم از آنان حمایت می‌کنند، پسوندهایی مانند -ites و -ates، -ides و -ades را با نیت شومی به کار می‌برند؛ مثلاً واژه‌های terrorite و americanite اخیراً ابداع شده‌اند تا با واژه dynamite جور در آیند و شخص احساس کند که سربوشی روی زاد و ولد گستاخانه واژه‌هایی مثل vaseline - roselines ، bloomines ، fragelines و nosulines - گذاشته است. این فرایندها نقطه آغازی هستند برای ابتذال تکانه‌دهنده در مقولاتی دستوری که با افزوده شدن پسوندهای مناسب به آنها، مصطلح می‌شوند. اگر این نظریه رایج شود که غرق شدن مطلوب‌تر از دیگر اقسام [مرگ] است، واژه گمراه کننده‌تری مانند electrocution، این مطلب را به یاد می‌آورد که ممکن است قدمهای نوپای تمدن ما در آینده، برایمان حاصلی چون واژه hydrocution را به بار آورد. مورس بلومفیلد^۲ (۱۸۹۵)

تصور کنید کلمه جدیدی، به عنوان یک اصطلاح عمومی، برای نامیدن شخصی که به عنوان دستیار فنی روی طرحها کار می‌کند، مورد استفاده قرار گیرد. فرض می‌کنیم این

کلمه جدید *somp* باشد. حال مثلاً اگر از دوستی پرسید که این روزها چه کار می‌کند، ممکن است بگوید:

Oh, I'm a somp at a local radio station

ممکن است شما گونه‌های مختلف این کلمه را در مکالمه‌ها بشنوید:

Are somps well paid? Oh, it's not bad. But I can't imagine somping for the rest of my life.

این اصطلاح ممکن است در عناوین روزنامه‌ها یا آگهی‌هایی مثل *Sompist Role in Broadcasting* یا *Sompism as a Vocation* ظاهر شود.

نکته مورد بررسی در این مثالها این است که شما، اگرچه قبلاً هرگز اصطلاح *somp* را نشنیده‌اید، احتمالاً در درک معنی سایر کلمه‌های جدید مشتق از این کلمه (*somps, somping, sompist, sompism*) مشکلی ندارید؛ یعنی می‌توانید خیلی سریع یک کلمه جدید را درک کنید و صورتهای مختلف آن کلمه جدید را به کار ببرید. این توانایی باید تا حدی از این امر سرچشمه گرفته باشد که فرایندهای واژه‌سازی در زبان شما بسیار منظم است. در این فصل به بررسی برخی از فرایندهای اساسی که به وسیله آنها واژه‌های جدید به وجود می‌آیند، خواهیم پرداخت.

فرایندهای واژه‌سازی

به نظر می‌رسد مطالعه فرایندهایی که به موجب آنها، واژه‌های جدید در زبانی مثل انگلیسی به وجود می‌آیند، نسبتاً ساده باشد و این سادگی ظاهری، به هر حال، بسیاری از موضوعهای بحث‌انگیز را که در فصل بعد به بررسی آنها خواهیم پرداخت، تحت الشعاع قرار می‌دهد. با وجود اختلاف آرا میان محققان در این زمینه، ظاهراً فرایندهای منظمی وجود دارد و ما در فصل بعد، به شرح اصطلاحاتی فنی که برای توصیف این فرایندها به کار می‌روند خواهیم پرداخت و از مثالهای رایجی که حاصل این فرایندهاست، استفاده خواهیم کرد. باید در نظر داشت که این فرایندها برای مدت محدودی در زبان به کار گرفته می‌شوند و بسیاری از کلمه‌های روزمره کنونی، زمانی استفاده نابجا و غیرمؤدبانانه از زبان به شمار می‌آمده‌اند. در حال حاضر، برای ما مشکل است دیدگاههایی را که در

اوایل قرن نوزده در مورد «ابداع نام‌نوس» کلمه‌ای مثل *handbook* بیان شده بود، یا عکس‌العمل منفی روزنامه لندن را در سال ۱۹۰۹ در مورد به کار بردن واژه تازه ابداع شده *aviation* درک کنیم. هنوز هم اصطلاحات تازه رایج شده، مخالفتهای مشابهی را برمی‌انگیزد. ما بیشتر به جای توجه به اعتراضات در مورد پسروی زبان، ترجیح می‌دهیم به تکامل دائمی واژه‌های جدید و کاربردهای جدید واژه‌های قدیم، به چشم نشانه اطمینان بخشی از زنده بودن و خلاقیت در شیوه شکل‌گیری زبان که پا به پای احتیاجات سخنگویان پیش می‌رود، بنگریم. این شیوه‌ها را بررسی می‌کنیم.

ابداع^۱

یکی از فرایندهای واژه‌سازی که در زبان انگلیسی کاربرد کمتری دارد، فرایند ابداع است، یعنی به وجود آوردن واژه‌هایی که کاملاً جدیدند. برای نمونه، می‌توان به ابداع واژه خیالی *somp* اشاره کرد. واژه‌های *aspirin* و *nylon* که در اول به عنوان نامهای تجارتي به وجود آمدند، مثالهای دیگری هستند. واژه‌های جدیدتر و آشنا تر، *xerox* و *kleenex* هستند که اینها نیز در آغاز به عنوان نامهای تجارتي ابداع شدند و بسرعت در این زبان رواج یافتند.

وامگیری^۲

یکی از رایجترین منابع برای ساختن کلمه‌های جدید در انگلیسی، فرایندی است به نام وامگیری، یعنی گرفتن کلمه‌هایی از زبانهای دیگر. زبان انگلیسی، در طول تاریخ خود، واژه‌های قرضی^۳ فراوانی از دیگر زبانها گرفته است؛ از جمله: واژه‌های *alcohol* از عربی؛ *boss* از هلندی؛ *croissant* از فرانسه؛ *lilac* از فارسی؛ *piano* از ایتالیایی؛ *pretzel* از آلمانی؛ *robot* از چکسلواکی؛ *tycoon* از ژاپنی؛ *yogurt* از ترکی و *zebra* از بانتو^۴. مسلماً زبانهای دیگر نیز واژه‌هایی را از انگلیسی وام می‌گیرند، همانطور که در زبان ژاپنی

1. coinage

2. borrowing

3. loan - words

۴. Bantu: مجموعه‌ای از زبانها که قبایل سیاهپوست ساکن در افریقای مرکزی و جنوبی به آن تکلم می‌کنند (م).

کلمات *suupaamaaketto* (supermarket) و *radio* را به کار می‌برند، یا در زبان مجارستانی از کلمه‌های *sport*، *klub* و *futbal* استفاده می‌کنند و یا فرانسویها درباره مشکلات *le parking*، بیش از یک لیوان *le whisky*، در *le weekend* صحبت می‌کنند.^۱ یک نوع خاص از وامگیری، ترجمه قرضی^۲ یا روگرفت^۳ است. در این فرایند، عناصر یک کلمه مستقیماً به زبان وام‌گیرنده ترجمه می‌شوند. یک مثال جالب در این مورد، عبارت فرانسوی *un gratte-ciel* است که ترجمه تحت‌اللفظی آن به انگلیسی *skyscraper* (خراش آسمان) می‌شود و معمولاً برای اصطلاح انگلیسی *skyscraper* (آسمانخراش) به کار می‌رود. کلمه *superman* (به معنی ابرمرد) در انگلیسی از اصطلاح آلمانی *Übermensch* وام‌گرفته شده و حتی خود کلمه «واژه قرضی»، یعنی *loan-word*، از کلمه آلمانی *Lehnwort* گرفته شده است. امروزه اسپانیاییها *perros calientes* (ترجمه تحت‌اللفظی *dogs hot*) یا همان *hot dogs* (به معنی سوسیس) می‌خورند.

ترکیب^۴

در بعضی از مثالهای بالا ترکیبی از دو کلمه جدا وجود دارد که تشکیل یک صورت واحد داده‌اند. بدین ترتیب، کلمه‌های آلمانی *Lehn* و *Wort* با یکدیگر ترکیب شده، تا کلمه *Lehnwort* تولید شود. این فرایند که از نظر فنی، به فرایند ترکیب شناخته شده، در زبانهایی مثل آلمانی و انگلیسی بسیار رایج است، ولی در زبانهایی مثل فرانسه و اسپانیایی رواج کمتری دارد. نمونه‌های واضحی از فرایند ترکیب در زبان انگلیسی عبارتند از: *fingerprint*، *waterbed*، *sunburn*، *wallpaper*، *doorknob*، *textbook*، *wastebasket*، *bookcase*.

این منبع تولید بسیار فعال کلمه‌های جدید، در زبانهای انگلیسی و آلمانی بوضوح مشاهده شده است، ولی می‌توان آن را در زبانهای کاملاً متفاوت با اینها نیز یافت؛ از این

۱. فرایند وامگیری در زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود و واژه‌هایی از قبیل سینما، تئاتر، لوسترو مانند آن از این گروهند (م).

2. loan - translation

3. calque

۴. compounding. این فرایند در زبان فارسی نیز رایج است؛ نمونه‌هایی از واژه‌های مرکب در فارسی عبارتند از: گلدسته، تلفنخانه و کتابخانه (م).

جمله، زبان‌هایی هستند مثل همونگ^۱ که در آسیای جنوب شرقی رایج است و در آن، کلمه‌های *hwj* (به معنی ظرف استوانه‌ای) با *kais* (به معنی لوله) ترکیب شده و واژه *hwjkais* (به معنی کتری) تولید گردیده است. صورتهایی مثل *pajkws* (گل + بلال = ذرت) و *hnab looj tes* (کیف + پوشش + دست = دستکش) از واژه‌های ترکیبی جدید در این زبان هستند.

ادغام^۲

ترکیب دو صورت مجزا برای تولید یک تک عبارت جدید، در فرایندی به نام ادغام نیز وجود دارد، ولی در فرایند ادغام، برای نمونه، بخش اول یک کلمه به بخش آخر کلمه دیگر الحاق می‌شود. در بعضی از بخشهای ایالات متحده آمریکا، محصولی به نام *gasoline* وجود دارد که از *alcohol* درست شده است؛ بنابراین، اصطلاح «ادغام شده» برای نامیدن این محصول *gasohol* است. اگر بخواهید ترکیبی از *smoke* و *fog* را به کار ببرید، حاصل آن اصطلاح *smog* می‌شود. بعضی دیگر از نمونه‌های رایج ادغام عبارتند از *brunch* (ترکیبی از *breakfast* و *lunch*)، *motel* (ترکیبی از *motor* و *hotel*) و *telecast* (ترکیبی از *television* و *broadcast*). انگلیسیها سالهاست که ایجاد تونلی را به فرانسه، با نام *English Channel to France*، بررسی کرده‌اند. همه روزنامه‌ها بدون استثنا، برای اشاره به این طرح، از اصطلاح ادغامی *Chunnel*^۳ استفاده می‌کنند. یکی از ابداعات نسبتاً جدیدتر در مورد فرایند ادغام، گونه‌ای ادغام از سیاست اقتصادی ریگان، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، بود که به این صورت است: *Reaganomics*^۴.

اختصار^۵

ویژگی کاهش که در فرایند ادغام به طور محسوسی مشاهده می‌شد، در فرایند موسوم به

1. Hmong

2. blending

3. channel + tunnel

۴. Reagan + economics. در فارسی نیز برای فرایند ادغام مثالهایی وجود دارد. از آن جمله ادغام دو واژه «سرکه» و «انگبین» است که پس از ادغام به صورت «سرکنگبین» درآمده است.

5. clipping

اختصار، به طور آشکارتری دیده می‌شود. این فرایند، اغلب در گفتار غیررسمی، وزمانی رخ می‌دهد که یک کلمه دارای بیش از یک هجا، به صورت کوتاهتری درمی‌آید. واژه *gasoline* هنوز هم به کار می‌رود، ولی کاربرد آن خیلی کمتر از صورت کوتاه شده آن، یعنی *gas* است. نمونه‌های رایج دیگر عبارتند از: *ad* (advertisement)، *fan* (fanatic)، *bus* (autobus)، *plane* (airplane)، *prof* (professor)، *lab* (laboratory) و *flu* (influenza).

پس‌سازی^۱

یکی از انواع خاص فرایند کاهش را با عنوان فرایند پس‌سازی می‌شناسند. در این فرایند، کلمه‌ای از یک نوع (معمولاً اسم)، با کاهش، به کلمه دیگری از نوعی دیگر (معمولاً فعل) تبدیل می‌شود. یک نمونه خوب از پس‌سازی، فرایندی است که به موجب آن، اسم *television* اول بار وارد زبان انگلیسی شده و مورد استفاده قرار گرفته، بعد فعل *televise* از آن به وجود آمده است. برخی کلمه‌های دیگر که از طریق این فرایند به وجود آمده‌اند عبارتند از: *edit* (از *editor*)، *donate* (از *donation*)، *opt* (از *option*)، *emote* (از *emotion*) و *enthuse* (از *enthusiasm*).

تبدیل^۲

تغییر در نقش کلمه معمولاً با عنوان تبدیل شناخته شده است؛ مثل وقتی که یک اسم (بدون هیچ کاهشی) تبدیل به فعل می‌شود. نامهای دیگری که به این فرایند داده شده، «تغییر مقوله دستوری» و «انتقال نقش» است. اسمهایی مثل *bottle*، *vacation*، *paper* و *butter* را می‌توان از طریق فرایند تبدیل، به صورت فعل به کار برد. این امر در جمله‌های زیر دیده می‌شود:

He is papering the bedroom walls; Have you buttered the toast?; We bottled the home - brew last night; They are vacationing in France.

این فرایند، بویژه در انگلیسی معاصر، خیلی فعال است و با کاربردهای جدید، پیوسته مورد استفاده قرار می‌گیرد. فرایند تبدیل می‌تواند در تبدیل فعل به اسم نیز دخیل باشد؛ مثل فعلهای *must*، *guess* و *spy* که منشأ اسمهای *a must*، *a guess* و *a spy* هستند. صفت‌هایی مثل *total*، *crazy*، *nasty*، *empty* و *dirty* نیز ممکن است تبدیل به فعل شوند، مثل *to empty*، *to dirty* و *to total*؛ یا تبدیل به اسم گردند، مثل *a crazy* و *a nasty*. گاهی صورتهای دیگری مثل *up* و *down* هم تبدیل به فعل می‌شوند؛ مثل *They up the prices* یا *We down a few beers*.

سرواژه‌ها^۱

بعضی از کلمه‌ها از اولین حروف مجموعه‌ای از کلمه‌های دیگر تشکیل می‌شوند. این کلمه‌ها سرواژه نام دارند و اغلب آنها را با حروف بزرگ می‌نویسند، مثل *NASA*، *NATO* و *UNESCO*، ولی می‌توان آنها را با حروف کوچک نیز به صورت کلمه‌های روزمره به کار برد: کلمه‌هایی مثل *laser* (که معادل است با *light amplification by stimulated emission of radiation*) و *radar* (که معادل است با *radio detecting and ranging*) و کلمه *scuba* (که معادل است با *self contained underwater breathing apparatus*). حتی ممکن است کلمه *snafu* را بشنوید که از عبارت *situation normal, all fouled up* گرفته شده است.^۲

اشتقاق^۳

در فهرستی که تا بدینجا از فرایندهای واژه‌سازی ارائه دادیم، هنوز به رایجترین فرایند در تولید واژه‌های انگلیسی نپرداخته‌ایم. این رایجترین فرایند، اشتقاق نام دارد و با استفاده از تعداد زیادی از عناصر زبان انگلیسی که در کتابهای لغت فهرست جداگانه‌ای

1. acronyms

۲. سرواژه‌ها در فارسی مثل واژه «هما» است، برابر با «هوایمایی ملی ایران» (م).

3. derivation

ندارند، انجام می‌شود. این عناصر کوچک را وند^۱ می‌نامند و چند نمونه‌ای از آنها عبارتند از: *-ful*، *-less*، *-ness*، *-ism*، *-ish*، *-pre*، *-mis*، *-un* که در کلمه‌هایی مثل *sadness* و *joyful*، *careless*، *boyish*، *terrorism*، *prejudice*، *unhappy*، *misrepresent* دیده می‌شوند.

پیشوندها و پسوندها^۲

در کلمه‌های یاد شده روشن بود که بعضی از وندها (*un-*) می‌بایست به آغاز یک کلمه اضافه می‌شدند. اینها را پیشوند می‌نامند. صورت دیگر وندها (*-ish*) که به آخر یک کلمه اضافه می‌شدند، پسوند نامیده می‌شود. تمام کلمه‌های انگلیسی که از طریق اشتقاق شکل می‌گیرند، یا از پیشوند استفاده می‌کنند یا از پسوند و یا از هر دوی آنها؛ بنابراین، کلمه *mislead* دارای یک پیشوند، کلمه *disrespectful* دارای یک پیشوند و یک پسوند، و کلمه *foolishness* دارای دو پسوند است.

میانوندها^۳

نوع سومی از وندها وجود دارد که معمولاً در زبان انگلیسی یافت نمی‌شود، ولی در بعضی از زبانها، کم و بیش رایج است. این نوع وند را میانوند می‌نامند و همانطور که از نامش برمی‌آید، نوعی وند است که در داخل یک کلمه جای می‌گیرد^۴. البته امکان دارد مواردی از استعمال این فرایند را در زبان انگلیسی ببینیم، اما به صورت اتفاقی یا در حین خشم و غضب انگلیسی‌زبانانی که احساساتی شده‌اند؛ مثل *Hallebloodyluhjah!*، *Absogoddamlutely!* و *Unfuckingbelievable!*. ما می‌توانیم این صورتهای «جالب» را گونه خاصی از میانوندها تلقی کنیم، ولی می‌توان مجموعه مثالهای بهتری را از زبان

1. affix

2. prefixes and suffixes

3. infixes

۴. بنابر تعریف میانوند از کتاب جولیا فالک فصل ۳، ص ۲، «میانوند از الحاق یک وند در داخل ریشه کلمه شکل می‌گیرد». در فارسی، نمونه‌هایی مثل «سراسر» یا «جورواجور» را دارای میانوند تلقی کرده‌اند که با تعریف آن جور در نمی‌آید، بلکه صرفاً یک آوای میانجی در کلمه‌های مرکب است (م).

کامهمو^۱ که در جنوب شرقی آسیا به آن تکلم می‌شود، فراهم کرد. این مثالها از کتاب مری فیلد^۲ استخراج شده است:

(to drill)	<i>see - snee</i>	(a drill)
(to chisel)	<i>toh - trnoh</i>	(a chisel)
(to eat with a spoon)	<i>hiip - hrniip</i>	(a spoon)
(to tie)	<i>hoom - hrnoom</i>	(a thing with which to tie)

همانطور که در مثالها دیده می‌شود، الگوی منظمی وجود دارد که بر اساس آن، میانوند *-rn-* به افعال اضافه می‌شود و صورتی معادل با اسم را می‌سازد. اگر این، یک الگوی کلی در آن زبان باشد و شما بدانید که کلمه *krnap* (tongs) به معنی «انبر»، متعلق به زبان کامهمو است، آنوقت باید بتوانید فعل مربوط به این کلمه، یعنی *kap* (to grasp) (with tongs)، به معنی «با انبر گرفتن» را به دست آورید.

فرایندهای چندگانه

با وجود اینکه فرایندهای واژه‌سازی را یک به یک بررسی کردیم، امکان دارد که در به وجود آمدن یک کلمه خاص، بیشتر از یک فرایند دخالت داشته باشند؛ مثلاً کلمه *deli* که ظاهراً یک کلمه مصطلح در انگلیسی امریکایی است، در وهله اول از طریق فرایند وامگیری، از صورت آلمانی آن (*delicatessen*) وارد این زبان شده و سپس این صورت قرصی «اختصار» یافته است. اگر بشنوید کسی شکوه می‌کند که *problems with the project have snowballed*، کلمه آخر در این مثال، یعنی *snowballed*، نمونه‌ای از فرایند «ترکیب» است که کلمه‌های *snow* و *ball* را با یکدیگر ترکیب کرده، و سپس به دلیل عملکرد فرایند «تبدیل» به صورت فعل به کار رفته است. صورتهایی که به طور سرواژه به کار می‌روند نیز ممکن است تحت تأثیر سایر فرایندها قرار بگیرند؛ مثل به کار بردن *lase* به عنوان فعل که حاصل فرایند پس سازی روی کلمه *laser* است. در عبارت *waspyish attitudes*، صورت *WASP* (white Anglo - Saxon Protestant) با

حروف کوچک نوشته شده و از طریق اشتقاق، یک پسوند به آن متصل گردیده است. مسلماً بسیاری از صورتهای اینچنینی عمری کوتاه دارند. شاید آزمون مورد توافق دربارهٔ «ورود» این کلمه‌های نوساخته، همان درج شدن آنها در فرهنگ لغت یک زبان باشد، ولی در این مورد هم ممکن است مخالفت‌هایی از جانب بعضیها ابراز شود؛ مثل آنچه نوآ وبستر^۱ در سال ۱۸۰۶، هنگام انتشار اولین کتاب لغتش با آن مواجه شد. او برای درج کلمه‌هایی مثل *advocate* و *test* به عنوان فعل و افزودن کلمه‌های «عامیانه‌ای» مثل *advisory* و *presidential*، مورد انتقاد قرار گرفت. به نظر می‌رسد نوآ، نسبت به منتقدانش، شامه تیزتری برای یافتن صورتهایی جدید از کلماتی انگلیسی که بادوام‌ترند، داشته است.

پرسشها

۱. کدامیک از عبارتهای زیر نمونه‌ای از «ترجمه قرضی» هستند؟ سایر عبارتها را چگونه توصیف می‌کنید؟

a) <i>luna de miel</i> (اسپانیایی)	<i>honeymoon</i> (انگلیسی)
b) <i>mishin</i> (ژاپنی)	<i>machine</i> (انگلیسی)
c) <i>tréning</i> (مجارستانی)	<i>training</i> (انگلیسی)

۲. کلمهٔ *vaseline*، در اصل نام تجارتي یک محصول بوده است، ولی حالا کلمه‌ای عادی در زبان انگلیسی شده است. اصطلاح فنی برای توصیف این فرایند چیست؟

۳. وندهای کلمه‌های *unfaithful*، *carelessness*، *refillable* و *disagree* را تعیین، و مشخص کنید که آنها پیشوند هستند یا پسوند.

۴. آیا می‌توانید فرایندهای واژه‌سازی دخیل در تولید کلمه‌هایی را که زیرشان خط کشیده شده است تعیین کنید؟

a) Laura parties every Saturday night.

- b) Tom was worried that he might have AIDS .
- c) Zee described the new toy as fantabulous .
- d) Eliza exclaimed, "Absobloominglutely !"

۵. در تولید صورتهایی که زیرشان خط کشیده شده، در هر مورد بیش از یک فرایند دخالت داشته است. آیا می‌توانید آنها را شناسایی کنید؟

- a) I just got a new car - phone .
- b) Shiel wants to be a footballer .
- c) The negotiators blueprinted a new peace proposal .
- d) Another skyjacking has just been reported .

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) اسم مرکب *birdcage* از دو اسم *bird* و *cage* ساخته شده است، در حالی که کلمه *widespread* از یک صفت *wide* و یک فعل *spread* ساخته شده است؛ بنابراین، کلمه‌های مرکب از نظر نوع عناصری که در ساخت آنها با یکدیگر ترکیب می‌شوند، متفاوتند. آیا می‌توانید عناصر مختلف تشکیل دهنده کلمه‌های زیر را تعیین کنید؟

bedroom, blackbird, brainwash, catfish, clean-shaven, crybaby, haircut, heartbeat, hothouse, hovercraft, leadfree, madman, ready-made, seasick, sunflower, sunrise, telltale, threadbare, watchdog, well-dressed.

ب) مطالعه بروس داوینگ و جودی فولر^۱ (در دانشگاه مینه‌سوتا) در مورد زبان پناهندگان همونگ که اکنون در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنند، مثالهای جالبی از ساختن واژه‌های جدید به دست داده که برای استعمال در مورد چیزها و تجربه‌های جدید ساخته شده‌اند. اگر به شما معادل ترجمه شده بعضی از کلمه‌های همونگ را بدهند، آیا می‌توانید معادل انگلیسی کلمه‌های مرکب همونگ را که در ذیل آمده است پیدا کنید؟

<i>kws</i> (artisan);	<i>kev</i> (way);	<i>ntaus</i> (hit, mark);
<i>ntoo</i> (tree);	<i>nqaj</i> (rail);	<i>ntawv</i> (paper);
<i>niam</i> (mother);	<i>hlau</i> (iron);	<i>tshuaj</i> (medicine);
<i>tsheb</i> (vehicle);	<i>kho</i> (fix);	<i>hniav</i> (teeth);
<i>mob</i> (sick);	<i>cai</i> (right,law);	<i>dav</i> (bird, hawk);
<i>daim</i> (flat);	<i>muas</i> (buy).	

<i>dav hlau</i> (airplane)	<i>kws ntoo</i>	<i>kev kho mob</i>
<i>kws ntawv</i>	<i>kws ntaus ntawv</i>	<i>kws kho tsheb</i>
<i>kws tshuaj</i>	<i>kws hlau</i>	<i>kev cai</i>
<i>kev nqaj hlau</i>	<i>tsheb nqaj hlau</i>	<i>niam hlau</i>
<i>kws kho hniav</i>	<i>daim ntawv muas tshuaj</i>	

ج) در مثالهای زیر تعدادی از فرایندهای واژه‌سازی مشاهده می‌شوند. آیا می‌توانید تشخیص دهید که در هر یک از این مثالها چه فرایندی به کار رفته است و آیا تا به حال، به نمونه‌های مشابهی برخورد کرده‌اید؟

When I'm ill, I want to see a doc, not a vet.

I was a deejay before, but now I emcee in a nightclub.

That's a - whole - nother problem.

The deceased's cremains were scattered over the hill.

He's always taking pills, either uppers or downers.

د) فقط تعداد محدودی از واژه‌های قرضی انگلیسی در این فصل مطرح شده بودند. آیا می‌توانید با استفاده از فرهنگ لغت (اگر امکان داشته باشد، فرهنگ ریشه‌شناسی) پی ببرید که کدامیک از واژه‌های زیر قرضی هستند و از کدام زبانها گرفته شده‌اند؟

advantage, assassin, caravan, cash, child, clinic, cobalt, cockroach, crime, have, laundry, measles, physics, pony, ranch, scatter, slogan, violent, wagon, yacht, zero.

منابعی برای مطالعه بیشتر

بررسیهای عمومی بسیاری در زمینه واژه سازی در زبان انگلیسی صورت گرفته که از میان آنها، کتاب درسی (1973) Adams و کتاب درسی جدیدتر (1983) Bauer نمونه‌های خوبی هستند. (1976) Aronoff بررسی تخصصی تری انجام داده است. کارهای جامع و مرجع در این زمینه، کار (1969) Marchand یا کار (1972) Quirk *et al.* است که ضمیمه آن عمدتاً بر اساس انگلیسی بریتانیایی است. در مورد انگلیسی امریکایی می‌توانید به مجله *American Speech* مراجعه کنید که به طور منظم مقاله‌هایی را در زمینه واژه‌سازی دربردارد. برای دستیابی به یک بررسی جامع از نمونه‌های معاصر فرایند تبدیل، کار (1979) Clark & Clark را ببینید و در مورد چگونگی به کار رفتن میانوندها در زبان انگلیسی، به کتاب (1980) McMillan نگاه کنید. در زمینه نگرشهای مربوط به کاربرد «خوب» و «بد» زبان انگلیسی، (1980) Finnegan بررسی خوبی انجام داده است و یک کتابشناسی جامع از کارهایی که در زمینه واژه‌سازی صورت گرفته، در کتاب Stein (1973) وجود دارد.

فصل هشتم

واژه‌شناسی^۱

شاید نظر کوئین تیلیان^۲ درباره زبان که می‌گوید: «گفتار ساخته و پرداخته قیاس و تمثیلی که از آسمان فرستاده شده باشد نیست»، تا حد زیادی درست باشد. گفتار از آسمان بر ما نازل نشده، آن هم به‌طور یکدست و کامل، بلکه بر مبنای احتیاج به وجود آمده و برحسب اتفاق گسترش یافته و بنابراین، از بخشهای متفاوتی تشکیل شده که با بی‌دقتی، تکلف، یادگیری (تجربی) یا ناآگاهی، گرد هم آمده‌اند.

ساموئل جانسون^۳ (۱۷۴۷)

در فصل قبل، فرایندهای واژه‌سازی را چنان بررسی کردیم که گویی واحد موسوم به «کلمه»، صورتی منظم و بسادگی قابل تشخیص دارد. وقتی به یک متن مکتوب انگلیسی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم کارنام‌معقولی هم نکرده‌ایم؛ چون «کلمه‌های» موجود در آن متن، مسلماً همان مجموعه چیزهایی است که با رنگ سیاه مشخص شده و فاصله‌های به نسبت بیشتری آنها را از یکدیگر جدا کرده است. متأسفانه در استفاده از این روش، مشکلات زیادی در

1. Morphology

۲. Marcus Fabius Quintilianus، عالم علم بدیع در قرن اول میلادی که اهل روم بوده است (م).

3. Samuel Johnson

تلاش برای توصیف زبان به طور کلی، و صورتهای زبانی به طور خاص، وجود دارد.

واژه‌شناسی

در بسیاری از زبانها چیزی که ظاهراً یک صورت مفرد به نظر می‌رسد، در عمل به تعداد زیادی از عناصر «کلمه مانند» تبدیل می‌شود؛ مثلاً در زبان سواحلی^۱ (که در سراسر افریقای شرقی بدان تکلم می‌شود) صورت *nitakupenda* مفهومی را می‌رساند که معادل انگلیسی آن چیزی مثل *I will love you* است. آیا این کلمه سواحلی یک کلمه واحد است؟ اگر آن را یک کلمه به حساب آوریم، آنوقت این صورت ظاهراً از عناصری تشکیل شده که در انگلیسی تبدیل به کلمه‌های مجزا می‌شوند و معادل تحت‌اللفظی آن به صورت زیر نشان داده می‌شود:

ni - ta - ku - penda

I will you love

به نظر می‌رسد این کلمه سواحلی با چیزی که در انگلیسی کلمه به حساب می‌آید متفاوت باشد. با وجود این، در بین این زبانها تشابهات آشکاری وجود دارد که با آنها می‌توان عناصر مشابه موجود در یک پیام کلی را در هر دو زبان یافت. شاید راه بهتر برای نگرستن به صورتهای زبانی گوناگون این باشد که به جای اتکا به تشخیص «کلمه‌ها»، از این «عناصر» موجود در پیام بیشتر استفاده کنیم. تمرین فوق، نمونه‌ای از پژوهش صورتهای در زبان است. که عموماً واژه‌شناسی نامیده شده است. این اصطلاح که معنی آن مطالعه صورتهاست، اول بار در زیست‌شناسی به کار برده شد، اما از اواسط قرن نوزدهم، در توصیف آنگونه از پژوهشها به کار رفت که همه عناصر اصلی مستعمل در یک زبان را تحلیل می‌کنند. چیزهایی را که به «عناصر» موجود در صورت زبانی یک پیام توصیف کردیم، از نظر فنی با عنوان تکواژ^۲ می‌شناسند.

۱. Swahili؛ یکی از زبانهای خانواده باتو (م).

تکواژها

احتیاجی نیست برای کشف این مطلب که احتمالاً صورت کلمه‌ها از تعدادی عناصر تشکیل شده‌اند، به زبانهای دیگری مثل سواحلی مراجعه کنیم. بسادگی می‌توان تشخیص داد که کلمه‌های انگلیسی مثل *talker*، *talked*، *talks* و *talks*، از یک عنصر *talk* و عناصر دیگری مثل *-ing*، *-ed*، *-er* و *-s* تشکیل شده‌اند. این عناصر را تکواژ نامیده‌اند. تکواژ یعنی «کوچکترین واحد معنی‌دار یا نقشمند دستوری». بگذارید این تعریف را با چند مثال روشنتر کنیم. مثلاً کلمه *reopened* در جمله *The police reopened the investigation*، از سه تکواژ تشکیل شده است: یک واحد کوچک معنایی *open*، یک واحد کوچک معنایی *-re* (به معنی تکرار) و یک واحد کوچک نقشمند دستوری *-ed* (نشاندهنده زمان گذشته). کلمه *tourists* نیز از سه تکواژ تشکیل شده است: یک واحد کوچک معنایی *tour*، یک واحد کوچک معنایی *-ist* (به معنی شخصی که کاری انجام می‌دهد) و یک واحد کوچک نقشمند دستوری *-s* (نشان جمع).

تکواژهای آزاد و مقید^۱

با توجه به دو مثال فوق، می‌توانیم تمایز زیادی بین دو نوع از تکواژها قایل شویم: تکواژهای آزاد که می‌توان آنها را به طور مستقل، به عنوان کلمه‌های واحد به کار برد، مثل *open* و *tour*؛ و تکواژهای مقید که نمی‌توانند به طور مستقل به کار روند، بلکه به صورتهای دیگر می‌چسبند، مثل *-re*، *-ist*، *-ed* و *-s*. این مجموعه آخر را جزو گروهی از تکواژها به شمار می‌آورند که در فصل هفتم، وند نامیده شدند. بنابراین، در زبان انگلیسی، تمام وندها جزو تکواژهای مقیدند. تکواژهای آزاد، در انگلیسی، عموماً به صورت مجموعه‌ای از صورتهای واژه‌ای مستقل به کار می‌روند. هرگاه تکواژهای آزاد را همراه با تکواژهای مقید به کار ببریم، صورت واژه‌ای اصلی دخیل در این امر را از نظر فنی، ستاک^۲ (بن) می‌نامند. به مثال ذیل توجه کنید:

1. free and bound morphemes

2. stem

<i>undressed</i>			<i>carelessness</i>		
<i>un -</i>	<i>dress</i>	<i>- ed</i>	<i>care</i>	<i>- less</i>	<i>- ness</i>
پیشوند	ستاک	پسوند	ستاک	پسوند	پسوند
(مقید)	(آزاد)	(مقید)	(آزاد)	(مقید)	(مقید)

باید یادآور شویم که این نوع توصیف، تا حدی ساده‌نگری به اصول واژه‌شناسی در زبان انگلیسی است. در بسیاری از کلمه‌های انگلیسی، عنصری که به نظر می‌رسد ستاک باشد، در واقع یک تکواژ آزاد نیست. در کلمه‌هایی مثل *repeat*، *reduce* و *receive*، می‌توانیم تکواژ مقید - *re* را تشخیص بدهیم، ولی عناصر *-peat*، *-duce* و *-ceive* - تکواژهای آزاد نیستند. هنوز هم در مورد خصوصیت صحیح این عناصر اختلافاتی وجود دارد و شما ممکن است در توصیف آنها با اصطلاحات فنی مختلفی مواجه شوید. شاید با تبیین تمایزی ساده بین صورت‌هایی مثل *-ceive* و *-duce* به عنوان «ستاک‌های مقید» و صورت‌هایی مثل *care* و *dress* به عنوان «ستاک‌های آزاد»، کمکی به حل این مشکل کرده باشیم.

تکواژهای آزاد

آنچه را ما تکواژهای آزاد توصیف کردیم، به دو طبقه تقسیم می‌کنند. طبقه اول مجموعه‌ای از اسمها، صفتها و فعلهای معمولی است که به تلقی ما، «محتوای» پیامها را می‌رساند. به این تکواژهای آزاد، تکواژهای واژگانی^۱ می‌گویند و مثالهای آن عبارتند از تکواژهای *tiger*، *sad*، *long*، *yellow*، *sincere*، *open*، *look*، *boy*، *man*، *house* و *break* و *follow*.

گروهی دیگر از تکواژهای آزاد را تکواژهای نقش‌نما^۲ می‌نامند. نمونه‌های آن عبارتند از: *near* و *above*، *in*، *the*، *that*، *it*، *and*، *but*، *when*، *because*، *on*. این مجموعه در زبان انگلیسی، از تعداد زیادی از کلمه‌هایی مانند حروف ربط، حروف اضافه، حروف تعریف و ضمائر تشکیل شده است.

1. lexical morphemes

2. functional morphemes

تکواژهای مقید

مجموعه‌ای از وندها که در طبقه تکواژهای مقید جای دارند را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد. یکی از این دو نوع که قبلاً آن را در فصل هفتم بررسی کردیم، تکواژ اشتقاقی^۱ است. اینها اغلب برای ساختن کلمه‌های جدید به کار می‌روند تا از ستاک کلمه‌هایی بسازند که از نظر دستوری متفاوتند. بنابراین، افزودن تکواژ اشتقاقی *-ness*، صفت *good* را به اسم *goodness* تبدیل می‌کند. فهرست تکواژهای اشتقاقی شامل پسوندهایی می‌شود که عبارتند از *-ish* در *foolish*، *-ly* در *badly* و *-ment* در *payment*. این فهرست شامل پیشوندهایی هم می‌شود؛ مثل *un-*، *co-*، *dis-*، *ex-*، *pre-* و *re-* بسیاری دیگر.

مجموعه دوم از تکواژهای مقید، شامل تکواژهای تصریفی^۲ می‌شود. این تکواژها در انگلیسی برای تولید کلمه جدید به کار نمی‌روند، بلکه کاربرد آنها بیشتر برای نشان دادن جنبه‌هایی از نقش دستوری است. از تکواژهای تصریفی برای نشان دادن اینکه آیا یک کلمه جمع است یا مفرد، زمانش گذشته است یا نه، و صفت تفصیلی است یا ملکی، استفاده می‌شود. کاربرد عملی تکواژهای تصریفی را می‌توان در این دو مثال دید: *ed-* برای تبدیل زمان فعل *jump* به گذشته (*jumped*) و *-s* برای جمع بستن کلمه *boy (boys)*. مثالهای دیگر، پسوندهای *-ing*، *-s*، *-er*، *-est* و *'s* هستند که در عبارت‌های *Myrna is singing*، *she is smaller*، *she sings*، *the smallest* و *Myrna's horse* به کار رفته‌اند. توجه داشته باشید که در زبان انگلیسی، تمام تکواژهای تصریفی، پسوند هستند.

توصیف واژه‌شناختی^۳

حالا که با تمام اصطلاحات موجود برای انواع مختلف تکواژها آشنا شده‌اید، می‌توانید «عناصر» بسیاری از جمله‌های انگلیسی را فهرست کنید؛ به عنوان مثال، جمله انگلیسی

1. derivational morphemes

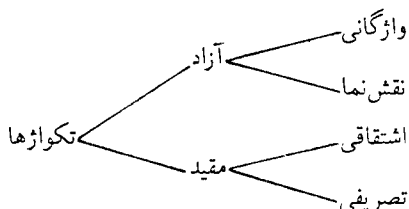
2. inflectional morphemes

3. morphological description

The boy's wildness shocked the teachers، از عناصر زیر تشکیل شده است:

The	boy	's	wild	-ness	shock
نقش‌نما	واژگانی	تصریفی	واژگانی	اشتقاقی	واژگانی
-ed	the	teach	-er	-s	
تصریفی	نقش‌نما	واژگانی	اشتقاقی	تصریفی	

از جدول زیر، می‌توانید به عنوان روش مفیدی برای به خاطر سپردن طبقات مختلف تکواژها استفاده کنید:



مشکلات موجود در توصیف واژه‌شناختی

جدول نسبتاً منظم فوق بر تعدادی از مشکلات مهم در تحلیل واژه‌شناسی زبان انگلیسی سرپوش می‌گذارد. ما تاکنون فقط به بررسی آن دسته از کلمه‌های انگلیسی پرداخته‌ایم که در آنها تکواژهای مختلف، به عنوان عناصر منفرد، به آسانی قابل تشخیص بودند؛ مثلاً تکواژ تصریفی *s* - به کلمه *cat* اضافه می‌شد و صورت جمع *cats* به دست می‌آمد. حالا باید ببینیم که آن تکواژ تصریفی که واژه *sheep* را به صورت *sheep* جمع می‌بندد یا *men* را صورت جمع *man* قرار می‌دهد، چیست؟ سؤال مرتبط دیگر مربوط می‌شود به تصریفی که *went* را صورت گذشته *go* قرار می‌دهد. هنوز سؤال دیگری وجود دارد که مربوط به اشتقاق صفتی مثل *legal* می‌شود. اگر *al* - در این کلمه یک پسوند اشتقاقی باشد، بدانگونه که در صورت‌هایی مثل *institutional* مشاهده می‌شود، ستاک کلمه مذکور چه خواهد بود؟ مسلماً ستاک آن *leg* نیست.

زبان‌شناسان هنوز این موارد اشکال برانگیز و بسیاری از موارد دیگری را که در تحلیل زبانهای مختلف پیش می‌آید، به طور کامل حل نکرده‌اند. حل این مشکلات در

بعضی موارد ساده‌تر از موارد دیگر است. رابطه بین کلمه‌های *law* و *legal*، بازتابی از تأثیر تاریخی سایر زبانها بر کلمه‌های انگلیسی است. صورت کنونی کلمه *law*، حاصل وامگیری زبان انگلیسی باستان از زبان اسکاندیناوی باستان است که در حدود هزار سال قبل صورت گرفته است. صورت کنونی *legal* از صورت لاتینی *legalis* (مربوط به قانون) وام گرفته شده است. در نتیجه، هیچ رابطه اشتقاقی بین این دو صورت در زبان انگلیسی وجود ندارد. چنین رابطه‌ای بین اسم *mouth* (از انگلیسی باستان) و صفت *oral* (حاصل وامگیری از لاتین) نیز وجود ندارد. گفته‌اند که تعداد بسیار زیادی از کلمه‌های انگلیسی، الگوهای واژه‌شناختی خود را مدیون زبانهایی مثل لاتین و یونانی هستند؛ در نتیجه، باید توصیف کامل واژه‌شناسی در زبان انگلیسی، هم از نظر تأثیرات تاریخی و هم از نظر تأثیر عناصر قرضی، تشریح شود.

واژکها و تکواژ گونه‌ها^۱

حل سایر مشکلات، همچنان بحث‌انگیز باقی می‌ماند. یکی از روشهای برخورد با تفاوت‌های موجود در تکواژهای تصریفی، مطرح کردن تنوعات در قواعد تظاهر تکواژی^۲ است. به این منظور، ما وجوه تشابه بعضی از فرایندهایی را که قبلاً در مبحث واجشناسی (فصل ششم) ذکر شده بود، استخراج می‌کنیم. اگر «آواها»^۳ را تظاهر آوایی واقعی «واجها» بدانیم، می‌توانیم واژکها را نیز صورتهای واقعی مستعمل برای تکواژها بدانیم؛ بنابراین، صورت *cat* یک واژک منفرد است که نشاندهنده یک تکواژ واژگانی است و صورت *cats* از دو واژک تشکیل شده است که نشاندهنده یک تکواژ واژگانی و یک تکواژ تصریفی (جمع) است. همانگونه که از واجگونه‌های یک واج خاص صحبت کردیم، حالا می‌توانیم تکواژ گونه‌های یک تکواژ خاص را نیز تشخیص بدهیم. تکواژ «جمع» را در نظر بگیرید. توجه کنید که این تکواژ را می‌شود به تعدادی از تکواژهای واژگانی وصل کرد و ساختهای مثل جمع + *man*، جمع + *sheep* و جمع

1. morphs and allomorphs

2. morphological realization rules

3. phones

cat + را به وجود آورد، ولی صورتهای واقعی این واژکها که از تکواژ منفرد «جمع» حاصل می‌شوند، در نهایت با یکدیگر متفاوتند؛ با وجود این، همه آنها تکواژ گونه‌های یک تکواژند. مثلاً گفته‌اند یکی از تکواژ گونه‌های «جمع»، واژک تهی^۱ (ϕ) است و صورت جمع sheep، در واقع ϕ + sheep است. موارد دیگر، یعنی صورتهای بی‌قاعده جمع و زمانهای گذشته در انگلیسی، بدینگونه توصیف می‌شوند که دارای قواعد تظاهر تکواژی جداگانه‌اند؛ بنابراین، «جمع + man» یا «زمان گذشته + go» تحلیلی در سطح تکواژ به شمار می‌آیند که به صورت men و went، در سطح واژک، دارای نمود واقعی می‌شوند.

سایر زبانها

بر این نوع تحلیل انتقادهایی وارد است، خصوصاً وقتی که در مورد زبانهای دیگر به کار برده می‌شود؛ با وجود این، فقدان یک نظام تحلیلی جامع نباید ما را از کشف و توصیف برخی از مشخصه‌های تکواژی سایر زبانها مأیوس کند. ظاهراً بعضی از الگوها را می‌توان به وسیله طبقات اصلی مذکور توصیف کرد. در مثالهای زیر، اولین گروه متعلق به زبان انگلیسی و دومین گروه متعلق به زبان آزتک^۲ است:

تصرفی	اشتقاقی	ستاک
$DARKENED = DARK$ (گذشته) - ED + (وادار کردن) - EN +		DARK
$MICTLAS$ (خواهدگشت) = (آینده) - S + (باعث شدن) TLA + (مردن) MIC		

الگوهای متفاوتی در سایر زبانها وجود دارند. چند نمونه‌ای را که در اصل، گلیسون^۳ (۱۹۵۵) ارائه کرده، مورد بررسی قرار می‌دهیم و سعی می‌کنیم خصوصیات واژه‌شناختی قابل شناسایی آنها را استخراج کنیم. اولین نمونه، از زبان کانوری^۴ است (زبانی که در نیجریه بدان تکلم می‌شود).

1. zero - morph

2. Aztec

3. Gleason

4. Kanuri

کانوری

(خوبی)	<i>karite - nɔmkariɛ</i>	(بسیار خوب)
(بزرگی)	<i>kura - nɔmkura</i>	(بزرگ)
(کوچکی)	<i>gana - nɔmgana</i>	(کوچک)
(بدی)	<i>dibi - nɔmdibi</i>	(بد)

از این مجموعه چنین نتیجه می‌گیریم که پیشوند *nɔm-* یک تکواژ اشتقاقی است که می‌توان از آن برای اشتقاق اسم از صفت استفاده کرد. کشف یک مشخصه واژه‌شناختی منظم از این نوع، مارا قادر می‌کند تا در هنگام رودرویی با سایر صورتهای آن زبان، پیشگوییهای مسلمی بکنیم؛ مثلاً اگر در زبان کانوری، واژه موجود برای «طول» *nɔmkurugu* باشد، می‌توانیم مطمئن شویم که واژه موجود برای «طویل» *kurugu* است. زبانهای مختلف روشهای گوناگونی را برای تولید نشانه‌های تصریفی کلمه‌ها به کار می‌گیرند. در اینجا چند مثال از زبان گاندا^۱ (زبانی که در اوگاندا بدان تکلم می‌شود) می‌آوریم:

گاندا

(دکترها)	<i>omusawo - abasawo</i>	(دکتر)
(زنها)	<i>omukazi - abakazi</i>	(زن)
(دخترها)	<i>omuwala - abawala</i>	(دختر)
(وارثها)	<i>omusika - abasika</i>	(وارث)

در این نمونه کوچک می‌بینیم که پیشوند تصریفی *omu-* با اسمهای مفرد به کار می‌رود و پیشوند تصریفی *aba-* با صورتهای جمع همان اسمها به کار می‌رود. حالا اگر به شما بگویند *abalenzi* یک کلمه جمع به معنی «پسرها» در زبان گاندا است، شما باید بتوانید صورت مفرد آن (پسر) را تعیین کنید که مسلماً *omulenzi* خواهد بود.

موارد زیر که از زبان ایلوکانو^۲ (زبان فیلیپینها) آورده شده‌اند، کمک می‌کنند تا

1. Ganda

2. Ilocano

روش کاملاً متفاوتی را برای تعیین صورتهای جمع به نمایش در آوریم:

ایلوکانو

(سر)	<i>úlo - ulúlo</i>	(سر‌ها)
(جاده)	<i>dálan - daldálan</i>	(جاده‌ها)
(زندگی)	<i>bíag - bibíag</i>	(زندگی‌ها)
(گیاه)	<i>múla - mulmúla</i>	(گیاهان)

ظاهراً در این مثالها بخش اولی صورت مفرد تکرار شده است. وقتی که در صورت مفرد، بخش اول - *bi* باشد، در صورت جمع، این بخش تکرار می‌شود؛ یعنی به صورت - *bibi* درمی‌آید. فرایندی که در این مورد به کار رفته است، از نظر فنی، با عنوان تکرار^۱ شناخته شده است و بسیاری از زبانها از این شیوه تکرار به عنوان وسیله‌ای برای تصریف استفاده می‌کنند. شما با مشاهده چگونگی تمایز بین صورتهای جمع و مفرد در زبان ایلوکانو، باید بتوانید از صورت جمع *taltálon* (به معنی کشتزارها)، صورت مفرد آن را (به معنی کشتزار) استخراج کنید. اگر از الگوی مورد نظر پیروی کنید، باید صورت *tálon* را به دست بیاورید.

در آخر، چند نمونه جالب به نقل از لیزا میگوئل^۲، به زبان تاگالوگ^۳ (یکی دیگر از زبانهای فیلیپینی) آورده می‌شود:

تاگالوگ

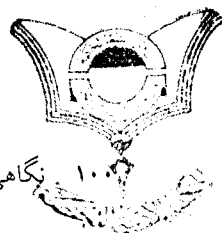
(نوشتن) <i>sulat</i>	(صدا کردن) <i>tawag</i>	(خواندن) <i>basa</i>
(بنویس!) <i>sumulat</i>	(صدا کن!) <i>tumawag</i>	(بخوان!) <i>bumasa</i>
(خواهد نوشت) <i>susulat</i>	(صدا خواهد کرد) <i>tatawag</i>	(خواهد خواند) <i>babasa</i>

اگر فرض کنیم که اولین کلمه در هر گروه نوعی ستاک است، در دومین کلمه از هر مجموعه، عنصر - *um* - بعد از نخستین همخوان الحاق شده است که نمونه‌ای از میانوند است. توجه داشته باشید که در سومین کلمه هر گروه، تغییر به صورت تکرار نخستین

1. reduplication

2. Lisa Miguel

3. Tagalog



هجا صورت گرفته است؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که زمان آینده را در زبان تاگالوگ، با تکرار نشان می‌دهند. اگر بدانید که *lapit* در زبان تاگالوگ، فعلی است به معنی «اینجا آمدن»، چگونه می‌توان عبارتهای «بیایینجا» و «اینجا خواهد آمد» را از یکدیگر تمیز داد؟ نظر تان در مورد *lumapit* و *lalapit* چیست؟

پرسشها

۱. الف) تکواژهای موجود در کلمه‌های زیر را تعیین کنید.

misleads , previewer, shortened , unhappier, fearlessly

ب) در کدامیک از مثالهای زیر، حرف *a* را تکواژ مقید به شمار می‌آوریم؟

a boy, apple, atypical, AWOL

۲. تکواژهای نقش‌نما را در جمله زیر مشخص کنید.

The old man sat on a chair and told them tales of woe.

۳. در عبارتهای زیر، تکواژهای تصریفی را مشخص کنید.

- | | |
|------------------------|---------------------------------|
| a) the teacher's books | c) the newest moldel |
| b) it's snowing | d) the cow jumped over the moon |

۴. تکواژ گونه‌های تکواژ جمع، در مجموعه کلمه‌های انگلیسی زیر کدام است؟

dogs, oxen, deer, judges, curricula

۵. برای ترجمه‌های انگلیسی موجود در سمت چپ در جدول زبانهای زیر، معادل بسازید.

will buy	<i>bili</i>	buy	تاگالوگ
sweet	<i>namkaji</i>	sweetness	کانوری
to place in earlobe	<i>smal</i>	an ear ornament	کامهمو
twins	<i>omulong go</i>	twin	گاندای
window	<i>tawtawa</i>	windows	ایلوکانو
to fold a small package	<i>tniup</i>	a small package	کامهمو
Eat !	<i>kain</i>	eat	تاگالوگ

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) در زبان انگلیسی، اغلب معنیهای منظمی برای وندهای اشتقاقی وجود دارد (مثلاً *en* - به کلمه‌های *dark* یا *sharp* اضافه می‌شود و معانی *make sharp* و *make dark* را می‌رساند). آیا در وندهای اشتقاقی مستعمل در مجموعه کلمه‌های زیر، نظم معنایی وجود دارد؟

- shorten, blacken, golden, deepen, soften, wooden

- laughable, readable, breakable, reasonable, perishable, enjoyable

- rewrite, rebuild, refine, remiss, relax, refuse

ب) در اینجا داده‌هایی از زبان ترکی وجود دارد که فریده ارکو^۱ فراهم آورده است. ۱. آیا می‌توانید صورتهای حذف شده در جدول زیر را پیدا کنید؟

(انسان)	<i>adam</i>	-	<i>adamlar</i>	(انسانها)
(سر)	—	-	<i>sirlar</i>	(اسرار)
(مکان)	<i>yer</i>	-	<i>yerler</i>	(اماکن)
(جاده)	—	-	<i>yollar</i>	(جاده‌ها)
(قفل)	—	-	<i>kilitler</i>	(قفله‌ها)
(دست)	<i>el</i>	-	—	(دستها)
(بازو)	<i>kol</i>	-	—	(بازوها)
(زنگ)	—	-	<i>ziller</i>	(زنگها)
(دوست)	—	-	<i>dostlar</i>	(دوستان)

۲. در ترکی، واکه‌های *o, a* و *I* واکه‌های پسین هستند و واکه‌های *e* و *i* واکه‌های پیشین. در این صورت، آیا می‌توانید بگویید دو واژک جمع (*-ler* و *-lar*)، در چه موقعیتهایی به کار برده می‌شوند؟

ج) در اینجا مثالهای دیگری از جمله‌های سواحلی ذکر شده است. آیا می‌توانید

صورت‌هایی را که با عناصر ترجمه‌های انگلیسی مشابهند به دست آورید؟

<i>alipita</i>	(she passed by)	<i>alikipiga</i>	(she beat you)
<i>waliondoka</i>	(they left)	<i>nilimlipa</i>	(I paid him)
<i>niliwapika</i>	(I cooked them)	<i>nitakupenda</i>	(I will love you)
<i>utawauza</i>	(you will sell them)	<i>utanipiga</i>	(you will beat me)
<i>nitaondoka</i>	(I will leave)	<i>tuliwapenda</i>	(we loved them)
<i>tutapita</i>	(we will pass by)	<i>watamlipa</i>	(they will pay him)

د) آیا با در نظر گرفتن فرایندهای واژه‌سازی شناخته شده در زبان تاگالوگ، می‌توانید برای توصیف عناصر و فرایندهای دخیل در مثالهای زیر از زبان تاگالوگ، آنها را تجزیه و تحلیل کنید؟

<i>hanap</i>	(look for)	<i>sulat</i>	(write)
<i>hinanap</i>	(was looked for)	<i>sinulat</i>	(was written)
<i>humahanap</i>	(is looking for)	<i>sumusulat</i>	(is writing)
<i>hinahanap</i>	(is being looked for)	<i>sinusulat</i>	(is being written)
<i>basag</i>	(break)	<i>tawag</i>	(call)
<i>binasag</i>	(was broken)	<i>tinawag</i>	(was called)
<i>bumabasag</i>	(is breaking)	<i>tumatawag</i>	(is calling)
<i>binabasag</i>	(is being broken)	<i>tinatawag</i>	(is being called)

منابعی برای مطالعه بیشتر

بیشتر کتابهای مقدماتی زبانشناسی بخشی در مورد واژه‌شناسی دارند؛ مثل فصل چهار از کتاب (1983) Fromkin & Rodman یا فصل سه از کتاب Akmajian, Demers & Harnish (1984). تمرینهای جالبی که مجموعه وسیعی از زبانهای مختلف را شامل می‌شوند، در کتاب Gleason (1955) آورده شده‌اند. رابطه بین تکواژها و واژکها به طور واضحی در بخش دو کتاب Brown & Miller (1980) نشان داده شده و اینکه چرا تمایز

بین تکواژ و واژک ضروری است، در فصل پنجم کتاب Lyons (1968) توضیح داده شده است. کتاب درسی جامع در این زمینه کتاب Matthews (1974) است. علاقه به علم صرف در کارهای اولیه‌ای که در مورد زبان انجام شده بیشتر بوده است. اگر مایل باشید به عقب برگردید، می‌توانید به دو دیدگاه Bloomfield (1933) و Hockett (1954;1958) مراجعه کنید. اگر به آشنایی با زبان سواحلی علاقه دارید، Hinnebusch (1979) مقدمه‌ای بسیار واضح و خلاصه در این مورد عرضه کرده است.

فصل نهم

عبارتها و جمله‌ها: دستور

آه، چه شبهای آزار دهنده‌ای دارد مردی که عروش
اقسام منطق را می‌داند.

خدایا، اگر قسمت من باشد که زن داشته باشم،
زنهار که زن من درس منطق بخواند یا کتب تاریخی ترجمه کند:
من ترجیح می‌دهم که زنم احمق باشد، تا متکبر و پرحرف نباشد؛
من زنهایی را که پیش آنها رفتن به منزله پیش معلم رفتن است، دوست ندارم.
زنهایی که از درخت دستور بالا می‌روند
و جایگاه رویش اسم، فعل و صیغه‌های فعل را بخوبی می‌دانند.

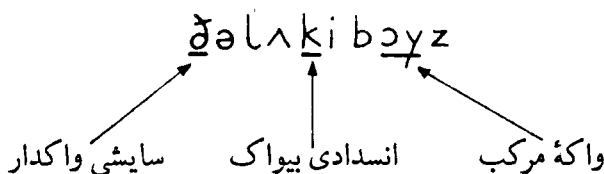
جان درایدن، 'طنز ششم جوونال'^۱ (۱۶۹۳)

ما قبلاً دو سطح توصیفی را که در مطالعه زبان کاربرد داشت بررسی کردیم و به توصیف

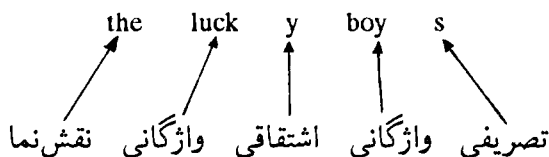
۱. John Dryden (۱۶۳۱-۱۷۰۰)، این شعر درایدن ترجمه یکی از شعرهای شاعر معروف رومی، جوونال، است. شاعر به یکی از دوستانش توصیه می‌کند که ازدواج نکند (م).

۲. Decimus Junius Juvenalis (۶۰-۱۴۰؟)، شاعر و طنز نویس رومی. اشعار ۱۶ گانه او که هجونامه (satyre) نام دارد، بیشتر، انتقاد از اوضاع و آداب و رسوم شهر روم است و در اوایل قرن دوم میلادی نوشته شده است (م).

عبارتهایی پرداختیم که به صورت زنجیره‌های آوایی به نمایش درمی‌آمدند؛ مثل:



می‌توانیم همان عبارت زبانی را به صورت زنجیره‌ای از تکواژها نیز توصیف کنیم؛ مثل:



با این تفاسیر، می‌توانیم تمام واژه‌های یک زبان را به وسیله ساخت آوایی و تکواژی‌شان نشان دهیم.

دستور

تا به اینجا، هنوز این امر را شرح نداده‌ایم که کلمه‌های مذکور، فقط براساس تعداد محدودی از الگوها ترکیب می‌شوند. ما عبارت *the lucky boys* را عبارت خوش‌ساختی در زبان انگلیسی تشخیص می‌دهیم، ولی دو عبارتی که در زیر می‌آیند، خوش‌ساخت نیستند:

• *boys the lucky*

• *lucky boys the*

(در کنار هر کدام از ساختهای بد ساخت، یک ستاره گذاشته شده است که شیوه‌ای قراردادی است برای نشان دادن ساختهای بدساخت یا غیردستوری)

بنابراین ما به توصیف ساخت عبارتها و جمله‌هایی نیازمندیم که برای تمامی زنجیره‌های دستوری توجیه‌کننده باشند و زنجیره‌های غیر دستوری را حذف کنند. با فراهم کردن چنین توجیهی وارد مطالعهٔ دستور می‌شویم. باید یادآور شویم که این اصطلاح، پی‌درپی و برای تعداد زیادی از پدیده‌های گوناگون به کار می‌رود.

انواع دستور زبان

هرگوشور بزرگسال یک زبان، آشکارا از نوعی «دستور زبان ذهنی»^۱ برخوردار است؛ یعنی از نوعی دانش زبانی که در تولید و تشخیص مناسب ساختهای آن زبان به کار می‌آید. این دستور زبان به طور ناخودآگاه وجود دارد و حاصل هیچگونه تدریسی نیست. مفهوم دوم و کاملاً متفاوت «دستور» شامل چیزی می‌شود که ظاهراً آن را «آداب زبانی»^۲ نامیده‌اند؛ یعنی شناسایی ساختهای «مناسب» یا «بهترین» ساختها برای کاربرد در زبان. دیدگاه سوم در مورد «دستور»، شامل مطالعه و تحلیل ساختهای موجود در یک زبان می‌شود که معمولاً هدف آن، ارائه توصیفی از دستور زبان انگلیسی، جدا از - مثلاً - دستور زبان روسی، فرانسه یا هر زبان دیگری است. در واقع، واژه «دستور» کاربردهای دیگری نیز دارد. با شرح این سه مفهوم، می‌توانیم به طور کلی بگوییم: مفهوم اول بیشتر مورد توجه روانشناسان است، چون با چیزی که در ذهن افراد می‌گذرد سروکار دارد؛ مفهوم دوم ممکن است مورد توجه جامعه‌شناسان قرار گیرد، چون با نظرها و ارزشهای اجتماعی افراد سروکار دارد؛ در حالی که مفهوم سوم چیزی است که توجه زبانشناسان را جلب می‌کند، چون به ماهیت زبان، جدا از به کاربرندگان آن، مربوط می‌شود. مطالعه دستور با این مفهوم دقیق که به مطالعه ساخت عبارتها در یک زبان پردازد، سابقه‌ای طولانی دارد.

اجزای کلام^۳

ممکن است شما از قبل با بسیاری از اصطلاحات به کار رفته در توصیف دستوری آشنا باشید، بویژه اصطلاحاتی که برای اجزای کلام به کار می‌روند، مانند آنهایی که در جمله زیر نشان داده شده‌اند:

<i>The</i>	<i>lucky</i>	<i>boys</i>	<i>saw</i>	<i>the</i>	<i>clowns</i>	<i>at</i>
حرف اضافه	اسم	حرف تعریف	فعل	اسم	صفت	حرف تعریف

1. mental grammar

2. linguistic etiquette

3. parts of speech

circus and they cheered loudly

قید فعل ضمیر حرف ربط اسم

دستور سنتی^۱

اینگونه اصطلاحات که برای نامیدن مقولات دستوری کلمه‌ها در جمله به کار می‌روند، از دستور سنتی گرفته شده‌اند و منشأ آنها را می‌توان در زبانهای مثل لاتین باستان و یونانی یافت. چون از این زبانهای قدیمتر توصیفهای دستوری کامل و جاافتاده‌ای وجود داشته، ظاهراً امر معقولی به نظر می‌رسیده که مقولات موجود از این توصیفها گرفته شود و در تحلیل زبانهایی مانند انگلیسی به کار رود. بعلاوه، زبانهای لاتین و یونانی، هردو، زبان تحقیق، دین، فلسفه و «دانش» بوده‌اند؛ بنابراین دستور این زبانها، بهترین دستور به حساب می‌آمده است.

مقولات دستور سنتی^۲

دستور سنتی، علاوه بر اصطلاحات معمول برای اجزای کلام، کاربرد تعدادی از مقوله‌های دیگر مثل شخص، زمان، وجه و جنس را نیز تحلیل می‌کند. این مقولات را می‌توان به طور مجزا بحث کرد، ولی وقتی که آنها را از طریق مطابقه یا تطبیق بررسی می‌کنیم، نقش آنها در توصیف ساخت زبان روشنتر می‌شود؛ مثلاً می‌گوییم فعل *likes* با اسم *boy* در جمله *The boy likes his dog* مطابقت دارد. این تطابق تا حدی بستگی به مقوله شمار دارد؛ یعنی به اینکه آن اسم مفرد است یا جمع؛ و همچنین بستگی به مقوله شخص دارد که تمایز بین اول شخص (گوینده)، دوم شخص (شنونده) و سوم شخص (دیگران) را شامل می‌شود. صورتهای مختلف ضمیر در انگلیسی، معمولاً به وسیله شخص و شمار توصیف می‌شوند: اول شخص مفرد به صورت *I*، دوم شخص مفرد به صورت *you*، سوم شخص مفرد به صورتهای *he*، *she* و *it*، و مانند آن. بنابراین، در

جمله *The boy likes his dog*، اسم *boy* وجود دارد که سوم شخص مفرد است و فعل *likes* که با آن اسم مطابقت دارد.

بعلاوه، صورت فعل باید به وسیله مقوله دیگری نیز توصیف شود، یعنی مقوله زمان. در این مثال، زمان فعل حال است که صورت آن با زمان گذشته (*liked*) فرق دارد؛ و جمله مذکور در وجه معلوم^۱ است، نه در وجه مجهول^۲؛ چون در آن صورت، آن جمله به صورت *The boy is liked by his dog* در می‌آید.

آخرین مقوله مورد بحث ما جنس است که برای توصیف مطابقت *boy* با *his* در جمله مورد بحث به کار رفته است. در زبان انگلیسی باید این نوع رابطه را با جنس طبیعی^۳ توصیف کنیم که عمدتاً از تفاوت زیست‌شناختی بین مذکر و مؤنث سرچشمه گرفته است. مطابقت *boy* با *his* براساس تمایزی است که در زبان انگلیسی، بین موجودات مذکر (*he* و *his*)، موجودات مؤنث (*she* و *her*) و موجودات بدون جنس (خنثی) یا حیوانات، هنگامی که جنس آنها مورد نظر نیست، (*it* و *its*) وجود دارد.

این نوع تمایز زیست‌شناختی، با تمایز رایجتری که در زبانها با عنوان جنس‌دستوری^۴ شناخته شده است، کاملاً متفاوت است. در جنس به مفهوم اخیر آن، اسمها براساس مقوله جنسشان طبقه‌بندی می‌شوند و حروف تعریف و صفتها در مطابقت با جنس آن اسم صورتهای مختلفی به خود می‌گیرند؛ مثلاً زبان اسپانیایی دو جنس دستوری دارد، مذکر و مؤنث که می‌توان آنها را با عبارتهای *el sol* (خورشید) و *la luna* (ماه) نشان داد. در زبان آلمانی از سه جنس استفاده می‌شود: مذکر *der Mond* (ماه)، مؤنث *die Sonne* (خورشید) و خنثی *das Feuer* (آتش). توجه داشته باشید که صورتهای حروف تعریف در هر دو مثال اسپانیایی و آلمانی، مربوط به مقوله جنس اسمها می‌شود و تمایز جنس دستوری به تمایز زیست‌شناختی ربطی ندارد؛ مثلاً یک دختر جوان از نظر زیست‌شناختی «مؤنث» است، ولی اسم *das Mädchen* از نظر دستوری «خنثی» است؛ یا کلمه *le livre* (کتاب) در فرانسه مذکر است، ولی ما کتابها را

1. active voice

2. passive voice

3. natural gender

4. grammatical gender

از نظر زیست‌شناختی مذکر به شمار نمی‌آوریم. بنابراین، مقولهٔ دستوری جنس به طور کاملاً مؤثری در تعدادی از زبانها به کار می‌رود، ولی این مورد ظاهراً زبان انگلیسی را در برنمی‌گیرد.

تحلیل سنتی^۱

مفهوم «مناسبت»^۲ مقولات تحلیلی همیشه مورد نظر نبوده است. در کتابهای دستور سنتی، اغلب جدولهایی از نوع جدول زیر برای زبان انگلیسی ارائه می‌شد که از طریق قیاس با جدولهای مشابه در زبان لاتین ساخته شده بودند. در سمت چپ جدول زیر صورتهای فعل لاتینی *amare* (دوست داشتن) فهرست شده است. توجه داشته باشید که صورتهای فعل

<i>amo</i>	<i>I love</i>	اول شخص مفرد	زمان حال معلوم
<i>amas</i>	<i>you love</i>	دوم شخص مفرد	
<i>amat</i>	<i>he loves</i>	سوم شخص مفرد	
<i>amamus</i>	<i>we love</i>	اول شخص جمع	
<i>amatis</i>	<i>you love</i>	دوم شخص جمع	
<i>amant</i>	<i>they love</i>	سوم شخص جمع	

در لاتین، براساس مقولات شخص و شمار، صورتهای مختلفی به خود می‌گیرند، ولی صورتهای انگلیسی بایک استثنا، همه به هم شبیهند؛ بنابراین، نتیجه می‌گیریم که در توصیف‌زبانی مثل لاتین، باید از تمام آن مقولات توصیف‌کننده برای تشخیص صورتهای فعل استفاده کنیم، در حالی که کاربرد یک نظام توصیفی از این نوع برای زبان انگلیسی بی‌مورد است. با وجود این، نفوذ زبان لاتین در فراسوی این مقولات توصیفی است.

روش تجویزی^۳

یک شق کار این است که مقولات دستوری لاتین (مثل «اسم» و «فعل») را برای

1. traditional analysis

2. appropriateness

3. prescriptive approach

طبقه‌بندی کلمه‌ها در انگلیسی به کار ببریم. شق دیگر که کاملاً متفاوت است، این است که ادعا کنیم ساخت جمله‌های انگلیسی باید مثل ساخت جمله‌های لاتینی باشد. این دومی، روشی بوده که بعضی از دستورنویسان - عمدتاً در قرن هجده در انگلستان - با آن، قواعدی برای استفاده «درست» یا «مناسب» از زبان انگلیسی تدوین کرده بودند. چنین دیدی نسبت به دستور که آن را مجموعه‌ای از قواعد برای استفاده «مناسب» از زبان می‌دانند، امروزه نیز وجود دارد و بهترین نام برای توصیف آن، روش تجویزی است. نمونه‌های رایج قواعد تجویزی در جمله‌های انگلیسی، در زیر آمده است:

۱. نباید مصدر را تجزیه کنید؛

۲. نباید یک جمله به حرف اضافه پایان یابد.

مسلماً قواعد زیادی از این قبیل وجود دارند که معلمان زبان انگلیسی، در طول سالهایتمادی، سعی کرده‌اند آنها را با اصلاحاتی نظیر اصلاحات زیر، به شاگردانشان تفهیم کنند:

I ~~will~~ visit my uncle at Easter.

shall

John is taller than ~~me~~.

I

در واقع، این آگاهی از «آداب زبانی» یا کاربرد «مناسب» آن، بخش ارزشمندی از تحصیلات شخصی به حساب می‌آمده است. اگر توقع جامعه از شخص این باشد که قواعد تجویزی را به طور کامل رعایت کند، ممکن است قضاوتهایی اجتماعی از نوع «کم سواد»، در مورد شخصی که آنها را رعایت نکند صورت بگیرد.

به هر حال، بررسی منشأ احتمالی این قواعد، و این پرسش که آیا آنها به طور مناسبی در مورد زبان به کار برده شده‌اند، ارزشمند است. نمونه‌ای از این قواعد را بررسی می‌کنیم: «شما نباید مصدر را تجزیه کنید».

مصدر کاپیتان کرک^۱

در انگلیسی، مصدر به صورت *to + the verb* است، مثل *to go*، و می‌توان آن را همراه

1. Captain Kirk's infinitive

با یک قید مثل *boldly* به کار برد. به استناد این قاعده، در شروع هر نوبت از نمایش تلویزیونی «پشتازان فضا»^۱، کاپیتان کرک از اصطلاح *To boldly go...* استفاده می‌کند. این یک نمونه از شکستن مصدر است. معلم انگلیسی کاپیتان کرک باید به او یاد می‌داد تا بگوید *To go boldly*. حالا اگر این کاپیتان یک منجم رومی می‌بود و به زبان لاتین صحبت می‌کرد، می‌بایست از اصطلاحات *ire* (= to go) و *audacter* (= boldly) استفاده می‌کرد. حالا کاپیتان کرکوس^۲ با گفتن *Ire audacter ...* به لاتین، حتی مجال شکستن مصدر را پیدا نمی‌کند؛ چون در زبان لاتین، مصدرها تک کلمه‌ای و تجزیه‌ناپذیرند.

بنابراین، در دستور زبان لاتین کاملاً قابل قبول است که بگوییم مصدر تجزیه‌پذیر نیست، ولی در زبان انگلیسی که مصدر تک‌کلمه‌ای نیست و از دو کلمه تشکیل شده، مثل *to* و *go*، می‌توان مصدر را تجزیه کرد. اگر در کاربرد زبان انگلیسی، این یک خصوصیت بارز باشد که گویشوران و نویسندگان، صورتهایی مثل *to boldly go* یا *to solemnly swear* را تولید کنند، می‌توانیم بگوییم در انگلیسی ساختهای وجود دارند که با ساختهای زبان لاتین متفاوتند و نمی‌گوییم در انگلیسی صورتهایی وجود دارند که «بد» هستند، چون از قواعد دستور زبان سرپیچی کرده‌اند.

روش توصیفی^۳

ممکن است به کار بردن توصیف دستوری کامل زبان لاتین، راهنمای مفیدی برای مطالعه بعضی از زبانها، مثل ایتالیایی و اسپانیایی باشد و برای زبانهای دیگری مثل انگلیسی این سودمندی کمتر باشد و اگر بخواهید یک زبان غیروپایی را توصیف کنید، دستور لاتین حتی ممکن است کاملاً گمراه‌کننده باشد. این نکته اخیر را زبانشناسانی که در اواخر قرن نوزدهم می‌خواستند ساخت زبانهای سرخپوستی امریکایی را توصیف کنند، روشتر کردند. مقولات و قواعدی که برای دستور زبان لاتین مناسب بودند، در

1. Star Trek

2. Captain Kirkus

3. descriptive approach

مورد زبانهای سرخپوستی کاملاً نامناسب به نظر می‌رسیدند؛ در نتیجه، در قرن حاضر، روش نسبتاً متفاوتی در پیش گرفته شده است. در این روش، تحلیلگر نمونه‌هایی را از زبان مورد علاقه‌اش تهیه می‌کند و می‌کوشد تا ساختهای قانونمند آن زبان را به همان شیوه‌ای که استعمال می‌شوند توصیف کند و به این دیدگاه توجه ندارد که ساختهای زبان را چگونه باید به کار برد. این روش را روش توصیفی می‌نامند. روش مذکور، اساس بیشتر مطالعات جدیدی است که برای تعیین ساخت زبانهای مختلف به کار رفته‌اند.

تحلیل ساختاری^۱

یکی از روشهای توصیفی، تحلیل ساختاری نام دارد و هدف اصلی آن، بررسی توزیع صورتها (مثلاً تکواژها) در یک زبان است. روش مذکور شامل بافتهای آزمایشی می‌شود. این بافتهای ممکن است به صورت جمله‌هایی باشند که در آنها جاهای خالی وجود دارد؛ مثل:

The _____ makes a lot of noise.

I heard a _____ yesterday.

صورتهای زیادی وجود دارند که با این جاهای خالی جور درمی‌آیند و جمله‌های دستوری انگلیسی می‌سازند (مثل *child, radio, dog, car, donkey* و مانند آن)؛ در نتیجه، می‌توانیم بگوییم چون همه این صورتها در بافت آزمایشی مشابه کاربرد داشته‌اند، احتمالاً از یک مقولۀ دستوری مشابه هستند. مسلماً آنچه در این مقولۀ دستوری کاربرد دارد، «اسم» است. صورتهای بسیار دیگری نیز وجود دارند که با بافت آزمایشی فوق جور در نمی‌آیند؛ برای نمونه می‌توان *a car, the dog, it, Kathy* و مانند آن را برشمرد. چنین صورتهایی به بافتهای آزمایشی متفاوتی نیازمندند که نمونه‌ای از آنها در زیر مشاهده می‌شود:

_____ makes a lot of noise.

I heard _____ yesterday.

از میان صورتهایی که با این بافتهای آزمایشی جور در می‌آیند، می‌توان *the professor* و *with the Scottish accent*، *an old car*، *the dog*، *it*، *Margaret Thatcher*، *Kathy* بسیاری دیگر را ذکر کرد. یک بار دیگر یادآوری می‌کنیم که این صورتهای نمونه‌هایی از یک مقولهٔ دستوری مشابه هستند. نام رایج برای این مقوله، «عبارت اسمی» است. با گسترش مجموعه بافتهای آزمایشی از این نوع و کشف صورتهایی که با جاهای خالی جور در می‌آیند، می‌توانید توصیفی (حداقل از بعضی) از جنبه‌های ساخت جمله‌ها در یک زبان به دست دهید.

تحلیل سازه‌های بلافصل^۱

روشی که اهداف توصیفی فوق را دارا باشد، تحلیل سازه‌های بلافصل نامیده می‌شود. این روش نشان می‌دهد که چگونه سازه‌های کوچک (یا اجزاء)، در جمله در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا سازه‌های بزرگتری را بسازند. جمله زیر دارای هشت سازه (در سطح کلمه) است:

Her father brought a shotgun to the wedding.

این هشت سازه چگونه در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا سازه‌هایی را در سطح عبارت تشکیل دهند؟ آیا اگر کلمه‌های این جمله را به صورتی که در زیر آمده در کنار یکدیگر بگذاریم، ساختهای مناسبی به دست می‌آیند؟

brought a, father brought, shotgun to, to the

ما معمولاً ترکیبات فوق را سازه‌های انگلیسی به حساب نمی‌آوریم، بلکه سازه‌های عبارت مانندی از این نوع را سازه‌های انگلیسی می‌دانیم: عبارتهای اسمی *Her father*، *a shotgun* و *the wedding*، عبارت حرف اضافه‌ای *to the wedding* و عبارت فعلی *brought a shotgun*.

این تحلیل ساخت سازه‌ای^۲ جمله را می‌توان با انواع نمودارها به نمایش درآورد.

1. immediate constituent analysis

2. constituent structure analysis

یکی از انواع نمودارها، صرفاً توزیع سازه‌ها را در سطوح مختلف نشان می‌دهد.

Her	father	brought	a	shotgun	to	the	wedding

این نوع نمودار را می‌توان برای نشان دادن انواع صورتهایی که در سطوح مختلف ساخت سازه‌ای، جانشین یکدیگر می‌شوند نیز به کار برد.

Her	father	brought	a	shotgun	to	the	wedding
The	man	saw	the	thief	in	a	car
Sam		took	Anne		to	paris	
He		came			here		

نمایش ساخت درونی جمله‌ها به کمک قلابهای نامگذاری شده^۱

نوع دیگری نمودار وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه سازه‌های درون ساخت جمله، با قلابهای نامگذاری شده از یکدیگر مجزا می‌شوند. مرحله اول، گذاشتن یک قلاب در هر طرف یک سازه است. سپس قلابهای دیگری در کنار هر یک از ترکیبات سازه‌ها گذاشته می‌شود؛ مثال:

$$\left[\left[[The] [dog] \right] \left[[followed] \left[[the] [boy] \right] \right] \right]$$

با این روند، سازه‌های جمله فوق، در سطح کلمه به صورت $[the]$ -، در سطح عبارت به صورت $[the boy]$ - و در سطح جمله به صورت $[The dog followed the boy]$ - نشان داده شده‌اند.

مسلماً ما می‌توانیم هر سازه را با اصطلاحات دستوری نامگذاری کنیم؛ مثل Art

1. labeled and bracketed sentences

(= حرف تعریف)، N (= اسم)، NP (= عبارت اسمی)، V (= فعل)، VP (= عبارت فعلی) و S (= جمله). در نمودار زیر، این نامها در کنار هر قلاب که نشان‌دهنده شروع یک سازه است، قرار گرفته‌اند. نتیجه این کار، تحلیل سازه‌ای یک جمله است که با قلابهای نامگذاری شده به نمایش درآمده است:

$$\left[\begin{array}{c} \left[\begin{array}{c} [\text{The}] \\ \text{Art} \end{array} \left[\begin{array}{c} [\text{dog}] \\ \text{N} \end{array} \right] \\ \text{NP} \end{array} \right] \left[\begin{array}{c} [\text{followed}] \\ \text{V} \end{array} \right] \left[\begin{array}{c} [\text{the}] \\ \text{Art} \end{array} \left[\begin{array}{c} [\text{boy}] \\ \text{N} \end{array} \right] \\ \text{NP} \end{array} \right] \\ \text{VP} \end{array} \right] \text{S}$$

این نوع تحلیل صرفاً به جمله‌های انگلیسی محدود نمی‌شود. ما می‌توانیم همین تحلیل را برای مثال، در مورد یک جمله از زبانی که ساخت آن با انگلیسی کاملاً متفاوت است به کار ببریم.

یک جمله گالی^۱. در اینجا یک جمله از گالی اسکاتلندی که ترجمه آن به انگلیسی The boy saw the black dog است، می‌آوریم:

Chunnaic	an	gille	an	cu	dubh
saw	the	boy	the	dog	black

یکی از تفاوت‌های فاحش بین ساخت این جمله گالی و جمله معادل آن در انگلیسی این است که در جمله گالی، فعل در اول جمله قرار می‌گیرد. مشخصه مهم دیگر این است که کاربرد صفت در آن، بیشتر بعد از اسم است تا قبل از آن. می‌توانیم این مشاهدات ساختاری را با یک نمودار نشان بدهیم:

$$\left[\begin{array}{c} [\text{Chunnaic}] \\ \text{V} \end{array} \right] \left[\begin{array}{c} [\text{an}] \\ \text{Art} \end{array} \left[\begin{array}{c} [\text{gille}] \\ \text{N} \end{array} \right] \\ \text{NP} \end{array} \right] \left[\begin{array}{c} [\text{an}] \\ \text{Art} \end{array} \left[\begin{array}{c} [\text{cu}] \\ \text{N} \end{array} \right] [\text{dubh}] \\ \text{NP} \quad \text{Adj} \end{array} \right] \text{S}$$

مسلماً هدف از این نوع تحلیل این نیست که نمودارهای ظاهراً پیچیده‌ای را ترسیم کنیم تا افراد را تحت تأثیر قرار دهد، بلکه هدف ساده کردن ساخت جمله‌های دستوری در

۱. Gaelic: زبان بومی مردم اسکاتلند

یک زبان است. ضمناً این نوع نمودارها ما را قادر می‌کنند تا بوضوح، چگونگی تشکیل جمله‌های انگلیسی از عبارت‌ها، و نیز چگونگی تشکیل عبارت‌ها از کلمه‌ها را توصیف کنیم. همچنین می‌توانیم با این نمودارها به توصیف‌های مشابهی از جمله‌ها در سایر زبانها پردازیم (زبانهای مثل گالی، اسپانیایی یا هر زبان دیگر) و تفاوت‌های ساختاری موجود را بررسی کنیم، همچنین در بُعد کاملاً کاربردی، نمودار به ما کمک می‌کند تا دریابیم که چرا یک شخص اسپانیایی زبان که در حال یادگرفتن زبان انگلیسی است، با به کار بردن ساختهای سازه‌ای اسپانیایی، به جای *the white wine*، عبارت‌هایی مانند *the wine white* * می‌سازد.

پرسشها

۱. اصطلاحات سنتی موجود برای مقولات دستوری کلمه‌های به کار رفته در جمله زیر را بنویسید (مثل boy = اسم).

The boy rubbed the magic lamp and suddenly a genie appeared beside him.

۲. کدامیک از قواعد تجویزی برای استفاده «درست» از زبان انگلیسی، در جمله‌های زیر رعایت نشده‌اند؟

a) *That's the girl I gave my roller skates to.*

b) *He wanted to simply borrow your car for an hour.*

۳. بیشتر تلاشهای معاصر برای تشخیص ساخت جمله‌ها، براساس روش خاصی بوده است. این روش چه نامیده می‌شود و چه اصل کلی را در بردارد؟

۴. جمله زیر را با استفاده از قلابهای نامگذاری شده تحلیل کنید.

The policeman chased a robber.

۵. آیا با دادن ترجمه انگلیسی بعضی دیگر از کلمه‌های گالی، می‌توانید جمله‌های زیر را ترجمه کنید؟ *duine* (man) و *bhuail* (hit)، *beag* (small)، *mor* (big).

a) *Bhuail an gille beag an cu dubh.*

b) *Chunnaic an cu an duine mor.*

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) مقولهٔ دستوری زمان، در این فصل به طور خلاصه ذکر شد و تمایز بین زمان حال و گذشته در انگلیسی مطرح گردید. پامر گفته است که در زبان انگلیسی، اگرچه روشهای بسیاری برای ارجاع به آینده وجود دارد، زمان آینده وجود ندارد (پامر، ۱۹۷۱: ۱۹۳). جمله‌های زیر را بررسی و مرجع زمانی آنها را تعیین کنید. سپس ببینید که آیا اصطلاحات «گذشته»، «حال» و «آینده» برای توصیف افعال به کار برده شده مناسب است یا خیر.

Water will freeze at zero degrees Centigrade. I'll leave if you want.

If John phones, tell him I am asleep. I wish I had a million dollars.

Your plane leaves at noon tomorrow. You always listen to the same songs.

We're going to visit Rome next year. He said Sandra was leaving next week.

Shall we dance? They were about to leave when I arrived.

ب) مطابق با انواع توصیفهای دستوری بررسی شده، مثالهای زیر را جمله‌های انگلیسی تلقی می‌کنند و توصیفی از صورت و سازمان ساختاری آنها به دست می‌دهند. آیا این همان چیزی است که عموماً دستور می‌نامند و آیا مطالب گفتنی بیشتری در مورد این جمله‌ها وجود دارد؟

(i) *I don't know nothing about that*

(ii) *You wasn't here when he come looking for you*

(iii) *There's hundreds of students in there*

(iv) *Do you wanna go? Are you gonna go?*

(v) *Are y'all coming to see us soon?*

(vi) *That chair's broke, you shouldn't ought to sit on it*

(vii) *I never seen them when they was doing that*

(viii) *If you would have come with, we would have had more fun*

ج) آیا می‌توانید با استفاده از تحلیل سازه‌های بلا فصل، نموداری رسم کنید که تمام

سازه‌های جملات زیر را دربرداشته باشد؟ درچنین تمرینهایی چه مشکلاتی باید حل شود؟

A friend borrowed my car in June. They arrived yesterday.

My parents bought two tickets at Christmas. Tom left.

We saw that film during the summer. The thief stole it last year.

د) در اینجا دو نوع جمله متفاوت از دو زبان متفاوت آورده شده است؛ مجموعه اول از زبان لاتین و مجموعه دوم از زبان آموزگو^۱ (یک زبان مکزیکی). (مثالها براساس داده‌های مری فیلد و دیگران (۱۹۶۲) است). ساخت سازه‌ای بنیادی جمله‌ها را در هر یک از این دو زبان به دست آورید و بعد آنها را با سازه‌هایی در سطح عبارت توصیف کنید.

- | | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| 1. <i>puellae aquilas portant</i> | The girls carry the eagles |
| <i>feminae columbas amant</i> | The women love the doves |
| <i>puella aquilam salvat</i> | The girl saves the eagle |
| <i>aquila columbam pugnat</i> | The eagle fights the dove |
| <i>femina aquilam liberat</i> | The woman frees the eagle |
| 2. <i>macei'na tyocho kwi com</i> | The boy is reading a book |
| <i>kwil'a yonom kwi w'aa</i> | The men are building a house |
| <i>nnceihnda yusku kwi com we</i> | The woman will buy a red book |
| <i>kwil'a yonom ndee meisa</i> | The men are making three tables |
| <i>macei'na kwi tyocho com t'ma</i> | A boy is reading the big book |

منابعی برای مطالعه بیشتر

Palmer (1971) بررسی مقدماتی واضحی در زمینه دستور انجام داده است. بحث در مورد مقولات دستوری را، با وسعت و جزئیات بیشتر، در فصلهای پنج و شش Robins (1964) یا فصل هفت Lyons (1968) بجوید. بررسی واضح و روشنی از

1. Amuzgo

ساخت سازه‌ای به دست Brown & Miller (1980) انجام شده است که می‌توان از آن برای آگاهی از ساخت جمله‌های گالی نیز بهره‌مند شد. کوشش برای تعدیل مفهوم سنتی «اجزای کلام» را می‌توان در کار Jespersen (1924) دید. کار جدیدتر در این مورد در فصل یازده کتاب Lyons (1977) عرضه شده است. یک مرجع دستوری خوب برای زبان انگلیسی معاصر، کار جامعی است که Quirk *et al* (1972) انجام داده است. در ضمن، نسخه خلاصه‌تری هم به دست Quirk & Greenbaum (1973) تهیه شده است و یک کتاب درسی نیز در این زمینه، کار Huddleston (1984)، وجود دارد. آموزگارانی که انگلیسی را به عنوان زبان دوم تدریس می‌کنند، می‌توانند به کار Celce - Murica & (1983) Larsen - Freeman که کتاب دستور جدید و جالبی است، مراجعه کنند. برای آشنایی با روشهای اولیه توصیف زبانهای سرخپوستی امریکایی مقدمه کتاب Boas (1911) را ببینید.

نحو^۱

ویلیام جیمز پس از یک سخنرانی در مورد نظام هستی، با خانم مُسنی روبرو شد که به او گفت نظرش راجع به گردش زمین به دور خورشید اشتباه است.

خانم مسن گفت: «من نظریهٔ بهتری دارم.»

آقای جیمز مؤدبانه پرسید: «خانم! این نظریه چیست؟»

خانم مسن جواب داد: «نظر من این است که ما روی پوستهٔ زمینی زندگی می‌کنیم که روی پشت یک لاک‌پشت غول پیکر قرار گرفته است.»

آقای جیمز پرسید: «اگر نظریهٔ شما درست باشد، آن لاک‌پشت روی چه چیزی ایستاده است؟»

خانم مسن در جواب گفت: «شما خیلی باهوشید و این سؤال خیلی خوبی است، اما من جوابش را می‌دانم. لاک‌پشت اول روی لاک‌پشت دوم که خیلی بزرگتر است و درست در زیر آن قرار گرفته، ایستاده است.»

آقای جیمز صبورانه پرسید: «و این لاک پشت دوم روی چه ایستاده است؟»
 خانم مسن با لحن پیروزمندانه‌ای فریاد برآورد: «ادامه دادن به این بحث بی فایده
 است، چون لاک پشتها یکی پس از دیگری روی هم
 ایستاده‌اند.»

اقتباس از راس^۱ (۱۹۶۷)

در فصل قبل، از بررسی کلی مقولات و روابط دستوری آغاز کردیم و به روشهای
 توصیف ساخت جمله‌ها و عبارتها رسیدیم. اگر توجهمان را روی ساخت و ترتیب
 اجزای داخل جمله متمرکز کنیم، به مطالعه نحوه زبان پرداخته‌ایم. کلمه نحوه در اصل از
 یونانی گرفته شده و معنای تحت‌اللفظی آن «با یکدیگر تنظیم کردن» یا «ترتیب» است.
 در روشهای قبلی، همانطور که در فصل نهم مشاهده کردیم، سعی بر این بود که تحلیل
 دقیقی از توالی یا ترتیب دستوری عناصر در ساخت خطی جمله به دست دهیم. در حالی
 که این به عنوان یک هدف اصلی در توصیف نحوی باقی می‌ماند، در کارهای نحوی
 جدیدتر، روش نسبتاً متفاوتی برای شرح ترتیب عناصر در ساخت جمله مشاهده می‌شود.

دستور زایشی^۲

از دهه ۱۹۵۰، تلاشهایی تحت تأثیر کار زبان‌شناس امریکایی، نوآم چامسکی، صورت
 گرفته است تا نوع خاصی از دستور زبان تولید گردد که دارای نظام ساده‌ای از قواعد
 باشد. این قواعد مشخص می‌کند که چه ترکیباتی از عناصر اصلی در جمله‌های خوش
 ساخت وجود دارند. (روی کلمه «تلاشها» تأکید می‌کنیم، چون تا به حال هیچ دستور
 زبان کاملی از این نوع یا هر نوع دیگر وجود نداشته است.) نظام ساده قواعد در این نوع
 دستور زبان، وجوه اشتراک زیادی با قواعد ریاضی داشت. در واقع یکی از بیانات اولیه
 چامسکی در اولین کار عمده‌اش، دیدگاه ریاضی‌وار او نسبت به زبان را بدینگونه آشکار
 می‌سازد: «به نظر من، زبان باید مجموعه‌ای (محدود یا نامحدود) از جمله‌ها باشد»
 (چامسکی، ۱۹۵۷: ۱۳).

1. J. R. Ross

2. generative grammar

این دیدگاه مبتنی بر ریاضی، به تشریح اصطلاح زایشی که برای توصیف این نوع دستور به کار می‌رود کمک می‌کند. اگر شما یک عبارت جبری مثل $3x + 2y$ داشته باشید و بتوانید به جای x و y هر عدد صحیحی بگذارید، آن عبارت جبری ساده، طبق قواعد ساده حساب، مجموعهٔ بینهایتی از ارزشها را تولید می‌کند؛ مثلاً وقتی که $x = 5$ و $y = 10$ باشد، نتیجه ۳۵ می‌شود و وقتی که $x = 2$ و $y = 1$ باشد، نتیجه ۸ می‌شود. این نتایج، مستقیماً از به کار بردن قواعدی ساده به دست می‌آیند. مجموعه‌ای بی‌انتهای از چنین نتایجی، صرفاً با استفاده از قواعد سادهٔ مدون تولید می‌گردد. اگر به جمله‌های یک زبان به عنوان مجموعه‌ای قابل مقایسه با مجموعهٔ فوق بنگریم، آنوقت باید مجموعه‌ای از قواعد ساده وجود داشته باشد که آن جمله‌ها را به دست دهد. این مجموعه از قواعد ساده را دستور زایشی نامیده‌اند.

بعضی از خصوصیت‌های این دستور

دستور زبانی از این نوع، باید دارای خصوصیت‌هایی باشد که شرح بعضی از آنها در اینجا آورده شده است. این دستور، ساختهای نحوی خوش ساخت (مثل جمله‌های) یک زبان را می‌سازد و از تولید ساختهای بدساخت جلوگیری می‌کند. این دستور با تعداد محدودی از قواعد، قادر به تولید تعداد نامحدودی از ساختهای خوش ساخت است. به این ترتیب، باروری زبان (به وجود آوردن جمله‌های کاملاً جدید و دستوری) به وسیلهٔ این دستور عملی می‌شود.

قواعد این دستور احتیاج به خصوصیت مهم تکرار شونده^۱ دارند؛ یعنی قابلیت به کار رفتن بیش از یک بار در یک ساخت؛ برای مثال، هر قاعده‌ای که بخش *that chased the cat* را در جملهٔ *This is the dog that chased the cat* بسازد، باید دوباره به کار گرفته شود تا ساخت *that killed the rat* یا هر ساخت مشابه دیگری را پدید آورد که بتواند جملهٔ *This is the dog that chased the cat that killed the rat ...* را

ادامه دهد. اصولاً برای تعداد تکرارهایی که طولانی‌ترین شکل این جمله را به دست می‌دهند، انتهایی وجود ندارد و دستور زایشی باید این امر را مهیا سازد. (تکرار شونده‌گی نه تنها در توصیفهای ساخت جمله مشاهده می‌شود، بلکه همانطور که در آغاز این فصل نقل شد، بخش مهمی از دیدگاه آن خانم مسن در مورد نقش لاک پشتها در عالم هستی است.)

این دستور باید قادر به روشن کردن دو پدیده دیگر نیز باشد: اول اینکه چگونه بعضی از جمله‌های ظاهراً متمایز، با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند؛ و دوم اینکه چگونه بعضی از جمله‌هایی که ظاهراً به یکدیگر شباهت دارند، در اصل از یکدیگر متمایزند. برای شرح این نکات به چند مثال نیازمندیم.

ژرفساخت و روساخت^۱

دو جمله زیر از نظر روساختی متمایزند:

Charlie broke the window.

The window was broken by Charlie.

براساس اصطلاحنامه‌های سنتی، اولین جمله معلوم و دومین جمله مجهول است. تمایز بین آنها در روساخت است؛ یعنی در صورت نحوی آنها به عنوان جمله‌های انگلیسی. در عین حال، تفاوت روساختی آنها این امر را پنهان نمی‌کند که این دو جمله با یکدیگر رابطه نزدیکی دارند، یا حتی در سطحی «عمیقتر»، قرینه‌اند. در این سطح زیرساختی اجزای اصلی مشترک بین دو جمله نشان داده می‌شود و ژرفساخت نام دارد. ژرفساخت، یک سطح انتزاعی از سازمان ساختاری جمله است که در آن، همه عناصر تعیین‌کننده تعبیر ساختاری نشان داده شده‌اند؛ بنابراین، چنین دستوری باید بتواند نشان دهد که چگونه یک زیرساخت واحد، یعنی نمایش انتزاعی، ممکن است تبدیل به روساختهای متفاوت شود.

1. deep and surface structure

ابهام ساختاری^۱

در مورد نکته دوم، یعنی جمله‌هایی که از نظر ظاهری به یکدیگر شباهت دارند، ولی در اصل از یکدیگر متمایزند، مثالی می‌آوریم. در این مثال، با دو ژرفساخت متفاوت روبرو می‌شویم: یکی اینکه «آنی چتری داشت و با آن مردی را کتک زد»؛ و دیگری اینکه «آنی مردی را کتک زد که با خود چتری حمل می‌کرد». روساخت مشترک این دو مفهوم متفاوت، جمله زیر است:

Annie whacked a man with an umbrella.

این جمله از نظر ساختاری مبهم است؛ یعنی دو تعبیر زیرساختی متفاوت دارد که در ژرفساخت به دو صورت متفاوت نشان داده می‌شوند.^۲

عبارتها نیز ممکن است از نظر ساختاری مبهم باشند؛ مانند عبارت: *the hatred of the killers*. تعبیر زیرساختی این عبارت به دو صورت است: یکی اینکه «شخصی، از قاتلها متنفر است»؛ و دیگری اینکه «قاتلها از شخصی متنفرند». دستور زبان باید بتواند تمایز ساختاری این دو نمایش زیرساختی^۳ را نشان بدهد.

روشهای مختلف

تاکنون بعضی از مقتضیات یک توصیف نحوی کامل از زبان را بررسی کرده‌ایم، ولی این حوزه از بررسی زبانی بسیار غنی است و روشهای متفاوتی برای اینگونه توصیفها وجود دارد. در بعضی از روشها، بررسی نحوی ساختها مستقل از بررسیهای معنایی صورت می‌گیرد و در بعضی دیگر از روشها، بخش «معنایی» در اولویت قرار دارد. در بعضی از گونه‌های جدیدتر دستور زایشی، سطح ژرفساخت اساساً برای «معنا» یا تعبیر معنایی در نظر گرفته شده است و تعیین صورت یا ساخت نحوی در تظاهر روساختی

1. structural ambiguity

۲. ژرفساختهای متفاوت جمله مثال عبارتند از:

a) Annie had an umbrella and she whacked a man with it

b) Annie whacked a man who happened to be carrying an umbrella

3. underlying representation

آن، بستگی به این تعبیر دارد. (در فصل یازدهم، مطالب مربوط به معنا را با جزئیات بیشتری بررسی خواهیم کرد.) متأسفانه، هر آنچه در تحلیل دستور زایشی دخالت داشته، همچنان مورد مجادله باقی مانده است. افراد مختلفی روشهای متفاوت بسیاری به کار برده‌اند که از میان آنها، گروهی مدعی تحلیل زبان به وسیله دستور زایشی‌اند و گروههای دیگری نیز وجود دارند که کل این نظام را مورد انتقاد قرار می‌دهند. ما به جای دنبال کردن مجادلات، سعی می‌کنیم به شرح برخی از خصوصیت‌های اصلی روش تحلیلی اولیه این دستورپردازیم و ببینیم که این روش چگونه به کار گرفته می‌شود. در وهله اول، لازم است که نشانه‌های مورد نیاز را معرفی کنیم.

نشانه‌های به کار رفته در توصیف نحوی

ما قبلاً (در فصل نهم) بعضی از نشانه‌ها را معرفی کردیم که به عنوان کوتاه نوشته‌هایی^۱ برای مقولات دستوری دخیل در این تحلیل، براحتی قابل درک بودند؛ مثل S (= جمله)، N (= اسم)، Art (= حرف تعریف) و مانند آن. در اینجا لازم است سه نشانه دیگر را که کاربرد رایجی دارند معرفی کنیم.

اولین نشانه، پیکان $\rightarrow$ است، به معنی «تشکیل می‌شود از»؛ برای مثال:

$$NP \rightarrow \text{Art } N$$

این صرفاً روش ساده‌ای است برای گفتن اینکه یک عبارت اسمی (*the book*)، از یک حرف تعریف (*the*) و یک اسم (*book*) تشکیل شده است.

دومین نشانه، پراتز یا هلال () است. هر چه در بین این پراتزها قرار گیرد، سازه اختیاری به شمار می‌آید. با مثال زیر این نکته روشنتر می‌شود. مثلاً شما می‌توانید چیزی را به عنوان *the book* یا *the green book* توصیف کرده، بگویید هر دو عبارت *the book* و *the green book* از مقوله گروه اسمی هستند. در زبان انگلیسی، در ساخت یک عبارت اسمی، وجود یک حرف تعریف (*the*) و یک اسم (*book*) الزامی است، ولی

الحاق یک صفت به این ساخت، اختیاری است؛ یعنی شما می‌توانید یک صفت را به این ساخت اضافه کنید، ولی این کار الزامی نیست. این جنبه از نحو زبان انگلیسی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

$$NP \rightarrow \text{Art (Adj) } N$$

این فرمول نشان می‌دهد که یک عبارت اسمی، الزاماً از یک حرف تعریف و یک اسم تشکیل شده است و ممکن است یک صفت نیز در جایگاه خاصی از عبارت اسمی قرار گیرد، ولی کاربرد این صفت اختیاری است.

سومین نشانه به صورت دو ابرو و یا دو قلابِ انحنادار { } است. این نشانه بدین معناست که فقط یکی از عناصر داخل دو ابرو باید انتخاب شود و هنگامی به کار می‌رود که حق انتخاب از بین دو یا چند سازه وجود داشته باشد؛ برای مثال، همانطور که قبلاً نیز در فصل نهم گفته شد، عبارت اسمی ممکن است از عبارتهایی مثل *the woman* (اسم و حرف تعریف)، *she* (ضمیر) یا *Kathy* (اسم خاص) تشکیل شود. مسلماً می‌توانیم برای این سه مثال، سه قاعدهٔ جداگانه - به صورتی که در زیر سمت چپ نشان داده شده است - بنویسیم، ولی اگر بدانگونه که در سمت راست نشان داده شده، فقط یک قاعده بنویسیم، مطلب مختصرتر خواهد شد و در عین حال، دقیقاً همان اطلاعات را دربر خواهد داشت:

$$\begin{array}{l} NP \rightarrow \text{Art } N \\ NP \rightarrow \text{pronoun} \\ NP \rightarrow \text{proper noun} \end{array} \quad NP \rightarrow \left\{ \begin{array}{l} \text{Art } N \\ \text{pronoun} \\ \text{proper noun} \end{array} \right\}$$

باید به خاطر داشته باشیم که اگرچه سه سازه در میان این دو ابرو وجود دارد، فقط یکی از آنها را می‌توان در موقعیتهای مختلف انتخاب کرد.

اکنون می‌توانیم فهرستی از نشانه‌ها و کوتاه‌نوشته‌های رایج در توصیفهای نحوی

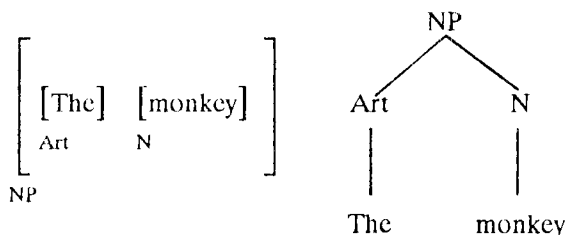
ذکر کنیم:

S	جمله	N	اسم	Pro	ضمیر
PN	اسم خاص	V	فعل	Adj	صفت

Art	حرف تعریف	Adv	قید	Prep	حرف اضافه
NP	عبارت اسمی	VP	عبارت فعلی	PP	عبارت حرف اضافه‌ای
=			«زنجیره غیردستوری»		
→			«تشکیل می‌شود از»		
()			«سازهٔ اختیاری»		
{ }			«فقط یکی از سازه‌ها باید انتخاب شود»		

نمودارهای درختی نامگذاری شده^۱

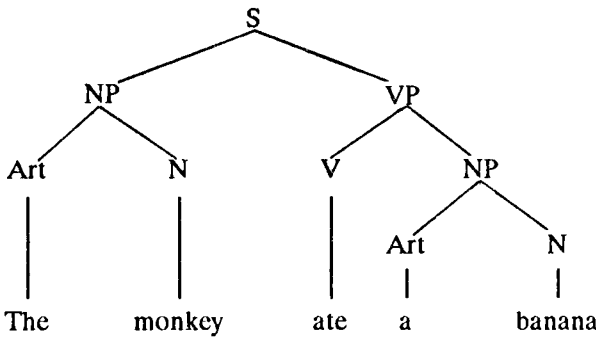
در فصل نهم، روشهای توصیف ساخت جمله‌ها را که اساساً به توالی خطی سازه‌ها مربوط می‌شد، بررسی کردیم. مسلماً این امکان وجود دارد که یک زنجیره مشابه را طوری که «به صورت سلسله مراتبی»^۲ تنذیم شده باشد، به صورت روشنتری نشان بدهیم؛ بنابراین، به جای نامگذاری و قلاب‌بندی سازه‌ها - چنانکه در سمت چپ نشان داده شده - می‌توانیم همان اطلاعات را به صورت نمودار درختی - بدانگونه که در سمت راست آمده است - نشان بدهیم:



این نوع نمودار درختی، همه اطلاعات دستوری موجود در دیگر تحلیلها را در بردارد و در عین حال، نشان می‌دهد که سطوح تحلیل مختلفی وجود دارد؛ بدینصورت که یک سطح تحلیل وجود دارد که در آن، سازه‌ای مثل NP به نمایش درآمده است و سطح تحلیل دیگری پایین‌تر از آن قرار گرفته که سازه‌ای مثل N را نشان می‌دهد. در اینجا شمایی از نمودار درختی یک جمله کامل آورده شده است:

1. labeled tree diagrams

2. hierarchically



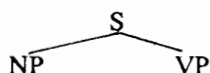
اگر از بالای این نمودار درختی شروع کنید، نمودار مذکور با یک جمله (S) آغاز شده است و بعد، این جمله به دو سازه تقسیم می‌شود (NP و VP). سازه NP، خود به دو سازه دیگر (Art و N) تقسیم می‌شود و سرانجام، کلمه‌ای انتخاب می‌گردد که با Art جور درآید (the) و کلمه دیگری نیز برگزیده می‌شود تا با N مناسبت داشته باشد (monkey).

قواعد سازه‌ای^۱

نمودار درختی فوق را می‌توان از دو دیدگاه ملاحظه کرد. از یک دیدگاه می‌توانیم آن را صرفاً نمایش ایستای^۲ ساخت جمله‌ای تلقی کنیم که در انتهای نمودار مذکور آورده شده است؛ در اینصورت، باید برای هر یک از جمله‌های زبان انگلیسی، یک نمودار درختی از این نوع ترسیم کنیم. شق دیگر این است که این نمودار را یک نمودار «پویا»^۳ در نظر بگیریم؛ بدان مفهوم که روشی باشد برای «تولید» تعداد زیادی از جمله‌های انگلیسی با ساختهای مشابه، و نه صرفاً برای تولید یک جمله خاص. شق دوم بسیار جالب به نظر می‌رسد؛ چون ما را قادر می‌کند تا با تعداد کمی قاعده، تعداد زیادی جمله تولید کنیم. این قواعد را معمولاً قواعد سازه‌ای می‌نامند که اطلاعات نمودار درختی را به صورتی دیگر به نمایش درمی‌آورند؛ بنابراین، به جای نمودار درختی سمت چپ، می‌توانیم نمایش نشانه‌ای سمت راست را به کار ببریم:

1. phrase structure rules
3. "dynamic" format

2. static representation



$$S \rightarrow NP VP$$

این قاعده می‌گوید: «جمله از یک عبارت اسمی و یک عبارت فعلی که در پی آن قرار می‌گیرد تشکیل شده است». علاوه بر قواعدی از این نوع که ساختها را تولید می‌کنند، قواعد واژگانی^۱ نیز وجود دارند برای تعیین کلمه‌هایی که تحت عنوان سازه‌هایی مانند اسم و جز آن به کار می‌روند؛ مثال:

$$N \rightarrow \{boy, girl, dog, \dots\}$$

این قاعده بدان معنی است که اسم (N) را می‌توان به صورت *dog, girl, boy* و مانند آن بازنویسی کرد. ما می‌توانیم مجموعه‌ای از قواعد سازه‌ای بسیار ساده (و طبعاً غیرکامل) را به وجود آوریم تا برای تولید تعداد زیادی از جمله‌های انگلیسی به کار روند:

$$S \rightarrow NP VP$$

$$Art \rightarrow \{a, the\}$$

$$NP \rightarrow \left\{ \begin{array}{l} Art (Adj) N \\ PN \end{array} \right\}$$

$$Adj \rightarrow \{small, crazy\}$$

$$VP \rightarrow V NP (PP)(Adv)$$

$$V \rightarrow \{saw, followed, helped\}$$

$$PP \rightarrow Prep NP$$

$$Prep \rightarrow \{with, near\}$$

$$N \rightarrow \{boy, girl, horse\}$$

$$Adv \rightarrow \{yesterday, recently\}$$

$$PN \rightarrow \{George, Myrna\}$$

این قواعد از میان جمله‌های زیر، جمله‌های دستوری ۱ تا ۷ را می‌سازند، ولی از تولید جمله‌های غیردستوری ۸ تا ۱۰ جلوگیری می‌کنند:

1. *The girl followed the boy.*
2. *A boy helped the horse.*
3. *The horse saw a girl.*
4. *Myrna helped George recently.*
5. *George saw a horse yesterday.*
6. *A small horse followed Myrna.*
7. *The small boy saw George with a crazy horse recently.*

8. * *Boy the Myrna saw.*
9. * *Helped a girl.*
10. * *Small horse with girl.*

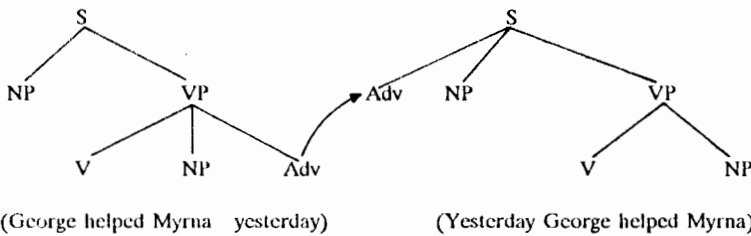
قواعد گشتاری^۱

یکی از مشکلات قواعد سازه‌ای این است که آنها جمله‌هایی را تولید می‌کنند که دارای ترتیب کلمات نسبتاً ثابتی هستند؛ مثلاً طبق قواعدی که ذکر شد، قیدها همیشه در آخر جمله قرار می‌گیرند؛ بنابراین، استفاده از این قواعد برای تولید جمله (i) اشکالی به وجود نمی‌آورد، ولی در مورد جمله (ii) ایجاد اشکال می‌کند.

(i) *George helped Myrna yesterday.*

(ii) *Yesterday George helped Myrna.*

برای عملی کردن این حرکت سازه‌ها، به مجموعه‌ای از قواعد احتیاج داریم که از قواعد سازه‌ای مشتق شده‌اند. این قواعد را قواعد گشتاری نامیده‌اند. کار این قواعد این است که یک «شاخه» از «نمودار درختی» را برمی‌دارند و آن را به بخش متفاوت دیگری از آن پیوند می‌زنند. در اینجا مثالی از گشتار جابجایی آورده شده است:



مسلماً ما هستیم که باید مشخص کنیم کدام سازه را می‌توان حرکت داد و این حرکت از کجا به کجا باشد.

یکی از بهترین بحثها در مورد لزوم قواعد گشتاری، جابجایی یک عنصر کوچک در ساخت جمله‌های انگلیسی است. با مشاهده دو جمله زیر در می‌یابیم که بین آنها وجوه اشتراک زیادی وجود دارد:

(i) *Doris picked up the magazine.*

(ii) *Doris picked the magazine up.*

این جمله‌ها ساخت فعل - حرف^۱ دارند (فعل *pick* و حرف *up*) و واضح است که می‌توان حرف را از فعل جدا کرد. یک تحلیل ساخت سازه‌ای، بدانگونه که در فصل نهم توصیف شد، در به وجود آوردن این نوع ساخت به مشکل برمی‌خورد. تحلیل سازه‌ای باید برای این دو جمله، دو نمودار درختی جداگانه رسم کند. با وجود این، با شتم زبانی تشخیص می‌دهیم که این جمله‌ها از منبع زیرساختی واحدی مشتق شده‌اند.

یک نمودار درختی واحد را که زنجیره‌ای از عناصر مثل *NP V Particle NP* را تولید می‌کند، در نظر می‌گیریم و در چنین وضعیتی، گشتار اختیاری^۲ «حرکت ادات^۳» را مطرح می‌کنیم. به موجب این گشتار، توصیف ساختاری^۴ فوق به تغییر ساختاری^۵ زیر تبدیل می‌شود: *NP V NP Particle*. با استفاده از این گشتار، بوضوح زمینه را برای ارتباط دادن دو ساخت متفاوت در جمله‌های فوق به یک زیرساخت واحد فراهم کرده‌ایم. ممکن است این کار خیلی مهم جلوه نکند، ولی با استفاده از گشتار مذکور، بسیاری از مشکلات گمراه‌کننده در مورد توصیفهای نحوی قبلی حل می‌شود.

مسلماً، مطالب بیشتری در مورد دستور گشتاری و سایر روشهای توصیف نحوی وجود دارد. (آنچه ما در اینجا شرح دادیم، صرفاً بررسی اجمالی روساخت بود.) به هرجهت، با کندوکاو برخی از موضوعهای اصلی در توصیف نحوی زبان، باید این کار را ادامه دهیم، همانطور که نویسندگان دستور زایشی مجبور بودند در طول زمان این کار را بکنند تا در مورد جایگاه «معنا» در توصیف زبانی به توافق برسند. این امر ما را به بررسی نقش معناشناسی^۶ هدایت خواهد کرد.

پرسشها

۱. عبارتهای ذیل از چه نظر «ابهام ساختاری» دارند؟

1. verb-particle

2. Particle Movement

3. structural description

4. structural change

5. semantics

- a) *An American history teacher.*
- b) *Flying planes can be dangerous.*
- c) *The parents of the bride and the groom were waiting.*

۲. آیا می‌توانید در مورد هر یک از جمله‌های زیر، جمله‌ای بسازید که از نظر ساختی از آن متمایز باشد، ولی دارای زیرساختی مشترک با آن باشد؟

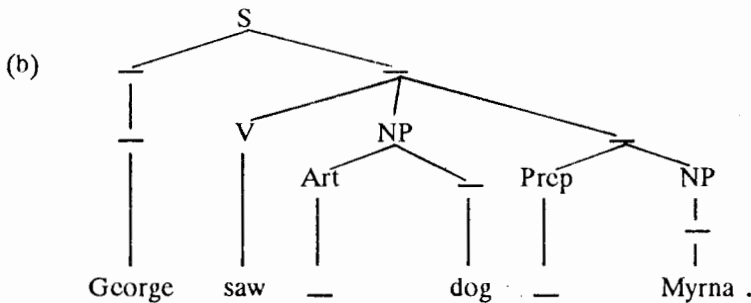
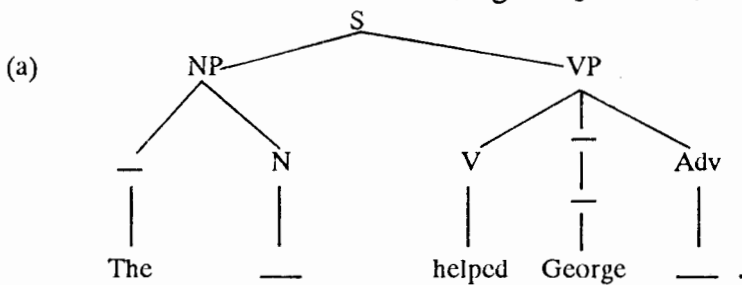
- a) *Lara was arrested by the police.*
- b) *She took her coat off.*
- c) *Someone stole my bicycle.*
- d) *I told him to turn down the volume.*

۳. کدامیک از عبارتهای زیر را قاعده‌سازهای NP → Art (Adj) N می‌سازد؟

- a) *a radio*
- b) *the rusty car*
- c) *a new student*
- d) *the screwdriver*

۴. چرا قواعد گشتاری در توصیف ساختهای نحوی ضروری هستند؟

۵. با استفاده از قواعد سازهای ارائه شده در این فصل، باید بتوانید نمودارهای درختی نامگذاری شده زیر را کامل کنید.



موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) در اینجا چند قاعدهٔ سازه‌ای از زبان گالی اسکاتلندی آورده شده است:

$$S \rightarrow V \text{ NP NP} \qquad \text{NP} \rightarrow \left\{ \begin{array}{l} \text{Art N (Adj)} \\ \text{PN} \end{array} \right\}$$

$$\text{Art} \rightarrow \text{an}$$

$$\text{N} \rightarrow \{\text{cu}, \text{gille}\}$$

$$\text{Adj} \rightarrow \{\text{beag}, \text{mor}\}$$

$$\text{PN} \rightarrow \{\text{Tearlach}, \text{Calum}\}$$

$$\text{V} \rightarrow \{\text{chunnaic}, \text{bhuail}\}$$

فقط دو تا از جمله‌های زیر طبق این قواعد، خوش ساخت هستند. اول جمله‌های بدساخت را با گذاشتن * مشخص کنید و بعد برای آن دو جمله خوش ساخت، نمودارهای درختی نامگذاری شده رسم کنید.

$$1. \text{Calum chunnaic an gille}$$

$$3. \text{Bhuail an beag cu}$$

$$2. \text{Bhuail an gille mor an cu}$$

$$4. \text{Chunnaic Tearlach an gille}$$

ب) در اینجا مجموعهٔ ساده شده‌ای از قواعد سازه‌ای برای زبانی به نام 'اوه' که در بخشهایی از افریقای غربی بدان تکلم می‌شود، آورده شده است. آیا می‌توانید از این قواعد برای نوشتن چهار جمله خوش ساخت به زبان 'اوه' استفاده کنید؟ (توجه داشته باشید که نحو زبان 'اوه' با زبان انگلیسی متفاوت است.)

$$S \rightarrow \text{NP VP}$$

$$\text{N} \rightarrow \{\text{oga}, \text{ike}, \text{amu}\}$$

$$\text{NP} \rightarrow \text{N (Art)}$$

$$\text{Art} \rightarrow \text{ye}$$

$$\text{VP} \rightarrow \text{V NP}$$

$$\text{V} \rightarrow \{\text{xa}, \text{vo}\}$$

ج) در این فصل، یکی از قواعد گشتاری را که برای حرکت ادات به کار برده می‌شد، بررسی کردیم. در اینجا گونهٔ ساده‌ای از قاعدهٔ گشتار مجهول آورده شده است:

$$\text{NP}_1 \text{ V NP}_2 : \text{توصیف ساختاری}$$

$$\text{NP}_2 \text{ be V-ed by NP}_1 : \text{تغییر ساختاری}$$

(باید اضافه کنیم که زمان فعل «V» در توصیف ساختاری، گذشته با حال، تعیین کننده زمان فعل در تغییر ساختاری است. در ضمن، علامت $\Rightarrow$ برای نشان دادن گشتار به کار رفته است.) این قاعده گشتاری، وجه مجهول تعدادی از جمله های زیر را تولید می کند. اول آن جمله هایی را که می توان از طریق به کار بردن این قاعده تولید کرد پیدا کنید و بعد شرح دهید که چه چیزی مانع به کار بردن این قاعده در مورد سایر جمله ها می شود؟

- | | |
|--|--------------------------------------|
| 1. <i>The cats chased the mouse</i> | 5. <i>The team played badly</i> |
| 2. <i>Snow White kissed Grumpy</i> | 6. <i>The tree fell with a crash</i> |
| 3. <i>He loves them</i> | 7. <i>The bank manager laughed</i> |
| 4. <i>Betsy borrowed some money from Jim</i> | 8. <i>The duckling became a swan</i> |

د) هر یک از جمله های زیر به «جمله سؤالی ضمیمه»^۱ ختم شده است. در مورد این مجموعه از جمله ها فرایند تشکیل جمله سؤالی ضمیمه خیلی منظم به نظر می رسد. آیا می توانید یک قاعده گشتاری ساده بسازید که برای اضافه کردن جمله سؤالی ضمیمه به ساخت جمله های اصلی به کار رود؟

- | | |
|--|---|
| 1. <i>She was a dancer, wasn't she?</i> | 4. <i>They can come, can't they?</i> |
| 2. <i>Zee is a good swimmer, isn't he?</i> | 5. <i>Diana would help, wouldn't she?</i> |
| 3. <i>You are ready, aren't you?</i> | 6. <i>You have eaten, haven't you?</i> |

حالا ببینید که چگونه می توانید آن قاعده گشتاری را برای جمله های زیر به کار ببرید؟

7. *He smokes a lot, doesn't he?*
8. *They arrived early, didn't they?*

منابعی برای مطالعه بیشتر

همه کتابهای مقدماتی زیانشناسی دارای بخشی در مورد نحو هستند؛ مثل فصل هفت کتاب (1983) Fromkin & Rodman یا فصل پنج کتاب (1984) Demers & Harnish

1. tag question

و Akmajian . بررسیهای مقدماتی و با جزئیات بیشتر را در فصل شش کتاب Lyons (1968) یا در کتاب Brown & Miller (1980) بجویند. Culicover (1976) و Matthews (1981) دو کتاب تخصصی تر در زمینه نحو عرضه کرده اند که البته هیچیک از آنها به زبان ساده نوشته نشده است. شاید یک کار مرجع مفیدتر، کتاب Stockwell (1973) Schachter & Partee باشد. بهترین بررسی کلی از کار چامسکی، به دست Lyons (1978) انجام شده است و اگر مایلید منتخبی از مجموعه کارهای چامسکی را مطالعه کنید، به Allen & van Buren (1971) مراجعه کنید. کارهای بنیادی اولیه در این زمینه، به دست Chomsky (1957; 1965) انجام شده است. در زمینه دستورگشتاری، کار Akmajian & Heny (1975) یا کار Huddleston (1976) را بخوانید. برای مطالعه بحثهای مخالف در زمینه روش توصیف زبانی چامسکی، به کتاب Moore & Carling (1982) یا فصل شش کتاب Sampson (1980) مراجعه کنید.

فصل یازدهم

معناشناسی و کاربردشناسی^۱

معناشناسی و کاربردشناسی، هر دو مربوط به جنبه‌هایی از معنا در زبان می‌شوند. به طور کلی، معناشناسی با توصیف معنای کلمه‌ها و جمله‌ها سروکار دارد و کاربردشناسی به مشخص کردن منظور گوینده مربوط می‌شود.

نه خداوند و نه هامتی دامتی^۲

قبل از پرداختن به بررسی این دو زمینه، باید روشن شود که درباره کدامیک از جنبه‌های «معنا» می‌خواهیم بحث کنیم. نمی‌توان فرض کرد که یک رابطه معنایی خداداد بین کلمه‌ای در یک زبان و یک شیء در جهان خارج وجود دارد؛ مثلاً اینکه ما معنی کلمه *chair* را می‌دانیم به این دلیل نیست که این نام یک رابطه طبیعی «خداداد» با شیئی دارد که روی آن می‌نشینیم. اگر این دیدگاه را بپذیرید، مجبور می‌شوید بگویید خداوند انگلیسی زبان است و نامهایی مثل *chaise* در فرانسه، *Stuhl* در آلمانی و *sédia* در ایتالیایی، راههایی «غیرطبیعی» برای نامیدن همین شیء هستند. به جای این، روش

1. pragmatics

2. Humpty Dumpty

معقول‌تری وجود دارد که براساس آن، کلمه *chair* یک کلمه قراردادی محسوب می‌شود (یعنی هیچگونه رابطه‌ی طبیعی با شیء مربوطه ندارد) و صرفاً هنگامی که انگلیسی‌زبانان می‌خواهند به چیزی که روی آن می‌نشینند اشاره کنند، آن را به طور قراردادی به کار می‌برند.

مفهوم قراردادی بودن کلمه‌ها در یک زبان به ما کمک می‌کند تا از دیدگاه واژه - معنایی که هامتی دامتی در کتاب *از میان آینه*^۱، اثر لوئیس کارول^۲ مطرح کرده، دوری گزینیم:

هامتی دامتی با لحن تحقیرآمیزی گفت: «وقتی که من کلمه‌ای را به کار می‌برم، معنای آن کلمه همان است که من برایش انتخاب می‌کنم؛ نه کمتر و نه بیشتر.» مسلماً این روش، در عمل، دستورالعملی برای ایجاد هرج و مرج در زبان خواهد بود. آیا واقعاً می‌توان گفت این هنداونه آبی است، ولی منظور این باشد که «این صندلی خوبی است»؟ این شیوه ممکن است در موقعیتهای غیر جدیِ بخصوصی به کار رود، ولی این عقیده که ما از کلمه‌ها با همان معنایی که از روی سلیقه شخصی به آنها می‌دهیم استفاده می‌کنیم، ممکن نیست یک خصوصیت کلی معنایی در زبان به شمار آید.

معنای ادراکی در برابر معنای متداعی^۳

بنابر آنچه گذشت، ما در معناشناسی، جنبه‌های قراردادی معنا را که در کلمه‌ها و جمله‌های یک زبان نمود می‌یابد بررسی می‌کنیم. تمایز دیگری در توصیف «معنا» هست که ارزش گفتن را دارد. به طور معمول، وقتی که زبان‌شناسان معنای کلمه‌ها را در یک زبان بررسی می‌کنند، بیشتر در پی مشخص کردن معنای ادراکی هستند و به معنای متداعی یا سبکی کمتر توجه می‌کنند. معنای ادراکی، بخشهای اساسی و ضروری معنا را دربردارد که با به کاربردن معنای اصلی یک کلمه رسانده می‌شوند. بعضی از بخشهای

1. Through the Looking Glass

۲. Lewis Carroll (۱۸۳۲ - ۱۸۸۹)، نویسنده و ریاضیدان انگلیسی، داستان نویس کودکان (م).

3. conceptual versus associative meaning

اصلی معنایی در کلمه‌ای مثل *needle* (سوزن) در انگلیسی، احتمالاً شامل «باریک، تیز، فولادی و وسیله بودن» می‌شود، ولی معنایی «متداعی» یا «ضمنی» نیز هستند که با کلمه‌ای مثل *needle* رابطه تنگاتنگی دارند و باعث می‌شوند تا هرگاه شما با این کلمه مواجه می‌شوید، به یاد مفهوم «دردآور بودن» بیفتید. این «تداعی»، بخشی از معنای ادراکی کلمه *needle* نیست. به همین ترتیب، ممکن است شما عبارت «کم‌کالری» را در هنگام توصیف یک محصول، با عبارت «برای شما خوب است» مرتبط کنید، ولی در اینجا نمی‌خواهیم این تداعی را در معنای ادراکی اصلی عبارت مذکور دخالت دهیم. مسلماً شاعران و تبلیغاتچها خیلی مایلند روشی را که متضمن القای معانی متداعی است به کار گیرند و بعضی از زبان‌شناسان نیز این جنبه از کاربرد زبان را بررسی می‌کنند، با وجود این، ما بیشتر علاقه‌مندیم در این فصل، معنای ادراکی را بررسی کنیم.

مشخصه‌های معنایی^۱

در این بخش می‌خواهیم ببینیم که بررسی معنایی، چه چیزی درباره‌ی ماهیت زبان به ما می‌آموزد. بررسی معنایی از یک نظر به ما کمک می‌کند تا «ناهنجاریهای» موجود در جمله‌های انگلیسی، نظیر آنهایی که در زیر آورده شده‌اند را شرح دهیم:

The hamburger ate the man

My cat studied linguistics

A table was listening to some music

توجه داشته باشید که ناهنجاریهای این جمله‌ها از ساخت نحوی آنها سرچشمه نگرفته است. براساس قواعد نحوی ساخت جمله‌های انگلیسی (که در فصل دهم مطرح شد) جمله‌های فوق خوش ساخت هستند:

<i>The hamburger</i>	<i>ate</i>	<i>the man</i>
NP	V	NP

این جمله از نظر نحوی درست است، ولی از نظر معنایی در آن ناهنجاری مشاهده می‌شود. با توجه به اینکه جمله *The man ate the hamburger* کاملاً قابل قبول است، چه چیزی منشأ این ناهنجاری است؟ احتمالاً یکی از جوابها مربوط می‌شود به اجزای معنای ادراکی اسم *hamburger* که کاملاً با اجزای معنای ادراکی اسم *man* فرق دارد، بویژه وقتی که به عنوان فاعل فعل *ate* به کار برده می‌شوند. اسمهایی که می‌توانند فاعل فعل *ate* باشند، باید بر چیزهایی دلالت کنند که قادر به خوردن هستند. اسم *hamburger* چنین خصوصیتی را ندارد (ولی اسم *man* این خصوصیت را دارد) و ناهنجاری جمله نخست از این جهت است.

ما می‌توانیم این بررسی را به طور کلی‌تری به کار ببریم و جزء معنایی اصلی اسمی را که بتواند فاعل فعل *ate* باشد تعیین کنیم. چنین جزئی باید به اندازه «موجود جاندار» عام باشد. در اینصورت می‌توانیم از این جزء معنایی برای توصیف بخشی از معنای کلمه‌ها استفاده کنیم؛ مثلاً اگر این جزء بر موجود جاندار دلالت داشته باشد آن را به صورت «+ جاندار» و اگر بر موجود جاندار دلالت نداشته باشد آن را به صورت «- جاندار» نشان می‌دهیم.

این روند وسیله‌ای برای تحلیل معنا بر حسب مشخصه‌های معنایی است؛ برای مثال، مشخصه‌های + جاندار، - جاندار، + انسان، - انسان، + مذکر و - مذکر، مشخصه‌های معنایی اصلی دخیل در تمایز معنایی هر کلمه از کلمه دیگر به شمار می‌آیند. اگر از شما بخواهند که مشخصه‌های مهم و متمایز کننده معنایی این مجموعه از کلمه‌های انگلیسی (*man*، *woman*، *girl*، *boy*، *cow*، *table*) را بنویسید، می‌توانید این کار را به وسیله نمودار زیر انجام دهید:

	<i>table</i>	<i>cow</i>	<i>girl</i>	<i>woman</i>	<i>boy</i>	<i>man</i>
جاندار	-	+	+	+	+	+
انسان	-	-	+	+	+	+
مذکر	-	-	-	-	+	+
بزرگسال	-	+	-	+	-	+

با چنین تحلیلی، شما می‌توانید حداقل قسمتی از معنای اصلی کلمه boy را (+ انسان، + مذکر، - بزرگسال) مشخص کنید. همچنین می‌توانید مشخصه‌ای را که ضرورتاً برای یک اسم لازم است تا فاعل یک فعل به حساب آید، با تلفیق تحلیلهای نحوی و مشخصه‌های معنایی معین کنید:

The _____ is reading a book .
N(+ human)

پس این روش ما را قادر می‌کند تا پیش‌بینی کنیم که چه اسمهایی جمله فوق را از نظر معنایی ناهنجار می‌کنند؛ برای مثال اسمهای tree، dog یا table از جمله کلمه‌های ناهنجار کننده‌اند؛ زیرا مشخصه آنها (- انسان) است.

روابط واژگانی^۱

روش فوق عاری از مشکلات نیست. باهمایی بسیاری از کلمه‌ها با بخشهای منظم معنایی به این سادگی نیست. اگر درباره بخشها یا مشخصه‌هایی که برای تمیز دادن اسمهایی مثل threat، advice و warning به کار می‌برید فکر کنید، تا حدی به گستره این مشکل پی خواهید برد. ظاهراً بخشی از این مشکل این است که روش مذکور کلمه‌های زبان را نوعی «ظرف» به شمار می‌آورد که بخشهای معنایی را حمل می‌کند. مسلماً این تنها راهی نیست که می‌توانیم با آن درباره معنای کلمه‌های زبانمان فکر کنیم؛ مثلاً اگر از شما بخواهند تا معنای کلمه conceal را بگویید، شاید پاسخ بدهید «معنی آن همان معنی hide است»، یا مثلاً اگر معنای کلمه shallow را پرسند، بگویید «متضاد deep است»، و یا در مورد معنای کلمه daffodil، آن را «نوعی گل» معرفی کنید. در چنین مواردی، شما معنای کلمه را برحسب بخشهای معنایی آن معین نمی‌کنید، بلکه این کار را بر حسب رابطه آن با سایر کلمه‌ها انجام می‌دهید. این روند برای توصیف معنایی زبانها به کار می‌رود و تحلیل روابط واژگانی نامیده شده است. انواع روابط واژگانی که معمولاً مورد توجه است، در بخشهای بعد تعریف و از آنها مثالهایی آورده می‌شود.

هم‌معنایی^۱

هم‌معناها عبارتند از دو یا چند صورت، با رابطه معنایی خیلی نزدیک که اغلب (و نه همیشه) در جمله‌ها قابل جانشینی با همدیگرند. اینها مثالهایی از صورتهای هم‌معناست: *cab - taxi* ، *almost - nearly* ، *hide - conceal* ، *broad - wide* ، *liberty - freedom* و *answer - reply*.

باید گوشزد کنم که آن «تشابه معنایی» که در بحث هم‌معناها به کار می‌رود، لزوماً «تشابه کامل» نیست. موارد زیادی وجود دارد که در آنها، یک کلمه برای جمله‌ای مناسب است، ولی مترادف آن مناسب نیست؛ مثلاً در حالی که کلمه *answer* در جمله *Karen had only one answer correct on the test* کاملاً مناسب است، هم‌معنای نزدیک به آن، یعنی *reply*، نامناسب به نظر می‌رسد.

تضاد معنایی^۲

دو صورت با معناهای مخالف را کلمه‌های متضاد^۳ می‌نامند و مثالهایی که عموماً برای آنها آورده می‌شود، از این قرار است: *long - short* ، *big - small* ، *quick - slow* ، *alive - dead* و *male - female* ، *above - below* ، *old - young*.

معمولاً کلمه‌های متضاد را به دو نوع «درجه‌بندی پذیر»^۴ و «درجه‌بندی ناپذیر»^۵ تقسیم می‌کنند. کلمه‌های متضاد درجه‌بندی پذیر، مثل دو واژه *big - small* ، می‌توانند در ساختهای مقایسه‌ای *bigger than - smaller than* به کار روند و نفی یکی از آنها، لزوماً بر اثبات دیگری دلالت نمی‌کند؛ مثلاً اگر بگویید «آن سنگ پیر نیست»، الزاماً منظورتان این نیست که «آن سنگ جوان است». در مورد کلمه‌های متضاد درجه‌بندی ناپذیر که «جفت‌های مکمل»^۶ نیز نامیده می‌شوند، معمولاً ساختهای مقایسه‌ای به کار نمی‌رود (مثلاً عبارتهای «مرده‌تر» یا «بیشتر مرده» عجیب به نظر می‌رسند) و نفی یکی، نشانگر اثبات دیگری است؛ مثلاً وقتی که می‌گوییم «آن شخص نمرده است»،

1. synonymy

2. antonymy

3. antonyms

4. gradable

5. non - gradable

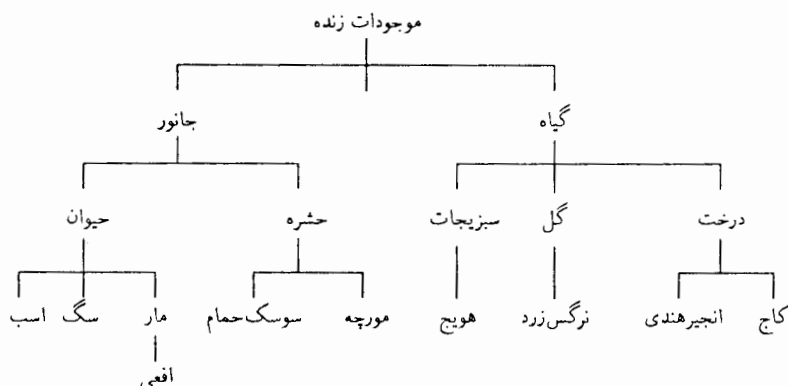
6. complementary pairs

در واقع منظورمان این است که «او زنده است».

شمول معنایی^۱

وقتی که معنای یک صورت، معنای صورت دیگر را در بر بگیرد، رابطه آنها را **شمول معنایی** می‌نامند. جفت کلمه‌های زیر نمونه‌هایی از آن هستند: *daffodil - flower*، *banyan - tree* و *carrot - vegetable*، *poodle - dog*، *dog - animal* در اینجا به این معنی است که اگر چیزی نرگس زرد باشد، لزوماً گل نیز هست؛ بنابراین، معنای گل معنای نرگس زرد را هم «شامل» می‌شود؛ یا به بیان دیگر، نرگس زرد تحت شمول معنای گل قرار دارد.

وقتی که ما روابط شمول معنایی را بررسی می‌کنیم، اساساً در پی معنای کلمه‌هایی هستیم که دارای نوعی سلسله مراتبند. در واقع، شما می‌توانید رابطه بین مجموعه‌ای از کلمه‌ها را (مانند مجموعه زیر) به صورت یک نمودار سلسله مراتبی نشان دهید: حیوان، مورچه، افعی، انجیر هندی، هویج، سوسک حمام، جانور، نرگس زرد، سگ، گل، اسب، حشره، موجودات زنده، کاج، گیاه، مار، درخت و سبزیجات.



با استفاده از این نمودار می‌توانیم بگوییم «اسب تحت شمول حیوان است» یا «مورچه تحت شمول حشره است». همچنین می‌توانیم کلمه‌هایی را که تحت یک کلمه کلی

(بالا تر) قرار گرفته‌اند، کلمه‌های همشمول^۱ بنامیم؛ بنابراین، «اسب» و «سگ» کلمه‌های همشمول هستند و کلمه کلی برای آنها «حیوان» است.

رابطه شمول معنایی بیانگر «نوع اشیاء» نیز هست؛ مثل وقتی که می‌گویید «افعی نوعی مار است». اغلب، چیزی را که بعضی مردم راجع به معنای یک کلمه می‌دانند، صرفاً شمول معنایی یک کلمه دیگر نسبت به آن است؛ مثلاً شما در مورد افعی چیزی بیشتر از اینکه آن نوعی مار است، نمی‌دانید.

هم آوایی، همنامی و چند معنایی^۲

سه اصطلاح دیگر وجود دارند که کمتر شناخته شده‌اند و اغلب برای توصیف روابط بین کلمه‌های یک زبان به کار می‌روند. اولین آنها هم آوایی است. وقتی که دو یا چند صورت (نوشتاری) دارای تلفظ مشابه باشند، آنها را کلمه‌های هم آوا توصیف می‌کنند. مثالهایی از این کلمه‌ها عبارتند از: *flour - flower, meat - meet, bare - bear, sew - so* و *pail - pale*.

اصطلاح همنامی هنگامی به کار می‌رود که یک صورت (نوشتاری و گفتاری) دارای دو یا چند معنای نامرتب باشد. نمونه‌هایی از کلمه‌های همنام عبارتند از جفت کلمه‌های *bank* (حاشیه رود) و *bank* (مؤسسه مالی)، *pupil* (شاگرد مدرسه) و *pupil* (مردمک چشم)، *mole* (خال سیاه) و *mole* (موش کور). معمولاً انسان وسوسه می‌شود که دو کلمه *bank* را از نظر معنایی مرتبط بداند، ولی اینطور نیست. کلمه‌های همنام، کلمه‌هایی هستند که از نظر معنایی کاملاً متفاوتند، ولی بر حسب اتفاق، صورت دقیقاً واحدی دارند. رابطه معنایی همراه با صورت مشابه را از نظر فنی، چند معنایی می‌نامند و می‌توان آن را به این صورت تعریف کرد: یک صورت (نوشتاری یا گفتاری) چند معنا دارد و همه آنها به طور گسترده‌ای با یکدیگر مرتبطند. برای مثال می‌توان کلمات *head* (که به بخش بالایی بدن، بخش بالایی لیوان آبجو و نیز بالاترین مقام یک شرکت یا

1. co - hyponyms

2. homophony, homonymy and polysemy

واحد اطلاق می‌شود)، *foot* (که در مورد انسان، تختخواب و کوه به کار می‌رود) و *run* (که انسان، آب یا رنگها آن را انجام می‌دهند) را ذکر کرد.

تمایز بین همنامی و چند معنایی همیشه واضح نیست؛ با این حال، یکی از راههای تمیز بین آنها، رجوع به مدخل خاص هر کلمه در فرهنگ لغت است. اگر یک کلمه چند معنا داشته باشد (چند معنایی باشد)، فقط یک مدخل برای آن وجود دارد که زیر آن، فهرستی از معانی مختلف آن کلمه آورده می‌شود. اگر دو کلمه همنام باشند، دو مدخل جداگانه به هر یک از آنها اختصاص داده می‌شود. شما می‌توانید خودتان این مسأله را در فرهنگ لغت آزمایش کنید و دریابید که کلمه‌هایی مثل *run*، *get*، *head*، *face* و *foot*، به عنوان نمونه‌هایی از کلمات چند معنا آورده شده‌اند، در حالی که کلمه‌های *sole*، *bank*، *mail* و *mole*، به عنوان نمونه‌هایی از همنامها ذکر شده‌اند.

این سه رابطه واژگانی اخیر اساس تعدادی از بازیهای واژگانی هستند که بویژه برای طنزگویی به کار می‌روند. زمانی شرکت آرد پیلزبری با به کارگیری امتیاز هم‌آوایی، برای تبلیغ محصول خود از این شعار استفاده کرد: *Everybody kneads it*؛^۱ یا اگر این معما را شنیده باشید که: *Why are trees often mistaken for dogs?*، در جواب به آن *(Because of their bark.)* نمونه‌ای از کاربرد همنامی را می‌بینید.^۲

تعبیر منظورگوشوران

تاکنون، ما آن جنبه از معنا را که از معنای کلمه‌ها حاصل می‌شود بررسی کرده‌ایم، ولی جنبه‌های دیگری از معنا وجود دارند که صرفاً از معنای کلمه‌های به کار رفته در جمله‌ها و عبارتها گرفته نمی‌شوند. وقتی که ما نوشته‌ای را می‌خوانیم یا سخنی را می‌شنویم، معمولاً سعی می‌کنیم نه تنها معنای کلمه‌ها را بفهمیم، بلکه چیزی را هم که گوینده یا

۱. در این جمله از هم‌آوایی کلمه‌های *need* (احتیاج داشتن) و *knead* (خمیرکردن) استفاده شده است (م).

۲. در جواب به این معما از همنامی کلمه *bark* که به دو معنی «واق واق سگ» و «پوست درخت» است، استفاده شده است (م).

نویسنده قصد دارد با آن کلمه‌ها برساند، درک کنیم. مطالعه آن بخش از «معنای مقصود گوینده» را کاربردشناسی نامیده‌اند.

ممکن است در حین رانندگی از کنار یک پارکینگ، تابلویی را نظیر آن که در تصویر زیر مشاهده می‌شود، ببینید. مسلماً شما معنای تک تک این کلمه‌ها را می‌دانید و



از مفهوم کلی تابلو نیز آگاهید؛ در عین حال، برداشت معمول شما این نیست که این تابلو جایی را برای پارک کردن «همراه گرم شده»^۱ شما نشان می‌دهد. (شما یک همراه دارید که او را گرم کرده‌اید و اینجا مکانی است که می‌توانید او را در آن پارک کنید.) شق دیگر این است که تابلو بر مکانی دلالت کند که پارک کردن در آن، با کمک همراهانی که گرم شده‌اند میسر است. اگرچه کلمه‌های نوشته بر تابلو این تعابیر را ممکن می‌سازد، ولی شما در حالت عادی می‌فهمید که می‌توانید اتومبیلتان را در این مکان «پارک» کنید، آن مکان «گرم» شده است و یک «متصدی» برای مراقبت از اتومبیل شما در آنجا هست. حالا باید دید که شما چگونه به این نتیجه می‌رسید که تابلو این معنا را می‌دهد. (توجه داشته باشید که در آن تابلو، کلمه «اتومبیل» اصلاً وجود ندارد.) شما معنای این کلمه‌ها را در حالت ترکیبی و در بافتی که در آن واقع می‌شوند تعبیر می‌کنید و می‌کوشید به همان پیامی که نویسنده آن تابلو قصد رساندن آن را داشته است برسید؛ بنابراین، درک قصد گوینده یا نویسنده از معنا، عنصر مهمی است.

1. heated attendant

به مثال دیگری که از آگهیهای یک روزنامه آورده شده است توجه کنید. شما نه تنها باید درباره مفهوم کلمه‌ها فکر کنید، بلکه باید آنچه را آگهی کننده قصد داشته از طریق آنها برساند نیز دریابید: *FALL BABY SALE*. در موقعیت امروزی جامعه ما، هیچگاه کلمه‌های آگهی مذکور این تصور را در ذهن ما به وجود نمی‌آورند که در بخش فروش این مغازه، کودکان به فروش می‌رسند، بلکه مضمون این آگهی، تبلیغ برای فروش پوشاک کودکان است. کلمه پوشاک در این آگهی دیده نمی‌شود، ولی تعبیر عادی ما این است که آگهی کننده قصد داشته ما پیامش را که مربوط به فروش پوشاک کودکان است و مسلماً در مورد فروش کودکان نیست دریابیم.

بافت^۱

ما در بحث درباره دو مثال فوق، روی تأثیر بافت تکیه کردیم. مسلماً بافتهای مختلفی وجود دارند که باید مورد بررسی قرار گیرند. یکی از مهمترین آنها بافت زبانی^۲ یا همبافت^۳ است. همبافت یک کلمه، عبارت از مجموعه کلمه‌هایی است که در همان عبارت یا جمله به کار رفته‌اند. این زنجیره همبافت، تأثیر زیادی بر تصور ما از معنای کلمه مورد نظر دارد. قبلاً گفته بودیم که کلمه *bank* یک کلمه همنام است؛ یعنی یک صورت است با بیش از یک معنا. چگونه می‌توان فهمید که کدامیک از معنای آن در یک جمله خاص مورد نظر است؟ ما معمولاً این کار را براساس بافت زبانی می‌کنیم. اگر کلمه *bank* همراه با کلمه‌هایی مثل *steep* یا *overgrown* به کار رود، برای تصمیم‌گیری در مورد معنای این «کلمه» با مشکلی مواجه نخواهیم شد. به همین ترتیب، وقتی می‌شنویم کسی می‌گوید «باید برای نقد کردن چک به *bank* برود»، بافت زبانی مشخص می‌کند که کدام *bank* مورد نظر است. به طور کلی‌تر، می‌توانیم معنی کلمه‌ها را براساس بافت دیگری دریابیم که آن را بافت فیزیکی^۴ نامیده‌اند. اگر شما کلمه *BANK* را روی دیوار یک ساختمان در شهر ببینید، جایگاه «فیزیکی» آن بر تعبیر شما اثر

1. context

2. linguistic context

3. co-text

4. physical context

خواهد گذاشت. درک ما از بسیاری از چیزهایی که می‌خوانیم و می‌شنویم، با زمان و مکانِ رویارویی با عبارتهای زبانی مرتبط است.

عبارتهای اشاره‌ای^۱

به طور دقیقتر، کلمه‌هایی در زبان وجود دارند که نمی‌توان آنها را تعبیر کرد، مگر اینکه در بافت فیزیکی قرار گیرند، بویژه در بافت فیزیکی مورد نظر گویشور این زبان. این نوع کلمه‌ها عبارتند از: «اینجا»، «آنجا»، «این»، «آن»، «اکنون»، «سپس» و «دیروز»، و همچنین ضماری مانند «من»، «شما»، «او» و «آنها». در مورد بعضی از جمله‌های انگلیسی اگر ندانیم چه کسی، درباره‌ی کی، کجا و چه وقت صحبت می‌کند، درک آنها برایمان غیرممکن می‌شود؛ برای مثال به جمله زیر توجه کنید: «آنها مجبور خواهند بود آن کار را فردا انجام دهند؛ زیرا اکنون اینجا نیستند».

این جمله در خارج از بافت بسیار مبهم است. در جمله مذکور تعداد زیادی عبارتهای اشاره‌ای به کار رفته است (آنها، آن، اینجا، فردا و اکنون) که تعبیر آنها به بافت فیزیکی جمله بستگی دارد. چنین عبارتهایی مثالهای بارزی هستند از بخشهایی از زبان که آنها را فقط به وسیله معنای مورد نظر گوینده می‌توان درک کرد؛ مثلاً اگر کسی بگوید «من دوست دارم اینجا کار کنم»، باید بینیم منظور او کجاست: «در این دفتر»، «در این ساختمان»، «در این بخش از شهر»، «در این کشور» یا هر جای دیگر. کلمه «اینجا» یک عبارت اشاره‌ای است (وسیله‌ای برای اشاره کردن در زبان) که فقط به وسیله مکان مورد نظر گوینده قابل تعبیر است.

پیش فرض^۲

وقتی که گوینده از یک عبارت اشاره‌ای مثل «اینجا»، در شرایط عادی استفاده می‌کند، چنین فرض می‌کند که شنونده می‌داند کدام مکان مورد نظر است. به بیان کلی‌تر، باید

1. deictic expressions

2. presupposition

بگوییم پیامهای زبانی گوینده‌ها بر این فرض مبتنی است که شنوندگان آنها چیزهایی را از قبل می‌دانند. درست است که شاید چنین فرضهایی گاهی اشتباه باشند، ولی عموماً، آنها در پس بسیاری از گفته‌های روزمره ما نهفته‌اند. چیزی را که گوینده فرض می‌کند واقعیت دارد یا شنونده آن را می‌داند، پیش فرض نامیده می‌شود. اگر کسی به شما بگوید «برادرتان بیرون منتظر شماست»، یک پیش فرض مسلم وجود دارد و آن این است که شما یک برادر دارید؛ اگر از شما پرسند «چرا دیر رسیدید»، این پیش فرض وجود دارد که شما دیر رسیده‌اید؛ یا اگر از شما سؤال شود «کی سیگار را ترک کرده‌اید»، گوینده با پرسیدن این سؤال دو پیش فرض را مسلم دانسته است: یکی اینکه شما سابقاً سیگار می‌کشیده‌اید و دیگر اینکه شما دیگر سیگار نمی‌کشید. سؤالهایی از این قبیل، با پیش فرضهای قبلی، تمهیدهای بسیار مفیدی برای بازپرسها و وکلای دادگستری است. اگر دادیار از متهم پرسد: «خب آقای اسمیت، شما کوکائین را از کجا خریدید؟» در واقع، این پیش فرض وجود دارد که آقای اسمیت حتماً کوکائین خریده است. اگر متهم، بی‌چون و چرا، با گفتن نام آن مکان به این سؤال جواب دهد، در حقیقت نشان داده که پیش فرض ما درست بوده است.

یکی از آزمایشهایی که برای پی بردن به پیش فرضهای پنهان در جمله‌ها به کار می‌رود این است که یک جمله دارای پیش فرض خاصی را منفی کنیم و ببینیم که آیا این پیش فرض، پس از منفی کردن آن جمله، باز هم درست است یا خیر؛ برای مثال جمله «ماشین من قراضه است» را در نظر بگیرید و بعد آن را منفی کنید: «ماشین من قراضه نیست». توجه داشته باشید که این دو جمله، اگرچه معانی متضاد دارند، ولی پیش فرض پنهان در آنها، یعنی «من ماشین دارم»، در هر دو جمله درست است.

کنشهای گفتاری^۱

تا بدینجا به بررسی چند روش پرداختیم که با آنها معانی جمله‌ها را برحسب قصد

گوینده تعبیر می کردیم. نکته‌ای را که تاکنون بررسی نکرده‌ایم این است که ما معمولاً می‌دانیم چگونه گوینده تعمداً ما را و می‌دارد تا گفته او را درک کنیم (به نقش آن پی‌بریم). به بیانی کلی‌تر، ما معمولاً می‌توانیم نوع «کنشی» را که گوینده در گفتن یک جمله به کار می‌گیرد، تشخیص دهیم. اصطلاح کنش گفتاری شامل «اعمالی» می‌شود مثل «تقاضا کردن»، «امر کردن»، «سؤال کردن» و «مطلع ساختن»؛ برای نمونه، ما این «صورت‌های» زبانی را با این «نقش‌های» زبانی به کار می‌بریم. (صورت‌ها را باید در تجزیه نحوی زبان تعریف کرد، و نقش‌ها را به آنچه مردم از کاربرد زبان در نظر دارند.)

نقش‌ها	صورت‌ها
سؤالی	Did you eat the food?
امری (خواهشی)	Eat the food (please).
خبری	You ate the food.

وقتی که یک صورت مثل *Did he ...?*، *Are they ...?* یا *Can you ...?*، برای پرسیدن سؤالی به کار می‌رود، به آن کنش گفتاری مستقیم^۱ می‌گویند؛ مثلاً هنگامی که گوینده چیزی را نمی‌داند و از شنونده می‌خواهد تا او را آگاه کند، او، برای نمونه، یک کنش گفتاری مستقیم از نوع زیر را خواهد ساخت:

Can you ride a bicycle?

حالا این گفته را با این جمله مقایسه کنید:

Can you pass the salt?

شما معمولاً این جمله دوم را سؤالی درباره توانایی خود برای انجام دادن کاری تلقی نمی‌کنید. در واقع، شما اصلاً این جمله را یک جمله سؤالی به حساب نمی‌آورید، بلکه آن را یک تقاضا می‌دانید و کار مورد تقاضا را انجام می‌دهید. با وجود این، ساخت نحوی این جمله خواهشی همانند ساخت نحوی معمول برای جمله‌های پرسشی است. چنین نمونه‌ای را یک کنش گفتاری غیرمستقیم^۲ می‌نامند. هرگاه یکی از صورت‌های این

1. direct speech act

2. indirect speech act

مجموعه برای اجرای نقشی غیر از آنچه در کنارش نوشته شده به کار رود، نتیجه آن یک کنش گفتاری غیرمستقیم خواهد شد. گفته زیر، یک جمله خبری به نظر می‌رسد:

You left the door open .

اگر شما این جمله را به کسی که تازه از بیرون به داخل اتاق آمده است بگویید (و هوای بیرون بسیار سرد باشد)، آنوقت چنین برمی‌آید که یک جمله خبری نساخته‌اید، بلکه جمله شما از نوع خواهشی است؛ یعنی شما به طور غیرمستقیم تقاضا می‌کنید که آن شخص در را ببندد. این شیوه استعمال جمله خبری، نمونه دیگری از کنش گفتاری غیرمستقیم است.

مسلماً این امکان وجود دارد که اگر مخاطب کنش گفتاری غیرمستقیم را تشخیص ندهد، وقایع مضحکی رخ دهد. صحنه زیر را در نظر بگیرید. مسافری چمدان به دست، در حالی که به نظر می‌رسد گم شده است، جلو عابری را می‌گیرد و می‌پرسد: «ببخشید. آیا می‌دانید هتل آمباسادور کجاست؟» عابر می‌گوید: «البته که می‌دانم.» (و بعد به راه خود ادامه می‌دهد و می‌رود.) در این صحنه، مسافر صورتی را به کار می‌برد که در حالت عادی سؤالی تصور است (آیا می‌دانید...؟) و عابر نیز دقیقاً به آن سؤال پاسخ می‌دهد (من می‌دانم...). در اینجا، عابر به جای اینکه جواب تقاضا را بدهد، جمله مسافر را یک جمله سؤالی تصور می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد؛ یعنی کنش گفتاری غیرمستقیم را کنش گفتاری مستقیم تلقی می‌کند.

شاید تمایز مهم بین کاربرد این دو نوع عمل گفتاری فقط براین اساس باشد که امرها یا تقاضاهای غیرمستقیم، در جامعه ما، از امرهای مستقیم مؤدبانه‌تر به نظر می‌رسند. توانایی ما برای تعبیر نقش کنشهای گفتاری، صرفاً نمونه دیگری از فرایند تعبیر مبتنی بر درک منظور گوینده است. جنبه‌های دیگر این فرایند را در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

پرسشها

۱. چه نوع رابطه واژگانی بین جفت کلمه‌های زیر وجود دارد؟

a) *shallow deep*

b) *mature ripe*

c) *suite sweet*

d) *table furniture*

e) *single married*

f) *move run*

۲. در جمله زیر، عبارتهای اشاره‌ای را مشخص کنید.

"I'm busy now so you can't do that here."

۳. پیش‌فرض مسلم گوینده‌ای که جمله‌های زیر را می‌گوید چیست؟

a) "Where did he buy the beer?"

b) "Your watch is broken."

۴. با استفاده از مشخصه‌های معنایی، ناهنجاری جمله‌های زیر را چگونه توصیف

می‌کنید؟

a) *The television drank my water.*

b) *Your dog writes poetry.*

۵. وقتی که شخصی می‌گوید «تابستان» به معنای «پیک نیک در کنار دریاچه» است، از

چه نوع معنایی استفاده کرده است؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) نوآم چامسکی (۱۹۵۷) مثال معروفی از جمله‌ای آورده که از نظر نحوی

درست است، ولی از نظر معنایی ناهنجار. آن جمله به این صورت بود:

Colorless green ideas sleep furiously.

چند مورد ناهماهنگی معنایی در این جمله مشاهده می‌شود؟ آیا اصلاً این جمله قابل

تعبیر است؟ اگر قابل تعبیر است، از این آگهی که بر سر در یک فروشگاه امریکایی

نصب شده، چه چیزی را درک می‌کنید؟

Colorful white sale this week

ب) یکی از جنبه‌های کلمه‌های متضاد درجه‌بندی پذیر این است که همیشه یکی

از آن دو عضو بیشتر از دیگری در ترکیبهای خاصی به کار می‌رود. آن عضو را «بی‌نشان»^۱

می نامند. مثلاً وقتی که می خواهیم دربارهٔ سن کسی سؤال کنیم، می پرسیم: *How old is he* و نمی گوئیم *How young is he*، مگر اینکه یک معنای «نشاندار»^۱ خاص مورد نظر باشد. آیا می توانید عضو «بی نشان» را در هر کدام از جفت کلمه های زیر تعیین کنید؟

- | | | |
|---------------------------|----------------------|---------------------|
| a) <i>small big</i> | c) <i>short long</i> | e) <i>wild tame</i> |
| b) <i>cheap expensive</i> | d) <i>near far</i> | f) <i>many few</i> |

ج) در اینجا یکی از عناوین روزنامه ها به عنوان نمونه آورده شده است که برای تعبیر معنای آن، لازم است که قدری روی آن کار شود:

City to get tough on unshoveled walks

چه نوع تعبیرهایی امکانپذیر است؟ آیا تعبیری که از همه محتملتر باشد وجود دارد؟ آیا دانستن نام مجله ای که این مقاله در آن به چاپ رسیده به شما کمک خواهد کرد:

Minneapolis Star and Tribune, on January 25, 1984.

(که اطلاعاتی دربارهٔ مکان و زمان می دهد)؟ بافت زبانی چطور؛ آیا اولین جمله این مقاله که در زیر آورده شده است، می تواند به شما کمک کند؟

Minneapolis is intensifying enforcement of its sidewalk snow – shoveling ordinance .

د) آیا آزمایش «ثبات معنای جمله پس از منفی کردن آن» را می توان به عنوان وسیله ای برای دست یافتن به پیش فرضهای جمله های زیر به کار برد؟ پیش فرضهای این جمله ها چیست؟

- a) *John regrets that he broke your window*
- b) *The pregnant teacher went on a holiday*
- c) *The King of France is bald*

منابعی برای مطالعه بیشتر

تعداد زیادی کتاب مقدماتی عمومی در زمینهٔ معناشناسی وجود دارد.

Palmer (1983) Hurford & Heasley کتاب درسی مهم و خوبی نوشته‌اند و کار
 Leech (1981) و (1974) Leech بررسی کلی تری را در این زمینه در برمی‌گیرد. کتاب
 شامل بحثهای گسترده تری در مورد انواع مختلف معنای «متداعی» است. برای دستیابی
 به تحلیلهای تخصصی تری که در برگیرنده مشخصه‌های معنایی باشند، به کار
 Bever & Rosenbaum (1971) مراجعه کنید و برای آگاهی از کاربرد روابط واژگانی،
 کار Lehrer (1969) می‌تواند مرجع خوبی باشد. جامعترین کار در زمینه معناشناسی که
 در عین حال کار بسیار مشکلی نیز هست، کار Lyons (1977) است. دو بررسی
 تخصصی تر در این زمینه، کتاب Kempson (1977) در مورد نظریه معناشناسی، و کار
 Levinson (1983) در مورد کاربردشناسی است. برای مطالعه نقدی بر نظریه‌ای که کلمه
 را در زبان، «ظرف» بخشهای معنایی به شمار می‌آورد، به کار Moore & Carling (1982)
 مراجعه کنید. در مورد تعبیر زبان در متن، کتاب Brown & Yule (1983a) منبع مناسبی
 است. در مورد دیدگاههای اصلی که در پس مفهوم کنشهای گفتاری نهفته است، کار
 Austin (1962) را ببینید.

فصل دوازدهم

تجزیه و تحلیل کلام^۱

حقیقت امر این است که هنر جدید نقطه گذاری که باید نمونه‌ای از هنر سخن گفتن باشد، در واقع از آن گرفته نشده است. شاید اگر معاصران این هنر را مطالعه و کامل می‌کردند، می‌توانست نمونه‌ای از هنر سخن گفتن باشد. اما تنظیم این هنر، تا حد زیادی، از قواعد دستوری متأثر بوده است؛ یعنی بعضی از اجزای کلام در کنار یکدیگر نگاه داشته شده و بعضی دیگر به وسیلهٔ علائم نقطه گذاری از یکدیگر جدا شده‌اند و این کار براساس ساخت دستوری زبان و اغلب، بدون در نظر گرفتن مکثهایی که در هنگام سخن گفتن وجود دارند، صورت گرفته است.

توماس شریدن^۲ (۱۷۸۱)

در مطالعهٔ زبان، اغلب جالبترین سؤالات دربارهٔ شیوهٔ «کاربرد» زبان مطرح می‌شوند؛ نه در مورد اینکه اجزای آن چیست. در فصل قبل، در بحث کاربردشناسی، یکی از این سؤالات را مطرح کردیم. مضمون سؤال مذکور این بود که به کار برندگان زبان گفته‌های یکدیگر را چگونه تعبیر می‌کنند. با بررسی بیشتر، این سؤالات پیش می‌آیند که ما، به کاربرندگان زبان، چگونه متونی را که می‌خوانیم درک می‌کنیم؛ مطالبی را که دیگران

1. discourse analysis

2. Thomas Sheridan

می‌گویند می‌فهمیم؛ مطالب درهم و برهم و نامرتب را از مطالب مرتبط تشخیص می‌دهیم؛ و با تسلط کامل، در فعالیتی که مکالمه نام دارد شرکت می‌کنیم؟ ما این همه را به شیوه‌ای که تجزیه و تحلیل کلام نامیده شده است، انجام می‌دهیم.

تعبیر کلام^۱

در توصیف یک زبان خاص، معمولاً توجه ما به تبیین دقیق صورتها و ساختهای به کاررفته در آن معطوف می‌شود، ولی ما، به عنوان به کاربرندگان زبان، قادر به انجام دادن کاری بیش از تشخیص صرف صورتهای درست از نادرست هستیم؛ برای مثال، ما مفهوم عبارتهای ناقصی مانند «تصادم قطارها، دوکشته» را در سرفصل روزنامه‌ها درمی‌یابیم و مثلاً، به رابطه علی معلولی این دو عبارت پی می‌بریم؛ یا معنای اخطارهایی نظیر «بدون کفش، بدون خدمات» را در تابستان برسر در مغازه‌ها می‌دانیم و رابطه شرطی بین این دو عبارت را می‌فهمیم (اگر کفشهایتان را در آورید، هیچ خدمتی به شما عرضه نخواهد شد). حتی می‌توانیم نمونه‌هایی از متون انگلیسی مثال بیاوریم که ظاهراً بسیاری از قواعد زبان انگلیسی در آنها رعایت نشده است. مثال زیر از مقاله‌ای نوشته یک دانشجوی زبان انگلیسی اهل عربستان سعودی گرفته شده است و در آن، انواع و اقسام اشتباهات دیده می‌شود؛ در عین حال، این متن را می‌توان فهمید:

MY TOWN

My natal was in a small town, very close to Riyadh capital of Saudi Arabia. The distant between my town and Riyadh 7 miles exactly. The name of this Almasani that means in English Factories. It takes this name from the peopl's carrer. In my childhood I remmeber the people live. It was very simple, most the people was farmer.

این مثال می‌تواند در به تصویر کشیدن نحوه عکس‌العمل ما در مواجهه با صورتهای زبانی غیردستوری، مفید افتد. به جای اینکه این متن را صرفاً به دلیل غیردستوری بودن

1. interpreting discourse

رد کنیم، می‌کشیم به آن معنا بدهیم و به بیان دیگر، به تعبیر معقولی از آنچه نویسنده می‌خواهد برساند، دست یابیم. (بیشتر مردم می‌گویند که این متن را براحتی می‌فهمند.) این تلاش برای تعبیر کردن (و تعبیر شدن) و چگونگی نیل به آن، نکاتی اساسی در بررسی کلام است. اگرچه ما برای دستیابی به یک تعبیر و قابل تعبیر کردن پیام‌هایمان به دانسته‌های خود دربارهٔ صورتها و ساختهای زبانی متکی هستیم، ولی قدر مسلم این است که ما، گویشوران یک زبان، دانشی بیش از این داریم.

انسجام^۱

ما می‌دانیم که مثلاً، متون ساخت بخصوصی دارند و عوامل دخیل در ساخت آنها، با عوامل مورد نیاز در ساخت یک جملهٔ منفرد کاملاً متفاوتند. بعضی از این عوامل با ویژگی انسجام، یا پیوندها و روابطی که در داخل متن وجود دارند، توصیف می‌شوند. در متن زیر، برخی از پیوندهای انسجامی را می‌توان تشخیص داد:

My father once bought a Lincoln convertible. He did it by saving every penny he could. That car would be worth a fortune nowadays. However, he sold it to help pay for my college education. Sometimes I think I'd rather have the convertible.

در این متن، روابطی با استفاده از ضمائر به وجود آمده است. این ضمائر، در سرتاسر نوشته، به اشخاص و چیزهای ذکر شده اشاره دارند؛ مثل *my - my - he - he - he - father*. روابطی واژگانی هم مثل *that car - a Lincoln convertible - it - Lincoln*. در آن وجود دارد و در ضمن، روابط کلی‌تری نیز مشاهده می‌شوند که به وسیله تعدادی از کلمه‌های مشترک در یک عنصر معنایی به وجود آمده‌اند؛ مثل عنصر معنایی *money* در کلمه‌های *bought - saving - penny - worth a fortune - sold*. یا عنصر معنایی *time* در کلمه‌های *once - nowadays - sometimes*. همچنین یک حرف ربط (*However*) هست که رابطه بین قبل و بعد از خود را نشان می‌دهد. زمان

افعال در چهار جمله اول، گذشته است که رابطه‌ای را بین آن وقایع به وجود می‌آورد. علاوه براین، زمان حال در جمله آخر نیز به مرجع زمانی دیگری اشاره می‌کند.

تحلیل این پیوندهای منسجم در داخل یک متن، به ما این بینش را می‌دهد که چگونه نویسندگان مطالبی را که می‌خواهند بنویسند، تنظیم می‌کنند. این تحلیل می‌تواند عامل مهمی در قضاوت ما در مورد خوب یا بد نوشته شدن یک متن باشد. البته توجه داشته باشید که آیینهای قراردادی ساخت منسجم، از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند و این می‌تواند یکی از عوامل مشکل‌آفرین در ترجمه متون باشد.

به هر حال، انسجام به تنهایی برای قابل درک کردن مطلبی که می‌خوانیم کافی نیست. خیلی راحت می‌توان متنی را با انسجام کامل نوشت که روابط زیادی را بین جمله‌ها برقرار کند و درعین حال، تعبیر آن مشکل باشد. به متن زیر دقت کنید. این متن دارای روابطی است از قبیل *Lincoln - red ؛ the car - a letter - letters ؛ she - her ؛ that color - red*؛ و مانند آن:

My father bought a Lincoln convertible. The car driven by the police was red. That color doesn't suit her. She consists of three letters. However, a letter isn't as fast as a telephone call .

از این مثال روشن می‌شود که آن نوع «ارتباطی» را که ما در تعبیرمان از متون عادی می‌بینیم، صرفاً مبتنی بر رابطه بین کلمات نیست، بلکه عامل دیگری وجود دارد که باعث می‌شود ما متون مرتبطی را که دارای مفهوم هستند، از دیگر متون تشخیص دهیم. این عامل با عنوان ارتباط مطالب^۱ توصیف شده است.

ارتباط مطالب

کلید مفهوم ارتباط مطالب در زبان نیست، بلکه در خود مردم است. مردم هستند که درک مطلبی که می‌خوانند یا می‌شنوند با مشکل روبرو می‌شوند. آنها سعی می‌کنند

به تعبیری برسند که با تجربیات آنها از جهان هستی هماهنگی داشته باشد. برآستی توانایی ما در درک مطالبی که می‌خوانیم، فقط بخش کوچکی از توانایی کلی ما در درک و تجربه کردن جهان است. شاید درحین خواندن متن اخیر دریافته باشید که سعیتان بر این بوده تا متن را با بعضی از موقعیتها و تجربه‌هایی که هماهنگ کننده تمامی جزئیات بودند، «تطبیق» کنید. اگر به حد کافی روی این متن کار کنید، ممکن است راهی بیابید که از طریق آن، همه عناصر نامتجانس را در یک تغییر واحد که دارای ارتباط مطالب باشد، با هم ترکیب کنید. در این مرحله، لزوماً درگیر پُرکردن بسیاری از «جاهای خالی» موجود در آن متن می‌شوید و مجبور خواهید بود رابطه‌های معنی‌داری را به وجود آورید که از خود کلمه‌ها و جمله‌ها بر نمی‌آیند. این فرایند صرفاً به درک متون «نامتجانس» محدود نمی‌شود، بلکه ظاهراً به گونه‌ای در تعبیر ما از گفتار دخالت دارد.

مسئله این فرایند در تعبیر مکالمات غیررسمی نیز وجود دارد. ما همواره در گفت و شنودهایی با دیگران شرکت می‌کنیم. در این نوع مکالمات، بسیاری از آنچه مورد نظر است به زبان آورده نمی‌شود. شاید چون ما خیلی راحت مقصود یکدیگر را می‌فهمیم، این فرایند پیچیده در نظرمان ساده جلوه می‌کند. به این مثال خوب از ویدوسن^۱ (۱۹۷۸) توجه کنید:

نانسی: تلفن زنگ می‌زند.

رن: من در حمام هستم.

نانسی: بسیار خب.

مسئله در این مکالمه کوتاه، هیچ پیوند انسجامی دیده نمی‌شود؛ بنابراین، این اشخاص چگونه مقاصد یکدیگر را می‌فهمند؟ بناچار آنها از اطلاعات نهفته در جمله‌های مذکور استفاده می‌کنند، ولی برای تعبیر، باید چیز دیگری دخالت داشته باشد. برخی می‌گویند تبادلاتی از این نوع، با کمک اعمال و حرکات مکالمه‌کنندگان بهتر درک می‌شوند. براساس مفاهیمی که از مطالعه اعمال گفتاری (در فصل یازدهم) به دست می‌آید،

می‌توانیم این مکالمه را به شیوه زیر مشخص کنیم:
 نانسی از رن می‌خواهد تا کاری را انجام دهد.
 رن دلیلی می‌آورد که چرا نمی‌تواند با آن درخواست موافقت کند.
 نانسی خود این کار را انجام می‌دهد.

اگر این تحلیل معقولی از آن مکالمه باشد، روشن می‌شود که به کاربرندگان زبان، دانش زیادی درباره چگونگی تبادلات مکالمه‌ای دارند؛ دانشی که صرفاً دانش «زبانی» نیست. تلاش برای توصیف جنبه‌های این دانش، موضوع مورد تحقیق تحلیلگران کلام بوده است که تعدادشان روز به روز بیشتر می‌شود.

رویدادهای گفتاری^۱

در جستجوی دانسته‌های خود درباره شرکت در مکالمه یا هر نوع تبادل گفتاری دیگر (مناظره، مصاحبه و انواع گوناگون بحث)، بسرعت درمی‌یابیم که در آنچه مردم در موقعیتهای گوناگون می‌گویند و انجام می‌دهند، تنوع بیشماری وجود دارد. برای توصیف منابع این گوناگونی، باید در آغاز به شرح بعضی از معیارها بپردازیم؛ مثلاً باید نقش گوینده و شنونده یا شنوندگان و رابطه آنها را معین کنیم؛ بدانیم که آیا آنها با یکدیگر دوست هستند یا غریبه، پیر هستند یا جوان، از نظر مقام برابرند یا نابرابر، و مانند آن. همه این عوامل بر مطلبی که گفته می‌شود و چگونگی گفته شدن آن اثر می‌گذارند. ما باید بیان کنیم که موضوع مکالمه چه بوده و مکالمه در چه جایگاه یا بافتی صورت گرفته است. برخی اثرهای این عوامل را بر نحوه استفاده از زبان، با تفصیل بیشتر، در فصل بیستم پی خواهیم گرفت؛ با وجود این، حتی هنگامی که تمامی این عوامل را توصیف کنیم، باز هم ساخت واقعی خود مکالمه را تحلیل نکرده‌ایم. ما، به عنوان به کاربرندگان زبان و با یک فرهنگ خاص، فقط دانش کاملاً پیچیده‌ای از نحوه کاربرد مکالمه داریم.

تبادل مکالمه‌ای^۱

مکالمه انگلیسی را می‌توان به زبان ساده، فعالیتی توصیف کرد که در آن، در اکثر موارد، دو یا چند نفر شرکت می‌کنند. در مکالمه، فقط یک شخص در هر نوبت صحبت می‌کند و معمولاً از سکوت بین نوبتهای گفتاری پرهیز می‌شود. (این امر در مورد سایر فرهنگها صدق نمی‌کند.) اگر بیشتر از یک شخص بخواهند در آن واحد صحبت کنند، معمولاً یکی از آنها سخن خود را قطع می‌کند. همانطور که در مثال زیر می‌بینید، شخص اول حرفش را قطع کرده تا صحبت شخص دوم تمام شود:

- A: *Didn't you* [*know wh -*
 B: [*But he must've been there by two*
 A: *Yes but you knew where he was going*

(علامت قلاب، [، به طور قراردادی برای نشان دادن گفتارهای همزمان به کار برده شده است.) در اکثر موارد، شرکت‌کنندگان در یک مکالمه آنقدر صبر می‌کنند تا شخص متکلم تمام شدن صحبتش را اعلام کند. این کار معمولاً با نشان دادن نقطهٔ اختتام^۲ صورت می‌گیرد. متکلم به روشهای مختلفی می‌تواند «اختتام» نوبت خود را نشان دهد؛ مثل پرسیدن یک سؤال یا مکث کردن پس از یک ساخت نحوی کامل (عبارت یا جمله). سایر متکلمان نیز می‌توانند به شیوه‌های گوناگون نشان دهند که نوبت صحبت کردن آنهاست. آنها می‌توانند وقتی که متکلم در حال صحبت کردن است، با صداهای کوتاه و معمولاً تکراری، همراه با حرکات بدن یا حالات صورت، نشان بدهند که سخنی برای گفتن دارند. تحقیقات جالبی در زمینه کلام صورت گرفته است. این تحقیقات بیانگر انتظارات مختلفی است که از سبک مکالمه و شیوه‌های مختلف مشارکت در تبادل مکالمه‌ای می‌رود. ظاهراً بعضی از این شیوه‌ها منشأ حالتی است که گاهی آن را «گستاخی» (زمانی که یک متکلم صحبت دیگری را قطع کند) و گاهی «کمرویی» (زمانی که متکلم منتظر به دست آوردن فرصتی برای سخن گفتن بماند و آن را به دست نیاورد) نامیده‌اند.

متکلمان «گستاخ» یا «کمر» ممکن است پیرو انواع متفاوتی از نوبت‌گیری باشند. شیوهٔ افراد پرحرف یا شیوه‌هایی که سخنوران و سیاستمداران برای جذب حضار به کار می‌برند، اغلب به گونه‌ای است که در آنها نقطهٔ اختتام صورت عادی ندارد. همهٔ ما تاحدی از چنین شیوه‌هایی استفاده می‌کنیم، آن هم در موقعیتهایی که مجبوریم آنچه را می‌خواهیم بگوئیم، در همان لحظه کامل کنیم. اگر شیوهٔ معمول برای نشان دادن نقطه‌اختتام، اتمام جمله یا مکث باشد، برای «حفظ نوبت» نباید از این دو به طور همزمان و با یکدیگر استفاده کنیم. برای این کار، در پایان جملات مکث نکنید و آنها را با استفاده از حروف ربط («و» ، «بعد» ، «بنابراین» و «اما») به یکدیگر وصل کنید. مکشایان را در جاهایی قرار دهید که واضح است جملهٔ شما ناتمام است و ترجیحاً جای خالی مکث را با نشانه‌های درنگ («آ»، «ام» و «اِ») پر کنید. در مثال زیر به جایگاه مکثها توجه کنید. آنها اغلب قبل یا بعد از فعل قرار گرفته‌اند؛ نه در آخر جمله‌ها:

A: *that's their favorite restaurant because they ... enjoy French Food and when they were ... in France they couldn't believe it that ... you know that they had ... that they had had better meals back home*

در مثال بعدی، متکلم اولی بعد از اینکه در اولین درنگ کوتاه خود، نوبت را از دست می‌دهد، جایگاه مکشها را بر می‌کند:

A: *well that film really was ...* [*wasn't what he was good at*
B: *when di _*

A: *I mean his other ... em his later films were much more ... er really more in the romantic style and that was more what what he was ... you know ... em best at doing*

B: So when did he make that one

این شیوه‌ها را نباید نامطلوب یا مستبدانه به شمار آورد. آنها در مکالمات بیشتر افراد وجود دارند و عواملی هستند که مکالمه را به نوعی، عملی می‌کنند. ما این علایم دقیق را به عنوان راههایی برای نظم دادن به نوبتها و شرکت در امر غامض تبادل اجتماعی از

طریق زبان به کار می‌بریم. در واقع، یکی از مهمترین مشخصه‌های گفتگوی مکالمه‌ای، همیاری‌پذیری آن است و این به عنوان یک اصل در مکالمه محسوب شده است.

اصل همیاری^۱

یک فرضیه اساسی در مورد بسیاری از تبدلات مکالمه‌ای این است که متکلمان، در واقع، با یکدیگر همیاری می‌کنند. گرایس^۲ (۱۹۷۵) اولین کسی است که این اصل را همراه با چهار قاعده کلی دیگر که انتظار می‌رود در مشارکت مکالمه‌ای رعایت شوند، مطرح کرد. اصل همیاری به این صورت بیان می‌شود: «در مکالمه، در هر مرحله‌ای که باشد، چنان شرکت کنید که هدف مورد توافق تأمین شود یا با سیر تبادل کلامی شما همسو باشد». چهار قاعده زیر از این اصل حمایت می‌کنند:

کمیت : در این مشارکت تا آنجا که ممکن است با اطلاعات کافی حضور داشته باشید؛ نه بیشتر و نه کمتر از حد لازم.
کیفیت : آنچه را معتقدید اشتباه است یا مدرک کافی برای اثبات آن ندارید مطرح نکنید.

رابطه : مشارکت شما کاملاً در ارتباط با موضوع مربوطه باشد.

شیوه : مشارکت شما واضح، مختصر و منظم باشد.

مسلماً این امکان هست که در تبدلات کلامی مان به مواردی برخورد کنیم که در آنها، اصل همیاری به کار نیامده باشد، ولی این توصیف کلی درباره انتظارات عادی ما از نحوه مشارکت در مکالمات، به شرح تعدادی از خصوصیت‌های منظم شیوه گفتن مطالب کمک می‌کند؛ برای مثال، عبارتهای رایجی چون: «خُب، کوتاه سخن آنکه» و «نمی‌خواهم با ذکر جزئیات شما را خسته کنم»، نشان‌دهنده آگاهی از اصل کمیت هستند. به نظر می‌رسد نوعی آگاهی از اهمیت اصل کیفیت در شیوه‌هایی وجود داشته باشد که در آنها، مشارکت مکالمه‌ای را با عبارتهایی نظیر اینها آغاز می‌کنیم: «تا آنجا که من می‌دانم، البته اگر اشتباه

1. co-operative principle

2. Grice

می‌کنم به من گوشزد کنید» و «کاملاً مطمئن نیستم، ولی...». ما اغلب به دلیل محتاط بودن سعی می‌کنیم مطلبی را که می‌گوییم، چیزی باشد که گمان می‌کنیم و احساس می‌کنیم (نه آنچه می‌دانیم)، یا چیزی باشد که ممکن یا محتمل است (نه قطعی) و آن چیز احتمالاً می‌توانسته به وقوع بپیوندد (نه الزاماً)؛ بنابراین، تفاوت بین دو عبارت «جان مریض است» و «گمان می‌کنم به احتمال زیاد جان مریض باشد» در این است که در جمله اول فرض بر این گذاشته شده که مدرک مستدلی در مورد صحت آن وجود دارد. با مسلم دانستن اصل همیاری در مکالمات، این مسأله روشنتر می‌شود که چگونه بعضی از جوابهای نامرتبیطی که به سؤالهای ما داده می‌شوند، عملاً قابل تعبیر هستند. به مکالمه زیر توجه کنید:

کارول: آیا امشب به مهمانی می‌آیی؟

لورا: فردا امتحان دارم.

ظاهراً جمله لورا جواب سؤال کارول نیست. لورا نمی‌گوید «بلی» یا «نه»؛ با وجود این، کارول بلافاصله جمله مذکور را تعبیر کرده، جواب «نه» یا «احتمالاً نه» را از آن استنباط می‌کند. چگونه می‌توانیم معنی واقعی جمله‌ای را شرح دهیم، در حالی که معنی تحت‌اللفظی آن چیز دیگری بوده است؟ ظاهراً، این امر تا حدی بستگی به «آگاه» و «مطلع» بودن لورا دارد. (برای درک دقیقتر این نکته تصور کنید اگر کارول جمله «همانطور که می‌دانی، گل‌های رز قرمز هستند» را می‌گفت، لورا چه عکس‌العملی نشان می‌داد؟) جوابی که لورا به کارول داد، اطلاعات مرتبیطی را در برداشت؛ بدین صورت که کارول می‌توانست دریابد که «امتحان فردا»، قاعداً متضمن مفهوم «مطالعه امشب» است و همین مانع حضور او در «مهمانی امشب» می‌شود؛ بنابراین، جواب لورا جمله‌ای ساده درباره فعالیت‌های فردا نیست، بلکه این جمله شامل یک معنای ضمنی^۱ است (یک معنای اضافه برای رساندن مطلبی) که مربوط به فعالیت‌های امشب می‌شود. گفتنی است برای توصیف معنای ضمنی جمله مربوط به لورا در مکالمه مذکور،

باید قدری دانش قبلی^۱ داشته باشیم (دربارۀ امتحانات، مطالعه و مهمانی) و هر دو طرف مکالمه باید در آن سهیم باشند. روشهایی که در آنها از دانش قبلی برای رسیدن به تعبیّرات کلامی استفاده می‌شود، اخیراً موضوع مطالعات بسیاری بوده‌اند.

دانش قبلی

سانفورد و گروود^۲ (۱۹۸۱) مثال خوبی از فرایندهای دخیل در کاربرد دانش قبلی ارائه داده‌اند. مثال آنها با دو جمله زیر شروع می‌شود:

جان جمعه گذشته داشت به مدرسه می‌رفت.

او واقعاً در مورد درس ریاضی نگران بود.

بسیاری از افرادی که از آنها خواسته شده تا این جمله‌ها را بخوانند، گفته‌اند که به گمان آنها، جان احتمالاً یک بچه مدرسه‌ای است. چون این بخش از اطلاعات مستقیماً در متن نیامده است، آن را استنباط^۳ نامیده‌اند. سایر خوانندگان استنباطهای دیگری نیز کرده‌اند، از قبیل اینکه جان دارد پیاده به مدرسه می‌رود یا اینکه در اتوبوس است. این استنباطها از دانش مرسوم و از فرهنگ ما درباره «رفتن به مدرسه» سرچشمه گرفته است. هیچ خواننده‌ای نمی‌گوید که جان با شنا کردن یا با قایق به مدرسه می‌رود. اگرچه این هر دو غیرمحمّلتند، تعبیّراتی هستند که از نظر فیزیکی، امکان آنها نیز وجود دارد. یکی از جنبه‌های جالب استنباطهای مذکور این است که به عنوان تعبیّرات احتمالی به کار برده شده‌اند و خوانندگان آنها را در صورت نبودن اطلاعات بعدی، براحتی از یاد می‌برند. جمله بعدی در متن مذکور از این قرار است:

هفته گذشته، او نتوانست کلاس را کنترل کند.

با دیدن این جمله، بیشتر خوانندگان فرض را بر این می‌گذارند که جان «معلم» است و در کارش خیلی موفق نیست. بسیاری از خوانندگان دیگر نیز می‌گویند او احتمالاً با اتومبیل خود به مدرسه می‌رود. سپس جمله بعدی ذکر می‌شود:

1. background knowledge

2. Sanford and Garrod

3. inference

درست نبود که معلم ریاضی مسئولیت کلاس را به او بدهد.

با خواندن این جمله، خواننده دوباره جان را یک بچه مدرسه‌ای تصور می‌کند و استنباط مبتنی بر «معلم» بودن او کنار گذاشته می‌شود. جمله پایانی این متن تعجب‌انگیز است: روی هم رفته، این کار جزو وظایف عادی خدمتکار مدرسه نیست.

این نوع متن و شیوه ارائه آن به صورت یک جمله در هر نوبت، مسلماً شیوه‌ای نسبتاً تصنعی است؛ با وجود این، چنین تمرینی به ما این امکان را می‌دهد که با دریافت اطلاعات بیشتری از آنچه عملاً در کلمه‌های روی کاغذ وجود دارد، از آنچه می‌خوانیم به شیوه‌های گوناگون تعبیراتی «بسازیم». ما، در واقع، آنچه را متن درباره آن است می‌آفرینیم و این کار را براساس انتظاراتمان از چیزی که عملاً اتفاق می‌افتد، انجام می‌دهیم. برای توصیف این پدیده، بسیاری از پژوهشگران مفهوم پرهیبا^۱ را به کار برده‌اند. ظاهراً پرهیبا از ساختهای دانشی^۲ تشکیل شده‌اند که در حافظه وجود دارند و تحت شرایط گوناگون، در تعبیر ما از آنچه تجربه می‌کنیم فعال می‌شوند. مسلماً همه ما گونه‌هایی را از پرهیب یک «رستوران» در ذهن داریم که قطعاً از آن در تعبیر قطعه گفتاری‌ای نظیر آنچه در زیر آمده است، استفاده می‌کنیم:

آندریا برای اینکه از دفتر کارش برای مدتی طولانی خارج نشده باشد، به نزدیکترین رستوران رفت و پس از نشستن یک ساندویچ خواست. آنجا خیلی شلوغ بود، ولی غذاها خیلی سریع توزیع می‌شد؛ به همین دلیل، او انعام خوبی داد و با عجله به محل کارش برگشت.

ما بر اساس پرهیهایمان از «رستوران»، می‌توانیم چیزهایی راجع به آن مکان و کارهایی که در آنجا صورت می‌گیرد و به‌طور مختصر در این متن کوتاه توصیف شده است بگوییم؛ مثلاً، با وجود اینکه در متن فوق این اطلاعات وجود ندارند، ما فرض را بر این می‌گذاریم که آندریا برای داخل شدن به رستوران در را باز کرده، در آنجا میزهای زیادی وجود داشته، او یک ساندویچ خورده، پول آن را پرداخت کرده و مانند آن. همین که هرگاه

1. schemata

2. knowledge structures

افراد این متن را به یاد می‌آورند، چنین اطلاعاتی ممکن است ظاهر شوند، مدرک دیگری است دال بر وجود پرهیباها. همچنین، این حقیقت دلیل خوبی است بر اینکه درک ما از مطالبی که می‌خوانیم، مستقیماً از کلمه‌ها و جمله‌های روی کاغذ ناشی نشده است، بلکه محصول آن چیزی است که در ذهنمان از آن مطلب خواندنی می‌آفرینیم و تعبیر می‌کنیم. این دیدگاه دربارهٔ ماهیت درک کلام، تأثیر عمده‌ای بر تلاش ما برای استفاده از کامپیوتر برای پردازش داده‌های زبان طبیعی داشته است. چون مشخص شده است که شیوه استفاده ما از زبان برای ایجاد ارتباط، تا حد زیادی بستگی به دانش قبلی ما از زبان و همچنین از جهان خارج دارد، مشکل اصلی این خواهد بود که چگونه «دانش» مذکور را به کامپیوتر بدهیم. بررسیهایی که در این زمینه صورت گرفته، موضوع فصل بعدی خواهند بود.

پرسشها

۱. اصطلاح «انسجام» در مطالعه متون چه معنایی دارد؟
۲. این تبادل کلامی کوتاه را چگونه به وسیله اعمالی که گویندگان انجام داده‌اند توصیف می‌کنید؟
- صاحب اتومبیل: اتومبیل من به لوله آگروز جدیدی نیاز دارد.
- تعمیر کار: من امروز را به طور کامل، روی اتومبیل دیگری کار خواهم کرد.
۳. به نظر شما اصطلاح «نوبت‌گیری» در مکالمه چه مفهومی دارد؟
۴. قواعد چهارگانه اصل همیاری کدامها هستند؟
۵. به نظر شما، این گوینده کدام قاعده را با دقت خاص به کار می‌برد:
- خب، صادقانه می‌گویم، گمان نمی‌کنم او امروز مریض باشد.

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) به عنوان تمرینی در کشف این موضوع که چگونه تعبیر ما از آنچه می‌خوانیم ممکن است با دخالت دادن انتظاراتمان تغییر کند، به متن زیر توجه کنید. این متن از اندرسن و دیگران (۱۹۷۷) گرفته شده است.

A prisoner plans his escape

Rocky slowly got up from the mat, planning his escape. He hesitated a moment and thought. Things were not going well. What bothered him most was being held, especially since the charge against him had been weak. He considered his present situation. The lock that held him was strong, but he thought he could break it.

حالا به این سؤالها جواب دهید: (۱) را کی کجاست؟ (۲) آیا او تنهاست؟ (۳) برایش چه اتفاقی افتاده است؟

پس از جواب دادن به این سؤالها، عنوان مذکور را برداشته و به جای آن عنوان جدید *A wrestler in a tight corner* را بگذارید. متن را دوباره بخوانید و به همان سه سؤال جواب بدهید. آیا می‌توانید به جوابهای متفاوتی برسید؟ چگونه می‌توانید دیگران را متقاعد کنید که معنی متونی را که می‌خوانیم، صرفاً در داخل آن متون قرار ندارد.

ب) تعداد معدودی از زبان‌شناسان عقیده دارند که تحلیل گفتار مکالمه‌ای، ظاهراً روش نارسایی برای کشف خصوصیت‌های مهم زبان است و در نتیجه، نمی‌تواند به شیوه‌ای روشن، نشانگر عناصر مهم زبانی باشد؛ بنابراین، مطالعه زبان باید به تحلیل جمله‌های منفردی محدود شود که به دست زبان‌شناسان ساخته شده‌اند. آیا شما با این نظر موافقید یا مخالف؟ چگونه از نظرتان دفاع می‌کنید؟

ج) آیا می‌توانید شیوه‌های ارتباطی را که در متن زیر وجود دارند مشخص کنید؟ علاوه بر این عناصر ارتباطی، چه عوامل دیگری را می‌توانید ذکر کنید که احتمالاً بر تعبیر شما تأثیر می‌گذارند؟

It was Friday morning. There were two horses out in the field. Susan ran up and caught the nearest one. He seemed quite calm. However, as she turned to take him back, the powerful creature suddenly reared and jumped forward. It was all over in an instant. The animal was running wildly across the field and the girl was left sitting in the mud. Most of the time I love horses, she thought, but sometimes I could just kill one of them.

د) چه جنبه‌هایی از گفتار مکالمه‌ای زیر را می‌توانید برای نشان دادن خصوصیت‌های نوع زبان به کار رفته در آن، به کار ببرید؟

A: Well it wasn't really a holiday more a ... a ... I don't know ... more an expedition

B: Why? [Did you

A: [Oh I guess because we ed - we ended up carrying so much ... [equipment and

C: [that sounds like a trip I took ... em two years ago

I think ... yeah in the summer and ... I have never gone again ...

B: So where did you go?

A: Oh we followed the river and the p - the idea you see was to find the source you know ... and ... just to avoid the ... the roads well ...

C: [unless th -
[and did you?

A: What?

B: [get

C: [find the source ... the river

A: Oh yes sorry ... but we ended up ... em walking on roads quite a bit because ... it ... it just took too long

منابعی برای مطالعه بیشتر

کارهای (1977) Coulthard و (1983) Stubbs مقدماتی بر تجزیه و تحلیل کلام، با تأکید بر مطالعه کلام گفتاری هستند. کار (1983a) Brown & Yule یک کتاب درسی استاندارد در این زمینه است. در مورد انسجام به کتاب (1976) Halliday & Hasan، در مورد رویدادهای گفتاری به کتاب (1964) Hymes، در مورد معانی ضمنی به کتاب (1983) Levinson و در مورد سبک مکالمه‌ای به کتاب (1984) Tannen مراجعه کنید.

روشهای تخصصی تر دیگر را می توان در کارهای (Sinclair & Coulthard (1975 ،
(Gumperz (1982 و Sanford & Garrod (1981 ، de Beaugrande & Dressler (1981
دید.

فصل سیزدهم

زبان و ماشینها

در یک شب تیره و تاریک، پاسبانی به مرد مستی برخورد که روی زانوهایش خم شده، زیر تیر چراغ برق به دنبال چیزی می‌گشت. او به پاسبان گفت دنبال کلیدهایش می‌گردد که در آنجا گم کرده است و با دست به تاریکی اشاره کرد. پاسبان از او پرسید: «اگر کلیدهایت را آنجا گم کرده‌ای، چرا اینجا زیر تیر چراغ برق دنبال آنها می‌گردی؟» مرد مست جواب داد: «چون در اینجا نور بیشتر است». این همان راهی است که علم می‌پیماید.

ژوزف ویزن باوم^۱ (۱۹۷۶)

در سال ۱۷۳۸، ژاک دو واکانسون^۲ اردک ماشینی شگفت‌آوری ساخت. این اردک می‌توانست کار حیرت‌آور نوشیدن آب و برچیدن دانه را انجام دهد و با یک فرایند شیمیایی اسرارآمیز و از طریق لوله کشیهای پیچیده داخل شکمش، این مواد را هضم و دفع کند. این کار برجسته، صرفاً یک نمونه از انواع و اقسام «ماشینهای» است که انسانها با تقلید از موجودات زنده به وجود آورده‌اند. نکته جالب در مورد ماشین واکانسون این

1. Joseph Weizenbaum

2. Jacques de Vaucanson

است که کارش شبیه به کار هضم غذاست، بدون اینکه تقلید صرفی از دستگاه گوارش باشد. این کار را می‌توان نوعی تمرین قلمداد کرد در استفاده از تکنولوژی موجود برای به وجود آوردن مدلی از فرایندهایی که در درون یک اردک رخ می‌دهند. توجه داشته باشید که این فقط یک «مدل» است؛ نه تقلید یا بدل‌سازی. این نکته مهمی است؛ زیرا هدف بسیاری از این قبیل کارها تقلید از جزئیات یک پدیده درونی نیست، بلکه هدف این است که برونداد مدل از برونداد موجود واقعی غیرقابل تشخیص باشد، همانطور که برونداد اردک ماشینی شبیه به برونداد اردک واقعی بود.

باری، آن بروندادی که مورد نظر ماست، پردازش زبان طبیعی به دست ماشین، یا دقیقتر بگوییم، کامپیوتر است. لازم است مشخص کنیم که زبان مورد نظر ما یک زبان «طبیعی» مثل انگلیسی است؛ نه یک زبان «مصنوعی» مثل فرترن^۱؛ زیرا استعداد انسانی است که می‌خواهد از زبان مدل‌سازی شده استفاده کند.

ترکیب گفتار^۲

یکی از مهمترین جنبه‌های ایجاد مدل برای زبانهای طبیعی، تولید واقعی آواهای گفتاری بود. مدل‌های اولیه ماشینهای سخنگو، اساساً اختراعاتی بودند که از نظر مکانیکی عملکردی شبیه به عملکرد دستگاه صوتی انسان داشتند. تلاشهای اخیر برای تولید گفتار به طور الکترونیکی را ترکیب گفتار توصیف کرده‌اند. این کار خیلی ساده به نظر می‌رسد. واجهای انگلیسی را الگو قرار داده، خصوصیت‌های فیزیکی آنها را به طور الکترونیکی تولید کنید. سپس از میان آنها، واجهایی را که تلفظ یک کلمه را می‌سازند انتخاب کرده، آن کلمه را به طور الکترونیکی به تلفظ در آورید. اما آن گفتار ترکیبی که به این شیوه تولید شده است، به سادگی توصیف مختصری نیست که درباره آن عنوان شد. ضمناً این گفتار بسیار ناهنجار به نظر می‌رسد. تقلید نسبتاً مقبولتری از گفتار انسان را ماشینهایی انجام داده‌اند که خصوصیت‌های کلیدی کلمه‌های گفتاری (نه آواهای منفرد) را تحلیل

1. FORTRAN

2. speech synthesis

کرده، اطلاعات تلفظی را در سطح کلمه انبار می‌کنند. در بسیاری از نقاط ایالات متحده آمریکا، وقتی که از مرکز اطلاعات، شماره تلفنی را می‌پرسید، یک عدد هفت رقمی را در جواب می‌شنوید که نمونه‌ای از یک مجموعه هفت کلمه‌ای ترکیبی است.

به هر جهت، محققان در تلاش برای پیشرفت بیشتر و تولید عبارتها و جمله‌ها در گفتار ترکیبی، مجبور شده‌اند جنبه‌های دیگری غیر از تلفظ کلمه‌های منفرد را در نظر بگیرند؛ مثلاً آهنگ و مکث نیز باید همراه با قواعد نحوی، برای تشکیل جمله‌های زبان طبیعی در نظر گرفته شوند. در ضمن، باید دقت شود که فرایندهای طبیعی همگونی و حذف (که در فصل ششم مورد بحث قرار گرفتند) نادیده گرفته نشوند. در نتیجه این تحقیق مدل‌های پیشرفته‌تری به وجود آمد و گفتار ترکیبی با «آواهایی طبیعی‌تر» تولید شد. در عین حال، پیشرفت گفتار ترکیبی، حتی اگر در سطحی بالا و به طور موفقیت‌آمیزی حاصل شود، صرفاً مدلی از تولید گفتار است. گفتار ترکیبی نباید فقط یک مدل از «سخن گفتن» باشد. فعالیتهای بشر برای سخن گفتن، شامل چیزی برای گفتن می‌شود؛ نه اینکه صرفاً وسیله‌ای برای گفتن باشد. اینکه حرفی برای گفتن وجود داشته باشد، خصوصیت فرایندهای ذهنی بشر است و تلاش برای شکل دادن به این خصوصیتها، در واقع شکل دادن به هوش است.

هوش مصنوعی^۱

بررسی و گسترش مدل‌هایی با رفتار هوشمندانه، عموماً در حیطه هوش مصنوعی (AI) قرار دارد و تعریف آن از این قرار است: «علم به ساختن ماشین‌هایی توانمند به انجام دادن کارهایی که اگر به دست انسان صورت می‌گرفتند، احتیاج به هوش داشتند» (مینسکی^۲، ۱۹۶۸). در این حیطه، موضوعات بسیاری (حل مسائل، بازی کردن و ادراک دیداری) مطرحند، ولی همیشه موضوع اصلی مورد تحقیق، تولید و درک زبان بوده است. اگرچه هدف اصلی در این تحقیقات، تولید کامپیوتری بوده است که بتواند به عنوان طرف

1. artificial intelligence

2. Minsky

مقابل در مکالمه شرکت کند، تلاش عمده به ایجاد مدلهایی اختصاص یافته است که بتوانند آن نوع مکالمهٔ زبانی را انجام دهند که در ترمینال یک کامپیوتر عملی می‌شود؛ در نتیجه، «مکالمات» این حیطه از نوع تایپ شده هستند، نه گفتاری.

دستگاههای تجزیه‌کننده^۱

یکی از نخستین پیشرفتهای در زمینهٔ هوش مصنوعی، تولید ماشینی بود که در مورد یک زبان طبیعی مثل انگلیسی عمل کرده، جمله‌های آن را تجزیه^۲ می‌کرد. این اساساً فرایندی است که از چپ به راست، در طول یک جملهٔ انگلیسی وارد شده به دستگاه عمل می‌کند و تحلیلی از ساخت نحوی جملهٔ مذکور به دست داده، پیشگویی می‌کند که عناصر بعدی از چه مقوله‌ای خواهند بود. تاکنون انواع مختلفی از دستگاههای تجزیه‌کننده ساخته شده‌اند. در اینجا فقط توصیف مختصری از یکی از گونه‌های بسیار ابتدایی آنها آورده شده است که به ماکمک می‌کند تا فرایندهای اصلی دخیل در تحلیل یک جملهٔ ساده را دریابیم؛ جمله‌ای مثل *The boy kicked the ball*.

نخستین کار دستگاه تجزیه‌کننده، تعیین وضعیت «جمله» وارد شده است و سپس پیشگویی می‌کند که اولین سازهٔ اصلی آن جمله، یک «عبارت اسمی» است. نخستین عنصری که دستگاه با آن روبرو می‌شود، *The* است. دستگاه آن را در فرهنگ لغات خود بررسی می‌کند تا مشخص سازد که با مقوله «حرف تعریف» (اولین عنصر پیش‌بینی شده در یک عبارت اسمی) مطابقت دارد یا نه. چون این تطابق وجود دارد، عنصر مذکور در مقوله حرف تعریف جای می‌گیرد و دستگاه عنصر بعدی را که احتمالاً با مقوله «صفت» مطابقت دارد، پیشگویی می‌کند. کلمهٔ *boy* مقابله می‌گردد و مشخص می‌شود که صفت نیست. سپس این کلمه با مقوله پیش‌بینی شدهٔ بعدی، یعنی «اسم»، مطابقت داده می‌شود و در آن زمره قرار می‌گیرد. به این ترتیب وضع عبارت اسمی (که می‌تواند تحت عنوان نقشمند فاعل تعیین شود) مشخص گردیده، دستگاه به مقابلهٔ سازهٔ بعدی می‌پردازد تا

1. parsers

2. parse

کلمه‌ای را بجوید که در خور مقوله «فعل» باشد و الی آخر. دستگاه در همان حال که مقولات نحوی زنجیرهٔ زبانی وارد شده را تعیین می‌کند، می‌تواند تحلیل معنایی را نیز شروع کند. دستگاه تجزیه کننده، عبارت اسمی *The boy* را به عنوان «فاعل یا کنندهٔ کار»، فعل *kicked* را به عنوان «کار صورت گرفته» و عبارت اسمی بعدی، یعنی *the ball* را به عنوان «مفعول این کار» مشخص می‌کند. این نمونه‌ای بسیار ساده شده از کار دستگاه تجزیه کننده است و می‌تواند نمایشی باشد از اینکه چگونه یک کامپیوتر با دستور زبان محدود، فرهنگ لغت و مجموعه‌ای از اصول، قادر است توصیف زبانی برخی از جمله‌هایی را که به آن داده می‌شود، به دست دهد.

به هر حال، این نوع تحلیل، قدم کوچکی در روند «درک» جمله است. برای پیشرفت بیشتر، به ماشینی احتیاج داریم که «بداند» کلمه‌هایی مانند *boy*، *kicked* و *ball* بر چه چیزهایی دلالت دارند یا مثلاً تشخیص بدهد که حرف تعریف *the* با *a* متفاوت است. اگر قرار باشد ماشین، باهوش یا «نظام درک کننده‌ای» شبیه به آنچه در ذهن انسان کار می‌کند عمل کند، آنوقت نیازمند به «دانشی» از چگونگی جهان خواهد بود؛ مثلاً در مورد جملهٔ مثال، ماشین باید می‌دانست که پسر از پایش استفاده کرده است، اگرچه اینگونه اطلاعات در جمله وجود نداشته باشند. بنابراین، مشکل مدل‌سازی^۱ صرفاً مربوط به مسائل نحوی و معنایی زبان نمی‌شود، بلکه مشکل مجهز شدن به دانش عظیمی که ظاهراً انسانها از این جهان دارند، پیش روی قرار می‌گیرد. پیشرفت برنامه‌های کامپیوتری که دستیابی به این «دانش» را میسر می‌سازد، کلیدی است برای به وجود آوردن نظامهایی که آنها را دستگاههای درک کننده^۲ نامیده‌اند؛ یا به عبارت دیگر، ماشینهایی که گویی مفهوم درونداهای زبانی را درک می‌کنند.

دستگاههای درک کننده

ثبت تعداد کثیری از دستگاههای درک کننده‌ای که در دو دههٔ اخیر اختراع شده‌اند،

غیرممکن به نظر می‌رسد. ما در اینجا به معرفی دو نوع از این دستگاهها پرداخته، برخی از مشخصه‌های آنها را ذکر می‌کنیم. در وهله اول، به بررسی این امر می‌پردازیم که چگونه ممکن است «درک» اشتباه به وجود آید.

الیزا^۱

هدف از طرح برنامه‌ای که الیزا نامیده می‌شود این بود که نقش یک روانپزشک را در نوع خاصی از روانکاوی غیرمستقیم ایفا کند، یا حتی «تقلیدی» از کار او باشد. در این نوع روانکاوی، «شخص بیمار» پشت ترمینال کامپیوتر می‌نشیند و به عنوان یک طرف این تبادل مطالبی را تایپ می‌کند و جوابهایی مناسب می‌گیرد. مکالمه حاصل از این کار، احتمالاً چیزی شبیه به تبادل کلامی زیر است:

بیمار: احساس می‌کنم کمی خسته هستم.

تحلیلگر: چرا احساس می‌کنید کمی خسته هستید؟

یک مشخصه اساسی برنامه تحلیلگر را می‌توان در جوابی که به سؤال بیمار داده است مشاهده کرد. جوابها براساس روندی از تشخیص الگوها قرار دارند که از طریق آن، ورود یک کلمه یا عبارت کلیدی از طرف بیمار به دستگاه، نوع خاصی از الگوی جمله را (عموماً الگوی پرسشی) تعیین می‌کند که جمله حاصل، آن کلمه یا عبارت کلیدی را دربردارد. بعلاوه، وجود ارتباطات معدودی بین برخی از کلمه‌های کلیدی باعث شده است که برنامه بتواند پاسخهای کلی بیشتری را به بیانات خاص بیمار بدهد. در مکالمه زیر توجه کنید که چگونه بین کلمه‌های کلیدی «مادر» و «خانواده» ارتباط برقرار می‌شود:

بیمار: من به کمک احتیاج دارم.

تحلیلگر: کمک کردن چه مفهومی برای شما دارد؟

بیمار: شاید بتوانم با مادرم کنار بیایم.

تحلیلگر: درباره خانواده‌تان بیشتر صحبت کنید.

بنابراین، برنامه الیزا با مجموعه بسیار ساده‌ای از ساختهای زبانی نشان می‌دهد که پاسخهایش تا حد زیادی مبتنی بر تفکر است. اگر پاسخ بیمار در ایجاد ارتباط مشکلی را به وجود آورد، تحلیلگر عبارتهایی ذخیره‌ای^۱ مثل «متوجه هستم»، «جالب است» یا «ادامه بدهید» را به کار می‌برد. به عقیده بسیاری از افراد، برنامه الیزا روند بسیار مفیدی برای اجرای روان‌درمانی است (اگرچه خالق اصلی این برنامه از مؤثر بودن آن ناامید است؛ ویزن باوم - ۱۹۷۶ - در این باب دلایلی می‌آورد که بر خلاف میل خالق اصلی آن است). در واقع، تعداد زیادی از انواع این برنامه تولید شده و مورد استفاده قرار گرفته‌اند. الیزا دید جالبی درباره نوعی روانکاوی به ما می‌دهد، اما این برنامه بینش محدودی درباره روش تبدیلی همراه با دانش و درک به وجود می‌آورد؛ به زبان ساده‌تر، الیزا نمی‌تواند مواد زبانی را که به آن داده می‌شود یا خودش تولید می‌کند، «تفسیر» کند. این برنامه، کلاً هیچ درکی از آنچه در مکالمه اتفاق می‌افتد ندارد. این مسأله وقتی روشن می‌شود که بیمار واقعاً تلاش می‌کند تا تبادل کاملتری با تحلیلگر برقرار کند. مکالمه زیر، نمونه‌ای است که در آن بیمار با «مشکل» مواجه شده است:

بیمار: در حال حاضر، تعداد زیادی از کودکان در مکان خیلی کوچکی جا داده

شده‌اند.

تحلیلگر: واقعاً اینطور است؟

بیمار: بله.

تحلیلگر: می‌توانید یک نمونه ذکر کنید؟

بیمار: از چه؟

تحلیلگر: متوجه هستم.

بیمار: نه، شما متوجه نیستید.

تحلیلگر: می‌توانید با دقت شرح دهید؟

بیمار: چه چیز را شرح دهم؟

الیزا نمونه خوبی از یک دستگاه درک کننده نیست، ولی دست کم نشاندهنده امکان کارکردن با یک زیرمجموعه کوچک زبانی و جهانی محدود از ارجاعات، به وسیله کامپیوتر است. با دادن موضوعات بسیار محدودی به ماشین برای مکالمه، امکان اشتباه در درک بسیار کم می شود. یکی از مشهورترین این نوع دستگاهها شردلو^۱ نام دارد.

شردلو

در این برنامه، جهان محدودی از جعبه های رنگی، مکعبها و سایر اشکالی که روی یک میز قرار گرفته اند وجود دارد و آنچه برای آنها اتفاق می افتد، مورد بحث قرار می گیرد؛ در عین حال، این بحث بین ماشین و انسان می تواند کامل باشد و موارد روشنی از «استدلال قیاسی» توسط ماشین را در بر بگیرد. این ماشین می تواند فرمانهایی را که انسان به او می دهد انجام داده، اشیائی را که در اطرافش وجود دارند حرکت دهد و جابجا کند. اگر انسان به یک شیء به طور مبهمی اشاره کند، این ماشین قادر است برای رفع ابهام، سؤال کند. در مثال زیر، سه هرم در صحنه قرار داشته اند:

انسان: هرم را بردار.

ماشین: نمی فهمم منظور شما کدام هرم است.

این ماشین پیشینه ای از چیزی که حرکت داده نگاه می دارد و می تواند در مورد کارهایی که انجام داده است و جایی که اشیاء در هر مرحله قرار دارند، به سؤالات پاسخ دهد (دارای حافظه است). این امر در مثال زیر مشهود است:

انسان: در جعبه چیست؟

ماشین: هرم آبی و مکعب آبی.

گیرا ترین جنبه برنامه شردلو، توانایی تعبیر مشارکتهای زبانی انسان است که آن را در محدوده جهان خود به کار می برد. این برنامه دارای توانایی کشف عبارتهای زبانی مرکب است (از طریق تجزیه کننده نحوی^۲ و بخش معنایی)، آن هم به شیوه ای که الیزا

1. SHRDLU

2. syntactic parser

هرگز نمی‌توانست آن را انجام دهد. در اینجا مثال خوبی از یک نوع جمله مرکب وجود دارد که می‌توان آن را با برنامه انجام داد. این برنامه دارای روشی برای تصمیم‌گیری در مورد مرجع ضمائر نیز هست:

انسان: مکعبی بلندتر از آن که گرفته‌ای پیدا کن و «آن» را در جعبه بگذار.

ماشین: گمان می‌کنم منظور شما از «آن»، مکعبی باشد که بلندتر است و من آن را گرفته‌ام. بسیار خوب.

عبارت ساده «بسیار خوب» (OK) در این برنامه، نشان می‌دهد که ماشین در حال انجام دادن کار مورد نظر است. برنامه شردلو در محدوده جهان ارجاعاتش، در مورد دستورالعملهایی که به طور بالقوه مبهمند، مشکل‌چندانی ندارد؛ مثل دستورالعمل «هرم آبی را روی مکعب داخل جعبه بگذار». در اینجا مشکل احتمالی این است که آیا کار باید با گذاشتن هرم روی مکعب آغاز شود یا با گذاشتن مکعب در داخل جعبه. این برنامه می‌تواند «مراحل جریان امور» را در محدوده جهان خود کنترل کرده، تصمیم بگیرد که کدام معنی با دستور داده شده مصداق می‌یابد.

مزیت مهم «دانش» جامع این برنامه از جهان کوچک خود، در عمل، تبدیل به مهمترین محدودیت آن به عنوان مدلی از چگونگی تبادل زبانی انسانها می‌شود. انسانها نقشهای «ماهرانه‌ای» را در حوزه‌های محدودی شبیه به جهان مکعبها ایفا می‌کنند، اما آنها غالباً با نقشه‌ها و اهداف پیچیده‌ای عمل می‌کنند و در مورد تعبیرشان از زبان، طیف وسیعی از دانش و معتقدات را به کار می‌گیرند. برنامه‌های دیگری نیز به وجود آمده‌اند که سعی آنها بر مدل‌سازی از جنبه‌های دیگر بوده است، اما مشکلاتی که از میزان محدود دانش قبلی ناشی می‌شوند، همچنان باقی می‌مانند. شاید علتش این باشد که تهیه برنامه‌های پیچیده‌تری برای مدل‌سازی از هوش عمومی انسان (تا آنجا که مربوط به زبان می‌شود)، از طریق تلفیق شماری از نظامهای فرعی مختلف عملی شده است که هر کدام در حوزه خاص و محدودی از دانش عمل می‌کنند. بنابراین، نظام درک‌کننده جامعی که در ذهن یک انسان وجود دارد، مثلاً انسانی که در یک آژانس مسافرتی کار می‌کند، غذا خوردن در رستوران را دوست دارد، مقالات خبری و

داستانهای کوتاه می‌خواند و با تسلط دربارهٔ میهمانیهای جشن تولد صحبت می‌کند، می‌تواند از طریق تلفیق تمامی اجزای جداگانهٔ این دانش خاص، به صورت یک مدل درآید. (در مورد هر کدام از این حوزه‌های خاص درک زبانی، برنامه‌هایی وجود دارد.) شاید گسترش توانایی کلی کامپیوتر اهمیت بیشتری داشته باشد، ولی این اهمیت به دلیل کار کردن با یک ذخیرهٔ ایستا از دانش قبلی نیست، بلکه به دلیل «یادگرفتن» از طریق تبادل زبانی و گسترش یک شبکهٔ پویا از ساختهای دانش است (در عمل، به وجود آوردن پرهیهای شبیه به آن که در فصل دوازدهم مورد بحث قرار گرفت، مدنظر است). ظاهراً محدودیتهایی از این نوع، تحت تأثیر محدودیتهایی که در درک ما از چگونگی عملکردمان به عنوان ماشینهای زبانی کارآمد و معقول وجود دارند، به وجود آمده‌اند. ما با مطالعهٔ ماهیت زبان و سعی بر آفریدن مدلهایی که تصور می‌کنیم ادامه خواهند یافت، سرانجام توانسته‌ایم کارهایی را که نرم‌افزار درونی مان انجام می‌دهد، درک کنیم.

اگرچه استفاده از استعارهٔ نرم‌افزار کامپیوتری به ما کمک می‌کند تا اساس جنبه‌های درک زبانی خود را مشخص کنیم، نباید این امر را نلاییده بگیریم که به سخت‌افزار نیز نیازمند هستیم. آن سخت‌افزار یا مغز انسان، موضوع فصل بعد خواهد بود.

پرسشها

۱. منظور از اصطلاح «گفتار ترکیبی» چیست؟
۲. چرا یک مدل موفق از تولید گفتار، مدلی از «صحبت کردن» نیست؟
۳. منظور از «هوش مصنوعی» چیست؟
۴. کدام جنبه از تحلیل زبان، عمدتاً به وسیله دستگاه تجزیه کننده صورت می‌گیرد؟
۵. چرا دستگاههای درک کنندهٔ ماشینی، در «جهان محدودی» عمل می‌کنند؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) دستور زیر را که طرز تهیهٔ سنتی سوس نان است، ملاحظه کنید:

مواد لازم: ۱ عدد پیاز کوچک

۱۰۰ گرم نان تازه خرد شده

۲ عدد میخک

۳۰ گرم کره یا مارگارین

۱ پیمانه شیر

فلفل و نمک

دستور طبخ: پیاز را پوست کنده، میخکها را داخل آن فرو کنید. سپس آن را با شیر و مارگارین مخلوط کرده و بگذارید حداقل ۲۰ دقیقه بجوشد. پیاز را از ظرف خارج کنید و شیر را روی نان خرد شده بریزید. بگذارید تا خود را بگیرد و سفت شود. قبل از استفاده، دوباره آن را گرم کنید.

حالا تصور کنید که شما مجهز به جدیدترین روشهای صرفه جویی در میزان کار هستید؛ یعنی یک آدم ماشینی دارید که برایتان کارهای خانه را انجام می دهد. شما دستور طبخ را به آدم ماشینی می دهید و او را به آشپزخانه هدایت می کنید. آیا این کافی است؟ شما چه دانش مفروضی را به وسیله این دستور طبخ برای برنامه ماشینی دارای هوش روشن می کنید؟ آیا این آدم ماشینی به لوازم آشپزخانه نیز نیاز دارد؟ او به چه چیز دیگری احتیاج دارد؟

ب) ظاهراً یکی از موارد استفاده از سیستمهای کامپیوتری در ارتباط با زبان طبیعی، در زمینه ترجمه ماشینی خودکار است. با وجود تلاشهایی که برای به وجود آوردن چنین سیستمهایی صورت گرفته، نتیجه این تلاشها چندان موفقیت آمیز نبوده است. نمونه ای از این مشکل را بادن^۱ (۱۹۷۷: ۱۶۶) مطرح کرده است. در مثال او، یک جمله از انگلیسی به روسی ترجمه شده و بعد دوباره از روسی به انگلیسی برگردانده شده است. نتیجه آن، دو جمله متفاوت به انگلیسی است که در زیر آورده شده اند:

(جمله اصلی به زبان انگلیسی)

1. *The spirit is willing, but the flesh is weak.*

(جمله اصلی که پس از ترجمه به روسی دوباره به انگلیسی برگردانده شده است)

2. *The whisky is fine, but the steak is not so good.*

مشکل اصلی در این ترجمه چیست؟ چه مشکلات دیگری در ترجمه ماشینی وجود دارند که باید از میان برداشته شوند؟

(ج) در اینجا بخشی از یک مکالمه که بین یک کامپیوتر به نام گاس^۱، در نقش متصدی آژانس مسافرتی، و یک ارباب رجوع صورت گرفته، آورده شده است:

ارباب رجوع: می‌خواهم در روز ۲۸ مه به سان‌دیاگو بروم.

گاس: چه ساعتی می‌خواهید حرکت کنید؟

ارباب رجوع: باید قبل از ساعت ۱۰ صبح در سان‌دیاگو باشم.

گاس: آیا با پرواز P S A ۱۰۲ که ساعت ۹/۱۵ صبح به آنجا می‌رسد،

موافقت می‌کنید؟

ارباب رجوع: پرواز بعدی کدام است؟

گاس: پرواز ۳۱۰ هواپیمایی کالیفرنیا که در ساعت ۸/۳۰ صبح پرواز

می‌کند و در ساعت ۱۰ صبح به آنجا می‌رسد.

ارباب رجوع: پرواز اول را انتخاب می‌کنم.

سازندگان گاس «بابرو^۲ و دیگران، ۱۹۷۷) گفته‌اند که هدفشان این بوده تا نظام مذکور بتواند به میزان زیادی یاری کننده انسان باشد، خصوصاً از طریق یک مکالمه انگلیسی که هدف خاصی را دنبال می‌کند و در قلمرو محدودی از گفت و شنود صورت می‌گیرد. از نظر شما چرا این محدودیتها لازم هستند؟ آیا در این مکالمه جنبه‌هایی وجود دارد که نشان بدهد گاس دارای دانش نسبتاً پیچیده‌ای از الگوهای مکالمه‌ای است؟

(د) یک نظریه در مورد هوش مصنوعی پیش‌بینی می‌کند که در آینده نزدیک، ماشینهای مستقلی ساخته می‌شوند که از انسان پیشی خواهند گرفت. بحث ذیل در این مورد است:

۱. (GUS) Genial Understander System: دستگاه درک کننده خدمتگزار

وقتی که ما یک شمپانزه را تربیت می‌کنیم تا بتواند به زبان اشاره صحبت کند، متوجه می‌شویم که او صرفاً علاقه‌مند است راجع به موز، خوراکیها و بازیها صحبت کند، اما اگر بخواهیم راجع به خلع سلاح جهانی با او صحبت کنیم، می‌بینیم که او هیچ علاقه‌ای به این موضوع ندارد و به هیچ وجه نمی‌توان آن را به چنین موضوعی علاقه‌مند کرد. حالا ما همین رابطه را در مورد هوش مصنوعی پیشرفته در نظر می‌گیریم. آنها تأثیر چندانی بر ما نمی‌گذارند؛ زیرا ما قادر نیستیم با آنها صحبت کنیم.^۱

آیا گمان می‌کنید این نظریه صحت دارد؟ چه دلیلی برای دفاع از نظر خود می‌آورید؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

درباره این موضوع، هیچگونه کتاب‌مقدماتی ساده و غیرتخصصی وجود ندارد. توضیحات نسبتاً قابل فهمی در کارهای (Hendrix & Sacerdoti 1981) و (Winograd 1984) مشاهده می‌شود و کتاب (Boden 1977) می‌تواند یک بررسی واضح در این زمینه باشد. یک کار عمومی خوب دیگر کتاب (Weizenbaum 1976) است که در آن توصیفی در مورد الیزا آورده شده است. برای بررسیهای تخصصی‌تر در مورد ترکیب گفتار، به کار (Flanagan 1972) نگاه کنید، در مورد هوش مصنوعی کتاب Winston (1977) را مطالعه کنید، در مورد شردلو به کتاب (Winograd 1972) مراجعه کنید و در مورد سایر جنبه‌های دستگاههای درک‌کننده، مجموعه کارهایی را که (Schank & Colby 1973) ویرایش کرده‌اند مورد مطالعه قرار دهید. (Schank 1982) نظری مدبرانه درباره آنچه ممکن است در آینده مدل‌سازی شود، ارائه داده است. یک کار عمومی در زمینه تاریخ هوش مصنوعی کتاب (McCorduck 1979) است.

1. Edward Fredkin; quoted in McCorduck; 1979.

زبان و مغز

لغزش زبانی بسیار آموزنده‌ای وجود دارد که نباید آن را ناگفته بگذارم. زمانی یک خانم در محفلی عقیدهٔ زیر را ابراز داشت و از کلمات او اینطور استنباط می‌شد که آنها را تحت فشار انگیزه‌هایی نهانی به زبان آورده است. او می‌گفت: «بله، یک خانم برای جلب نظر آقایان باید زیبا باشد، ولی یک آقا نباید گله‌ای داشته باشد؛ زیرا مادامی که پنج عضو سالم در بدن دارد، دیگر به چیزی احتیاج ندارد.»

زیگموند فروید^۱ (۱۹۱۰)

در فصلهای قبل، برخی از جزئیات مشخصه‌های زبانی را که مردم برای ایجاد و درک پیامهای زبانی به کار می‌برند، توصیف کردیم. این توانایی استفاده از زبان در کجا قرار گرفته است؟ اگر جای آن «در سر یا مغز» است، چگونه باید موردی را که برای آقای فینیس پی. گیج^۲ پیش آمده است توجیه کنیم؟

در سپتامبر ۱۸۴۸، در نزدیکی کوندیش^۳، در ورمنت^۴، سرکارگری به نام فینیس گیج متصدی کارهای ساختمانی بود و با انفجار صخره‌ها، در صدد ساختن خط آهن جدیدی

1. Sigmund Freud

2. Phineas P. Gage

3. Cavendish

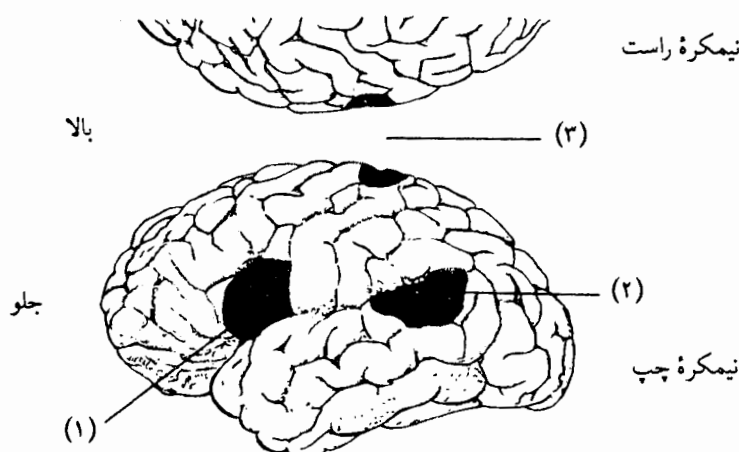
4. Vermont

بود. در حالی که فینیس يك میله آهنی را به داخل شیار تخته سنگی فرو می‌کرد، ناگهان مقداری باروت منفجر شد و میله آهنی سه فوت و نیمی را به طرف بخش فوقانی گونه چپ او پرتاب کرد. این میله از قسمت بالای پیشانی او بیرون آمد و حدود پنجاه یارد آن طرفتر به زمین افتاد. جراحی فینیس بدون علاج به نظر می‌رسید، ولی او یک ماه بعد، از بستر بیماری برخاست، بدون اینکه آسیبی به حواس یا تکلم او وارد شده باشد.

مدارک پزشکی کاملاً گویا بود. یک میله بزرگ فلزی از بخش پیشین مغز آقای گیج عبور کرده بود، ولی تواناییهای زبانی او سالم مانده بودند. نکته مهم این شرح اعجاب انگیز در این است که اگر توانایی زبانی در مغز قرار داشته باشد، آنوقت این امر مسجل می‌شود که جای دقیق این توانایی بخش پیشین سر نیست.

بخشهای مغز

از زمان فینیس به بعد، کشفیات متعددی درباره نواحی خاصی از مغز که به عملکرد زبانی مرتبط می‌شوند صورت گرفته است. برای اینکه بتوانیم با جزئیات بیشتری در این باره صحبت کنیم، باید قشر خاکستری مغز را با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار دهیم. برای این کار، یک سر را در نظر بگیرید که موها، پوست و استخوان جمجمه آن را برداشته‌اند و پایه مغز را (بخشی که مغز را به نخاع متصل می‌کند) قطع کرده‌اند و جسم پینه‌ای را (که دو نیمکره مغز را به یکدیگر متصل می‌کند) بریده‌اند. حال اگر بخش عمده‌ای از سایر قسمت‌ها را نادیده بگیریم، آنوقت دو بخش اصلی باقی می‌ماند: یکی نیمکره چپ و دیگری نیمکره راست. اگر نیمکره چپ را طوری قرار دهیم که بخش جانبی آن در معرض دید قرار داشته باشد و نیمکره راست را به طور مورب رو به بالا قرار دهیم، به صورتی که بخش بالایی آن نزدیک به بخش بالایی نیمکره چپ قرار گیرد، آنوقت چیزی شبیه به تصویر خواهیم داشت (که از پن فیلد و رابرتس^۱ - ۱۹۵۹ - اقتباس شده است). در این تصویر، بخشهای پررنگ نشاندهنده قسمت‌های مربوط به عملکرد زبانی هستند.



ما به وجود این نواحی در مغز، از طریق معاینات تشریحی روی افرادی که در زندگی دارای اختلالات زبانی خاصی بوده‌اند، پی برده‌ایم؛ یعنی تعیین کرده‌ایم که تواناییهای زبانی افراد عادی در کجای مغز قرار گرفته‌اند؛ زیرا افرادی که دارای اختلالات زبانی بوده‌اند، در نواحی خاصی از مغز آنها آسیبهایی مشاهده شده است. شرح سه ناحیه زبانی مغز به قرار زیر است.

ناحیه بروکا^۱

ناحیه‌ای که در تصویر با شماره ۱ نشان داده شده، اصطلاحاً به نام قشر گفتاری پیشین^۲، یا به طور مصطلح‌تر، به نام ناحیه بروکا شناخته شده است. پل بروکا^۳، جراح فرانسوی، در دهه ۱۸۶۰ گزارش داد که آسیب رسیدن به این ناحیه خاص از مغز، منجر به مشکلات جدی در تولید گفتار می‌شود. باید به این نکته توجه داشته باشیم که آسیب رسیدن به همین ناحیه در نیمکره راست مغز، منتهی به چنین عوارضی نمی‌شود. این کشف نخستین بار برای بحث در مورد قرار داشتن توانایی زبانی در نیمکره چپ مورد استفاده قرار گرفت و از آن پس، به صورت ویژه‌تری نشان داده شده که ناحیه بروکا به طور جدی

1. Broca's area

2. anterior speech cortex

3. Paul Broca

در تولید گفتار دخالت دارد.

ناحیه ورنیکه^۱

ناحیه‌ای که با شماره ۲ در تصویر نشان داده شده، قشر گفتاری پسین^۲ یا ناحیه ورنیکه است. کارل ورنیکه^۳، پزشک آلمانی، در دهه ۱۸۷۰ گزارش داد که این بخش از مغز برخی از بیمارانی که در درک گفتار مشکلاتی داشتند، آسیب دیده بود. این کشف وجود توانایی زبانی در نیمکره چپ را به اثبات رساند و منتهی به این عقیده شد که ناحیه ورنیکه بخشی از مغز است که به طور جدی در درک گفتار دخالت دارد.

ناحیه حرکتی تکمیلی^۴

شماره ۳ در تصویر، قشر گفتاری بالایی^۵ است که با عنوان ناحیه حرکتی تکمیلی شناخته شده است. مدارک دال بر دخالت داشتن این ناحیه در تولید فیزیکی گفتار، براساس کارهای دو جراح اعصاب به نامهای پنفیلد و رابرتس، در دهه ۱۹۵۰ گزارش شده است. این محققان دریافتند که با به کار بردن اندکی جریان برق در نواحی خاصی از مغز، می‌توانند آن نواحی از مغز را که در آنها تحریک الکتریکی بر تولید عادی گفتار تأثیر می‌گذارد، شناسایی کنند. چون این ناحیه که با شماره ۳ در تصویر نشان داده شده، بسیار نزدیک به شیاری است که تعداد زیادی از اعمال حرکتی (حرکت دستها، پاها، بازوها و مانند آن) از آنجا کنترل می‌شوند، لذا این امر تا حد زیادی مسجل شده است که اعمال حرکتی دخیل در تولید گفتار نیز از این ناحیه عمومی کنترل می‌شوند.

نظریه منطقه بندی مغز^۶

با شناسایی این سه ناحیه، مسلماً برای ما جالب است به این نتیجه برسیم که جنبه‌های

1. Wernicke's area

2. posterior speech cortex

3. Carl Wernicke

4. supplementary motor area

5. superior speech cortex

6. localization view

خاصی از توانایی زبانی را می‌توان در هماهنگی با مکانهای خاصی در مغز قرار داد. ضمناً، می‌توان نتیجه گرفت که آن فعالیت‌های مغزی که در شنیدن، درک و سپس بیان یک کلمه دخالت دارند، از الگوی خاصی پیروی می‌کنند. کلمه در ناحیه ورنیکه شنیده و درک می‌شود. سپس این نشانه به ناحیه بروکا، یعنی جایی که تولید آن را تدارک می‌بیند، انتقال می‌یابد و بعد به ناحیه حرکتی فرستاده می‌شود تا به طور فیزیکی ادا گردد.

متأسفانه، این توضیح بسیار ساده‌ای است از آنچه عملاً بوقوع می‌پیوندد. مشکل اصلی در این است که ما در تلاش برای پی بردن به ساختمان پیچیده مغز انسان برحسب مجموعه‌ای از «مکانهای زبانی»، از ذکر روابط تبادلی پیچیده در سلسله اعصاب مرکزی، نقش پیچیده خون‌رسانی در مغز و ماهیت همبستگی متقابل بسیاری از عملکردهای مغز، چشم‌پوشی کرده‌ایم. نظریه منطقه بندی مغز، راهی است برای بیان این امر که تواناییهای زبانی ما دارای مکانهایی قابل شناسایی در مغز هستند، ولی گروه دیگری از محققان که درباره مغز مطالعه می‌کنند، در بحث‌های خود مدارکی ارائه کرده‌اند که نظریه فوق را تأیید نمی‌کند. هر آسیبی که به ناحیه‌ای از مغز وارد شود، در سایر نواحی آن نیز منعکس می‌گردد؛ در نتیجه، ما باید در مورد تعیین روابط بسیار خاص بین جنبه‌های خاصی از رفتار زبانی و مکانهایی که روی قشر شیاردار خاکستری داخل سر قرار دارند، تا حدی محتاط باشیم.

سایر نظرها

شاید بهترین راه این باشد که درباره طرحی بپندیشیم که استعاره‌ای را در مورد سیر مراحل پردازش در مغز انسان به کار می‌برد. البته این طرح ممکن است در مقایسه با آنچه عملاً به وقوع می‌پیوندد نارسا باشد. به کاربردن استعاره «سیر مراحل پردازش»، در عصر الکترونیک بسیار مناسب به نظر می‌رسد؛ زیرا نشانه‌هایی را که از طریق مدارهای الکترونیکی فرستاده می‌شوند، برای ما مجسم می‌کند. در دوره‌های قدیمتر که تکنولوژی ماشینی حاکم بود، فروید از استعاره «ماشین بخار»، به طور هوشمندانه‌ای برای شرح بعضی از فعالیت‌های مغز استفاده کرد. شرح او درباره تأثیرات «سرکوبی» و «ازدیاد فشار» تا مرحله «رهایی» ناگهانی بود. حتی در دوره‌های باز هم قدیمتر،

استعاره‌ای که ارسطو برای مغز به کار می‌برد، عبارت از یک اسفنج سرد بود که برای خنک نگاه داشتن خون عمل می‌کرد.

به یک معنا، ما مجبوریم عمدتاً از استعاره‌ها استفاده کنیم؛ زیرا نمی‌توانیم مدرک فیزیکی مستقیمی از فرایندهای زبانی در مغز به دست آوریم و چون ما دسترسی مستقیم به این فرایندها نداریم، مجبوریم متکی به کشفیاتی باشیم که از طریق روشهای غیرمستقیم به دست می‌آیند. بعضی از این روشها در بخشهای بعد مورد بررسی قرار خواهند گرفت و منعکس‌کننده تلاشی هستند که مک کی^۱ (۱۹۷۰) آن را بدینگونه توصیف کرده است: «پی‌بردن به خصوصیت‌های یک نظام پیچیده و غیر قابل مشاهده، از روی کارکردهای بد و ناپایدار».

نوک زبان و لغزشهای زبانی^۲

بعضی از محققان مشاهده کرده‌اند که همه ما (و شاید بعضی از ما بیشتر از دیگران)، به عنوان تولیدکنندگان گفتار، هر از گاهی در به کارگیری هماهنگ مغز و گفتار با مشکل روبرو می‌شویم. مشکلات کوچکی از این نوع، به عنوان راهنماهایی در مورد نحوه سازمان یافتن دانش زبانی ما در داخل مغز، مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

مثلاً در پدیده نوک زبان، شما احساس می‌کنید کلمه‌ای از ذهنتان می‌گریزد؛ یعنی شما آن کلمه را می‌دانید، ولی نمی‌توانید آن را به زبان آورید. مطالعات در مورد این پدیده نشان داده‌اند که معمولاً صورت واجی خلاصه و دقیقی از آن کلمه در ذهن شخص وجود دارد که می‌تواند نخستین آوای آن را به طور صحیح ادا کند و حتی غالباً تعداد هجاهای آن کلمه را نیز می‌داند. این پدیده در مورد کلمه‌ها و اسامی غیر رایج هم عمدتاً مشاهده می‌شود. این امر به ما می‌گوید که «مخزن کلمات»^۳ ما، احتمالاً براساس اطلاعات واجی، به طور نسبی سازمان یافته است و بعضی از کلمه‌ها در آن «مخزن»، آسانتر از سایر کلمه‌ها بازیابی می‌شوند. وقتی که در فرایند بازیابی دچار

1. MacKay

2. tongue tips and slips

3. word - storage

اشتباه می‌شویم، می‌بینیم که اغلب بین کلمه مورد نظر و کلمه‌ای که اشتباهاً به زبان آورده شده، تشابهات واجی زیادی وجود دارد؛ مثلاً وقتی که از گویشوران انگلیسی زبان می‌خواهند تا کلمه *sextant* (آلت زاویه‌یاب در کشتی‌رانی) را به زبان بیاورند، آنها کلمه‌های *sextet*، *secant* و *sexton* را می‌گویند. گاهی از این نوع اشتباهات با عنوان *مالا‌پروپیزم*^۱ یاد کرده‌اند. این اصطلاح از نام شخصیتی به نام خانم *مالا‌پروپ* اقتباس گردیده که در نمایشنامه‌ای، نوشته‌ی شریدن، پیوسته «کلمات نزدیک به هم» را اشتباهاً به کار می‌برد و با این کار صحنه‌های بسیار خنده‌آوری خلق می‌کرد. این قبیل اشتباهات خنده‌آور هنوز هم کاربرد دارد؛ مثل وقتی که یک شخصیت تلویزیونی به نام آرکی بانکر می‌گوید:

We need a few laughs to break up the monogamy.^۲

نوعی اشتباه زبانی مشابه دیگر نیز وجود دارد که به لغزش زبانی توصیف شده است و اغلب حاصل آن، عبارتهای درهم و برهمی است مثل *a long shory stort* (به جای *make a long story short*) یا *the thine sing* (به جای *the sign thing*). این نوع اشتباه را اسپونریزم^۳ نیز نامیده‌اند و این نامگذاری بر اساس نحوه‌ی گفتار عالیجناب ویلیام ای. اسپونر، رئیس دانشگاه آکسفورد، صورت گرفته است؛ زیرا او به دلیل لغزشهای زبانی‌اش مشهور شده بود. بیشتر لغزشهایی را که به او نسبت داده‌اند، از نوع تغییرجای دو آوا بوده است؛ مثل وقتی که یک گروه روستایی را *Noble tons of soil*^۴ خطاب می‌کرد؛ یا اینکه خداوند را به *a shoving leopard to his flock*^۵ توصیف می‌کرد؛ و یا به هنگام گله کردن از دانشجویی که غیبتهای مکرر داشته، این جمله را می‌گفت: *You have hissed all my mystery lectures*^۶. اسکار وایلد، با استفاده از تأثیر

1. Malapropism

۲. در این جمله به جای کلمه *laws* از *laughs* استفاده شده و همین اشتباه آن را تبدیل به جمله‌ای خنده‌آور کرده است (م).

3. Spoonerism

4. Noble sons of toil

5. a loving shepherd to his flock

6. You have missed all my history lectures

مضحکی که تعویض جای دو کلمه *work* و *drink* دارد، عبارت به یادماندنی زیر را به زبان آورد: *Work is the curse of the drinking classes*.^۱

به هر حال، بیشتر اشتباهات زبانی سرگرم کننده نیستند، آنها اغلب در نتیجه تغییر مکان آوایی از یک کلمه به کلمه بعدی به وجود می آیند، مثل *black bloxes* (به جای *black boxes*)؛ یا بر اثر به کار رفتن یک آوا از کلمه بعدی در کلمه قبلی، مثل *roman numeral* (به جای *roman numeral*). همانطور که گفته شد، چنین اشتباهاتی اتفاقی نیستند، در تولید آنها هیچگاه زنجیره‌های غیرقابل قبول واجشناسی به کار نمی‌رود، و در ضمن، این اشتباهات بیانگر وجود مراحل مختلف در تولید عبارتهای زبانی هستند. اگرچه غالباً چنین اشتباهاتی را اشتباهات تولیدی به حساب آورده‌اند، این نکته نیز مطرح شده است که احتمالاً آنها از «اشتباهات مغز» حاصل شده‌اند؛ اشتباهاتی که مغز به هنگام سازماندهی پیامهای زبانی مرتکب می‌شود.

نوع دیگری از اشتباهات که کمتر مشاهده شده، می‌تواند راهنمایی باشد به اینکه چگونه مغز تلاش می‌کند تا نشانه شنیداری دریافت شده را درک کند. اینها را لغزهای گوش^۲ نامیده‌اند؛ برای مثال، عبارت *great ape* را می‌شنویم و تعجب می‌کنیم که چرا کسی در دفتر کار به دنبال آن می‌گردد (در حالی که گویشور مذکور، در واقع عبارت *grey tape* را بیان کرده است). بد فهمی مشابه دیگری را می‌توان در گفتار کودکی مشاهده کرد که گفته بود در کلاس روز یکشنبه^۳، همگی سرودی را خوانده بودند درباره یک خرس (*a bear*) به نام گلدلی (*Gladly*) که چشمهایش چپ بوده است (*who was cross-eyed*). ظاهراً منشأ این اشتباه، خطی از یک سرود مذهبی بوده است که مضمون آن بدین شرح است: *Gladly the cross I'd bear*.^۴

بعضی از این مثالهای طنزآمیز در مورد لغزهای زبانی ممکن است ما را به ارتباط عملکرد عادی مغز با زبان راهنمایی کند، ولی بعضی از مشکلات در تولید و

1. Drink is the curse of the working classes

2. slips - of - the - ear

۳. Sunday school: کلاسهایی که روزهای یکشنبه برای دادن تعلیمات مذهبی به بچه‌ها تشکیل می‌شود (م).

۴. استنباط کودک: Gladly the cross - eyed bear (م).

درک زبان، در نتیجه اختلالات جدی تری در عملکرد مغز به وجود می آیند.

زبان پریشی^۱

اگر شما گاهی دچار هریک از «لغزشهای زبانی» شده باشید، آنوقت شمایی از عملکرد افرادی خواهید داشت که همیشه با این لغزشها زندگی می کنند. این افراد به انواع مختلف پریشانیهای زبانی که عموماً به زبان پریشی توصیف شده اند، مبتلایند. زبان پریشی نقصی در عملکرد زبانی است که بر اثر آسیب دیدن مناطق خاصی از مغز به وجود آمده است و منتهی به ایجاد مشکل در درک یا تولید صورتهای زبانی می گردد. رایجترین دلیل زبان پریشی ضربه دیدن سر است، ولی به وجود آمدن جراحتهایی در ناحیه سر، بر اثر اعمال خشونت آمیز یا تصادم نیز ممکن است تأثیر مشابهی داشته باشد. معمولاً اشخاصی که دچار زبان پریشی می شوند، دارای آشفتگیهای زبانی مرتبطی هستند که بر اثر آنها، اشکالات مربوط به درک مطالب ممکن است به اشکالات مربوط به تولید آنها بینجامند. بنابراین، طبقه بندی انواع زبان پریشی معمولاً بر اساس علایم بیماری شخص زبان پریش صورت می گیرد.

زبان پریشی بروکا^۲

نوع وخیم پریشانی زبانی که به زبان پریشی بروکا (و نیز زبان پریشی حرکتی^۳) شناخته شده است دارای مشخصات کاهش عمده در میزان گفتار و تولید آشفته، آرام و اغلب همراه با تلاش فراوان آن است. آنچه در این نوع زبان پریشی به زبان آورده می شود، اغلب تکواژهای قاموسی (افعال و اسمها) هستند. حذف پی درپی تکواژهای دستوری (حروف تعریف، حروف اضافه و تکواژهای تصریفی) باعث شده است که این نوع زبان پریشی را از نوع بدون دستور^۴ بدانند. نمونه ای از گفتار شخصی که زبان پریشی او خیلی شدید نیست، جواب او به این سؤال است که:

1. Aphasia

2. Broca's aphasia

3. motor aphasia

4. agrammatic

What had you for breakfast?

I eggs and eat and drink coffee breakfast .

در عین حال، این نوع زبان پریشی می‌تواند خیلی شدید باشد که نمونه‌ای از آن را می‌توان در گفتار زیر مشاهده کرد:

my cheek ... very annoyance ... main is my shoulder ... achin' all round here ...

یا در این جمله که شخص زبان پریش تلاش می‌کند تا بگوید چه نوع کشتی را سوار شده است:

a stail ... you know what I mean ... tal ... stail ...

(منظورش steamship یا کشتی بخار است.)

زبان پریشی ورنیکه^۱

نوعی از زبان پریشی که بر اثر آن، اشکالاتی در درک شنیداری به وجود می‌آید، گاهی «زبان پریشی حسی^۲» نامیده می‌شود، اما نام رایج‌تر آن زبان پریشی ورنیکه است. شخص مبتلا به این نوع زبان پریشی می‌تواند گفتار بسیار سلیسی را تولید کند که اغلب درک آن مشکل است. در این نوع گفتار، شخص عبارتهای خیلی کلی را حتی در پاسخ به سؤالهای خاصی که برای کسب اطلاعات از او پرسیده می‌شود، مطرح می‌کند؛ چنانکه در این نمونه ملاحظه می‌شود:

I can't talk all of the things I do, and part of the part I can go alright, but I can't tell from the other people.

در ضمن، اشکال در پیدا کردن کلمه‌های صحیح (که گاهی از آن به ناهنجاری^۳ تعبیر کرده‌اند) بسیار رایج است و طول و تفصیل نابجا در کلام نیز ممکن است دیده شود؛ مثل این مورد که در پاسخ به سؤال *What's ink for?* مشاهده می‌شود، یعنی *to do with a pen*. به هر حال، مشکل کلمه‌یابی در بسیاری از انواع زبان پریشی وجود دارد.

1. Wernicke's aphasia

2. sensory aphasia

3. anomia

همچنین مواردی وجود دارد که در آن، مشکلات مربوط به گفتار با مشکلات نوشتاری نیز همراه هستند. آسیبهای مربوط به درک شنیداری نیز اغلب با مشکلاتی در خواندن مطالب همراه است. انواع زبان پریشیهایی را که توصیف کردیم، می توان گفت همیشه بر اثر آسیب رسیدن به نیمکرهٔ چپ به وجود می آیند. برتری نیمکرهٔ چپ در فعالیتهای زبانی، از طریق تحقیق دیگری نیز در مورد زبان و مغز، نشان داده شده است.

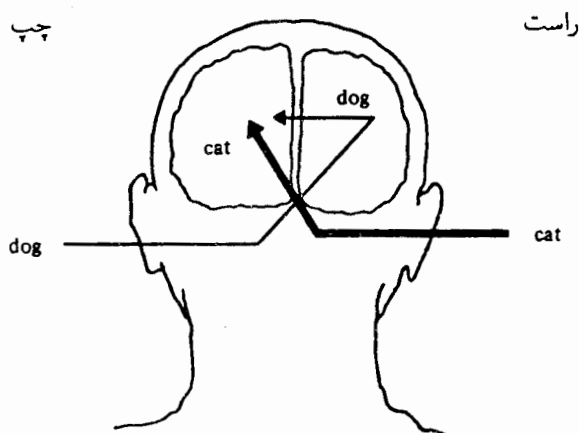
استماع دوگانه^۱

یک روش آزمایشی نشان داده است که در مورد اکثر افراد تحت آزمایش، عملکردهای زبانی در نیمکرهٔ چپ واقع شده اند. این آزمایش را آزمایش استماع دوگانه نامیده اند. این روش بر پایهٔ این واقعیت مورد تأیید عموم استوار است که می گوید: هر آزمایشی که در سمت راست بدن صورت گیرد، در نیمکرهٔ چپ مغز پردازش می شود، برعکس، هر آزمایشی که در سمت چپ بدن صورت گیرد، در نیمکرهٔ راست پردازش می شود. بر این اساس، می توان این فرضیهٔ بنیادی را مطرح کرد: نشانه ای که به گوش راست می رسد به نیمکرهٔ چپ مغزی می رود و نشانه ای که به گوش چپ می رسد به نیمکرهٔ راست مغز می رود.

با علم به این اطلاعات، می توان آزمایشی را انجام داد که در آن، شخص مورد آزمایش در حالی که یک جفت گوشی در گوشهایش گذاشته، می نشیند و دو نشانهٔ آوایی متفاوت به طور همزمان به گوشهایش می رسند، به طوری که هر کدام از نشانه ها از طریق یکی از گوشها به گوشهای او می رسد؛ مثلاً از یکی از گوشها صدای *dog* یا *ga* می آید و از گوشی دیگر، دقیقاً در همان زمان، صدای *cat* یا *da*. وقتی که از او پرسیده می شود چه چیزی را شنیده است، شخص مورد آزمایش اغلب آوایی را که از طریق گوش راست به او رسیده است شناسایی می کند. این پدیده را مزیت گوش راست^۲ در شنیدن آواهای زبانی نام نهاده اند. فرایندی که در این امر دخالت دارد، با کمک تصویر زیر بهتر توجیه می شود.

1. dichotic listening

2. right ear advantage



در ادامه توضیح این فرایند، باید بگویم که نشانه زبانی دریافت شده از طریق گوش چپ، به نیمکره راست فرستاده می شود و سپس جهت پردازش به نیمکره چپ (مرکز زبان) ارسال می گردد. این مسیر غیر مستقیم طولانی تر از این است که یک نشانه زبانی توسط گوش راست دریافت شود و مستقیماً به نیمکره چپ برود و این بدان معنی است که نخستین نشانه ای، که پردازش می گردد، برنده است.

ظاهراً نیمکره راست، مسئولیت پردازش بسیاری از نشانه های دریافتی غیرزبانی دیگر را بر عهده دارد. با آزمایش استماع دوگانه می توان دریافت که آواهای غیرگفتاری (موسیقی، سرفه، سر و صدای ترافیک و آوای پرندگان) اغلب از طریق گوش چپ تشخیص داده می شوند (این آواها از طریق نیمکره راست، سریعتر پردازش می شوند). بنابراین، در تخصیص وظایف خاصی به مغز انسان باید گفت که نیمکره راست، آواهای غیرگفتاری را پردازش می کند و نیمکره چپ آواهای زبانی را پردازش می کند.

به هر حال، باید گفت تحقیقات جدیدتر در این زمینه نشان داده اند که تخصیص وظایف خاصی به دو نیمکره مغز باید بیشتر مربوط به نوع «پردازش» باشد تا به «داده هایی» که پردازش می شوند. در واقع، تمایز واقعی (حداقل در مورد بیشتر افراد بزرگسال، راست دست و تک زبانه در ایالات متحده آمریکا) بین پردازش

تحلیلی^۱ است که در «نیمکرهٔ چپ مغز» انجام می‌پذیرد و پردازش کلی^۲ که در «نیمکرهٔ راست مغز» صورت می‌گیرد.

دورهٔ بحرانی^۳

اختصاص نیمکرهٔ چپ به زبان، اغلب به جانبی‌شدگی (یکسویه‌شدگی) توصیف شده است. چون کودک انسان مجهز به زبان از مادر زاده نمی‌شود، چنین تصور کرده‌اند که فرایند جانبی‌شدگی در اوایل کودکی شروع می‌شود و همزمان با دوره زبان‌آموزی است. عقیدهٔ عمومی بر این است که در طول دوران کودکی (تا سن بلوغ) دوره‌ای وجود دارد که در آن، مغز انسان بیشترین آمادگی را برای «پذیرش» و یادگیری یک زبان خاص دارد. این دوره را دورهٔ بحرانی نامیده‌اند. اگر کودک بنا به دلایلی نتواند در این دوره موفق به فراگیری زبان شود، در دوره‌های بعد با مشکلات زیادی برای یادگیری زبان روبرو خواهد شد. در سالهای اخیر، به دلیل موقعیتهای نامساعد، بینشی نسبی پیدا کرده‌ایم نسبت به آنچه در هنگام همراه نبودن فرایند جانبی‌شدگی مغز با داده‌های زبانی صورت گرفته است.

جنی^۴

در سال ۱۹۷۰، کودکی به نام جنی در بیمارستان کودکان لس‌آنجلس پذیرفته شد. او سیزده سال داشت و بیشتر عمر خود را در حالی که به یک صندلی بسته شده بود، در یک اتاق کوچک سپری کرده بود. پدر این کودک تحمل سروصدا را نداشت و هر بار که این کودک سروصدایی می‌کرد، از پدرش کتک می‌خورد. در اتاق جنی، نه رادیو وجود داشت و نه تلویزیون، و تنها انسانی که با او تماس داشت مادرش بود که به او اجازه داده بودند فقط برای چند دقیقه نزد جنی برود و به او غذا بدهد. جنی تمام زندگی‌اش را با محرومیت جسمی، حسی، اجتماعی و احساسی گذرانده بود.

1. analytic processing

2. holistic processing

3. critical period

4. Genie

همانطور که انتظار می‌رود، جنی وقتی که برای نخستین بار تحت مراقبت قرار گرفت، از به کار بردن زبان عاجز بود؛ با وجود این، بعد از مدت کوتاهی، به گفتار دیگران پاسخ می‌داد و سعی می‌کرد تا صداها را تقلید کند. جنی تا حدی موفق به گسترش توانایی تکلم و درک زبان انگلیسی شده بود و این امر مدرکی است در برابر این تصور که می‌گویند فراگیری زبان بعد از دوران بحرانی به هیچ وجه مبسر نمی‌شود. براساس یک نظریه قوی، فرایند جانبی شدگی تا دوره بلوغ کامل می‌شود و فراگیری زبان بعد از آن، با مشکلاتی فایق نیامدنی روبرو می‌گردد. از دیدگاه این نظریه، بخشی از نیمکره چپ مغز در دوران کودکی آماده پذیرش «برنامه زبانی»^۱ است و اگر در این دوران هیچ برنامه‌ای به این بخش از مغز داده نشود (مورد جنی)، این توانایی از دست می‌رود.

آزمایشهایی که در مورد جنی صورت گرفته‌اند نشان می‌دهند که او هیچگونه آمادگی در نیمکره چپ مغزش نداشت؛ با این تفاسیر، او چگونه توانسته است، حتی به گونه‌ای محدود، یادگیری زبان را آغاز کند؟ همین آزمایشها نشان داده‌اند که جنی از نیمکره راست مغزش برای عملکردهای زبانی استفاده می‌کرده است. در آزمایشهای استماع دوگانه مشخص شد که جنی، تا حد زیادی، از مزیت گوش چپ در مورد نشانه‌های زبانی و غیرزبانی برخوردار بوده است. این کشفیات نشان می‌دهند که یک مکان منحصر بفرد برای تواناییهای زبانی وجود ندارد. همچنین یافته‌های مذکور می‌توانند توجیه‌کننده این امر باشند که بسیاری از افراد مبتلا به آسیبهای زبانی ناچیز (با از دست دادن زبان به طور موقت)، می‌توانند به درجات مختلف، تواناییهایشان را در به کارگیری زبان، دوباره به دست آورند.

هنگامی که جنی در حال فراگیری زبان بود، بسیاری از «مراحل» اولیه را مشابه با کودکان زبان آموز عادی پشت سر گذاشت. فصل آینده به بررسی این مراحل اختصاص خواهد داشت.

پرسشها

۱. اسامی سه ناحیه از مغز که عموماً از نظر ارتباطشان با عملکردهای زبانی مدنظر قرار دارند چیست؟
۲. «زبان پریشی» چیست؟
۳. در آزمایش «استماع دوگانه» چه روی می دهد؟
۴. در بخشهای مختلف مغز، چه مشخصاتی برای تشخیص انواع صداها (در مورد اکثر افراد) کشف شده اند؟
۵. چرا در ارتباط با تصورات موجود درباره نواحی زبانی خاص در مغز انسان، مورد جنی اینقدر مورد توجه است؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) ادعا شده است که در مالا پروپیزم، از نظر آوایی، الگوی مشابهی بین صورت خطا و صورت مورد نظر وجود دارد. در زیر مثالهایی از فی و کاتلر^۱ (۱۹۷۷) برای حمایت از این ادعا آورده شده اند. آیا می توانید مشخصه های مشابهی را (آوای آغازین، تعداد هجاها، آواهای پایانی و مانند آن) که صورتهای خطا و صورتهای مورد نظر را به یکدیگر مرتبط می کنند، تعیین کنید؟ آیا موارد اختلافی در آنها مشاهده می شود؟

صورت مورد نظر	صورت خطا	صورت مورد نظر	صورت خطا
terminology	technology	before	below
equivalent	equivocal	emulate	emanate
precipitate	participate	photographic	photogenic
error	area	confusion	conclusion
radiator	radio	signal	single
appointment	apartment	magician	musician

ب) در زیر دو نمونه از انگلیسی گفتاری که گویشوران انگلیسی زبان تولید

کرده‌اند، آورده شده است. خطاهای موجود در هر نمونه را شناسایی کنید و بگویید که چه عاملی احتمالاً باعث به وجود آمدن آنها شده است؟

(i) "I forget to talker, what, where the name of the police I told where the place there, we wert in on the job"

(ii) "Well, I was looking for a spooop soon, oh God, a what? A soup spoon, I mean, and what did I say? Isn't that weird?"

ج) از یک بیمار زبان پریش خواسته شد تا کلمه‌های سمت چپ مثالهایی را که در زیر آورده شده است بخواند. آنچه او عملاً به زبان آورد، در سمت راست نشان داده شده است. آیا الگوی خاصی در این خطاها مشاهده می‌شود؟ آیا این پدیده در مورد شیوه احتمالی انبارشدن کلمه‌ها در مغز انسان ما را راهنمایی می‌کند؟ (شما می‌توانید نتایج خود را با نتایج کار آلپرت و فائل^۱، ۱۹۸۱، مقایسه کنید. این مثالها از کار آنها گرفته شده و مقاله آنها در منابع آخر کتاب ذکر گردیده است.)

binocular - "telescope"

Commerce - "business"

apricot - "peach"

applause - "audience"

saddle - "stirrup"

element - "substance"

victory - "triumph"

anecdote - "narrator"

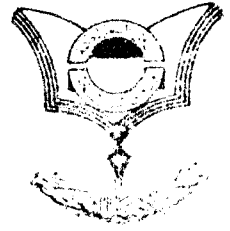
د) نمونه‌های زیر را گویشورانی به زبان آورده‌اند که به نوعی زبان پریشی مبتلایند. هر دوی این نمونه‌ها یک صحنه را توصیف می‌کنند. آیا می‌توانید حدس بزنید که هر کدام از آنها چه نوع زبان پریشی دارد؟ دلیلتان را بیان کنید.

(i) "water ... man, no woman ... child ... no, man ... and girl ... oh dear ... cupboard ... man, falling ... jar ... cakes ... head ... face ... window ... tap"

(ii) "well, it's a ... it's a place, and it's a ... girl and a boy, and they've got obviously something which is made, some ... some ... made ... it's just beginning".

منابعی برای مطالعه بیشتر

توضیحات مقدماتی در مورد رابطه بین زبان و مغز، در کتاب Bayles (1984) یا Geschwind (1972) آورده شده است. بررسیهای تخصصی تری که در عین حال قابل فهم نیز هستند، در کتاب Brookshire (1978) یا Caramazza & Berndt (1982) دیده می شوند. یکی از واضحترین توضیحات در مورد نظریه منطقه بندی مغز، در کتاب Geschwind (1979) آورده شده است. Penfield & Roberts (1959) توضیح کامل و مفصلی از تحقیقاتشان عرضه کرده اند. کار Weisenberg & McBride (1964) مجموعه ارزشمندی از گزارشهای موردی در زمینه زبان پریشی است. در مورد پدیده «نوک زبان»، به کتاب Brown & McNeill (1966) نگاه کنید، در مورد «مالا پروپیزم» کار Fay & Cutler (1977) را مورد مطالعه قرار دهید و در مورد «لغزهای زبانی» به شرح خلاصه Fromkin (1973) مراجعه کنید یا برای مطالعه مجموعه کارهای جامعتری در این زمینه، به کتابی که وی در ۱۹۷۳ ویرایش کرده است رجوع کنید. Kimura (1973) آزمایشهای استماع دوگانه را توصیف کرده و Curtiss (1977) در مورد جنی توصیفهایی آورده است.



فصل پانزدهم

فراگیری زبان اول^۱

کودک: پدر، اون یکی قاشق دیگه رو می خوام.
پدر: منظورت اینه که قاشق دیگه رو می خوای.
کودک: بله، من اون یکی قاشق دیگه رو می خوام.
پدر: می تونی بگی «قاشق دیگه»؟
کودک: اون یکی ... قاشق ... دیگه.
پدر: بگو «قاشق».
کودک: قاشق.
پدر: «دیگه».
کودک: دیگه.
پدر: «قاشق دیگه».

کودک: قاشق ... دیگه. حالا اون یکی قاشق دیگه رو به من می دی؟

مارتین برین^۲ (۱۹۷۱)

فراگیری زبان اول از نظر سرعتی که در این پدیده وجود دارد، قابل توجه است. کودک

1. first language acquisition

2. Martin Braine

در هنگام ورود به مدرسه ابتدایی می‌تواند کاملاً ماهرانه از زبان استفاده کند و او این کار را با یک نظام ارتباطی انجام می‌دهد که هیچ موجود دیگری یا کامپیوتری نمی‌تواند به پای او برسد. سرعت فراگیری و عملی بودن آن بدون یک دستورالعمل معین، برای تمامی کودکان - صرف نظر از مشکلات بزرگی که در گستره وسیعی از عوامل اجتماعی و فرهنگی وجود دارد - منتهی به این باور می‌شود که یک استعداد «مادرزاد»^۱ در نوزاد انسان برای یادگیری زبان وجود دارد. می‌توانیم از این با عنوان «استعداد زبانی»^۲ انسان یاد کنیم؛ استعدادی که همانند موهبتی به هر نوزادی بخشیده شده است؛ ولی به هر حال، این استعداد به تنهایی کافی نیست.

لازمه‌های اصلی

کودک در حال رشد، در دو سه سال اول زندگی‌اش برای به جریان انداختن «استعداد زبانی» خود در مورد یک زبان خاص (انگلیسی)، احتیاج به تبادل کلامی با سایر به کار برندگان آن زبان دارد. ما قبلاً در مورد جنی در فصل چهاردهم گفته بودیم که کودکی که نمی‌شنود یا به او اجازه به کار بردن زبان داده نمی‌شود، هیچ زبانی را یاد نخواهد گرفت. همچنین در فصل سوم بر اهمیت «انتقال فرهنگی» تأکید کرده بودیم و به موجب آن دانستیم که زبانی را که یک کودک فرا می‌گیرد، به طور ژنتیک به او به ارث نمی‌رسد، بلکه در محیط زبانی خاصی به دست می‌آید. در ضمن، کودک باید از نظر جسمی قادر به ارسال و دریافت نشانه‌های آوایی یک زبان باشد. تمام نوزادان در ماه‌های اولیه زندگی‌شان صداهایی شبیه به cooing و babbling تولید می‌کنند، ولی در مورد کودکانی که به طور مادرزاد ناشنوا هستند، این کار بعد از شش ماه متوقف می‌شود. بنابراین، کودک برای صحبت کردن به یک زبان، باید قادر به شنیدن آن زبان در حین به کار بردن آن باشد، ولی شنیدن آواهای زبانی به تنهایی کافی نیست؛ زیرا یکی از موارد گزارش شده نشان داده است که کودکی با شنوایی عادی و با والدین ناشنوا که او را در

1. innate

2. language - faculty

معرض برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی قرار داده بودند، سرانجام نتوانست به انگلیسی تکلم کند یا آن را بفهمد. چیزی را که این کودک در حدود سه سالگی به طور مؤثری فراگرفت، زبان اشاره‌ای آمریکایی بود که آن را در تبادل زبانی با والدینش به کار می‌برد. به نظر می‌رسد لازمه اصلی در فراگیری زبان، فرصتی باشد که در آن، تبادل زبانی با دیگران صورت گیرد.

مراحل زمانی فراگیری^۱

تمام کودکان عادی، بدون در نظر گرفتن فرهنگهای متفاوت، زبان را تقریباً به طور همزمان فرامی‌گیرند و این فراگیری اصولاً در طول مراحل زمانی مشابهی صورت می‌گیرد. چون می‌توانیم همین مسأله را در مورد نشستن، ایستادن، راه رفتن، استفاده از دستها و بسیاری از فعالیتهای جسمی دیگر نیز مطرح کنیم، بنابراین می‌توانیم بگوییم که مراحل زمانی فراگیری زبان نیز همانند تکامل مهارتهای حرکتی، دارای منشأ زیست‌شناختی است. برخی بر این باورند که این مراحل زمانی زیست‌شناختی با رشد کامل مغز نوزاد و فرایند جانبی شدگی پیوند محکمی دارد. اگر یک برنامه زیست‌شناختی کلی زیربنای فراگیری زبان باشد، آن برنامه قطعاً متکی بر تأثیر متقابل بسیاری از عوامل اجتماعی محیط کودک خواهد بود. می‌توان کودکی را تصور کرد که در مراحل مختلف سالهای اولیه زندگی‌اش، توانایی زیستی دارد تا بتواند از عهده تشخیص داده‌های مختلف زبانی برآید. چیزی که پس از این، «توانایی» فراگیری به آن نیازمند است، دریافت مداوم داده‌های زبانی است که از طریق آنها بتوان قواعد خاص یک زبان را دریافت. برطبق این نظر، به کودک به عنوان موجودی نگریسته می‌شود که زبان را به طور فعال با دریافتن قواعد آن از مطالبی که می‌شنود کسب می‌کند و سپس آن قواعد را در مورد مطالبی که می‌خواهد بگوید به کار می‌برد.

چند مناقشه

ما در بحثمان در مورد لازمه‌های اصلی و برنامه دخیل در فراگیری زبان اول به موضوعاتی اشاره کردیم که اغلب مورد بحث کسانی هستند که دربارهٔ زبان کودک بررسی و مطالعه می‌کنند؛ برای مثال، مطالعاتی وجود دارند که نشان می‌دهند محیط اولیهٔ کودک از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر، به طور چشمگیری تغییر می‌کند؛ در نتیجه، ممکن است نتایج تحقیق در مورد فرایند یادگیری در فرهنگ گویشوران انگلیسی طبقهٔ متوسط، با نتایج تحقیق در مورد سایر فرهنگها مطابقت نداشته باشد. همچنین مجادلهٔ مهمی در مورد «ذاتی بودن»^۱ وجود دارد. به عقیده نوآم چامسکی (۱۹۸۳)، باید تکامل زبانی را «رشد زبانی» توصیف کرد، زیرا «اندام زبانی»^۲ نیز مانند سایر اندامهای بدن رشد می‌کند. ظاهراً این نظریه اهمیتی را که دیگران برای محیط و تجربه در تکامل زبانی کودک قایل هستند، ناچیز شمرده است. مورد نزاع در نظریه او این است که فرایند زبان‌آموزی بشر، تا چه اندازه به طور ژنتیک از قبل تعیین شده است.

موضوع مورد بحث دیگر منتهی به این نکته می‌شود که ما باید چه دیدگاهی دربارهٔ تولید زبانی کودکان نارس داشته باشیم. برای مثال، دیدگاه یک زبان‌شناس متمرکز بر توصیف گفتار کودک به وسیلهٔ واحدهای واجی و نحوی معین است، ولی دیدگاه یک کودک در مورد آنچه در مراحل مختلف می‌شنود و بیان می‌کند، ممکن است براساس واحدهای کاملاً مختلفی باشد؛ مثلاً این گفته [dùkədæɪt] که ممکن است برای کودک یک واحد منفرد محسوب شود، برای یک محقق علاقه‌مند به فراگیری انواع فعل توسط کودکان، می‌تواند به عنوان سه واحد مجزا، یعنی *Look at that*، به حساب آید.

خوب است این مطالب را در ضمن مطالعهٔ این فصل به خاطر بسپارید؛ زیرا به احتمال زیاد، با ادامهٔ این تحقیق و روش‌ترشدن این موضوع پیچیده، بعضی از مفاهیم معیار و تحلیلهایی که در اینجا به عنوان جنبه‌های اصلی زبان کودک ارائه شده‌اند، مورد اعتراض و جرح و تعدیل قرار می‌گیرند.

گفتار مربی^۱

در شرایط عادی، در فرهنگهای غربی، بزرگترها با رفتار متعارف در محیط خانه، به کودکان در فراگیری زبان کمک می‌کنند. بزرگترها (مادر، پدر، مادر بزرگ و پدر بزرگ) نوباوگان را مانند یک فرد بزرگسال مورد خطاب قرار نمی‌دهند و در گفتار آنها جمله‌هایی مثل:

Well, John Junior, shall we invest in blue chip industrials, or would grain futures offer better short term prospects?

مشاهده نمی‌شود، بلکه گفتار آنها بیشتر شبیه به این جمله است:

Oh, goody, now Daddy push choo - choo?

سبک گفتاری ساده شده‌ای را که یک شخص با صرف وقت زیاد برای تبادل گفتاری با کودک نارس به کار می‌برد، گفتار مربی نامیده‌اند. از مشخصه‌های این نوع گفتار، وجود سؤالهای پیاپی است که اغلب با آب و تاب زیادی در آهنگ جمله ادا می‌شوند. این نوع گفتار، در مراحل اولیه زبان آموزی، به بسیاری از صورتهای گفتار کودک یکپارچگی می‌بخشد. این صورتهای ساده شده‌ای مثل *tummy* و *nana* هستند، یا کلمه‌هایی که از تکرار آواهای ساده برای چیزهایی که در محیط اطراف کودک قرار دارند به وجود می‌آیند؛ کلمه‌هایی مثل *wawa*، *poo - poo* و *choo - choo*.

با کنار هم گذاشتن بسیاری از گفته‌های مربی، نمونه‌ای از ساخت مکالمه‌ای درست می‌شود که ظاهراً به نقش تبدلی کودک اختصاص دارد و این در زمانی است که کودک هنوز نمی‌تواند در مکالمه مشارکت کند. اگر به گفتار مادری با کودک دوساله‌اش بدانگونه بنگریم که گویی دو نفر در آن مکالمه شرکت دارند، این نوع ساخت برایمان مسجّل خواهد شد. (مثال زیر از اندرسن^۲ و دیگران - ۱۹۸۴ - آورده شده است.)

مادر: اینم فنجون چای تو

کودک: (فنجان را برمی‌دارد)

1. caretaker speech

2. Anderson

مادر: تو اونو درست می خوری

کودک: (وانمود می کند که دارد می خورد)

مادر: خوبه، نه؟

کودک: (تصدیق می کند)

مادر: مامانم داره چاشمو می خوره؟

کودک: (تصدیق می کند)

مادر: منم چای خودمو می خورم

ساخت ساده جمله ها و تکرارهای فراوان از خصوصیت های گفتار مربی هستند. اگر کودک واقعاً در مرحله برنامه ریزی یک نظام آوایی و ترکیب کردن کلمه ها باشد، این الگوهای ساده که از طریق تبادل گفتاری با بزرگترها به وجود آمده اند، می توانند برای او راهنمای خوبی در زمینه سازماندهی ساختهای اصلی باشند. بعلاوه، مشاهده شده است که گفتار کودکانی که به طور منظم در تبادل گفتاری شرکت جسته اند، تغییر کرده است و هرچه کودک بیشتر زبان را به کار می برد، گفتار او نیز ماهرانه تر می شود. در فرایند زبان آموزی چند مرحله شناسایی شده است.

مراحل پیش زبانی^۱

آواهای پیش زبانی دوران اولیه زبان آموزی کودک را آواهایی مانند babbling و cooing تشکیل می دهند. دوره زمانی بین سه تا ده ماهگی معمولاً با سه مرحله تولید آوا در خزانه آوایی رو به رشد کودک مشخص شده است. نخستین آواهای قابل تشخیص، آوای cooing است که در تولید آنها عموماً همخوانهای نرمکامی مثل [k] و [g] و همچنین واکه های افراشته مثل [i] و [u]، دیده می شوند. این آواها که عموماً تا سه ماهگی شنیده می شوند، با آواهای گفتار مامان و بابا بسیار متفاوت هستند. در حدود شش ماهگی، معمولاً کودک می تواند بنشیند و تعدادی از واکه ها و

همخوانهای مختلف، مثل سایشی‌ها و خیشومی‌ها را تولید کند. آواهای این مرحله را *babbling* می‌نامند که ممکن است شامل آواهای هجا ماندی مثل *mu* و *da* نیز بشوند. بعد از این مرحله، یعنی در حدود نه ماهگی، در تولید ترکیبات واکه‌ای و همخوانی، الگوهای آهنگینی مشاهده می‌شود. هنگامی که کودک شروع به ایستادن می‌کند، یعنی در حدود ده تا یازده ماهگی، می‌تواند با آواسازی حالات و توجه خاص خود را نشان دهد. این مرحله جدید *babbling* تا حد زیادی با «بازی با آواها» و تلاش برای تقلید همراه است. بعضی از روانشناسان گفته‌اند که این مرحله آواسازی «پیش‌زبانی»، کودک را برای پذیرش نقش اجتماعی گفتار آماده می‌کند؛ زیرا والدین در برابر آواهای *babbling* کودک، اگرچه باهم ناسازگار باشند، طوری عکس‌العمل نشان می‌دهند که گویی کودک آنها در تبادل اجتماعی مشارکت دارد.

در اینجا باید یک نکته احتیاطی را ذکر کنیم. کسانی که در زمینه زبان کودک تحقیق و بررسی می‌کنند، در مورد سن کودک مورد مطالعه دقت خاصی نشان می‌دهند. آنها با دقت زیاد به این مطلب اشاره می‌کنند که بین کودکان، در سنی که مشخصه‌های خاصی از تکامل زبانی در آنها پدیدار می‌گردد، تفاوت‌های مهمی وجود دارد؛ بنابراین، باید همیشه عبارتهایی نظیر «تأشش ماهگی» یا «تا دو سالگی» را در توصیف مراحل تکاملی کودک، عباراتی تقریبی تلقی کنیم که در مورد کودکان مختلف متغیر هستند. روی هم رفته، ما در همان زمان که برای توجه کلی مراحل تقریبی رشد تلاش می‌کنیم، تجربه‌های کاملاً فردی را نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مرحله تک - کلمه‌ای یا مرحله جمله واژه‌ای^۱

از سن دوازده تا هجده ماهگی، در گفتار کودکان تولید انواع گفته‌های تک‌واحدی مشاهده می‌شود. این دوره را چنانکه مرسوم است، «مرحله تک - کلمه‌ای» نامیده‌اند؛ زیرا در این مرحله، کودک برای گفتن هر چیز که روزانه با آن سروکار دارد، از تک - کلمه‌ها استفاده

1. one - word or holophrastic stage

می‌کند: *cup* و *cat* ، *cookie* ، *milk* . صورت‌هایی مثل [ʌsæ:] ممکن است در موقعیتهایی به کار روند که کودک دارد عبارت *what's that* را به زبان می‌آورد؛ بنابراین، نام «تک کلمه‌ای» برای این مرحله ممکن است گمراه کننده باشد. اصطلاحاتی مانند «تک واحد»^۱ یا «صورت - واحد»^۲ دقیقتر به نظر می‌رسند، یا اگر معتقد باشیم که کودک عملاً این صورتها را به عنوان جمله یا عبارت به کار می‌برد، آنوقت می‌توانیم از اصطلاح جمله واژه‌ای (یک صورت واحد که به عنوان یک عبارت یا جمله عمل می‌کند) استفاده کنیم.

کودکان در عین حال که بسیاری از صورت‌های تک - واحدی را برای نامیدن اشیاء به کار می‌برند، می‌توانند آن صورتها را در موقعیتهایی تولید کنند که نشاندهنده گسترش کاربرد آنهاست؛ مثلاً ممکن است کودک از یک تختخواب خالی، نام خواهرش را که معمولاً در آن می‌خوابد استنباط کند، حتی در هنگامی که خواهرش آنجا نیست. در طول این دوره، کودک احتمالاً قادر به نامیدن برخی از اسامی مثل کارن و تختخواب هست، ولی هنوز قادر نیست صورتها را در کنار یکدیگر بگذارد و عبارتهای پیچیده تری تولید کند. مسلماً این توقع زیادی است، آن هم از کسی که در هنگام راه رفتن تلو تلو می‌خورد و از پله‌ها عقب عقب و با دست و پا پایین می‌آید.

مرحله دو کلمه‌ای^۳

این دوره، بسته به اینکه چه مواردی را وقوع دو کلمه مجزا به حساب آورند، می‌تواند از حدود هجده تا بیست ماهگی آغاز شود. هنگامی که طفل دو ساله می‌شود، ترکیبات گوناگونی مثل *cat bad* و *mommy eat* ، *baby chair* در گفتار او پدیدار می‌گردند. تعبیر بزرگترها از چنین ترکیباتی، مسلماً تا حد زیادی بستگی به بافتی دارد که ترکیبات مذکور در آنها به کار رفته‌اند؛ مثلاً بر حسب بافتهای مختلف، عبارت *baby chair* را می‌توان یک عبارت ملکی (*this is baby's chair*)، یک تقاضا (*put baby in chair*) یا

یک جمله خبری (baby is in the chair) به شمار آورد. قصد واقعی کودک از برقراری ارتباط به وسیله چنین عبارتهایی، هرچه باشد، نتیجه مفید کار او این است که بزرگترها طوری با او رفتار می‌کنند که گویی ارتباط برقرار شده است؛ یعنی کودک نه تنها گفتار را تولید می‌کند، بلکه با عکس‌العملی نیز روبرو می‌شود که اثبات می‌کند گفته او «نتیجه بخش» بوده است. کودک در سن دو سالگی دارای واژگانی با بیش از پنجاه کلمه می‌شود و برای مربی خود، مخاطبی جالب به حساب می‌آید.

گفتار تلگرافی^۱

کودک بین دو تا سه سالگی گفته‌های بیشتری را ادا می‌کند که می‌توان آنها را به گفته‌های چند کلمه‌ای طبقه‌بندی کرد. مشخصه بارز این زنجیره‌ها دیگر در تعداد کلمات نیست، بلکه در گوناگونی صورتهای کلماتی است که کم‌کم پدیدار می‌شوند. در میان این صورتهای سلسله تکواژهای تصریفی به کار برده شده از همه جالبتر است. قبل از این تکامل مرحله‌ای وجود دارد که آن را گفتار تلگرافی نامیده‌اند. مشخصه این نوع گفتار، زنجیره‌هایی از تکواژهای قاموسی به صورت عبارتهایی مانند *Andrew want ball*، *cat drink milk* و *this shoe all wet* است. تا این مرحله، کودک توانایی جمله‌سازی را در خود به وجود آورده است و می‌تواند صورتهای را به طرز صحیحی منظم کند. در همان حال که این نوع گفتار تلگرام‌مانند تولید می‌شود، برخی تصریفهای دستوری در بعضی از کلمات ظاهر می‌شوند و حروف اضافه ساده‌ای (on و in) نیز پدیدار می‌گردند. در حدود دو و نیم سالگی، واژگان کودک سرعت گسترش می‌یابد و کودک عملاً بیشتر حرف می‌زند. سایر فعالیت‌های جسمی کودک مانند دویدن و پریدن نیز در این دوره عملی می‌شوند. در حدود سه سالگی، واژگان او به صد کلمه افزایش می‌یابد و تلفظ او نیز به تلفظ بزرگترها شبیه‌تر می‌شود، به طوری که اطرافیان کودک باید بپذیرند که این موجود کوچک هم می‌تواند واقعاً صحبت کند.

1. telegraphic speech

فرایند فراگیری^۱

با گسترش دانسته‌های زبانی کودک، اغلب فرض بر این گذاشته می‌شود که دیگران به نحوی زبان را به کودک «می‌آموزند». ظاهراً این دیدگاه آنچه را کودک در عمل انجام می‌دهد، ناچیز می‌پندارد. در مورد اکثر کودکان، هیچکس طرز عمل و چگونگی صحبت کردن به یک زبان خاص را به آنها نمی‌آموزد. همچنین، ما نباید سر کودک را محفظه‌ای کوچک و تهی مجسم کنیم که بتدریج از کلمه‌ها و عبارتها پر می‌شود. یک دیدگاه واقع‌بینانه‌تر، کودکان را به طور فعالی در به وجود آوردن راههای ممکن برای استفاده از زبان به وسیله آنچه گفته می‌شود، دخیل می‌داند. در اینصورت، تولید زبانی کودک بیشتر از نوع آزمودن و محک زدن ساختهاست برای اینکه مناسب یا نامناسب بودن آنها را دریابد. اینکه کودک زبان را صرفاً از طریق فرایند تقلید مداوم (و طوطی‌وار) از گفتار بزرگتر یاد می‌گیرد، امری نامحتمل به نظر می‌رسد. مسلماً کودک گونه‌هایی از گفتار بزرگترها را تقلید می‌کند و در این مرحله، تعداد زیادی کلمه از گفتار آنها می‌گیرد، ولی بسیاری از انواع عبارتها در گفتار کودکان دیده می‌شوند که بزرگترها آنها را تولید نمی‌کنند.

به نظر نمی‌رسد که «غلط‌گیری» بزرگترها تعیین‌کننده چگونگی گفتار کودکان باشد. ظاهراً بسیاری از مکالمه‌های کوتاه و سرگرم‌کننده‌ای که در آنها بزرگترها سعی بر تصحیح گفتار کودکان داشته‌اند، نشاندنده بی‌فایده بودن این کار است. یک نمونه از این مکالمه‌ها در آغاز این فصل آورده شده است. حتی وقتی که کار تصحیح با دقت بیشتر انجام داده می‌شود، کودک به جای به کار بردن صورت صحیحی که بزرگترها تکرار می‌کنند، صورتی را که خود ساخته است به کار می‌برد. به مکالمه زیر که از کازدن^۲ (۱۹۷۲) نقل گردیده توجه کنید. در این مکالمه، کودک چهار ساله نه از گفتار بزرگتر تقلید می‌کند و نه تصحیح او را می‌پذیرد.

Child: *My teacher holded the baby rabbits and we patted them*

1. acquisition process

2. Cazden

Mother: *Did you say your teacher held the baby rabbits?*

Child: *Yes*

Mother: *What did you say she did?*

Child: *She holded the baby rabbits and we patted them*

Mother: *Did you say she held them tightly?*

Child: *No, she holded them loosely*

عاملی که به نظر می‌رسد در فرایند فراگیری مهم باشد کاربرد عملی ترکیبات آواها و کلمه‌هاست؛ چه در تبادل با دیگران و چه در بازی با کلمه‌ها در تنهایی. یک نوار ضبط شده از گفتار کودکی دو ساله که تنها در تختخواب خوابیده است، بازی با کلمه‌ها و عبارتها را به این صورت نشان می‌دهد: *I go dis way ... way bay ... baby do dis bib ... dere ... bib ... all bib* (نقل از ویر^۱، ۱۹۶۶). این نوع تمرین در تکامل دانسته‌های زبانی کودک، عامل مهمی به نظر می‌رسد. جزئیات این تکامل که پس از مرحله گفتار تلگرافی روی می‌دهد، در بسیاری از مطالعات، به وسیله آن دسته از عناصر زبانی که به‌طور منظم و به‌صورت جریان یکنواخت گفتار از دهان این موجود کوچک و پر حرف بیرون می‌آید شناسایی می‌شود.

واژه‌شناسی

کودک در حدود سه سالگی، مرحله گفتار تلگرافی را پشت سر می‌گذارد و بر تعدادی از تکواژهای تصریفی مسلط می‌شود که نشاندهنده نقش دستوری اسمها و فعلها هستند. معمولاً اولین تکواژ تصریفی که در گفتار کودک ظاهر می‌شود، صورت *-ing* است که در عبارتهایی مثل *cat sitting* و *mommy reading book* مشاهده می‌گردد. سپس تکواژ صورتهای جمع باقاعده، یعنی *-s*، بروز می‌کند؛ مثل *boys* و *cats*. فراگیری این صورت اغلب با فرایند تعمیم افراطی^۲ همراه است. کودک به قاعده افزودن *-s* برای تشکیل صورتهای جمع، تعمیم افراطی می‌دهد و درباره صورتهایی مثل *mans* و *foots* صحبت

1. Weir

2. overgeneralization

می‌کند. بعد وقتی که او با تلفظ دیگری از تکواژ جمع مواجه می‌شود، یعنی از آن نوع که در *houses* به کار رفته (پسوندها [əz])، به کاربرد این تکواژ نیز تعمیم افراطی می‌دهد و صورت‌هایی مثل *boyses* و *footeses* در گفتار او ظاهر می‌شوند. در همان دوره‌ای که تعمیم افراطی در گفتار کودک بروز می‌کند، بعضی از کودکان برای مدتی صورت صحیح اسم‌های بی‌قاعده را استعمال می‌کنند، ولی بعد دوباره قانون کلی را در مورد این صورت‌ها به کار می‌برند و در نتیجه عبارت‌هایی مثل *two feets*، *some mens* یا حتی *two feetses* تولید می‌شوند.

به کار بردن پایانه تصریفی ملکی، یعنی *'s* در عبارت‌هایی مثل *girl's dog* و *Mummy's book*، و صورت‌های مختلف فعل *to be* مثل *are* و *was* نیز در این دوره ظاهر می‌شود. در ضمن، همزمان با کاربرد صورت‌هایی مثل *was*، صورت‌های دیگری مثل *went* و *came* نیز به کار می‌رود. اینها صورت‌های بی‌قاعده‌ی زمان گذشته هستند که انتظار نمی‌رود قبل از صورت‌های باقاعده ظاهر شوند، ولی ظهور آنها قبل از تصریف افعال با *-ed* است. هنگام بروز صورت‌های باقاعده‌ی زمان گذشته (*played* و *walked*)، صورت‌های بی‌قاعده به طور جالبی برای مدتی ناپدید شده، جای آنها را تعمیم افراطی با نمونه‌هایی مثل *goed* و *comed* پر می‌کند. اغلب، برای یک مدت، بی‌نظمی خفیفی حاکم است؛ مثل افزودن پسوند تصریفی *-ed* به هر چیز و تولید صورت‌های ناهنجاری مثل *walkeded* و *wented*. همانطور که در مورد صورت‌های جمع نیز صادق است، کودک معمولاً بعد از چهار سالگی تلاش می‌کند تا دریابد که کدامیک از صورت‌ها باقاعده و کدامیک بی‌قاعده است. سرانجام، نشانه‌ی باقاعده‌ی سوم شخص مفرد زمان حال افعال، یعنی *-s*، نمود می‌یابد. این پدیده، اول در مورد افعال کامل (*looks* و *comes*) و سپس در مورد افعال کمکی (*has* و *does*) صورت می‌گیرد.

مسلماً در طول این توالیها، گوناگونیهای زیادی وجود دارد. فرد فرد کودکان ممکن است روزی صورت‌های «هنجار» و روز دیگر صورت‌های «ناهنجار» را تولید کنند. نکته‌ی مهم اینجاست که کودک در عین حال که عملاً نظام زبانی را به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط به کار می‌برد، برای فهم چگونگی کاربرد آن نظام زبانی نیز تلاش

می‌کند. برای کودک، به کاربردن صورتهایی مثل *goed* و *foots*، صرفاً وسیله‌ای است برای تلاش در گفتن چیزی که قصد بیان آن را در دوره خاصی از تکامل خود داشته است. والدین شرمساری که اصرار می‌ورزند کودک آنها چنین صورتهایی را در خانه نشنیده است، تلویحاً این مسأله را تشخیص داده‌اند که «تقلید»، عامل اصلی در زبان‌آموزی نیست.

نحو

در مطالعاتی که درباره کاربرد ساختهای نحوی به وسیله کودکان بوده‌اند، مدارک مشابهی پیدا شده که اثبات می‌کنند «تقلید» اساس گفتار کودک نیست. از یک دختر دو ساله خواسته شد تا چیزی را که می‌شنود تکرار کند. برای این کار قرار شد او به صحبت یک بزرگتر که عبارت بود از: *the owl who eats candy runs fast* گوش بدهد و بعد آن را بازگو کند. آنچه او گفت بدینصورت بود: *owl eat candy and he run fast*. مسلماً کودک فهمیده که بزرگتر چه چیزی گفته است، ولی صرفاً شیوه بیان خود را به کار برده است. مطالعات زیادی در زمینه تکامل نحو در گفتار کودکان صورت گرفته است. در اینجا ما به بررسی دو مشخصه می‌پردازیم که کاملاً مستند هستند و به نظر می‌رسد که به شیوه منظمی به دست آمده باشند. ظاهراً در شکل‌گیری و کاربرد صورتهای سؤالی و منفی، سه مرحله را می‌توان شناسایی کرد. سن کودکان در طول این مراحل کاملاً متفاوت است، ولی به نظر می‌رسد که الگوی کلی بدینصورت باشد: مرحله اول بین ۱۸ تا ۲۶ ماهگی، مرحله دوم بین ۲۲ تا ۳۰ ماهگی و مرحله سوم بین ۲۴ تا ۴۰ ماهگی. (باید تأکید کنیم که هیچ دوره سنی دقیقی را نمی‌توان به این مراحل تکاملی اختصاص داد. هر کودک به گونه‌ای خاص خود عمل می‌کند).

صورتهای سؤالی

مرحله اول در شکل‌گیری صورتهای سؤالی دو روند دارد: یکی اینکه صورتهای *wh-* دار (*who* و *where*) به آغاز عبارت اضافه شود، و دیگر اینکه بخش پایانی عبارت با

آهنگ خیزان بیان گردد. مثالهایی از این دو روش سؤالی کردن در زیر آورده شده است:

Where kitty? Where horse go? Sit chair? See hole?

در مرحله دوم، عبارتهای پیچیده تری می توانند شکل گیرند، ولی شیوه به کار بردن آهنگ خیزان همچنان ادامه دارد. شایان توجه است که در این مرحله، صورتهای *wh-* دار بیشتر به کار می روند؛ مانند:

What book name? Why you smiling?

You want eat? See me doggie?

در مرحله سوم، تغییر جای فاعل و فعل که لازمه صورتهای سؤالی در زبان انگلیسی است پدیدار می شود، ولی در صورتهای *wh-* دار تغییر جای فاعل و فعل به طور ثابت صورت نمی گیرد. در واقع، کودکان پس از ورود به مدرسه نیز هنوز ترجیح می دهند صورتهای سؤالی *wh-* دار را (خصوصاً در صورت منفی)، بر خلاف روش بزرگترها، بدون تغییر جای فاعل و فعل به کار ببرند؛ مانند:

Can I have a piece? Did I caught it?

How that opened? What did you do?

Will you help me? Why kitty can't stand up?

صورتهای منفی

در مورد صورتهای منفی، ظاهراً مرحله اول دارای روش ساده ای است که می گوید: *no* یا *not* را در اول هر عبارتی بگذارید؛ مانند:

no mitten not a teddy bear no fall no sit there

در مرحله دوم، صورتهای منفی دیگری مثل *don't* و *can't* به کار می روند و *no* و *not*، به جای اینکه در اول جمله قرار گیرند، قبل از فعل می آیند؛ مانند:

He no bite you There no squirrels

you can't dance I don't know

مرحله سوم با افعال کمکی مثل *didn't* و *won't* تکمیل می شود و صورتهای

مرحله اول از میان می‌روند. فراگیری صورت *isn't* خیلی دیر رخ می‌دهد، به طوری که بعضی از صورتهای مرحله دوم برای مدتی طولانی به کار برده می‌شوند؛ مانند:

I didn't caught it

She won't let go

He not taking it

This not ice cream

مطالعه کاربرد صورتهای منفی به وسیله کودکان، مثالهای جالبی را به دست می‌دهد که نشان می‌دهند برخی کودکان برای ساختن جمله‌های منفی، قواعد خاص خود را به کار می‌برند. یک مثال مشهور از مک نیل^۱ (۱۹۶۶) نشان‌دهنده بیهودگی تلاش مداوم بزرگترها در «تصحیح» گفتار کودکان است:

Child: *Nobody don't like me*

Mother: *No, say "nobody likes me"*

Child: *Nobody don't like me*

(این مکالمه هشت بار تکرار می‌شود)

Mother: *No, now listen carefully, say "nobody likes me"*

Child: *Oh! Nobody don't likes me.*

معناشناسی

بیشتر داستانهایی که والدین درباره گفتار اولیه کودکان (در برابر خجالت شدید او که دیگر بزرگ شده) تعریف می‌کنند مربوط به کاربرد عجیب کلمه‌هاست. به کودکی هشدار داده شد که مگسها عامل انتقال میکرب به خانه‌اند و بعد از او پرسیده شد که «میکربها» چه هستند. جواب کودک این بود: «چیزهایی که مگسها با آنها بازی می‌کنند». بنابراین، همیشه این امکان وجود ندارد تا معنیایی را که کودکان به کلمات خود نسبت می‌دهند، به طور دقیق تعیین کنیم.

به نظر می‌رسد که در مرحله جمله واژه‌ای، بسیاری از کودکان از واژگان محدود خود برای نامیدن شماری از چیزهای نامرتبط استفاده می‌کنند. کودکی عبارت «عوعو»

را برای نامیدن یک سگ به کار می‌برد و سپس از آن برای نامیدن چیزهایی مثل یک بازیچه از جنس خز یا چشمهای شیشه‌ای، یک جفت دگمه سردست و حتی دماسنج حمام استفاده کرد. ظاهراً عبارت «عوعو» برای او معنایی به مضمون «یک شیء با ذرات درخشان» داشته است. سایر کودکان اغلب معنی عبارت «عوعو» را گسترش داده، آن را برای اطلاق به گریه، اسب و گاو به کار می‌برند. این فرایند را گسترش افراطی^۱ نامیده‌اند و رایجترین الگوی آن برای کودک، گسترش افراطی معنی یک کلمه براساس تشابهات ظاهری، صدا و اندازه آن، و به میزان کمتری، براساس حرکت و شالوده آن است. بدینسان، صدای «تیک تاک»، در وهله اول، ساعت را تداعی می‌کند، ولی این عبارت می‌تواند برای صفحه مدرج دماسنج حمام یا هر صفحه مدرج گرد و عقربه‌داری به کار رود. بفرض کلمه «مگس»، براساس اندازه، احتمالاً اول برای حشره‌ها به کار برده شده و بعد برای لکه‌های کثیف و بعد حتی برای خرده‌های نان نیز از آن استفاده شده است. براساس تشابهات شالوده‌ای چیزها، کودکی عبارت *sizo* را برای *scissors* به کار برد و بعد، از آن برای نامیدن تمام اشیای فلزی استفاده کرد. تکامل معنایی در کاربرد کلمه‌ها توسط کودک، معمولاً آغاز فرایند گسترش افراطی معنایی است و پس از آن، همانطور که کودک کلمه‌های بیشتری را فرامی‌گیرد، فرایند تدریجی انحصاری کردن کاربرد کلمه‌ها نیز به دنبال می‌آید.

با وجود اینکه گسترش افراطی معنایی در تولید گفتار کودکان کاملاً مستند بوده است، ولی در درک گفتار بزرگترها، لزوماً به کار نمی‌رود. یک کودک دو ساله در هنگام صحبت کردن کلمه سیب را به تعدادی از اشیای گرد مثل گوجه فرنگی و توپ اطلاق کرد، ولی وقتی که از او خواسته شد تا از میان مجموعه‌ای از اشیای گرد، سیب را انتخاب کند، او با مشکل مواجه نشد.

یک خصوصیت جالب معناشناختی در کودکان، شیوه مرتبط کردن روابط واژگانی است. کودک، اغلب برحسب شمول معنایی، «کلمه میانی» را از یک مجموعه

دارای شمول معنایی به کار می‌برد؛ مثلاً در مجموعهٔ حیوان: سگ: سگ کوچک پشمالو، منطقی‌تر به نظر می‌رسد که از کلمهٔ عام‌تر یعنی «حیوان» استفاده شود، ولی همه مدارک نشان داده‌اند که کودکان در وهلهٔ اول کلمهٔ «سگ» را با تعمیم افراطی آن و نزدیک به مفهوم «حیوان» به کار می‌برند. این مسأله ممکن است مربوط به گرایش مشابهی در بزرگترها باشد؛ مثل وقتی که آنها با کودکان در مورد «گلها» صحبت می‌کنند (نه در مورد «گیاهان» با معنی کلی آن و نه در مورد یک گل خاص مثل «لاله»). ظاهراً کودکان روابط متضاد بین کلمه‌ها را بعد از پنج سالگی فرا می‌گیرند. در یک بررسی، وقتی که از تعدادی از کودکان دبستانی پرسیده شد: «کدام درخت بیشتر سیب دارد؟»، آنها به درختی که مملو از سیب بود اشاره کردند، ولی وقتی که از آنها پرسیده شد: «کدام درخت کمتر سیب دارد؟»، باز هم به همان درخت اشاره کردند. نتیجهٔ این بررسی نشان می‌دهد که کودکان مذکور، کلمه‌های «بیشتر» و «کمتر» را کلمه‌هایی هم معنا می‌دانند؛ نه دارای دو معنی متضاد. تمایز بین تعدادی از جفت کلمه‌ها مثل «قبل» و «بعد» و «خرید» و «فروش»، دیرتر فرا گرفته می‌شوند.

به هر حال، کودک در سالهای بعدی دوران کودکی‌اش نیز هنوز در حال فراگیری جنبه‌های مختلف زبان مادری خود است و معمولاً فرض را بر این گذاشته‌اند که او در حدود پنج سالگی، با دارا بودن واژگان فعالی که بیشتر از دوهزار کلمه را شامل می‌شود، مهمترین بخش اصلی فراگیری زبان را به اتمام رسانده است. به عقیده بعضی، بعد از این دوران، شرایط کودک برای فراگیری زبان دوم (یا زبان خارجی) مناسب است؛ با وجود این، بسیاری از نظامهای آموزشی، آموزش زبان خارجی را تا مدتها بعد از این دوره آغاز نمی‌کنند. سؤالی که همیشه پیش می‌آید این است که اگر فراگیری زبان اول اینقدر آسان است، چرا فراگیری زبان دوم تا این حد مشکل است؟ بررسی این سؤال را به فصل بعد وامی‌گذاریم.

پرسشها

۱. آیا می‌توانید دو مشخصه از گفتار مربی را نام ببرید؟

۲. به نظر شما، واژگان کودک در حدود ۲۴ ماهگی در چه حدی است و کودک در این سن به چه «مرحله‌ای» رسیده است؟

۳. در یک برنامه معمولی فراگیری زبان توسط کودک، ترتیب منظم پیدایش پسوندهای *-s*، *-ing*، *-ed* (جمع) چگونه است؟

۴. جمله‌های زیر را کودکانی با سنین مختلف به زبان آورده‌اند. حدس می‌زنید کدامیک از آنها را کودک بزرگتر گفته باشد و جواب شما براساس چه مشخصه‌هایی است؟

a) *I not hurt him*

b) *No the sun shining*

۵. در مورد فرایندی که کودک توسط آن صورتی مثل توپ را برای نامیدن سیب، تخم‌مرغ، انگور و خود توپ به کار می‌برد، از چه اصطلاحی استفاده می‌کنید؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) به این دیدگاه چامسکی (۱۹۸۳) توجه کنید:

یک موجود زنده، در تمام دوران حیات خود، از بدو تولد تا هنگام مرگ، دستخوش یک سلسله تغییرات از قبل تعیین شده می‌گردد. مسلماً رشد زبانی یکی از این تغییرات از پیش تعیین شده است. زبان، به عنوان موهبتی ژنتیکی، همطراز است با سایر موهبت‌های ژنتیکی که تعیین کننده ساخت بینایی یا دستگاه گردش خون هستند و یا تعیین می‌کنند که ما به جای بال، دست داشته باشیم.

آیا شما با این نظر موافقت می‌کنید؟ با چه مدرکی از نظر خود دفاع می‌کنید؟ (فصل دوم کتاب الیوت^۱، ۱۹۸۱، می‌تواند رهنمودهایی در این زمینه به شما بدهد).

ب) در زیر مثالهایی از گفتار کودکان در سه مرحله از فرایند یادگیری آورده شده است. ترتیب احتمالی این سه مرحله را از ابتدایی‌ترین تا پیشرفته‌ترین مرحله مشخص کنید.

Child X

Child Y

Child Z

You want eat?

Where those doges goed?

No picture in there

I can't see my book

You didn't eat supper

Where momma boot?

Why you waking me up?

Does lions walk?

Have some?

ج) کودکان نورس، همیشه کلمه‌ها را دقیقاً مانند بزرگترها به کار نمی‌برند. آیا شما می‌توانید از مثالهای زیر که تلفیقی از موقعیت و بیان هستند، الگوهایی را که کودکان دو و سه ساله در استعمال افعال به کار می‌برند تشخیص بدهید؟ (شما می‌توانید نتیجه کار خود را با کار کلارک^۱، ۱۹۸۲، که این مثالها از آن استخراج شده‌اند مقایسه کنید).

موقعیت

بیان

(wanting to have some cheese weighed)

- *you have to scale it*

(talking about getting dressed)

- *Mummy trousers me*

(not wanting his mother to sweep his room)

- *Don't broom my mess*

(putting crackers in her soup)

- *I'm crackering my soup*

(wanting a bell to be rung)

- *Make it bell*

(to mother preparing to brush his hair)

- *Don't hair me*

د) مطالب زیر مکالماتی هستند که هر دو بین یک مادر و کودک صورت گرفته‌اند. مکالمه اول در ۲۴ ماهگی و مکالمه دوم سه ماه بعد از آن بوده است. آیا می‌توانید بعضی از تغییراتی را که در توانایی کودک هنگام استعمال زبان در این دوره رخ داده است توصیف کنید؟ (این مکالمات از کتاب بلوگی^۲، ۱۹۷۰، آورده شده‌اند).

1. Eve: *Have that?*

2. M: *Come and sit over here.*

M: *No, you may not have it.*

Eve: *You can sit down by me.*

Eve: *Mom, where my tapioca?*

That will make me happy.

M: *It's getting cool. You will have it in just a minute.*

Ready to turn it.

M: *We're not quite ready to turn*

Eve: *Let me have it.*

M: *Would you like to have your lunch right now?*

Eve: *Yeah. My tapioca cool?*

M: *Yes, it's cool.*

Eve: *You gonna watch me eat my lunch?*

M: *Yeah, I'm gonna watch you eat your lunch.*

Eve: *I eating it.*

M: *I know you are.*

the page.

Eve: *Yep, we are.*

M: *Shut the door, we won't hear her then.*

Eve: *Then Fraser won't hear her too.*

Where he's going? Did you make a great big hole there?

M: *Yes, we made a great big hole in here; we have to get a new one.*

Eve: *Could I get some other piece of paper?*

منابعی برای مطالعه بیشتر

بررسیهای مقدماتی خوبی را درباره فراگیری زبان اول می توان در کتاب (Moskowitz 1978)، در فصل چهار کتاب (Aitchison 1976) یا در بخش چهار کتاب (Clark & Clark 1977) دید. کتابهای درسی استاندارد عبارتند از کتاب (Brown 1973)، کتاب (de Villiers & de Villiers 1978) و کتاب (Elliot 1981). کتاب (Peters 1983) بررسی جدیدی است که در آن سعی می شود تا نظر کودک در مورد فرایند فراگیری کشف شود. یک تحقیق بنیادی در مورد صورتهای سؤالی و منفی در گفتار کودکان، در کتاب (Klima & Bellugi 1966) آورده شده است و در مورد روش این کار، (Campbell & Wales 1970) انتقاداتی چند مطرح کرده است. (Wanner & Gleitman 1983) یک کتاب جدید تحت عنوان *state of the art*، در زمینه زبان آموزی کودک ویرایش کرده است.

فراگیری / یادگیری زبان دوم^۱

چون هیچ زبانی را نمی‌توان بدون قواعد دستوری آن فراگرفت، و از آنجا که همه زبانهای دیگر به وسیله دستور زبان تعلیم داده می‌شوند، چرا نباید زبان انگلیسی نیز به همین روش تدریس گردد. تا پیش از بیست سالگی، هرگز نمی‌توان این کار را از طریق تقلید عملی کرد. من خارجیهایی را می‌شناسم که مدت زیادی را صرف یادگیری مکالمه انگلیسی کرده‌اند و با وجود این، هنوز هم از هدف خود دور هستند؛ علت واقعی آن این است که آن را از طریق دستور یاد نگرفته‌اند.

ژوزف ایکین^۲ (۱۶۹۳)

درست است که بسیاری از کودکانی که والدین آنها به زبانهای مختلف صحبت می‌کنند، می‌توانند زبان دوم را در شرایطی شبیه به شرایط یادگیری زبان اول فراگیرند، عامه مردم بسیار دیرتر به زبان دوم رو می‌آورند. در مورد اکثر مردم، حتی بعد از سالها مطالعه، توانایی استفاده از زبان اول بندرت با توانایی زبان دوم در آنها قابل مقایسه است. در اینجا معمایی وجود دارد؛ زیرا هیچ نظام «علمی» دیگری وجود ندارد که شخص آن را در دو یا سه سالگی بهتر از پانزده یا بیست و پنج سالگی یاد بگیرد. دلایلی

1. second language acquisition/ learning

2. Joseph Aickin

چند برای شرح این معما مطرح شده‌اند و دیدگاه‌هایی ارائه گردیده‌اند که با پیروی از آنها، شخص می‌تواند در زبان دوم نیز همانند زبان اول تبخّر پیدا کند.

موانع فراگیری

بعضی از مشکلات در زمینه فراگیری زبان دوم این است که اکثر مردم در دوران نوجوانی یا بزرگسالی اقدام به یادگیری زبان دوم می‌کنند، آن هم فقط در ظرف چند ساعت در هفته در آموزشگاه (در حالی که کودک زبان را از طریق ارتباط متقابل فرا می‌گیرد)، با مشغله فراوان (کودک کار زیادی برای انجام دادن ندارد) و با یک دانش زبانی که از قبل به عنوان زبان اول برای رفع نیازهای ارتباطی خود در اختیار دارند. دلیل دیگری که البته کمتر صدق می‌کند، این است که زبان بزرگسالان به تلفظ یک زبان خاص (انگلیسی) عادت می‌کند و نمی‌تواند از عهده تلفظ آواهای جدید یک زبان دیگر (فرانسه یا ژاپنی) برآید. این باور جذّاب، هیچ گواه فیزیکی برای حمایت از خود ندارد.

شاید این مشکل عمده برای بسیاری از مردم به وسیله تمایز بین فراگیری و یادگیری توجیه شود. اصطلاح «فراگیری» در مورد زبان، دلالت دارد بر تکامل تدریجی توانایی در یک زبان از طریق استفاده از زبان مذکور به طور طبیعی و در موقعیتهای ارتباطی، ولی اصطلاح «یادگیری» در مورد فرایند آگاهانه انباشتن دانش واژگان و دستور یک زبان به کار برده می‌شود. (برای مثال، ریاضیات یاد گرفته می‌شود و فرایند فراگیری در آن دخالتی ندارد.) فعالیتهای مربوط به یادگیری، به طور سنتی در تدریس زبان در مدارس کاربرد داشته و در صورت موفقیت، منتهی به حصول دانش «درباره» زبان مورد مطالعه می‌گردیده‌است، ولی فعالیتهای مربوط به فراگیری یک زبان، آنهایی هستند که کودکان نارس و نیز کسانی که زبان دیگری را برای مدتی طولانی از طریق تبادل اجتماعی (استفاده روزمره از آن زبان) در کشوری دیگر «یاد می‌گیرند»، با آنها سروکار دارند. آنهایی که آشنایی شان با زبان دوم عمدتاً از طریق یادگیری بوده است، به اندازه آنهایی که به فراگیری روی آورده‌اند، در زبان دوم متبحر نمی‌شوند.

به هر جهت، حتی در شرایط فراگیری مطلوب نیز فقط معدودی از افراد در زبان

دوم مهارتی شبیه به گویشور بومی آن زبان به دست می‌آورند. افرادی وجود دارند که در نوشتار کاملاً خُبیره می‌شوند، ولی در گفتار به این کمال دست نمی‌یابند. نمونه‌ای از این افراد نویسنده‌ای بنام ژوزف کُنراد^۱ است که داستانهای او به ادبیات کلاسیک انگلیس راه یافته، ولی گفتار انگلیسی او شدیداً تحت تأثیر لهجه لهستانی (زبان اولش) قرار داشته است. مورد مذکور این امر را مسجّل می‌کند که بعضی از مشخصه‌های زبان دوم (واژگان و دستور) آسانتر از بعضی مشخصه‌های دیگر (واجشناسی) فرا گرفته می‌شوند. با وجود اینکه منازعه در مورد این مطلب همچنان ادامه دارد، گاهی آن را به عنوان مدرکی محسوب کرده‌اند دال بر این امر که پس از گذشتن دوره بحرانی (در حدود سن بلوغ) فراگیری زبان دیگر به طور کامل، بسیار مشکل می‌شود. در حمایت از این دیدگاه، فرایند جانبی شدن مغز (که درباره آن در فصل چهاردهم بحث شد) به عنوان یک عامل مهم مطرح شده است. می‌توانیم چنین تصور کنیم که این فرایند بر حسب «استعداد زبانی»، شدیداً تحت تأثیر مشخصه‌های زبان اول قرار گرفته است و در نتیجه برای دریافت مشخصه‌های زبان دیگر، پذیرش و انعطاف پذیری ندارد.

در مخالفت با این دیدگاه بحث شده است که دانش آموزان در اوایل نوجوانی، سریعتر و به طور مؤثرتر از کودکان مثلاً هفت ساله زبان دوم را فرا می‌گیرند. مسلماً ممکن است فراگیری زبان دوم نیازمند به ترکیبی از عوامل باشد. سن مطلوب را می‌توان بین یازده تا شانزده سالگی تعیین کرد؛ یعنی در هنگامی که «استعداد» فراگیری زبان هنوز به طور کامل محو نشده است و بلوغ مهارت‌های شناختی هنوز این فرصت را به شخص می‌دهد که به طور مؤثرتری مشخصه‌های قانونمند زبان دوم را شناسایی کند.

با وجود این، حتی در «سن مطلوب» نیز ممکن است مانع کاملاً متفاوتی بر سر راه فراگیری زبان وجود داشته باشد؛ مثلاً نوجوانان از کودکان کم سن و سال تر خجالتی‌تر هستند. اگر عنصر بی میلی و خجالت به طور شدید در هنگام تولید آواهای زبان دیگر وجود داشته باشد، این عنصر می‌تواند تمام تواناییهای جسمی و ادراکی را تحت الشعاع

قرار دهد. اگر این خودآگاهی با کمبود همفکری با فرهنگ بیگانه مربوط به زبان دوم همراه شود (هیچ آشنایی با گویشوران و فرهنگ آن زبان وجود نداشته باشد)، آنوقت تأثیرات نافذ بی میلی نسبت به تولید آواهای زبان دیگر (روسی یا امریکایی)، بشدت از فرایند فراگیری جلوگیری می‌کند. مطالبی که در زمینه فراگیری زبان دوم به وسیله کودک، نوشته شده‌اند، سرشار از مواردی هستند که در آنها کودکان بر چنین موانعی غلبه کرده‌اند. در یک بررسی جالب، گروهی از بزرگسالان که زبان دوم را فرامی‌گرفتند، با استفاده از مشروبات الکلی از میزان خودآگاهی [شرم] خود کاسته، بتدریج بر میزان فراگیری خود افزودند. با این کار، آنها در تلفظ زبان دوم پیشرفت قابل توجهی حاصل کردند، ولی همانطور که انتظار می‌رفت، پس از نوشیدن مشروبات الکلی به دفعات متعدد، تلفظ آنها بسرعت کیفیت خود را از دست داد. مسلماً دوره‌های تدریس زبان به صورت «تدریس فرانسه با کنیاک» یا «تدریس روسی با ودکا» ممکن است کمی این مشکل را حل کنند، ولی عوامل بازدارنده و موانع، بلافاصله پس از هوشیاری، دوباره بازمی‌گردند.

کمکهای فراگیری^۱

با وجود تمام این موانع، نیاز به آموزش زبانهای دیگر منتهی به روشهای آموزشی گوناگون شد که هدف آنها پرورش فراگیری زبان دوم بوده است. در سال ۱۴۸۳، شخصی به نام ویلیام کاکستون^۲ از دستگاه چاپ جدید خود برای تهیه کتابی به نام *Right good lernyng for to lerne shortly frenssh and englyssh* استفاده کرد. او اولین گردآورنده «مواد درسی» برای فراگیرندگان زبان دوم نبود و کتاب اصطلاحات او (در زمینه احوالپرسیهای رایج، یعنی کتاب *you kepe. I haue not seen you in longe tyme.* Syre, god) همتهای متعددی در عصر حاضر دارد. در قرن حاضر، روشهایی که برای ارتقای آموزش زبان دوم به کار رفته‌اند، دیدگاههای مختلفی را در مورد چگونگی فراگیری زبان خارجی به بهترین وجه، منعکس می‌کنند.

روش دستوری - ترجمه‌ای^۱

سنتی‌ترین روش برای یادگیری زبان دوم یا زبان خارجی، روشی است که یادگیری زبان را معادل با یادگیری هر موضوع آکادمیک دیگر می‌داند. در این روش، فهرست طولیلی از کلمه‌ها و مجموعه قواعد دستوری باید به خاطر سپرده شود و تأکید آن بیشتر بر زبان نوشتاری است تا زبان گفتاری. این روش سنتی از شیوه تدریس لاتین اقتباس شده است که عموماً آن را روش دستوری - ترجمه‌ای می‌نامند. نام مذکور را منتقدان این روش بر آن نهاده‌اند. آنها معتقد بوده‌اند که تأکید بر یادگیری در مورد زبان دوم باعث می‌شود که یادگیرنده از چگونگی کاربرد زبان بی‌خبر بماند. زبان‌آموزانی که با این روش نمره‌های بالایی را از درس فرانسه گرفته بودند، پس از ترک مدرسه و در هنگام رودررویی با روش فرانسویان در کاربرد زبان فرانسه، ناتوانی زبانی خود را حس می‌کردند.

روش مستقیم^۲

در مطالعه دیگری که به عنوان عکس‌العملی در برابر روش پیشین عنوان شده است و روش مستقیم نام دارد، تلاش کرده‌اند آنچه را کودکان نارس در هنگام فراگیری زبان در معرض آن قرار دارند، بازآفرینی کنند؛ مثلاً هرچه در کلاس گفته می‌شد می‌بایست با استفاده از زبان دوم بیان می‌گردید. تأکید بیشتر بر زبان گفتاری بود، در حالی که فهرستهای واژگانی و شرح دستور زبان نادیده گرفته می‌شد. فرض بر این بود که زبان‌آموز روش صحیح کاربرد زبان را بدون آموزش خاصی «یاد می‌گیرد». متأسفانه، همانطور که قبلاً نیز ذکر شد، آشنایی کودک نارس در خانه [با زبان]، با تجربیات زبان‌آموز در کلاس کاملاً متفاوت است. بعضی از فراگیرندگان مدعی شده‌اند که این روش، خصوصاً به شیوه‌ای که در مدارس برلیتس^۳ تدریس می‌شده، برایشان سودمند بوده، در حالی که برای بسیاری از افراد دیگر، ظاهراً روش مذکور خسته‌کننده بوده است.

1. grammar - translation method

2. direct method

3. Berlitz

روش گوش‌ی - زبانی^۱

برای رفع کمبودهای روش مستقیم، روش دیگری ابداع گردید که با آن، مواد درسی سازمان یافته‌تری برای فراگیرنده مهیا شد. این روش، ارائه قانونمند ساختهای دستوری زبان دوم را از ساده به مشکل دربرداشت و اغلب به صورت تمرینهای شفاهی عرضه می‌شد که فراگیرنده می‌بایست آنها را تکرار می‌کرد. این روش به نام روش گوش‌ی - زبانی موسوم بود و بشدت تحت تأثیر این عقیده قرار داشت که کاربرد سلیس یک زبان، مستلزم مجموعه‌ای از «عاداتها» است که می‌تواند از طریق تمرین گسترش یابد. بخش اعظم این نوع تمرین از طریق گذراندن ساعاتی در آزمایشگاه زبان و تکرار تمرینهای شفاهی سپری می‌شد. در طول دهه ۱۹۵۰، این روش مورد تأیید آنهایی بود که ادعا می‌کردند: «یادگیری زبان خارجی، اساساً یک فرایند مکانیکی از شکل‌گیری عاداتها است» (نقل از ریورز^۲، ۱۹۶۴). چیزی که هست، سی سال بعد، پیدا کردن روانشناس یا زبانشناسی که با این جمله موافق باشد، مشکل می‌نمود؛ با وجود این، هنوز هم انواع گوناگون روش گوش‌ی - زبانی در آموزش زبان بسیار رایج هستند. منتقدان این روش اظهار داشته‌اند که تمرین شخصی بر طبق الگوهای تمرین شفاهی زبان، هیچ شباهتی به ماهیت تبدیلی کاربرد واقعی زبان ندارد. بعلاوه، این نوع تمرین می‌تواند کاملاً خسته‌کننده باشد.

روش ارتباطی^۳

جدیدترین روش آموزش زبان دوم که کاربرد گسترده‌ای پیدا کرده است، روش ارتباطی نام دارد. این روش، تا حدی، عکس‌العملی بوده است در برابر تصنعی بودن روش «تمرین الگوها»^۴ و همچنین در برابر این عقیده که یادگیری خودآگاهانه دستور یک زبان، منتهی به توانایی کاربرد آن زبان می‌شود. شیوه‌های گوناگونی در مورد چگونگی به وجود آوردن زمینه‌های «ارتباطی» در کلاس آموزش زبان دوم وجود

1. audiolingual method

2. Rivers

3. communicative approach

4. pattern - practice

دارند، ولی تمامی این تجربه‌ها بر دیدگاهی متکی هستند که تأکید آن بیشتر بر نقشهای زبان است (منظور از کاربرد زبان)، و نه بر صورتهای زبانی (ساخت دستوری و واجی صحیح). از مشخصات این روش درسهایی هستند که بیشتر در مورد مفاهیمی مانند «درخواست چیزهای مختلف» در بافتهای اجتماعی مختلف تنظیم شده‌اند، تا اینکه مثلاً درباره «صورتهای زمان گذشته» در جمله‌های مختلف باشند. در ضمن، این روش منطبق با تلاشهایی است که برای فراهم کردن مواد درسی مناسب در راستای فراگیری زبان دوم با اهداف خاص صورت گرفته‌اند (انگلیسی برای پرسنل پزشکی، یا ژاپنی برای تجار).

فرایندهای فراگیری^۱

یکی از مشخصه‌های بارز بیشتر گونه‌های روش ارتباطی که آنها را از سایر روشها مجزا می‌کند، این است که در برابر «اشتباهات» یا «خطاهایی» که فراگیرندگان مرتکب می‌شوند، بردباری نشان داده می‌شود. در دیدگاه سنتی، به «خطاها» با دیدی منفی نگریسته می‌شد و آنها را ریشه کن می‌کردند. مسأله قبول چنین خطاهایی (در دیدگاه جدیدتر) از فراگیرندگان زبان، مبتنی بر تحولاتی است که در دیدگاه (کهنتر) سنتی در مورد چگونگی فراگیری زبان دوم به وجود آمده است. به جای اینکه به این جمله‌گویشور اسپانیایی (*In the room there are three womens*) صرفاً به عنوان شکستی در یادگیری انگلیسی صحیح نگریسته شود (که با تمرینهای اضافی در مورد صورت صحیح آن قابل اصلاح است)، می‌توان آن را نشانه‌ای از یک فرایند فراگیری واقعی و عملی به شمار آورد. در اینصورت، یک «خطا» چیزی نیست که پیشرفت فراگیرنده را به تأخیر بیندازد، بلکه شاید راهنمایی باشد برای پیشرفت فعال او در یادگیری؛ یعنی فراگیرنده در همان حال که مشغول آزمایش شیوه‌های ارتباطی در زبان جدید است، از این راهنما نیز کمک می‌گیرد. درست به همانگونه که کودکان در فراگیری زبان اولشان برخی از صورتهای

غیر دستوری را تولید می‌کنند، باید از فراگیرندگان زبان دوم نیز انتظار داشته باشیم که در مراحل خاصی از فراگیری خود، دست به تعمیم افراطی بزنند؛ برای مثال، کلمه *womens* در جمله مذکور، باید نوعی ساخت زایا^۱ تلقی شود؛ زیرا زبان‌آموز آن را بر طبق کلی‌ترین روش ساخت صورتهای جمع در زبان انگلیسی تولید کرده است.

مسلماً بعضی از «خطاها» از تداخل^۲ عبارتها یا ساختهای زبان اول ناشی می‌شوند. گویشوری که زبان اولش اسپانیایی است، احتمالاً در تولید جمله *take it from the side inferior* سعی داشته صفت *inferior* (معادل با *lower* در انگلیسی) را به همانگونه که در اسپانیایی به کار می‌برده، در جلو اسم بگذارد. به هر حال، اگر مسأله را با دقت بیشتری بررسی کنیم، می‌بینیم در زبانی که فراگیرندگان آن را تولید کرده‌اند، «خطاهای» زیادی نیز مشاهده می‌شوند که ظاهراً هیچ ارتباطی با هیچیک از زبانهای اول یا دوم ندارند؛ مثلاً وقتی که گویشور اسپانیایی جمله انگلیسی *She name is Maria* را به زبان می‌آورد، در واقع جمله‌ای گفته است که نه گویشوران بزرگسال انگلیسی زبان به کار می‌برند، نه در فراگیری زبان انگلیسی به عنوان زبان اول کودکان به کار برده می‌شود و نه در زبان اسپانیایی مشاهده می‌گردد. مدارکی از این قبیل برای ما روشن می‌سازند که يك نظام بینابین در فراگیری زبان دوم به کار می‌رود که مسلماً شامل جنبه‌هایی از هر دو زبان اول و دوم است، ولی این نظام، ماهیتاً نظام متفاوتی است، با قوانین خاص خودش. گاهی اوقات از اصطلاح زبان بینابین^۳ برای توصیف این پدیده استفاده کرده‌اند و در سالهای اخیر در مورد آن بحثهای متعدد و تحقیقات زیادی صورت گرفته است. بررسی پدیده زبان بینابین به ارزیابی دوباره روشی می‌انجامد که فراگیری زبان باید از آن طریق مورد توجه قرار گیرد. ما به جای اینکه زبان یک فراگیرنده زبان دوم را به عنوان حاصل کار شخصی بدانیم که به نحوی در یک زبان کارآمد و در زبانی دیگر فاقد کارایی است، باید آن را نوعی زبان با ماهیت خاص خودش تلقی کنیم که می‌تواند در حین تغییر و تحول، به ما بینش عمیقی در مورد ماهیت

1. creative construction

2. interference

3. interlanguage

پدیده کلی تری به نام زبان انسان بدهد.

پرسشها

۱. چهار مانع مشهود در فراگیری زبان دوم توسط بزرگسالان کدامها هستند؟
۲. اصطلاح «پدیده ژوزف کنراد» بر چه چیزی در فراگیری زبان دوم دلالت می‌کند؟
۳. «سن مطلوب» برای فراگیری زبان دوم چه سنی می‌تواند باشد؟
۴. چرا خودآگاهی [خجالتی بودن] در فراگیری زبان دوم دخالت دارد؟
۵. در کدام روش آموزشی بیشتر احتمال دارد که شما با درسی تحت عنوان «چگونه اجازه بگیریم» روبرو شوید؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

- الف) در اینجا بعضی از اصولی که توسط کرشن و ترل^۱ (۱۹۸۳) ارائه گردیده‌اند و به گفته آنها، در آموزش موفقیت آمیز زبان دوم مورد نیاز هستند، آورده شده‌اند:
۱. آموزگار همیشه زبان مورد آموزش را به کار ببرد؛
 ۲. خطاهای گفتاری که با ارتباط تداخل پیدا نمی‌کنند تصحیح نشوند؛
 ۳. هریک از فعالیتهای کلاسی براساس موضوع تنظیم شود، نه براساس ساخت دستوری؛ زیرا تمرین ساختهای دستوری خاص در این فعالیتها مورد نظر نیست؛
 ۴. محیطی که برای فراگیری مناسب باشد، باید توسط آموزگار به وجود آید؛ یعنی میزان اضطراب پایین باشد، با معلم رابطه مناسبی برقرار شود و با سایر فراگیرندگان رابطه دوستانه‌ای وجود داشته باشد.

آیا این توصیفی است از محیط فراگیری زبان دوم که تا به حال در آن بوده‌اید؟ اگر تفاوتی بین این روش و روشی که برای شما به کار رفته است وجود دارد، آن را مطرح کنید. آیا فکرمی کنید روشی که در اینجا ارائه شد، موفقیت آمیز است یا در آن اشکالاتی وجود دارد؟

ب) نوشته زیر توصیف یک گویشور اسپانیایی زبان از صحنه کلاس است. به نظر شما چه مواردی در این نمونه از زبان انگلیسی «خطا» محسوب می شوند؟ آیا می توانید این خطاها را به وسیله تعمیم افراطی، تداخل با زبان اول یا براساس فرایندهای دیگر طبقه بندی کنید؟

In a room there are three womens ... one is blond ... blond hair ... there are three womens ... one woman is the teacher ... and other two womans are seat in the chair ... one of them are ... are blond hair ... and the other woman ... is black hair ... the teacher is made an explanation about shapes ... triangle circle

ج) یکی از مشکلاتی که در تلاش برای ایجاد ارتباط در زبان دوم (و بندرت در زبان اول) دیده شده، ناآگاهی از یک اصطلاح دقیق برای توصیف چیزی است. گویشوران در چنین موقعیتهایی از «شیوه های ارتباطی» مختلفی برای فهماندن توصیف خود استفاده می کنند. آیا می توانید شیوه های مختلفی را که گویشوران زیر (که زبان اول آنها در پراتز قید شده) برای توصیف یک شلاق سوارکاری به کار برده اند تعیین کنید؟ (شما می توانید نتیجه گیریهای خود را با کارهای ترون و یول^۱، ۱۹۸۵، که مثالهای زیر از آنها گرفته شده است، مقایسه کنید).

1. (Japanese) *it's a long stick and eh ... on top of it eh there is a ... a ring*
2. (Italian) *it's like a rope ... but it's rigid ... at one end has like of ring but it's not rigid ... you can use to stimulate the horse to ... go faster*
3. (Chinese) *a tick or bar and I think we use to ... play or to ... attack someone*
4. (Spanish) *is no common piece ... it consist of ... a main piece of dark color*
5. (Korean) *plastic stick ... one end side ... like a round*
6. (Spanish) *it's a ... using for jocking ... for to hit the horse*
7. (Chinese) *I don't know what's this*

د) اگر شما سعی کرده اید زبان دوم یا یک زبان خارجی را یاد بگیرید، برای این

کار، در چه موردی بیشترین مشکل را داشته‌اید: تلفظ، واژگان، دستور یا چیز دیگری؟ آیا در مورد دلایل وجود این مشکلات نظری دارید؟ آیا به این امر معتقدید که سنی با عنوان «بهترین سن»^۱ برای آغاز فراگیری زبان دوم وجود دارد؟ در مورد «بهترین شخصیت»^۲ چگونه؟ آیا فکر می‌کنید یادگیری بعضی از زبانها آسانتر از بعضی دیگر است؟ چرا اینطور است؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

در مورد بررسیهای عمومی در زمینه موضوعهای مربوط به فراگیری زبان دوم، به کارهای Hatch (ed.) (1978)، Richards (1978)، Oller & Richards (eds.) (1973) و Scarella & Krashen (eds.) (1980) مراجعه کنید. کار McLaughlin (1978) بیشتر به فراگیری زبان دوم در دوران کودکی اختصاص دارد. یک بررسی تاریخی بسیار خوب در زمینه آموزش زبان انگلیسی به دست Howatt (1984) انجام شده است و نمونه‌هایی از کارهای عمومی‌تر در این زمینه، کارهای Mackey (1965)، Corder (1973)، Paulston & Bruder (1976)، Stevick (1982) و McArthur (1983) هستند. کارهایی در زمینه موضوعهای خاصتری که اخیراً مورد توجه بوده‌اند، عبارتند از کارهای Krashen & Terrell (1983)، Widdowson (1978; 1983)، Brown & Yule (1983 b) و Guiora *et al.* (1972). درباره «تلفظ با مارتینی» به کتاب Richards (ed.) (1974) یا Corder (1981) نگاه کنید.

زبان اشاره‌ای^۱

ناشنوایان، جهان را از طریق چشمهای تیزبین و کارآمد خود درک می‌کنند و زبان در نوک انگشتان آنها قرار دارد. من وقتی که می‌خواستم درباره سکوت و زبان اشاره‌ای مطالبی را یاد بگیرم، با ناشنوایان صحبت می‌کردم.

آردن نیسر^۲ (۱۹۸۳)

ما در بررسی مان درباره فراگیری زبان، در اکثر موارد، به این نکته توجه کرده بودیم که آنچه کودکان به طور طبیعی به دست می‌آورند، گفتار است. اشتباه است اگر گمان کنیم که این تنها صورتی است که زبان اول می‌تواند به خود بگیرد. درست به همانگونه که کودکان دارای والدین انگلیسی یا فرانسوی زبان در سالهای اول زندگی‌شان زبانهای انگلیسی یا فرانسه را به طور طبیعی فرا می‌گیرند، کودکان دارای والدین ناشنوا نیز به طور طبیعی، زبان اشاره‌ای را می‌آموزند. حال اگر آن کودکان ناشنوا در خانواده‌های امریکایی پرورش یابند، زبان اشاره‌ای امریکایی را فرا می‌گیرند که با عنوان آمِسلَن^۳ شناخته شده

1. sign language

2. Arden Neisser

3. American Sign Language (Ameslan or ASL)

است. این زبان با به کار برندگان آن که تعداد آنها تقریباً به پانصد هزار نفر می‌رسد، (بعد از زبانهای اسپانیایی و ایتالیایی) سومین زبان رایج در بین غیرانگلیسی زبانان ایالات متحدهٔ امریکا است. این رقم بسیار جالب توجه است؛ زیرا تا همین اواخر، کاربرد زبان اشاره‌ای امریکایی در بسیاری از مؤسسات ناشنوایان مورد تأیید نبوده است. در واقع، در طول تاریخ این زبان، تعداد بسیار کمی از آموزگاران ناشنوایان دربارهٔ آن چیزی می‌دانستند، یا اصلاً آن را یک زبان واقعی به حساب می‌آوردند.

روش گفتاری^۱

در عین حال که باید نسبت به معلمان نسلهای قبل که در زمینهٔ آموزش به ناشنوایان خدمت کرده‌اند منصف باشیم، باید به این نکته نیز اعتراف کنیم که فقط در دههٔ اخیر به ارزش زبان اشاره‌ای امریکایی، به عنوان یک زبان طبیعی، توجه جدی مبذول گردیده است. بسیاری از آموزگاران که قصد خدمت داشتند، عقیده‌شان بر این بود که استفاده از زبان اشاره‌ای توسط کودکان ناشنوا - شاید به دلیل «آسان» بودن آن - آنها را از فراگیری گفتار باز می‌دارد. چون گفتار چیزی بود که این کودکان واقعاً به آن نیازمند بودند، یک روش آموزشی، با عنوان *روش گفتاری*، برای آنها تدوین گردید. لازمهٔ این روش که حدود یک قرن برای آموزش به ناشنوایان به کار می‌رفت این بود که فراگیرندگان، آواهای گفتاری انگلیسی را تمرین کنند و مهارتهای لبخوانی را در خود پرورش دهند. اگرچه موفق نبودن این روش زیانزد شده بود، هیچگاه به طور جدی مطرود نشد؛ شاید به این دلیل که در آن دوره، عده زیادی بر این عقیده بودند که اکثر کودکان ناشنوا نمی‌توانند از نظر آموزشی، به مراحل بالایی برسند.

بنا به دلایل مختلف، روش مذکور فقط تعداد معدودی از فراگیرندگان (کمتر از ۱۰ درصد آنها) را طوری پرورش داده بود که قادر بودند انگلیسی را به طور سلیس و مفهوم صحبت کنند. در مورد لبخوانی تعداد باز هم کمتر بود و به رقمی معادل ۴ درصد می‌رسید.

در حالی که روش گفتاری دورهٔ افول خود را طی می‌کرد، کاربرد زبان اشاره‌ای امریکایی، در نهان، در حال نشو و نما بود. بسیاری از کودکان ناشنوا که دارای والدین شنوا بودند، در عمل، این زبان ممنوع را در مدارس ناشنویان از سایر کودکان فرامی‌گرفتند. چون فقط یک نفر از هر ده کودک ناشنوا دارای والدین ناشنوا بود که از آنها زبان اشاره‌ای فرامی‌گرفت، به نظر می‌رسید که زبان اشاره‌ای امریکایی یک زبان منحصر به فرد باشد که انتقال فرهنگی آن عمدتاً از طریق کودکی به کودک دیگر شکل می‌گیرد.

انگلیسی نشانه‌ای^۱

در سالهای اخیر، تغییرات مهمی در آموزش به ناشنویان به وجود آمده است. تأکید، بیشتر بر روی آموزش انگلیسی نوشتاری بوده است تا انگلیسی گفتاری؛ و در نتیجه، بسیاری از مؤسسات فراگیری، نوعی انگلیسی را گسترش دادند که انگلیسی نشانه‌ای نامیده می‌شد (گاهی نیز آن را «انگلیسی رمزگذاری شده»^۲ توصیف کرده‌اند). این روش، عمدتاً وسیله‌ای است برای تولید نشانه‌هایی که معادل با کلمه‌های یک جملهٔ انگلیسی هستند و ترتیب کلمه‌های انگلیسی در مورد آنها رعایت شده است. انگلیسی نشانه‌ای، از بسیاری جهات، برای سهولت تبادل بین فرد ناشنوا و جامعهٔ شنوا طرح شده است. (مهمترین امتیاز این زبان این است که یادگیری آن برای والدین شنوای یک کودک ناشنوا آسانتر می‌نماید و والدین را قادر می‌سازد تا برای ایجاد ارتباط با کودکشان یک «زبان» را به سهولت به کار ببرند.)

بنا به دلایلی مشابه، آموزگاران شنوا می‌توانند در آموزش ناشنویان، همزمان با استفاده از انگلیسی نشانه‌ای، سخن نیز بگویند (این روش را «روش همزمان»^۳ نامیده‌اند) و این روش برای مترجمان شنوایی که در سخنرانیهای عمومی برای حضار ناشنوا ترجمهٔ همزمان انجام می‌دهند نیز آسانتر است. بسیاری از ناشنویان در عمل ترجیح می‌دهند که مترجمان، انگلیسی نشانه‌ای را به کار ببرند؛ زیرا به نظر آنها، در اینصورت

1. signed English

2. Manually Coded English

3. simultaneous method

امکان بیشتری برای درک پیام وجود دارد. در حالی که بیشتر مترجمان سعی می‌کنند زبان اشاره‌ای آمریکایی را به کار ببرند، ظاهراً در پیام آنها نارسایی وجود دارد؛ آنهم به این دلیل ساده که فقط تعداد معدودی از افراد شنوایی که زبان اشاره‌ای آمریکایی را در کودکی فرا گرفته‌اند، توانسته‌اند در بزرگسالی مهارت لازم را در آن زبان به دست آورند. به هر حال، انگلیسی نشانه‌ای نه زبان انگلیسی است و نه زبان اشاره‌ای آمریکایی. (زمان تولید یک جمله گفتاری به انگلیسی نشانه‌ای دو برابر زمان تولید آن در زبان انگلیسی یا زبان اشاره‌ای آمریکایی است؛ در نتیجه، در عمل، گونه‌های کاملاً مشابه بندرت تولید می‌شوند و یک شکل پیوندی^۱ پدیدار می‌گردد که در آن بعضی از نشانه‌های کلمه‌ای^۲ و ترتیب ناقص کلمه‌های انگلیسی به کار رفته است. (حتی در بسیاری موارد، نشانه‌های کلمه‌ای، «صورت انگلیسی» به خود گرفته‌اند؛ مثلاً برای نشان دادن کلمه انگلیسی glad، از حرف G به جای حرکت اشاره‌ای معادل آن در زبان اشاره‌ای آمریکایی استفاده شده است.) این کار شبیه به این است که پیامها با ترتیب کلمات آلمانی تولید شوند، ولی اسمها، صفتها و فعلهای آن پیامها، به زبان فرانسه باشند. نتیجه کار نه به فرانسه است و نه به آلمانی، بلکه می‌توانیم آن را صرفاً به عنوان روشی توجیه کنیم که برای شناساندن چگونگی ساخت جمله‌های آلمانی به گویشوران فرانسوی به کار می‌رود. بحثی که در اینجا مطرح کردیم در راستای حمایت از تدریس انگلیسی نشانه‌ای در مدارس ناشنوایان است؛ زیرا یکی از اهداف اصلی آن ایجاد توانایی خواندن و نوشتن به زبان انگلیسی در فراگیرندگان است. در پس اهداف مذکور، این انگیزه نیز وجود دارد که آموزش به ناشنوایان - بنا به دلایل صریح اقتصادی - باید آنها را قادر سازد تا در جهان شنوایان مشارکت کنند. تأثیر خاص این کار این است که باعث می‌شود تا زبان اشاره‌ای آمریکایی تبدیل به نوعی زبان مخفی شود که فقط در تبادل بین ناشنوایان به کار می‌رود؛ از اینرو، زبان اشاره‌ای آمریکایی همچنان ناشناخته به حیات خود ادامه می‌دهد و در معرض افسانه‌های بسیاری قرار می‌گیرد که همواره در طول تاریخش وجود داشته‌اند.

پیدایش زبان اشاره‌ای آمریکایی

واقعاً باعث تعجب می‌شد اگر ما نیز مانند بعضیها زبان اشاره‌ای آمریکایی را «نوعی زبان انگلیسی توأم با حرکات اشاره‌ای» می‌پنداشتیم. از نظر تاریخی، این زبان اول بار از زبان اشاره‌ای فرانسوی^۱ نشأت گرفته که در مدرسه‌ای در پاریس، تأسیس شده در قرن هجدهم، به کار می‌رفته است. در اوایل قرن نوزدهم، معلمی از این مدرسه به نام لورنت کلرک^۲ به درخواست یکی از اعضای کنگره آمریکا، توماس گلاودت^۳، به ایالات متحده آمریکا آورده شد. کلرک نه تنها به کودکان ناشنوا تعلیم می‌داد، بلکه برای معلمان نیز دوره‌های آموزشی می‌گذاشت. در طول قرن نوزدهم، این گونه وارداتی زبان اشاره‌ای با مشخصه‌های زبانهای طبیعی اشاره‌ای که ناشنویان آمریکا به کار می‌بردند تلفیق گردید و به زبان اشاره‌ای آمریکایی تبدیل شد. وجود این منشأ روشن می‌سازد که چرا به کار برندگان زبان اشاره‌ای آمریکایی و زبان اشاره‌ای بریتانیایی^۴ دارای زبان اشاره‌ای مشترکی نیستند. زبانهای اشاره‌ای آمریکایی و بریتانیایی، زبانهای مجزایی هستند که نباید آنها را به عنوان گونه‌هایی از انگلیسی گفتاری توأم با استفاده از دستها تلقی کرد.

ساخت اشاره‌ها

این تصور که زبانهای طبیعی اشاره‌ای صرفاً از حرکات ساده دست تشکیل شده‌اند، اشتباهی مبرم است. اشاره‌دهندگان در تولید صورتهای زبانی زبان اشاره‌ای آمریکایی، از چهار جنبه کلیدی اطلاعات دیداری کمک می‌گیرند. جنبه‌های مذکور معمولاً براساس شکل، جهت، مکان و حرکت طبقه‌بندی می‌شوند و در مقایسه با زبانهای طبیعی گفتاری، گاهی این چهار عنصر را پارامترهای تولیدی^۵ زبان اشاره‌ای آمریکایی نامیده‌اند. نمایش واضح و مجزایی از کاربرد اشاره مربوط به پیام THANK - YOU در زیر آورده شده است که می‌تواند نشانگر این پارامترها باشد. برای توصیف نحوه تولید

1. French Sign Language

2. Laurent Clerc

3. Thomas Gallaudet

4. British Sign Language (BSL)

5. articulatory parameters



THANK - YOU در زبان اشاره‌ای امریکایی، باید کار را با شکل یا وضعیت دست (ها) برای ساختن اشاره مورد نظر آغاز کرد. در ساختن اشاره THANK - YOU، از «دست باز»^۱ استفاده می‌شود؛ نه «دست مشت شده»^۲ یا به شکل «فنجان درآمده»^۳ و یا هر شکل دیگر. جهت دست بدینصورت است که کف دست «رو به بالا» قرار دارد؛ نه «رو به پایین». برای سایر اشاره‌ها، می‌توان جهت دست را تغییر داد؛ مثلاً برای ساختن کلمه MINE، دست «باز» است و به طرف «اشاره کننده» قرار دارد. مکان اشاره در تولید THANK - YOU، اول در ناحیه چانه و سپس در ناحیه کمر است و حرکت (در این مورد، به طرف بیرون و پایین) چهارمین پارامتر در شکل‌گیری این اشاره محسوب می‌شود. این چهار پارامتر کلی را می‌توان به عنوان مجموعه‌ای از لازمه‌های اصلی^۴ برای تحلیل کامل مشخصه‌های هر اشاره به کار برد (برای مثال «دست باز» و «کف دست رو به بالا» لازمه‌های اصلی در شکل و جهت هستند).

علاوه بر این پارامترها، اعمال مهم دیگری نیز در ساختن اشاره‌ها دخالت دارند که اندامهای دیگری غیر از دستها انجام می‌دهند: مثل حرکت سر، حرکت چشم و برخی از حالت‌های ویژه صورت؛ مثلاً اگر جمله‌ای سؤالی باشد، تولید آن با بالا بردن ابروها،

1. flat hand

2. fist hand

3. cupped hand

4. primes

گشاد کردن چشمها و خم کردن اندک سر به طرف جلو همراه است.^۱ در مواجهه با یک اصطلاح یا نام جدید، امکان استفاده از املائی انگشتی^۱ وجود دارد که از طریق نظام شکل‌های دستی صورت می‌گیرد. این نظام از قبل به طور قراردادی برای نشان دادن حروف الفبا به کار می‌رفته است.

از این توصیف کاملاً مختصر در مورد برخی از مشخصه‌های اصلی زبان اشاره‌ای امریکایی، باید روشن شده باشد که آن يك نظام زبانی است که برای ارتباط دیداری طرح شده است. اشاره کردن، از طریق تبادل رو در روست. خاستگاه اکثر اشاره‌ها در حوالی گردن و سر است و اگر مکان یک اشاره در نزدیکی سینه یا کمر باشد، معمولاً هر دو دست در تولید آن دخالت دارند. یکی از تفاوت‌های اصلی بین نظام به کاربرنده ارتباط دیداری و نظام به کاربرنده ارتباط از طریق مجرای گویایی - شنوایی در این است که پیام‌های دیداری می‌توانند تعدادی از عناصر را به طور همزمان به کار گیرند، در حالی که زبان گفتاری با ساختی که به وسیله توالی خطی نشانه‌های آوایی تعیین شده است، تولید می‌شود. تولید یا درک بیش از یک نشانه آوایی در آن واحد، کار بسیار دشواری است، ولی در ارتباط دیداری می‌توان اجزای متعدد یک پیام را به طور همزمان تولید کرد. بنابراین، از دیدگاه ساختاری، کلمه گفتاری یک توالی خطی از زنجیره‌های آوایی است، در حالی که یک اشاره، ترکیبی از اجزای سازنده در ابعاد فضایی است که به طور همزمان رخ می‌دهند.

معنی اشاره‌ها

اغلب، به اشتباه، تصور می‌شود که اشاره‌ها در زبان اشاره‌ای امریکایی، نمایشی دیداری یا «تصاویری» هستند از چیزها و اعمالی که بر آنها دلالت دارند. در واقع، هنوز هم زبان ناشنویان را نوعی پانتومیم یا تقلید می‌دانند که در آن، برای مثال، «خوردن» را با تقلید از عمل خوردن یا «درخت» را با نشان دادن «شکل» آن به وسیله دست‌ها القا می‌کنند. این

1. fingerspelling

تصور اشتباه، معمولاً با این تفکر غیر واقعی همراه است که یک زبان اشاره‌ای مثل زبان اشاره‌ای امریکایی، شامل مجموعه‌ای از حرکات ابتدایی است که فقط برای دلالت بر چیزها و کارهای «لموس»^۱ به کار می‌رود؛ و نه در مورد چیزهای «انتزاعی»^۲. چنین تصورات اشتباهی ممکن است همواره وجود داشته باشند؛ زیرا جهان شنوا بندرت شاهد مکالمات و بحثها به زبان اشاره‌ای امریکایی است؛ زبانی که هر موضوع قابل تصویری را چه لموس و چه انتزاعی، در خود جای داده است و شباهت آن با هر نوع پانتومیم بسیار کم است.

به هر جهت، یک نظام ارتباطی دیداری می‌تواند دارای صورتهایی باشد که مبتنی بر نشانه‌گذاریهای تصویری هستند (شمایلها^۳ نشانه‌هایی نمادین هستند که از نظر فیزیکی به چیزهایی که توصیف می‌کنند شباهت دارند. (خطوط تصویرنگار و معنی‌نگار که در فصل دوم بررسی شدند، نمونه‌هایی از نشانه‌گذاری تصویری هستند). بنابراین، در استفاده از زبان اشاره‌ای امریکایی، اشاره‌دهنده می‌تواند در هنگام مواجهه با چیزی که برای اولین بار به آن برخوردیده است یا چیزی که بندرت درباره آن صحبت می‌شود، صورتهایی را تولید کند که مبتنی بر نشانه‌گذاریهای تصویری هستند. کلیما و بلوگی^۴ (۱۹۷۹) مثال جالبی را در این مورد ارائه کرده‌اند که در آن، اشاره‌دهندگان متعدد صورتهای متفاوتی را برای اطلاق بر یک نوع کت^۵ به کار برده‌اند. این نکته جالب است که وقتی به شما گفته می‌شود یک اشاره برای اطلاق بر شیء یا کار خاصی به کار می‌رود، شما اغلب می‌توانید نوعی رابطه تصویری بین آنها به وجود آورید. شما ممکن است اشاره موجود برای THANK - YOU را به عنوان گونه نشانه‌ای متناسبی با عمل مربوط به آن نشانه مشاهده کرده باشید. به هر حال، اغلب اوقات، عکس این عمل میسر نمی‌شود - مثلاً ممکن است برای شما مشکل باشد که «معنی» یک اشاره را صرفاً براساس آنچه به آن می‌ماند دریابید. در واقع، شما ممکن است حتی قادر نباشید تک تک اشاره‌ها را اگرچه اشاره‌دهی سلیس باشد، شناسایی کنید. به این معنی، اغلب

1. concrete

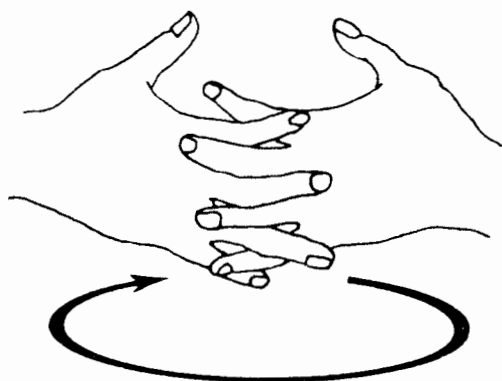
2. abstract

3. icons

4. Klima & Bellugi

5. straitjacket

کاربرد روزمره اشاره‌ها در زبان اشاره‌ای آمریکایی مبتنی بر به کارگیری و تفسیر شمایلها نیست، بلکه بر پایه نشانه‌های زبانی قراردادی استوار است. حتی اگر در مورد بعضی از اشاره‌ها منشأ تصویری قابل تشخیص باشد، کاربرد عملی آنها در زبان اشاره‌ای آمریکایی، مبتنی بر اندیشیدن اشاره دهنده به آن منشأ تصویری به قصد تفسیر آن نیست. در اینجا مثالی از یک اشاره رایج آورده شده است. در تولید این اشاره، هر دو



دست در یکدیگر قلاب شده و حرکت چرخشی دارند. برای این اشاره، دو منشأ تصویری کاملاً متفاوت مطرح شده است: یکی نوارهای راه راهی که روی پرچم یک کشور قرار دارند و دیگری اتحاد تعدادی از ایالت‌های مجزا از یکدیگر. گفتن این مطلب که اشاره دهنده در حین مکالمه و به کار بردن این اشاره برای اطلاق به «آمریکا» یکی از دو تصور مذکور به ذهنش خطور کرده، به همان اندازه بی‌معنی است که بگوییم یک گویشور انگلیسی در هنگام شنیدن کلمه آمریکا، باید به یاد امریگو وسپوسی^۱ بیفتد (فردی ایتالیایی متعلق به قرن شانزدهم، که نامش تداعی کننده جهان جدید است).

نوشتار در زبان اشاره‌ای آمریکایی

بهره‌گیری یک زبان اشاره‌ای از وسیله ارتباط دیداری به شیوه‌هایی کاملاً ظریف، بیان

۱. Amerigo Vespucci، ۱۴۵۱ - ۱۵۱۲، دریانورد ایتالیایی که بعد از کریستف کلمب به کشف جهان جدید موفق شد و نام کشور آمریکا از نام او گرفته شده است (م).

نوشتاری دقیق آن را مشکل می‌کند. اظهار نظر لوفانت^۱ (۱۹۷۷) در این باره چنین است: «بصراحت باید بگویم که تنها راه نوشتن امسلن، استفاده از تصاویر متحرک است». یکی از مشکلات عمده یافتن روشی است برای ثبت جنبه‌هایی از حالت صورت که در ارسال پیام سهیمند. یک راه حل نسبی این است که سطری از «کلمات» اشاره شده را با دست بنویسیم و روی این سطر، میزان و ماهیت حالت قراردادی صورت را که قرین آن کلمات است، مشخص کنیم. بدین ترتیب، q در آوانگاری زیر نشان می‌دهد که حالت صورت تعیین‌کننده نقش سؤالی است و این حالت در تمام طول اشاره‌دهی کلمه به کلمه جمله وجود دارد. ترجمه این جمله، *Can I borrow the book?* است.

q
ME BORROW BOOK

سایر جنبه‌های ظریف معنی که با حالت صورت منتقل می‌شوند هنوز مورد بررسی هستند. در یک بررسی ذکر شده است که یک اشاره دهنده در میان داستانی که تعریف می‌کرد، یک پیام اشاره‌ای مثل MAN FISH CONTINUOUS را تولید کرد که ترجمه آن این بود: *the man was fishing*، ولی سایر به کار برندگان زبان اشاره‌ای امریکایی که به آن اشاره نگاه می‌کردند، پیام او را بدین‌صورت ترجمه کردند: *the man was fishing with relaxation and enjoyment*. اساس این اطلاعات اضافی، یک حالت خاص صورت بود که در آن، لبها به یکدیگر نزدیک و کمی به بیرون رانده شده بودند و سر او کمی کج شده بود. مسلماً این اشاره غیر دستی توانسته بود نقشی معادل با نقش یک قید در زبان انگلیسی بازی کند و مکملی برای پیام مذکور باشد. انتخاب نشانه mm، راهی برای ترکیب کردن این عنصر است و بنابراین، آوانویسی دقیقتر پیام ممکن است به شکل زیر باشد:

mm
MAN FISH CONTINUOUS

نشانه‌های دیگری نیز ابداع گردیده‌اند تا بخش عمده‌ای از عناصر غیر دستی را در زبان

اشاره‌ای امریکایی توجیه کنند. بدون شک هر چه سایر جنبه‌های این نظام ارتباطی ظریف و غنی بیشتر شناخته شود، لزوم ابداع نشانه‌های دیگر نیز بیشتر حس می‌گردد.

زبان اشاره‌ای امریکایی به عنوان یک نظام زبانی

تحقیقات زبانشناختی بر روی زبان اشاره‌ای امریکایی، پدیده‌ای نسبتاً جدید است؛ باوجود این، کاملاً مسجل شده که هر مشخصه‌ای که به عنوان یک خصوصیت ویژه در زبانهای گفتاری مشاهده می‌شود، دارای معادلی در زبان اشاره‌ای امریکایی است. تمامی خصوصیت‌های تعیین کننده زبان بشری که در فصل سوم آنها را بررسی کردیم، در زبان اشاره‌ای امریکایی وجود دارند: این زبان دارای معادلهایی برای سطوح واجشناسی، واژه‌شناسی ونحو است؛ با وجود اینکه تولید اشاره‌ها ظاهراً زودتر از تولید کلمه‌ها آغاز می‌شود، کودکان ناشنوا در فراگیری زبان اشاره‌ای امریکایی بسیاری از مراحل شناخته شده یادگیری زبان گفتاری را مثل هر کودک دیگری پشت سر می‌گذارند؛ افراد شوخ، این زبان را برای لطیفه گویی و «بازی با اشاره‌ها» به کار می‌برند؛ گویشهای متفاوتی از زبان اشاره‌ای امریکایی در مناطق مختلف وجود دارد و تغییرات تاریخی در شکل اشاره‌ها از آغاز قرن حاضر شروع شده‌اند (گونه‌های قدیمتر روی فیلمهای قدیمی نگهداری شده‌اند). به طور خلاصه، زبان اشاره‌ای امریکایی یک زبان طبیعی است که به دلیل پایداری اش در برابر دهها سال تبعیض و سوء برداشت از آن، یک زبان فوق‌العاده محسوب می‌شود. یک لطیفه قدیمی بین ناشنویان وجود دارد که با این سؤال شروع می‌شود: «بزرگترین مشکلی که ناشنویان با آن مواجهند چیست؟» شاید با افزایش آگاهی و استقبال گسترده‌تر از زبان آنها در جهان، در جواب سنتی به این سؤال، یعنی «مردم شنوا»، تغییری حاصل شود.

پرسشها

۱. چهار زبان رایجی که در ایالات متحده آمریکا از آنها استفاده می‌شود، کدامها هستند؟
۲. هدف اصلی از روش گفتاری چه بوده است؟

۳. تفاوت عمده بین انگلیسی نشانه‌ای و زبان اشاره‌ای آمریکایی در چیست؟

۴. چهار پارامتر زبان اشاره‌ای آمریکایی کدامها هستند؟

۵. محتملترین ترجمه انگلیسی پیامهای زیر چیست؟

(i) $\frac{q}{\text{HAPPEN YESTERDAY NIGHT}}$

(ii) $\frac{mm}{\text{BOY NOT WALK CONTINUOUS}}$

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) اگر در زبان اشاره‌ای آمریکایی، اشاره‌ها واقعاً به طور ابتدایی و مبتنی بر نشانه‌گذاریهای تصویری می‌بودند، آنوقت ما می‌توانستیم با نگاه کردن به آنها، به‌سهولت به معنی‌شان پی‌ببریم. در اینجا سه اشاره رایج از زبان اشاره‌ای آمریکایی آورده شده است. آیا شما نظری درباره معنی احتمالی آنها دارید؟



آیا می‌توانید شرح دهید که کدام مشخصه‌ها اساس نظر شما را تشکیل می‌دهند؟ (سپس نظر خود را با ترجمه این اشاره‌ها که در فصل چهارم کتاب بیکر و کوکلی^۱ - ۱۹۸۰ - آمده و تصاویر فوق نیز از آن منبع استخراج شده است، مقایسه کنید.)

ب) به توصیف زیر که نظر الکساندر گراهام بل^۲ (مخترع تلفن) در اواخر قرن

1. Baker & Cokely

2. Alexander Graham Bell

نوزدهم دربارهٔ زبان اشاره‌ای امریکایی است توجه کنید. چگونه بل را متقاعد می‌کنید که اشتباه می‌کرده است؟

بل با زبان اشاره‌ای در هر زمان و مکانی مخالف بود. به نظر او، برای ناشنویان تسلط یافتن بر این زبان آسانتر و کاربردش معتبرتر است و از اینرو، برگفتار پیشی گرفته، جای آن را می‌گیرد. زبان اشاره‌ای نه تنها برای ملحق کردن شخص ناشنوا به جامعه نامناسب است، بلکه از نظر فکری و اجتماعی برای او حالت یک زندان را دارد؛ زیرا به عقیده او این زبان بیشتر معنی نگار است تا آوانگار، و از نظر صراحت، انعطاف‌پذیری، دقت و قدرت تجرید محدودیت دارد. (لین^۱، ۱۹۸۰: ۱۴۹).

(اگر مایل هستید سایر جنبه‌های دیدگاه‌های بل در مورد ناشنویان را بررسی کنید، به بل، ۱۸۸۳، مراجعه کنید).

ج) اظهارات وودوارد^۲ (۱۹۸۰: ۱۰۵) را ببینید:

تمامی افرادی که نقص شنوایی دارند، به جامعهٔ ناشنویان تعلق ندارند. در واقع، ناشنوایی سنجشی^۳، یعنی میزان واقعی فقدان شنوایی، ربط چندانی به چگونگی مرتبط شدن شخص با جامعه ناشنویان ندارد، بلکه ناشنوایی نگرشی^۴، یا خود را به عنوان عضوی از جامعهٔ ناشنویان معرفی کردن و توسط دیگر اعضای این جامعه مورد قبول واقع شدن، ظاهراً اساسی‌ترین عامل در تعیین عضویت یک فرد در جامعهٔ ناشنویان است.

چرا تصور می‌کنید «ناشنوایی نگرشی» عمده‌ترین عامل برای عضویت در جامعهٔ ناشنویان است؟ در پس این پدیده، چه عوامل روانی یا زبانی ممکن است وجود داشته باشند؟ آیا شما گروه‌های اقلیت دیگری را می‌شناسید که این نوع پدیده در موردشان ذکر شده باشد؟

د) در اینجا یکی از دیدگاه‌هایی که در مورد دلایل نشو و نمای روش گفتاری در آموزش به ناشنویان است، ذکر شده است:

گرایش به روش گفتاری د رقرن نوزدهم، از اندیشه‌ای سرچشمه می‌گرفت که از ماشین هواداری می‌کرد و به آیندهٔ علم و صنعت اطمینان داشت. این اندیشه با اصول

1. Lane

2. Woodward

3. audiometric deafness

4. attitudinal deafness

اخلاقی پروتستان تقویت شد؛ اصولی که عبارت بودند از: سختکوشی، کار مداوم و نیروی شخصیتی برای غلبه بر تمامی مصائب و مشکلات زندگی. روش گفتاری در چهارچوب آداب و رسوم (و علوم) دوره ویکتوریا^۱ گسترش یافت و منعکس کننده مخالفت عمیق انگلوساکسون^۲ با تمام زبانهای غیرانگلیسی بود. (نیسر^۳ ۱۹۸۳: ۲۹).

آیا امروزه نیز چنین نگرشی وجود دارد؟ آیا می توان آن را توجیه کرد؟ کلاً این دیدگاه چه انعکاسی دارد در مطالعه زبان، آموزش زبانهایی که در اقلیت هستند، یا آموزش به طور کلی؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

مقدمه جدیدی در مورد زبان اشاره ای امریکایی به دست Baker & Cokely (1980) تهیه شده است. برای نمایش تصویری اشاره دهی به کار Fant (1977) مراجعه کنید و در مورد صورت مکالمه ای زبان اشاره ای امریکایی، کتاب Madsen (1982) را مطالعه کنید. توصیفهای بنیادین زبان اشاره ای امریکایی که انگیزه ای برای تحقیقات جدید شده است، در کارهای Stokoe (1960) و Stokoe, Casterline & Croneberg (1965) مشاهده می شود. برای آشنایی با تحقیقات جدید به کارهای Klima & Bellugi (1979)، Friedman(ed.) (1977)، Lane & Grosjean(eds.) (1980) یا Liddell (1980) مراجعه کنید. مقاله Swisher (1984) کاری جدید و تا حدی تخصصی است که چگونگی استفاده مادران شنوا از زبان انگلیسی نشانه ای را برای ایجاد ارتباط با کودکان ناشنوا خود توصیف می کند. یکی از بهترین کارهای عمومی در مورد زبان اشاره ای و ارتباط ناشنویان کار Neisser (1983) است.

1. Victorian era (1837 - 1901)

2. Anglo-Saxon

3. Neisser

فصل هجدهم

تاریخ و دگرگونی زبان

ای پدر ما که در آسمانی،
نام تو مقدس باد.
ملکوت تو بیاید.
اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود.
نان کفاف ما را امروز به ما بده.
و قرضهای ما را ببخش،
چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم.
و ما را در آزمایش میاور،
بلکه از شریر ما را رهایی ده.^۱
دعای ربانی (حدود ۱۰۰۰ میلادی)

۱. انجیل متی، باب ۶، آیات ۹ تا ۱۳. (دعایی که حضرت عیسی -ع- به شاگردانش تعلیم می داد.)
صورت اصلی این متن به زبان انگلیسی، در سه دوره متفاوت از تاریخ این زبان در اینجا
آورده می شود:
انگلیسی باستان (حدود ۱۰۰۰ میلادی)

Fæder ure þu þe eart on heofonum,

si þin nama gehalgod.

Tobecume þin rice.

← Gewurpe þin willa on eorðan swa swa on heofonum.

در سال ۱۷۸۶، یکی از مقامات دولت بریتانیا به نام سرویلیام جونز^۱ که با عنوان قاضی دیوان عالی در هند خدمت می‌کرد، درباره موضوع مورد بررسی خود، زبان باستانی قانون هند، مشاهدات زیر را ابراز کرد:

زبان سانسکریت هر قدر هم که قدمت داشته باشد، دارای ساختی شگفت‌انگیز است: این زبان از یونانی کاملتر، از لاتین مفصلتر و به نحوی ممتاز از هر دو زبان پالوده‌تر است؛ با وجود این، با هر دوی این زبانها، چه در ریشه افعال و چه در صورتهای دستوری، نزدیکی خاصی دارد، به گونه‌ای که اتفاقی بودن این قرابت بعید می‌نماید.

Urne gedæghwamlīcan hlaf syle us to dæg.

And forgyf us ure gyltas,

swa swa we forgyfað urum gyltendum.

And ne gelæd þu us on costnunge,

ac alys us of yfele.

انگلیسی معاصر قدیمتر (اوایل قرن ۱۷)

Our Father which art in heaven,

Hallowed be thy name.

Thy kingdom come.

Thy will be done in earth, as it is in heaven.

Give us this day our daily bread.

And forgive our debts,

As we forgive our debts.

And lead us not into temptation,

but deliver us from evil.

انگلیسی معاصر

Our father, who are in heaven,

May your name be holy.

May your kingdom come.

May your will be done on Earth as it is in Heaven.

Give us this day our daily bread.

And forgive us our sins,

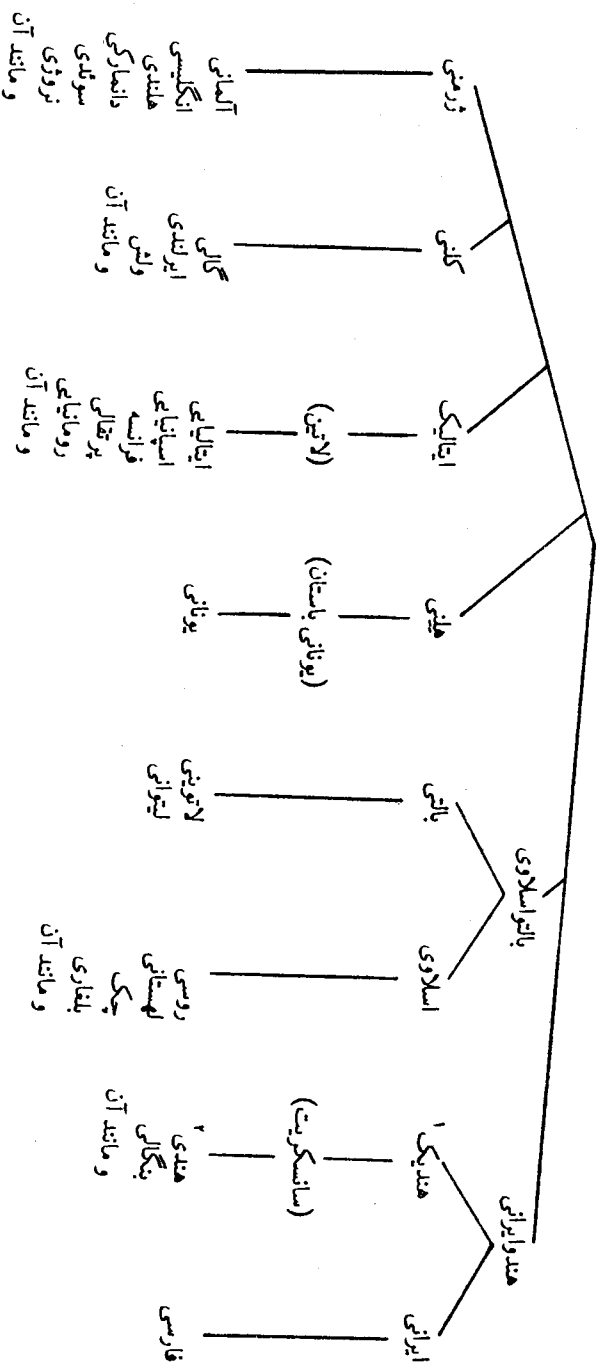
As we forgive those who sin against us.

And do not lead us into temptation,

But deliver us from evil.

(دو متن قرن هفدهم و معاصر را مترجم اضافه کرده است.)

هندواروپایی مادر (نخستین)



1. Indic

2. Hindi

سر ویلیام جونز به شیوه‌ای که کاملاً انقلابی می‌نمود، این نکته را عنوان کرد که شماری از زبانهای موجود در نواحی جغرافیایی بسیار متفاوت، جد مشترکی دارند. به هر حال، واضح بود که نمی‌شد این جد مشترک را با مدارک موجود توصیف کرد، بلکه می‌بایست آن را براساس مشخصه‌های مشترک موجود در مدارک مربوط به زبانهایی که انتظار می‌رفت فرزندان آن باشند، فرض می‌کرد. پژوهشهای زبانی از این نوع، هنوز پس از گذشت دو قرن از مشاهدات اولیه سر ویلیام دنبال می‌شوند. این مشاهدات بر تکامل تاریخی زبانها متمرکز هستند و فرایندهای منظمی را که در دگرگونیهای زبانی دخالت دارند، مشخص می‌کنند.

شجره‌های خویشاوندی^۱

در طول قرن نوزدهم، هنگامی که مطالعه تاریخی زبانها (یا با عنوان کلی تر، فقه اللغه) موضوع اصلی مورد بررسی زبانشناسان بود، اصطلاحی برای توصیف جد مشترک آنها به کار رفت. این اصطلاح متشکل از سه بخش بود: اولی صورت *proto*، به معنی مادر (نخستین) که نشان می‌داد این زبان منشأ زبانهای جدید است، دومین صورت *Indo* بود که بر شبه‌قاره هند دلالت می‌کرد، و صورت سوم *European* بود که بر قاره اروپا دلالت داشت. محققان با ابداع اصطلاح هندواروپایی مادر (نخستین)^۲ به عنوان «جد ارشد» زبانها، به ترسیم شاخه‌های فرعی این درخت خویشاوندی پرداختند تا اعقاب آن را که بسیاری از زبانهای جدید هستند - به صورتی که در نمودار درختی مشاهده می‌شود - به نمایش درآورند.

مسلماً این نمودار فقط یک درخت خویشاوندی را نشان می‌دهد که تعداد کمی از زبانهای جهان را تحت پوشش دارد. ظاهراً حدود سی شجره خویشاوندی از این نوع وجود دارند که بیش از چهار هزار زبان را در جهان در بر می‌گیرند. دامنه کاربرد بعضی از این زبانها بیشتر از زبانهای دیگر است. بر حسب تعداد گویشوران بومی، زبان ماندارین چینی^۳ (با بیش از چهارصد میلیون گویشور) بالاترین رقم را به خود اختصاص

1. family trees

2. Proto-Indo-European

3. Mandarin Chinese

داده است، در حالی که زبان انگلیسی (با حدود سیصد میلیون گویشور) به طور گسترده تری در نقاط مختلف جهان به کار می رود. زبانهای روسی و اسپانیایی (با رقمی نزدیک به دویست میلیون گویشور بومی برای هر کدام) در رتبه بعدی قرار دارند.

روابط خویشاوندی^۱

با مشاهده درخت خویشاوندی هندواروپایی ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه این گروههای زبانی می توانند با یکدیگر «مرتبط» باشند، با اینکه به نظر می رسد زبانهایی مثل ایتالیایی و هندی هیچ وجه مشترکی با یکدیگر ندارند. یکی از روشهای مشاهده این روابط به طور واضحتر، نگرستن به پیشینه مربوط به نسل قدیمتر آنها، یعنی زبانهایی مثل لاتین و سانسکریت است که زبانهای جدید از آنها به وجود آمده اند؛ برای مثال، اگر حروف متداولی را که برای نوشتن کلمه های «پدر» و «برادر» در زبانهای سانسکریت، لاتین و یونانی باستان به کار می رفته اند به رشته تحریر درآوریم، بعضی از مشخصه های مشترک پدیدار می گردند:

یونانی	لاتین	سانسکریت
<i>patēr</i> (father)	<i>pater</i>	<i>pitar</i>
<i>phrāter</i> (brother)	<i>frāter</i>	<i>bhrātar</i>

به هر جهت، این احتمال که صورتهای دقیقاً مشابه و منظمی پدیدار شوند بسیار کم است، ولی وجود تشابهات زیاد (بویژه در تلفظهای احتمالی این صورتها) مدرک خوبی برای طرح یک رابطه خویشاوندی است.

کلمات همیشه^۲

روندی که در بحث پیشین برای ایجاد رابطه خویشاوندی بین زبانهای مختلف به کار گرفته شد، شامل بررسی کلماتی می شد که به کلمات همیشه شناخته شده اند. ما اغلب

1. family relationships

2. cognates

در داخل گروههایی از زبانهای مرتبط، به تشابهات مرتبطی در مجموعه‌های خاصی از کلمه‌ها برمی‌خوریم. هم‌ریشه یک کلمه در یک زبان (انگلیسی) کلمه‌ای است در زبانی دیگر (آلمانی) که صورت مشابهی داشته باشد و با معنی مشابه به کار رود یا قبلاً به کار رفته باشد؛ بدین ترتیب، کلمه‌های انگلیسی *father*، *mother* و *friend* با کلمه‌های آلمانی *Vater*، *Mutter* و *Freund* هم‌ریشه هستند. براساس این مجموعه کلمات هم‌ریشه، می‌توانیم این نکته را عنوان کنیم که چنین مجموعه‌هایی در انگلیسی و آلمانی معاصر، احتمالاً جد مشترکی داشته‌اند که شاخه ژرمنی زبان هندواروپایی را تشکیل می‌داده است. با همین روند می‌توانیم مجموعه‌های مشابهی را از دو زبان اسپانیایی (کلمه‌های *padre*، *madre* و *amigo*) و ایتالیایی (کلمه‌های *padre*، *madre* و *amico*) مطرح کرده، چنین نتیجه‌گیری کنیم که این کلمات هم‌ریشه نزدیک به هم، باید نشان‌دهنده جد مشترک این دو زبان، یعنی شاخه ایتالیک باشد.

بازسازی تطبیقی^۱

ما با استفاده از اطلاعات مربوط به مجموعه کلمات هم‌ریشه فوق، می‌توانیم روندی را به کارگیریم که بازسازی تطبیقی نامیده می‌شود. هدف از این روند، بازسازی صورتی است که باید صورت اولیه یا «نخستین» در زبان مشترک اجدادی بوده باشد. این کار تا حدی شبیه به این است که ما از روی مشخصه‌های مشترک نوادگان، به خصوصیات جد ارشد پی ببریم. در این روند، کسانی که در زمینه تاریخ زبانها کار می‌کنند، براساس برخی از اصول کلی عمل می‌کنند که دو تا از آنها در اینجا ارائه می‌شوند.

اصل اکثریت^۲ از صراحت کامل برخوردار است؛ مثلاً اگر در یک مجموعه از کلمات هم‌ریشه، سه صورت با آوای [p] شروع شوند و فقط یک صورت با آوای [b]، آنوقت بهترین حدس ما این خواهد بود که اکثر کلمه‌ها، آوای اولیه ([p]) را حفظ کرده‌اند و کلمه‌ای که در اقلیت است، با گذشت زمان دچار تغییر شده است.

اصل طبیعی‌ترین روند تکاملی^۱ بر این اساس است که برخی از انواع تغییرات آوایی بسیار رایج هستند، در حالی که برخی دیگر کاملاً غیر محتملند. در اینجا بعضی از انواع کاملاً مستند تغییرات آوایی ذکر می‌شود:

۱. اغلب، واکه‌های پایانی حذف می‌شوند؛

۲. آواهای بیواک در بین واکه‌ها واگذار می‌شوند؛

۳. انسدادی‌ها (در شرایط خاصی) تبدیل به آواهای سایشی می‌شوند؛

۴. همخوانها در پایان کلمه‌ها، بیواک می‌شوند.

اگر شما با مثالهایی از سه زبان، بدانگونه که در اینجا نشان داده شده است، مواجه می‌شدید، آیا می‌توانستید با تصمیم‌گیری در مورد محتملترین صورت آوایی آغازی در زبان منشأ، کار بازسازی آن را شروع کنید؟

زبانها

A	B	C	
<i>cavallo</i>	<i>caballo</i>	<i>cheval</i>	("horse")
<i>cantare</i>	<i>cantar</i>	<i>chanter</i>	("sing")
<i>catena</i>	<i>cadena</i>	<i>chaîne</i>	("chain")
<i>caro</i>	<i>caro</i>	<i>cher</i>	("dear")

چون صورتهای نوشتاری اغلب گمراه‌کننده هستند، شما متوجه می‌شوید که آواهای آغازی کلمه‌ها در زبانهای A و B، همه [k] هستند، در حالی که آواهای آغازی در زبان C، به صورت [ʃ] تلفظ می‌شوند؛ بنابراین، بلافاصله بدون هیچ شک و تردیدی نتیجه می‌گیرید که کلمه‌ها در زبان منشأ با آوای [k] شروع می‌شوند. حالا بینیم این نتیجه‌گیری بر مبنای چه مدرکی بوده است؟

خب، اولین مدرک «اصل اکثریت» است؛ چون دو مجموعه از صورتهای دارای آوای [k] هستند و فقط یکی از آنها دارای آوای [ʃ] است. بعلاوه، می‌توان این بحث را به میان کشید که آوای [k] یک همخوان انسدادی و آوای [ʃ] یک همخوان سایشی است. براساس

1. most natural development principle

«اصل طبیعی ترین روند تکاملی»، تغییرات در راستای تبدیل آواهای انسدادی به آواهای سایشی صورت می‌گیرند؛ بنابراین، احتمال اینکه [K] آوای منشأ باشد بیشتر است. با این روش، ما کار بازسازی تطبیقی را در مورد منشأ مشترک کلمه‌هایی از زبانهای ایتالیایی (مجموعه A)، اسپانیایی (مجموعه B) و فرانسه (مجموعه C) آغاز کرده‌ایم. در این مورد خاص، شما راهی برای بررسی یافته‌های خود در پیش رو دارید؛ زیرا منشأ مشترکی که برای این سه زبان مطرح شده، زبان لاتین است. در مقایسه کلمه‌های لاتینی هم‌ریشه با کلمه‌های مورد بررسی، به صورتهای *carus* و *catena*، *cantare*، *caballus* برمی‌خوریم و از اینرو، درمی‌یابیم که بازسازی همخوان آغازی‌مان صحیح بوده است. اکنون یک مثال بیگانه‌تر ذکر می‌کنیم. فرض کنید که داده‌های زیر از سه زبان مرتبط (اگرچه ناشناخته)، توسط یک زبان‌شناس پریشانگو که تازه از اعماق جنگلهای آمازون رهایی یافته، در اختیار شما قرار گرفته است. شما تشخیص می‌دهید که این مثالها نشانه‌دهنده مجموعه‌ای از کلمات هم‌ریشه هستند و این امکان وجود دارد که از طریق بازسازی به صورتهای نخستین برسید.

زبانها

1	2	3	صورتهای نخستین	
<i>mube</i>	<i>mupe</i>	<i>mup</i>	-----	("stream")
<i>abadi</i>	<i>apati</i>	<i>apat</i>	-----	("rock")
<i>agana</i>	<i>akana</i>	<i>akan</i>	-----	("knife")
<i>enugu</i>	<i>enuku</i>	<i>enuk</i>	-----	("diamond")

با نگاهی اجمالی به این داده‌ها، شما می‌توانید کار بازسازی را با اصل اکثریت شروع کنید و بگویید که محتملترین صورتهای آنها هستند که در زبان ۲ یا ۳ مشاهده می‌شوند. اگر واقعاً چنین باشد، آنوقت تغییرات همخوانی برای ایجاد صورتهای زبان ۱ باید به این صورت بوده باشند: [p] → [b] ؛ [g] → [k] و [d] → [t]. در اینجا نمونه واضحی از نوعی طبیعی ترین روند تکاملی وجود دارد، بدینصورت که همخوانهای بیواک در بین واژه‌ها تبدیل به واکدار شده‌اند. بنابراین، صورتهای متعلق به ستونهای ۲ و ۳ باید بر

صورت‌های ستون ۱ تقدم داشته باشند. حالا ببینیم صورت‌های متعلق به کدامیک از ستون‌های ۲ و ۳ قدیمتر هستند؟ با به خاطر آوردن یک مشخصه دیگر از «روند تکامل طبیعی» (حذف شدن وا‌که‌های پایانی) می‌توانیم دریابیم که صورت‌های ستون ۳ بکلی وا‌که‌های پایانی خود را از دست داده‌اند، درحالی که این نکته در مورد صورت‌های ستون ۲ صدق نمی‌کند؛ بنابراین، بهترین حدس ما این است که صورت‌های ستون ۲ باید بیشترین نزدیکی را با صورت‌های نخستین داشته باشند و به این ترتیب، یکی از مشکلات زبان‌شناس پریشانگوی ما حل می‌شود.

تغییرات زبانی

کاربازسازی صورت‌های نخستین، تلاشی است برای تعیین اینکه یک زبان قبل از پیدایش صورت نوشتاری‌اش چگونه بوده است؛ ولی به هر جهت، حتی وقتی که ما صورت نوشتاری دوره قدیمتری از یک زبان مثل انگلیسی را در دست داریم، درمی‌یابیم که هیچ شباهتی بین آن صورت کهن و صورت نوشتاری امروزی که در روزنامه‌ها شاهد آن هستیم، وجود ندارد. صورت نوشتاری دعای ربّانی که در آغاز این فصل ذکر گردید، بخوبی نشانگر این نکته است. برای پی بردن به اینکه چگونه یک زبان با گذشت زمان دچار تغییرات اساسی می‌شود، نگاهی مختصر به تاریخ زبان انگلیسی می‌اندازیم.

تحول تاریخی زبان انگلیسی، معمولاً به سه دوره اصلی تقسیم می‌شود: دوره انگلیسی باستان^۱ که از آغاز پیدایش اولین اسناد نوشتاری (قرن هفتم) تا پایان قرن یازدهم ادامه داشته است؛ دوره انگلیسی میانه^۲ که از ۱۱۰۰ تا ۱۵۰۰ بوده؛ و دوره انگلیسی جدید یا معاصر^۳ که از ۱۵۰۰ تا به امروز بوده است.

انگلیسی باستان

منابع اولیه‌ای که تحول آنها موجب پیدایش زبان انگلیسی شد، زبانهای ژرمنی بودند.

این زبانها زبان گروهی از قبایل شمال اروپا بودند که در قرن پنجم میلادی جزایر بریتانیا را مورد تهاجم قرار دادند. بنابر یکی از روایتهای کهن، این قبایل، یعنی انگلز^۱، ساکسونز^۲ و جوتس^۳، «قهر الهی نسبت به بریتانیا» تلقی می‌شدند. عبارت «انگلسا کسونز» از ترکیب نام دو قبیله اول برای اطلاق بر این مردم ساخته شده است و از نام قبیله اول، یعنی انگلز، کلمه *Englisc* برای نامیدن زبان آنها و کلمه *Engla-land* برای اطلاق بر کشور جدیدشان گرفته شده است.

از این گونه اولیه زبان انگلیسی *Englisc* است که بیشتر کلمه‌های اصلی در زبان انگلیسی معاصر به وجود آمده‌اند؛ کلمه‌هایی از قبیل: (man)mann، (woman)wif، (child)cild، (house)hūs، (food)mete، (eat)etan، (drink)drincan و (fight)feohtan. بنابر روایات، این ساکنان مشرک، براستی جنگیدن (feohtan) را دوست داشتند. ولی به هرحال، شرک آنها دوام نیاورد. در فاصله زمانی بین قرن ششم تا هشتم میلادی، انگلوساکسونها به آیین مسیحیت گرویدند و در این دوره، تعدادی از کلمه‌های زبان مذهبی، یعنی لاتین، وارد زبان انگلیسی شدند. تاریخ پیدایش بسیاری از کلمه‌های انگلیسی معاصر، مثل *school*، *priest*، *martyr*، *church*، *candle*، *bishop*، *angel* را به این دوره نسبت داده‌اند.

از قرن هشتم تا قرنهای نهم و دهم، گروه دیگری از مردمان شمال اروپا به غارت بریتانیا پرداختند و سرانجام در نواحی ساحلی آن سکنی گزیدند. آنها وایکینگها^۴ بودند و از زبان آنها، یعنی اسکاندیناوی باستان^۵ است که بسیاری از صورتهای معاصر رایج در زبان انگلیسی مشتق گردیده‌اند؛ صورتهایی مثل *they* و *take*، *sky*، *skin*، *leg*، *law*، *give*.

انگلیسی میانه

واقعه‌ای که بیش از هر چیز دیگر نشانگر پایان دوره انگلیسی باستان و آغاز دوره انگلیسی میانه است، ورود فرانسویان نرماندی به انگلستان، و به دنبال آن، به پیروزی

1. Angles

2. Saxons

3. Jutes

4. Vikings

5. Old Norse

رسیدن آنها در هیستینگز^۱، در سال ۱۰۶۶، تحت رهبری ویلیام فاتح^۲ است. این مهاجمان فرانسوی زبان موفق شدند تا سراسر انگلستان را تحت کنترل خود درآورند. آنان طبقه حاکم بر این کشور شدند، به طوری که زبان فرانسه به مدت دویست سال زبان طبقه اشراف، زبان حکومتی، زبان حقوقی و زبان رفتار متمدنانه در انگلستان شد. منشأ کلمه‌هایی مثل *tax*، *prison*، *faith*، *defense*، *court*، *army* از این زبان است.

با وجود این، زبان روستاییان، انگلیسی باقی ماند. روستاییان روی زمین کار می‌کردند و *sheep* (گوسفند)، *cows* (گاو) و *swine* (خوک) (کلمه‌هایی از انگلیسی باستان) پرورش می‌دادند، در حالی که طبقات بالای فرانسوی زبان، *mutton* (گوشت گوسفند)، *beef* (گوشت گاو) و *pork* (گوشت خوک) (کلمه‌هایی با منشأ فرانسوی) می‌خوردند. از اینجاست که تفاوت میان کلمه‌های انگلیسی برای اطلاق به نوع جاندار و پخته این جانوران پدیدار می‌گردد.

در تمام طول این دوره، زبان فرانسه (به بیان دقیقتر، گونه انگلیسی فرانسه) زبانی نشانگر منزلت و اعتبار^۳ بوده است و چاوسر^۴ می‌گوید که یکی از زائران کنتربری^۵ او می‌توانسته به آن زبان صحبت کند.

نام آن زن مادام اگلنتین بود

او نماز روزانه را خیلی خوب می‌خواند

و در حین خواندن آن، آهنگ خیشومی زیبایی به صدایش می‌داد

بعلاوه، او خیلی خوب و زیبا به زبان فرانسه صحبت می‌کرد.^۶

1. Hastings

۲. William the Conqueror، پادشاه انگلستان، از ۱۰۶۶ تا ۱۰۸۷ که فرمانها را تا مرحله پیروزی رهبری کرد (م).

3. prestige language

۴. Geoffrey Chaucer (۱۳۴۵ - ۱۴۰۰)؛ شاعر انگلیسی و نویسنده *The Canterbury Tales* (م).

۵. این شعر که از کتاب *The Canterbury Tales* آورده شده، وصف حال زائرانی است که به زیارت مرقد توماس ا. بکت (*Thomas à Becket*) می‌رفته‌اند. این شخص اسقف اعظم کلیسای جامع کنتربری بوده، در سال ۱۱۷۰ در این کلیسا به قتل رسیده و از آن پس، در زمره افراد مقدس قرار گرفته است (م).

6. She was cleped Madame Eglentyne

این نمونه‌ای از انگلیسی میانه است که در اواخر قرن چهاردهم نوشته شده است. انگلیسی میانه، نسبت به انگلیسی باستان، به طور عمده‌ای تغییر کرده بود، ولی هنوز می‌بایست تغییرات دیگری نیز رخ می‌داد تا این زبان به شکل امروزی‌اش درآید. از همه مهمتر، واژه‌های دوره چاوسر هستند که با آنچه ما در انگلیسی امروزی می‌شنویم، بسیار متفاوت بوده‌اند. چاوسر با همسرش (his weef)^۱ در جایی به نام خانه (hoos)^۲ زندگی می‌کرد. او (hay)^۳ برای همسرش (heer)^۴، در حالی که زیر نور ماه (moan)^۵ از سبویی شراب (weena)^۶ می‌نوشیدند، داستان‌سرایی می‌کرد. در دویست سال بعد، از ۱۴۰۰ تا ۱۶۰۰، دوره‌ای که چاوسر را از شکسپیر^۷ جدا می‌کرد، تغییر مهمی در آواهای زبان انگلیسی به وجود آمد که اساس صورت کنونی تلفظ زبان انگلیسی را تشکیل می‌داد. قبلاً انواعی از کلمه‌های قرضی را به عنوان نمونه‌هایی از تغییرات بیرونی^۸ در یک زبان ذکر کرده بودیم. اکنون نظر شما را به مثالهای زیر جلب می‌کنیم که می‌توان آنها را تغییرات درونی^۹ زبان انگلیسی در طول تحول تاریخی‌اش به شمار آورد.

تغییرات آوایی^{۱۰}

یکی از بدیهی‌ترین تفاوتها بین انگلیسی معاصر و انگلیسی گفتاری دوره‌های قبل، در کیفیت واژه‌هاست. در اینجا به عنوان نمونه، آوانویسی چند کلمه انگلیسی آورده شده است که صورت کلی آنها به شکل قبلی باقی مانده، ولی در واژه‌های آنها تغییرات قابل توجهی به وجود آمده است. (توجه داشته باشید که علامت دو نقطه نشان‌دهنده کشیدگی واژه است.)

Ful wel she song the service dyvyne,
Entuned in hir nose ful semely,
And Frenshe she spak ful faire and fetisly.

- | | | |
|-------------------|---------------------|---------------------|
| 1. his wife | 2. house | 3. he |
| 4. her | 5. moon | 6. wine |
| 7. Shakespeare | 8. external changes | 9. internal changes |
| 10. sound changes | | |

انگلیسی باستان	انگلیسی معاصر	صورت نوشتاری
<i>hu:s</i>	<i>haws</i>	("house")
<i>wi:f</i>	<i>wayf</i>	("wife")
<i>spo:n</i>	<i>spu:n</i>	("spoon")
<i>bre:k</i>	<i>bre:k</i>	("break")
<i>ho:m</i>	<i>hom</i>	"home"

در این دگرگونی، نه تنها بعضی از آواها دستخوش تغییر شده‌اند، بلکه بعضی از آنها کلاً از تلفظ انگلیسی حذف گردیده‌اند. یکی از نمونه‌های بارز حذف آواها، همخوان سایشی، نرمکامی و بیواک /x/ است که در انگلیسی باستان برای تلفظ *nicht* به صورت [nixt] به کار می‌رفته (و به تلفظ آلمانی معاصر شبیه بوده) است، ولی در صورت کنونی این کلمه *night* که به صورت [najt] تلفظ می‌شود، دیگر وجود ندارد. تغییرات مستند دیگری نیز وجود دارند.

تغییری که با عنوان قلب^۱ یا جابجایی شناخته شده است، در معکوس کردن جایگاه دو آوای مجاور دخالت دارد. مثالهای زیر این تغییر را (از انگلیسی باستان به انگلیسی معاصر) بخوبی نشان می‌دهند:

bridd → *bird*

hros → *horse*

در واقع، آن گاوچرانی که عبارت *pretty good* را به صورتی شبیه به *purty good* تلفظ می‌کند، فرایند قلب را به عنوان نوعی گویش در انگلیسی معاصر به کار می‌برد. تغییر دیگری که موجب الحاق یک آوا در میان یک کلمه می‌شود، الحاق آوای میانجی^۲ نام دارد؛ مانند:

spinel → *spindle*

aemtig → *empty*

اگر گاهی کلمه *film* را به صورت قبلی آن، یعنی *filum* تلفظ کنید، مثالی از الحاق آوای میانجی در انگلیسی معاصر آورده‌اید.

نوع دیگری تغییر وجود دارد که در انگلیسی مشاهده نمی‌شود، ولی به دلیل

1. metathesis

2. epenthesis

وقوعش در دیگر زبانها ارزش مطرح شدن را دارد. این تغییر که یک آوا به اول کلمه اضافه می‌کند، الحاق پیش‌آوا^۱ یا واکنه پیش‌نه نام دارد. این فرایند در تغییر تلفظ برخی از صورتها از لاتین به اسپانیایی به طور رایجی مشاهده می‌شود. مثالهای زیر نشانگر این تغییرند:

schola → *escuela* ("school")

spiritus → *espíritu* ("spirit")

تغییرات نحوی^۲

بعضی تفاوت‌های مشهود بین ساخت جمله‌های انگلیسی باستان و انگلیسی معاصر به ترتیب کلمه‌ها مربوط می‌شود. در انگلیسی باستان، ترتیب کلمات، فاعل - فعل - مفعول است که در انگلیسی معاصر نیز کاملاً رواج دارد، ولی در عین حال، با ترتیبهای متفاوت دیگری از کلمه‌ها نیز روبرو می‌شویم که دیگر رایج نیستند؛ مثلاً فاعل می‌تواند بعد از فعل قرارگیرد، مثل *fērde he* (he traveled)؛ یا اینکه مفعول می‌تواند قبل از فعل واقع شود، مثل *hē hine geseah* (he saw him)؛ و یا مفعول در آغاز جمله قرارگیرد، مثل *him man ne sealde* (no man gave (any) to him). در این مثال آخر، کاربرد کلمه منفی کننده نیز با انگلیسی معاصر متفاوت است؛ زیرا توالی **not gave* دیگریک ساخت دستوری محسوب نمی‌شود. در انگلیسی باستان، ساخت منفی دوگانه نیز محتمل بوده است. همانطور که در مثال زیر مشاهده می‌شود، از هر دو کلمه *not* و *never* برای منفی کردن جمله استفاده شده است:

and ne sealdest þū mē nāfre ān ticcen

(and) (not) (gave) (you) me (never) (a) (kid)

'and you never gave me a kid'

شاید فراگیرترین تغییر در صورت جمله‌های انگلیسی، حذف تعداد کثیری از وندهای تصریفی^۳ در بسیاری از انواع کلمه‌ها باشد. توجه داشته باشید که در مثالهای

1. prothesis

2. syntactic changes

3. inflectional affixes

فوق، صورت افعال، یعنی *sealde* ("he gave") و *sealdest* ("you gave")، به وسیله پسوندهای تصریفی با یکدیگر متفاوت شده‌اند که در انگلیسی معاصر دیگر مشاهده نمی‌شود. اسمها، صفتها، حروف تعریف و ضمائر، همه براساس نقش دستوری‌شان در جمله صورتهای تصریفی متفاوتی به خود گرفته‌اند.

تغییرات واژگانی^۱

یکی از روشترین عواملی که انگلیسی معاصر را با انگلیسی باستان متفاوت می‌سازد، وجود تعدادی کلمه قرضی است، بویژه کلمه‌هایی که دارای منشأ لاتینی و یونانی هستند و از دوره انگلیسی باستان وارد این زبان شده‌اند. کاربرد بسیاری از این کلمه‌ها به‌طور بطیء متوقف شده است. مثلاً چون ما دیگر با خود شمشیر حمل نمی‌کنیم (حداقل اکثر ماها)، کلمه *foin*، به معنی «ضربت شمشیر» نیز دیگر کاربرد رایجی ندارد. یکی از کلمه‌های متداولی که در انگلیسی باستان برای *man* به کار می‌رفته، کلمه *were* بوده است. این کلمه، دیگر کاربرد عمومی ندارد، بلکه صرفاً در محدوده فیلمهای ترسناک، به صورت ترکیبی *werewolf* (آدم‌گرگ نما) به کار می‌رود. کلماتی مثل *lo* (همان)، *verily* (هر آینه) و *egad* (بخدا)، بلافاصله به عنوان کلمه‌های متعلق به دوره قدیمتر این زبان تشخیص داده می‌شوند و همانطور که لنگاکر^۲ (۱۹۷۳) به این نکته اشاره کرده است، در بعضی از اسمها، نشانی از قرون وسطی وجود دارد که آنها را در انگلیسی معاصر، کاملاً متروک می‌کند؛ اسمهایی مثل *Percival*، *Egbert* یا *Bertha*.

شاید دو فرایند تعمیم معنایی^۳ و تخصیص معنایی^۴، فرایندهای جالبتری باشند. یک نمونه از فرایند تعمیم معنایی، کاربرد کنونی کلمه *dog* است. ما عموماً آن را برای اطلاق به همه انواع این جانور به کار می‌بریم، ولی صورت قدیمتر آن (*docga*) در انگلیسی باستان فقط برای یک نوع خاص از این جانور به کار می‌رفته است. برعکس،

1. lexical changes

2. Langacker

3. broadening

4. narrowing

فرایندی به نام **تخصیص معنایی**، کلمه *hund* را در انگلیسی باستان دستخوش تغییر معنایی کرده است. این کلمه زمانی برای اطلاق به انواع سگ به طور کلی، به کار می‌رفته، ولی حالا صورت *hound* صرفاً بر یک نوع خاص از سگ دلالت می‌کند. مثال دیگر کلمه *mete* است که زمانی برای نامیدن هر نوع غذا به کار می‌رفته، ولی حالا صورت کنونی آن، یعنی *meat*، به انواع خاصی از مواد غذایی محدود شده است. گونه باستانی کلمه انگلیسی *wife*، کلاً برای اطلاق به زن به کار می‌رفته، ولی امروزه این کلمه تخصیص معنایی پیدا کرده، صرفاً در مورد زنان متأهل به کار می‌رود.

فرایند تغییر

هیچکدام از تغییراتی که در اینجا ذکر شد، یک شبه به وقوع نپیوسته است. این تغییرات تدریجی بوده و احتمالاً تشخیص آنها در حین وقوع، کار مشکلی بوده است. با وجود اینکه برخی از تغییرات زبانی را می‌توان با تغییرات عمده اجتماعی ناشی از جنگها، تهاجمات و تحولات دیگر مرتبط کرد، ولی ظاهراً فراگیرنده‌ترین منبع تغییر در زبان، فرایند همیشگی انتقال فرهنگی^۱ بوده است. هر نسل جدید باید راهی برای استفاده از زبان نسل قبل بیابد. در این فرایند پایان ناپذیر که به موجب آن، هر شخص به کار برنده زبان باید برای خود، زبان جامعه را بازآفرینی کند، گرایش اجتناب ناپذیری برای انتخاب بعضی از عناصر زبان به طور دقیق، و بعضی دیگر به طور تقریبی، وجود دارد. همچنین، تمایلی ضمنی به متفاوت بودن نیز وجود دارد. با مسلم دانستن فرایند ظریف انتقال، باید این انتظار را داشته باشیم که زبانها ثابت نمانند، بلکه تغییر و دگرگونی در آنها امری بدیهی باشد.

ما در این فصل، نظر خود را بر گوناگونی زبان به صورت در زمانی^۲ معطوف کردیم؛ یعنی دیدی تاریخی نسبت به تغییرات آن در طول زمان داشتیم. موضوع دو فصل آینده بررسی زبان به طور همزمانی^۳ است؛ یعنی بررسی تفاوت‌هایی که در درون یک زبان، در مکانهای مختلف و در میان گروههای متفاوت، به طور همزمان وجود دارد.

1. cultural transmission

2. diachronically

3. synchronically

پرشها

۱. از میان زبانهای زیر، چگونه آنهایی را که از نظر تاریخی با یکدیگر رابطه نزدیکی دارند، دوید و گروهبندی می‌کنید؟
رومانیایی، چک، دانمارکی، فرانسه، گالی، آلمانی، روسی و ولش.
۲. «کلمات هم‌ریشه» چگونه کلماتی هستند؟
۳. اگر داده‌های زیر در اختیار شما قرار می‌گرفت، آیا می‌توانستید صورتهای نخستین احتمالی را حدس بزنید؟

زبانها

1	2	3	
<i>cosa</i>	<i>chose</i>	<i>cosa</i>	("thing")
<i>capo</i>	<i>chef</i>	<i>cabo</i>	("head")
<i>capra</i>	<i>chèvre</i>	<i>cabra</i>	("goat")

۴. تاریخهایی که به طور نسبی به سه دوره تاریخی تحول زبان انگلیسی مربوط می‌شوند، کدامها هستند؟
۵. آیا می‌توانید براساس دانسته‌های خود درباره نفوذ فرانسه نرماندی در دوره انگلیسی میانه حدس بزنید که کدامیک از جفت کلمه‌های زیر متعلق به انگلیسی باستان، و کدامیک متعلق به فرانسه باستان است؟
calf veal ; venison deer

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) داده‌های زیر را ملاحظه کنید:

زبانها

1	2	3	4	5	6	7	
<i>fem</i>	<i>pyat</i>	<i>cinco</i>	<i>piec</i>	<i>itsutsu</i>	<i>fünf</i>	<i>cinque</i>	(five)
<i>fire</i>	<i>chetyre</i>	<i>cuatro</i>	<i>cztery</i>	<i>yottsu</i>	<i>vier</i>	<i>quattro</i>	(four)

۱. در مثالهای بالا، شش مجموعه از زبانها هندواروپایی هستند. کدامیک از آنها به احتمال زیاد غیر هندواروپایی است؟

۲. شش مجموعه باقیمانده را می‌توان براساس نزدیکی رابطه، به سه جفت تقسیم کرد. کدامیک از این مثالها با یکدیگر جور در می‌آیند تا به عنوان جفت شناخته می‌شوند؟

۳. کدام جفت را با زبان انگلیسی مرتبط می‌دانید؟

۴. زبان دیگری را که دارای کلمات هم‌ریشه *quattro* و *quinque* است، با کدام جفت مرتبط می‌دانید؟

ب) براساس داده‌های زیر، ستون صورتهای نخستین را کامل کرده، سپس سه فرایند متفاوت تغییر را که باید در تحول این مجموعه زبانی به وقوع پیوسته باشد توصیف کنید.

زبانها

1	2	3	4	صورتهای نخستین	
<i>lik</i>	<i>ligu</i>	<i>ligu</i>	<i>liku</i>	-----	("insect")
<i>hip</i>	<i>hiba</i>	<i>hiba</i>	<i>hipá</i>	-----	("path")
<i>rad</i>	<i>radi</i>	<i>rathi</i>	<i>radi</i>	-----	("cloud")
<i>nam</i>	<i>namu</i>	<i>namu</i>	<i>namu</i>	-----	("dwelling")

ج) بعضیها عقیده دارند که انگلیسی نمی‌تواند یک زبان ژرمنی باشد. آنها اغلب این بحث را به میان می‌کشند که انگلیسی از لاتین منشعب شده است. شما برای اینکه این اشخاص را متقاعد کنید که انگلیسی بیشتر به عنوان عضوی از شاخه ژرمنی زبان هندواروپایی مد نظر بوده است، چه بحثی را مطرح می‌کنید و چه مدرکی را ارائه می‌دهید؟ (برای جواب به این سؤال می‌توانید به هریک از این متون رجوع کنید: Baugh & Cable, 1978; Gordon, 1972; Williams, 1975).

د) در اینجا چهارگونه متفاوت از یک واقعه مشابه کتاب مقدس که در انجیل متی، باب دوم، توصیف گردیده، آورده شده است. آیا می‌توانید صورتهای ساختها و احتمالاً تلفظهای متفاوتی را که در این گونه‌ها یافت می‌شوند، شرح دهید؟

انگلیسی معاصر

After they had gone, an angel of the Lord appeared to Joseph in a dream

انگلیسی معاصر قدیمتر (اوایل قرن هفدهم)

And when they were departed, behold, the Angel of the Lord appeareth to Joseph in a dreame

انگلیسی میانه (قرن چهاردهم)

And whanne thei weren goon, lo, the aungel of the Lord apperide to Joseph in sleep

انگلیسی باستان (قرن دهم)

pā hī pā ferdon, þa ætywde Drihtnes engel Iosepe on swefnum

منابعی برای مطالعه بیشتر

بررسیهای مقدماتی در مورد مطالعات تاریخی زبان را می توان در فصل هفت کتاب (1973) Langacker، فصل نه کتاب (1983) Fromkin & Rodman یا در کتابهای درسی (1972) Arlotto و (1973) Lehmann دید. کتابهای درسی تخصصی تر، کارهای (1972) Anttila و (1977) Bynon هستند. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد خانواده های زبانی مختلف جهان به کتاب (1976) Ruhlen مراجعه کنید. شرحی خواندنی در مورد زبان و فرهنگ اقوام هندواروپایی اولیه در کتاب (1958) Thieme آورده شده است. یک کتاب درسی استاندارد در مورد تاریخ زبان انگلیسی، کار Baugh (1978) Cable & است و کارهای (1982) Bolton یا (1979) Myers & Hoffman بررسیهای دیگری هستند که در دسترسند. اگر علاقه دارید بدانید زبان انگلیسی در دوره های تاریخی مختلف چگونه صحبت می شده، به نوارهای ضمیمه کتاب Finnie (1972) گوش دهید.

فصل نوزدهم

گونه‌های زبانی^۱

به نظر من، این موضوع قابل توجهی است که بعضی از کودکان خردسال که مثلاً با لهجه ناحیه شرقی لندن بزرگ می‌شوند و station را به صورت stition و shouldn't have را shoodenov تلفظ می‌کنند، بکلی فاقد این آواها و کلمه‌ها در دانسته‌های آوایی و گفتاری خود هستند.

جان ازارد^۲ (۱۹۷۵)

در بسیاری از فصلهای قبل، در مورد زبانها (از جمله انگلیسی) طوری صحبت کرده بودیم که گویی تمامی گویشوران یک زبان خاص، آن را به شیوه‌ای واحد به کار می‌برند. این بدان معنی است که ما این امر را نادیده گرفته‌ایم که هر زبان، بویژه صورت گفتاری آن، بیش از یک گونه دارد. با وجود این، گوناگونی در گفتار، جنبه مهم و شناخته‌شده‌ای در زندگی روزمره ماست؛ ما که زبان را در جوامع مختلف منطقه‌ای و اجتماعی به کار می‌بریم. در این فصل، انواع گونه‌های زبانی را که از طریق نوعی «جغرافیای زبانی»^۳ مورد بررسی قرار گرفته‌اند، مدّ نظر قرار خواهیم داد و در فصل بعد،

1. language varieties

2. John Ezard

3. linguistic geography

به بررسی عوامل دخیل در گونه‌های اجتماعی کاربرد زبان خواهیم پرداخت. کار ما در وهله اول، شناسایی آن گونه خاص از زبان است که معمولاً با معنی کلی واژه‌هایی مثل انگلیسی، فرانسه، آلمانی و مانند آن به کار می‌رود.

زبان معیار^۱

هنگامی که ما آواها، کلمه‌ها و جمله‌های زبان انگلیسی را بررسی می‌کردیم، در واقع توجه‌مان را صرفاً روی مشخصه‌های یک گونه که معمولاً انگلیسی معیار^۲ نامیده می‌شود معطوف کرده بودیم. انگلیسی معیار گونه‌ای از زبان انگلیسی است که اساس انگلیسی چاپ شده در روزنامه‌ها و کتابهاست، رسانه‌های گروهی آن را به کار می‌برند و در مدارس آن را تدریس می‌کنند. این همان گونه‌ای از زبان انگلیسی است که معمولاً به عنوان زبان دوم، به زبان‌آموزان خارجی آموخته می‌شود. بعلاوه، بعضی از مردم معتقدند که انگلیسی معیار تنها نوع «صحیح» انگلیسی است و باید «خالص» باقی بماند. حالت افراطی این دیدگاه در فرانسه، در مؤسسه‌ای مشهور به فرهنگستان فرانسه دیده می‌شود. در آنجا پیوسته جلساتی تشکیل می‌شود و در آنها تصمیم می‌گیرند که مثلاً فلان کلمه، بخشی از فرانسه معیار هست یا نه. این فرهنگستان در تلاشهایش برای «خالص» نگاه داشتن زبان فرانسه، غالباً با کاربرد کلمه‌های قرضی مخالفت می‌کند. با وجود تمام این تصمیم‌گیریها، عبارتهایی مثل *le whisky* و *le weekend*، در زبانی که ما آن را فرانسه معیار می‌دانیم، مصطلح شده‌اند.

لهجه و گویش^۳

شما چه به انگلیسی معیار صحبت کنید و چه نکنید، مسلماً دارای لهجه هستید. اینکه گاه می‌شنویم بعضی از گویشوران لهجه دارند و بعضی دیگر ندارند، واقعیت ندارد. وجود لهجه در سخنان بعضی از گویشوران ممکن است شدیدتر و به آسانی قابل تشخیص

1. Standard Language

2. Standard English

3. accent and dialect

باشد، و در بعضی دیگر چنین نباشد، در عین حال، همه به کاربرندگان زبان دارای لهجه هستند. اصطلاح لهجه، از نظر فنی، وقتی به کار می‌رود که محدود شود به توصیف جنبه‌هایی از تلفظ که نشان می‌دهند شخص گویشور از نظر محلی یا اجتماعی به چه مکان یا طبقه‌ای تعلق دارد. این اصطلاح باید از اصطلاح گویش که توصیف‌کننده مشخصه‌های دستوری و واژگانی و نیز جنبه‌های تلفظی است، متمایز گردد؛ مثلاً جمله *You don't know what you're talking about* چه به لهجه امریکایی بیان شود و چه به لهجه اسکاتلندی، فرقی نمی‌کند، زیرا هر دو گویشور از انگلیسی معیار با تلفظ‌های متفاوت استفاده کرده‌اند، در حالی که جمله *Ye dinnae ken whit yer haverin' aboot* دارای معنی مشابه با جمله قبل است، براساس آنچه ممکن است شخصی با گویش انگلیسی اسکاتلندی بگوید، نوشته شده است. مسلماً تفاوت‌هایی در تلفظ وجود دارد (*aboot* ، *whit*)، ولی نمونه‌هایی نیز از واژگان متفاوت (*haverin'* ، *ken*) و صورت دستوری متفاوت (*dinnae*) وجود دارند.

در حالی که تفاوت‌های واژگانی گویش‌ها به آسانی قابل تشخیص هستند، تفاوت‌های مربوط به معنی ساخت‌های دستوری آنها کمتر مطرح گردیده‌اند. در اینجا مثالی از ترادگیل^۱ (۱۹۸۳) نقل گردیده است که در آن، دو گویشور (B و C) با زبان انگلیسی بریتانیایی و یک گویشور از ایرلند (A)، در دونگال^۲ ایرلند، با یکدیگر سخن می‌گویند:

A: *How long are youse here?*

B: *Till after Easter.*

(گویشور A سردرگم به نظر می‌رسد)

C: *we came on Sunday.*

A: *Ah. Youse're here a while then.*

واضح است که جمله *How long are youse here*، در گویش گویشور A، با معنایی نزدیک به جمله *How long have you been here* به کار رفته، و نه با آن معنی که

گوشور B آن را با ارجاع به آینده تعبیر کرده است.

با وجود مشکلاتی از این نوع که گاهگاهی پیش می‌آیند، در میان گوشوران گویشها یا گونه‌های مختلف زبان انگلیسی، یک درک متقابل وجود دارد. نکته مهمی که باید به آن توجه داشته باشیم این است که از دیدگاه زیانشناسی، هیچیک از گونه‌ها از دیگری «بهتر» نیست. آنها صرفاً با یکدیگر متفاوتند. البته از دیدگاه اجتماعی، بعضی از گونه‌ها معتبرتر می‌شوند. در واقع، گونه‌ای که به عنوان زبان معیار جای خود را باز می‌کند، معمولاً گویشی است که از نظر اجتماعی دارای اعتبار بوده، به یک مرکز سیاسی یا فرهنگی وابسته است (لندن برای انگلیسی بریتانیایی و پاریس برای فرانسه)؛ با وجود این، همیشه گونه‌های دیگری از یک زبان وجود دارند که مردم مناطق مختلف به آنها تکلم می‌کنند.

گویشهای محلی^۱

گویشهای محلی به طور گسترده‌ای وجود دارند و اغلب برای آنهایی که در مناطق مختلف زندگی می‌کنند، مبنای طنز قرار می‌گیرند؛ از اینرو، ممکن است در ایالات متحده آمریکا، یک شخص بروکلینی در تقلید از یک جنوبی، تعبیر معنایی او از کلمه sex را با گفتن جمله 'sex is fo' less than tin^۲ به سخره بگیرد. در عوض، آن شخص جنوبی نیز در مورد معنای tree guy که بروکلینیها می‌گویند، دچار تردید می‌شود؛ چون آن را در عبارتهایی مثل doze tree guys^۳ از آنها شنیده است. در بعضی از گویشهای محلی، تلفظهای کلیشه‌ای بوضوح مشاهده می‌شوند.

آنهایی که به طور جدی در زمینه گویشهای محلی کار می‌کنند، به چنین نمونه‌هایی نسبتاً بی‌علاقه هستند و بخش اعظم تحقیقات خود را به مشخصه‌های

1. regional dialects

۲. این تلفظ مردم ایالت‌های جنوبی است. تلفظ عادی آن بدینصورت است: six is four less than ten (م).

۳. این تلفظ اهالی بروکلین، ناحیه‌ای از نیویورک است. تلفظ عادی آن بدینصورت است: those three guys (م).

گفتاری ثابتی اختصاص می‌دهند که بیشتر در یک ناحیه جغرافیایی خاص مشاهده می‌شوند. این بررسیهای گویشی اغلب مستلزم توجه زیادی به جزئیات هستند و از اینرو، کار انتخاب راهنماهای بومی مورد قبول، براساس معیارهای خاصی صورت می‌گیرد. نکته مهم پایانی این است که بدانید آیا گفتاری را که از یک شخص ضبط می‌کنید، واقعاً نمونه‌ای از گویش محلی آن ناحیه خاص هست یا نه؛ لذا در بسیاری از بررسیهای گویشی، راهنماهای بومی باید افرادی باشند از مردم عادی، غیر مهاجر، مسن، روستایی و مذکر^۱. افراد مذکور از این جهت انتخاب می‌شوند که گمان می‌رود گفتار آنها کمتر تحت تأثیر گویشهای محلی خارج از آن ناحیه قرار گرفته باشد. یکی از نتایج نامعقول استفاده از چنین معیارهایی این است که توصیف گویشی حاصل، متعلق به زمانی کاملاً عقبتر از زمان تحقیق است؛ با وجود این، اطلاعات حاصل از چنین تحقیقاتی، اساسی شد برای تهیه تعدادی از اطلسهای زبانی کشورها (انگلستان) یا نواحی محلی (نیوانگلند^۲ در ایالات متحده آمریکا).

مرزهای همگویی و مرزهای گویشی^۳

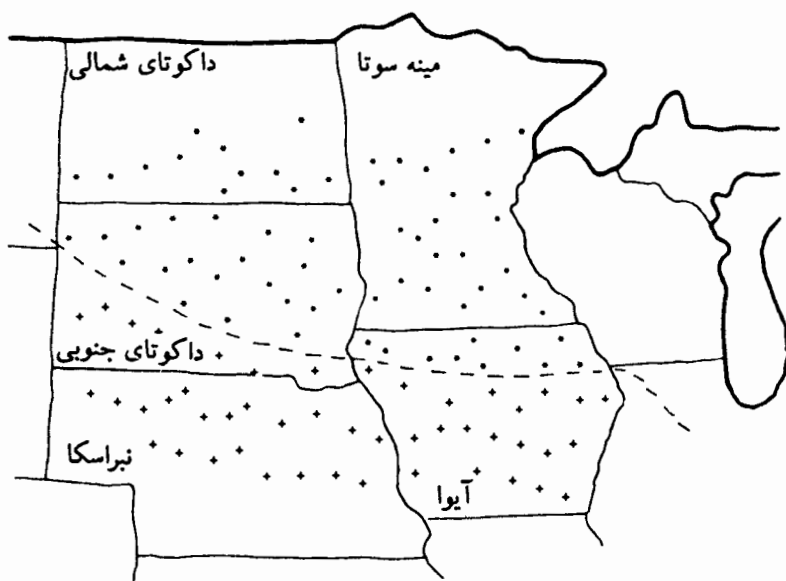
اکنون نظری به برخی از گونه‌های محلی می‌اندازیم که در یک بررسی در مورد آنها کار شده، حاصل آن اطلسهای زبانی ناحیه غرب میانه علیا در ایالات متحده آمریکاست. یکی از اهداف چنین تحقیقی پی‌بردن به بعضی از تفاوت‌های مهم گفتاری افراد ساکن در این نواحی و ترسیم مرزهای گویشی بین نواحی مذکور است؛ مثلاً اگر بدانیم که اکثر افراد ساکن در یک ناحیه می‌گویند که خریدخانه‌شان را در یک *paper bag* انجام می‌دهند، و اکثر ساکنان ناحیه‌ای دیگر می‌گویند که این کار را در یک *paper sack* انجام می‌دهند، آنوقت می‌توانیم خطی در نقشه بکشیم و این دو ناحیه را همانطور که در تصویر نشان داده شده، از یکدیگر جدا کنیم. این خط مرز همگویی نامیده می‌شود و نشاندهنده مرز بین دو ناحیه مذکور براساس یک عبارت زبانی خاص است. حال اگر

1. non-mobile, older, rural, male speakers (NORMS)

2. New England

3. isoglosses and dialect boundaries

توزیع مشابهی بین دو عبارت زبانی دیگر مشاهده شود، مثل ارجحیت کاربرد *pail* در شمال و *bucket* در جنوب، آن وقت می‌توان یک مرز همگویی دیگر که احتمالاً با اولی تداخل پیدا می‌کند، در نقشه مذکور رسم کرد. هنگامی که تعدادی از مرزهای همگویی به این شیوه در کنار یکدیگر قرار بگیرند، خط پررنگ‌تری به وجود می‌آید که نشان‌دهنده مرز گویشی است.



----- = مرز همگویی = کاربرد *paper bag* = + = کاربرد *paper sack*

با استفاده از اطلاعات مربوط به این مرز گویشی درمی‌یابیم که در غرب میانه‌ علیا، یک ناحیه با گویش شمالی وجود دارد که شامل مینه سوتا، داکوتای شمالی، بیشتر نواحی داکوتای جنوبی و آیوای شمالی می‌شود. سایر نواحی متعلق به آیوا و نبراسکا نشان‌دهنده خصوصیت‌های گویش نواحی مرکزی است. در اینجا بعضی از تفاوت‌های مربوط به تلفظ و واژگان نشان داده شده است:

(greasy)	(creek)	(roof)	(taught)		
[s]	[ɪ]	[ʊ]	[ɔ]	:	نواحی شمالی
[z]	[i]	[u]	[a]	:	نواحی مرکزی

نواحی شمالی : *get sick slippery kerosene pail paper bag*

نواحی مرکزی : *take sick sick coal oil bucket paper sack*

بنابراین، اگر یک گویشور انگلیسی امریکایی کلمه *greasy* را به صورت [grizi] تلفظ کند و خرید خانه‌اش را در *paper sack* انجام دهد، آنوقت به نظر نمی‌رسد که او در مینه‌سوتا بزرگ شده یا بیشتر عمرش را در آنجا گذرانده باشد. گفتنی است که همه افراد ساکن در آن نواحی، خصوصیت‌های یاد شده را به کار نمی‌برند. این خصوصیت‌ها را درصد زیادی از افراد مورد مصاحبه در این تحقیق گویشی به کار برده‌اند.

تداوم گویشی^۱

به یک نکته دیگر نیز باید توجه شود و آن این است که اگر چه رسم مرزهای همگویی و گویشی در ایجاد دیدی وسیعتر نسبت به گویشهای محلی مفید واقع می‌شود، ولی در عین حال، مشکلی را نیز دربردارد و آن ادغام گونه‌ها در یکدیگر در نواحی مرزهای گویشی است. با در نظر گرفتن این امر می‌توانیم نظرم‌ان را بدینصورت بیان کنیم که گونه گویشی به صورت یک تداوم طولانی وجود دارد و بین دو منطقه خط دقیق و قطع‌کننده‌ای وجود ندارد. نمونه مشابهی از این تداوم را می‌توان در مورد زبانهای مرتبطی مشاهده کرد که در دو طرف یک مرز سیاسی وجود دارند؛ مثلاً همانطور که از هلند به آلمان سفر می‌کنید، می‌بینید که تجمع گویشوران هلندی زبان در نواحی نزدیک به مرز، ناحیه‌ای را به وجود می‌آورد که در آن، گویشهای هلندی و آلمانی کمتر قابل تفکیک هستند و بعد همانطور که به آلمان وارد می‌شوید، با اجتماع بزرگتر مردم آلمانی زبان روبرو می‌شوید که زبانشان با زبان هلندی کاملاً متفاوت است.

وضعیتی مشابه با این مورد، تحت عنوان تداوم گویش اسکاندیناوی به ثبت رسیده است. این تداوم در طول ناحیه‌ای گسترش می‌یابد که معمولاً دارای دو زبان متفاوت است و به دو کشور مجزا مربوط می‌شود. با این دیدگاه می‌توان گویشوران

سوئدی و نروژی را به کار برندگان گویشهای محلی متفاوتی از یک زبان واحد به حساب آورد. در اینصورت، شخصی را که براحتی به دو زبان سوئدی و نروژی صحبت می‌کند، یک فرد دوگوشی^۱ (کسی که به دو گویش سخن می‌گوید) توصیف می‌کنند. در عین حال، چون درباره موردی صحبت می‌کنیم که معمولاً دو زبان را در برمی‌گیرد، گویشور مذکور، بیشتر یک فرد دو زبانه^۲ (کسی که به دو زبان صحبت می‌کند) به شمار می‌آید.

دو زبانی^۳

در بسیاری از کشورها، گونه محلی صرفاً مربوط به دو گویش از یک زبان واحد نمی‌شود، بلکه به دو زبان کاملاً مجزا و متمایز مربوط می‌شود؛ مثلاً کشور کانادا رسماً یک کشور دو زبانه است و زبانهای فرانسه و انگلیسی زبانهای رسمی در این کشور هستند. به رسمیت شناختن موقعیت گویشوران فرانسوی زبان این کشور که بیشتر در کیبک^۴ ساکن هستند، بدون کشمکشهای سیاسی صورت نگرفته؛ زیرا کشور کانادا، در طول تاریخش، اساساً یک کشور انگلیسی زبان بوده است با اقلیتی فرانسوی زبان. در چنین موقعیتی، دو زبانی‌ای که در سطح فردی وجود دارد، به مرور مشخصه گروه اقلیت می‌شود. در این نوع دو زبانی، عضوی از گروه اقلیت در یک جامعه زبانی رشد می‌کند. او در وهله اول، به یک زبان، مثلاً گالی، سخن می‌گوید (این مورد سالها در بخشهایی از اسکاتلند وجود داشته است)، ولی زبان دیگری مثل انگلیسی را برای مشارکت در جامعه زبانی وسیعتر یاد می‌گیرد.

به هر حال، دو زبانی فردی ممکن است صرفاً حاصل داشتن والدینی باشد که به دو زبان مختلف صحبت می‌کنند. اگر کودکی، به طور همزمان، زبان فرانسه را از مادرش و زبان انگلیسی را از پدرش فراگیرد، آنوقت ممکن است حتی به تمایز بین این دو زبان توجه نشود. در چنین حالتی صرفاً دو شیوه گفتار، براساس اینکه چه شخصی مخاطب او باشد، وجود دارد؛ با وجود این، حتی در این نوع دو زبانی نیز فرد به یک

1. bidialectal

2. bilingual

3. bilingualism

4. Quebec

زبان‌گرایش بیشتری نشان می‌دهد و زبان دیگر فرعی می‌شود.

برنامه ریزی زبان^۱

شاید به دلیل اینکه دوزبانگی در اروپا و امریکای شمالی بیشتر در میان گروه‌های اقلیت وجود دارد، تصور می‌شود که کشوری مثل ایالات متحده امریکا دارای جامعه گفتاری تک‌زبانۀ همگنی است که در آن، همه به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند، برنامه‌های رادیو و تلویزیون به انگلیسی معیار پخش می‌شوند و تمام روزنامه‌ها انگلیسی معیار را به کار می‌برند. این نظر درست نیست؛ زیرا وجود جوامع بزرگی که برای آنها انگلیسی زبان اول نیست، نادیده گرفته می‌شود؛ برای مثال، اکثر مردم سن‌آنتونیو در تگزاس، بیشتر به برنامه‌های رادیویی اسپانیایی گوش می‌دهند تا انگلیسی. این امر ساده انعکاس وسیعی در سازماندهی دولت محلی منتخب و نظام آموزشی آن منطقه دارد. آیا باید تدریس دوره ابتدایی به زبان انگلیسی باشد یا اسپانیایی؟

همین سؤال را در مورد گواتمالا که در آن، علاوه بر زبان اسپانیایی، به بیست و شش زبان مایایی^۲ نیز صحبت می‌شود، در نظر بگیرید. اگر در چنین موقعیتی زبان اسپانیایی به عنوان زبان آموزشی انتخاب شود، آیا تمامی گویشوران زبانهای مایایی از امتیاز آموزش ابتدایی در جامعه محروم نمی‌شوند؟ پاسخ دادن به چنین سؤالاتی نیازمند به نوعی برنامه ریزی زبانی است. دولت و هیأت‌های حقوقی و آموزشی باید به طور فعالی برنامه‌ریزی کنند که کدام گونه از زبانهای رایج در کشور، به عنوان زبان رسمی مورد استفاده قرار گیرد. در اسرائیل، با وجود اینکه زبان عبری در میان مردم این کشور زیاد رایج نبود، به عنوان زبان رسمی دولت در این کشور انتخاب شد. در هند، زبان هندی زبان رسمی معرفی شد و این تصمیم‌گیری باعث شد که در بسیاری از نواحی غیر هندی زبان، شورشهایی برپا شود.

فرایند برنامه ریزی زبان را می‌توان پس از گذشت سالهای متمادی و درگذر

از کلیه مراحل تکمیلی، به طور روشنتری مورد ملاحظه قرار داد. یک نمونه جدید و جالب، انتخاب زبان سواحلی^۱ به عنوان زبان ملی تانزانیا در شرق افریقا است. در آنجا هنوز هم تعداد زیادی از زبانهای قبیله‌ای و نیز بقایایی از زبان مستعمراتی انگلیسی وجود دارند، ولی نظامهای دولتی، حقوقی و آموزشی، بتدریج زبان سواحلی را به عنوان زبان رسمی معرفی کردند. پس از مرحله «انتخاب»^۲ (گزینش یک زبان رسمی)، مرحله «مدون سازی»^۳ عملی می‌شود که بر طبق آن، اصول دستور زبان، فرهنگ لغتها و الگوهای نوشتاری برای ایجاد گونه معیار پی‌ریزی می‌گردند. مرحله «گسترش»^۴ متعاقب مرحله قبل عمل می‌کند؛ به این صورت که گونه معیار برای به کار رفتن در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی و پیدایش مجموعه‌ای از کارهای ادبی نوشتاری به این گونه، تحول پیدا می‌کند. مرحله بعد، «تکمیل سازی»^۵ است که تلاشهای وسیع دولت را برای تشویق مردم به استعمال گونه معیار دربرمی‌گیرد. «پذیرش»^۶ مرحله نهایی است که در آن، اکثر مردم گونه معیار را به کار برده، آن را به عنوان زبان ملی قبول می‌کنند و این زبان نه تنها در هویت اجتماعی آنها، بلکه در هویت ملی آنها نیز نقش مهمی را ایفا می‌کند.

انواع پی‌جین و کریول^۷

ممکن است در بعضی نواحی، گونه معیار هیچ گویشور بومی نداشته باشد؛ مثلاً در گینه جدید، بیشتر کارهای اداری رسمی با زبان توک پی‌زین^۸ که گاهی به پی‌جین ملانزی^۹ نیز توصیف شده است، صورت می‌گیرد. پی‌جین گونه‌ای از یک زبان (مثل انگلیسی) است که برای اهداف عملی‌تری مانند تجارت، در میان گروههایی از مردم که زبان یکدیگر را نمی‌دانند به وجود آمده است. به این ترتیب، پی‌جین هیچ گویشور بومی ندارد. برخی براین باورند که کلمه «پی‌جین» از تلفظ چینی کلمه انگلیسی business گرفته شده است. امروزه، هنوز تعدادی از پی‌جین‌های انگلیسی کاربرد دارند. از

1. Swahili

2. selection

3. codification

4. elaboration

5. implementation

6. acceptance

7. pidgins and creoles

8. Tok Pisin

9. Melanesian Pidgin

مشخصات آنها نداشتن ساختواژه دستوری پیچیده^۱، و واژگان محدود است. بعلاوه، تکواژهای نقش‌نما، اغلب جای تکواژهای تصریفی را در زمان مبدأ می‌گیرند؛ مثلاً در عبارت انگلیسی *your book*، در پی جین انگلیسی به جای تبدیل *you* به *your*، از صورت *bilang* استفاده می‌شود و ترتیب کلمه‌ها به صورت *buk bilang yu* تغییر می‌کند.

در انواع مختلف پی‌جین، منشأ بسیاری از کلمه‌ها را می‌توان در عبارتهای متعلق به زبانهای دیگر جستجو کرد؛ مثلاً در مقابل *destroy* یا *ruin*، کلمه *bagarimap* وجود دارد (که از عبارت انگلیسی *bugger him up* مشتق شده است)؛ یا برای *lift* کلمه *haisimap* وجود دارد (که از عبارت *hoist him up* گرفته شده است)؛ و یا برای *us* کلمه *yumi* وجود دارد (که از اضافه شدن *you* به *me* ساخته شده است). وامگیریهای مستقیم از زبان مبدأ را نیز می‌توان به طور خلاقانه‌ای در پی‌جین‌ها به کار برد و معانی جدیدی به ساخت؛ مثلاً کلمه *ars* که به معانی «دلیل» یا «منبع» و در عین حال به معنی «ته» به کار می‌رود، از کلمه انگلیسی *arse* گرفته شده است.

نحو زبانهای پی‌جین ممکن است با نحو زبانهایی که کلمه‌ها از آنها وامگیری و تعدیل می‌شوند، کاملاً متفاوت باشد. این نکته را می‌توان در مثال زیر که از توک پی‌زین گرفته شده مشاهده کرد.

<i>Bimeby</i>	<i>hed</i>	<i>bilangyu</i>	<i>i-arrait</i>	<i>gain</i>
(by and by)	(head)	(belong you)	(he-alright)	(again)

"Your head will soon get well again"

ظاهراً هنوز بین شش تا دوازده میلیون نفر از مردم زبانهای پی‌جین را به کار می‌برند و بین ده تا هفده میلیون نفر نیز به زادگان زبانهای پی‌جین، یعنی زبانهای کریول، سخن می‌گویند. اگر یک زبان پی‌جین نقشی فراتر از نقش خود ایفا کند و به صورت زبان اول یک جامعه درآید، آن را کریول می‌نامند؛ مثلاً زبان توک پی‌زین را می‌توان امروزه، به بیانی دقیقتر، یک زبان کریول توصیف کرد. زبانهای کریول، برخلاف

زبانهای پی‌جین، تعداد زیادی گویشور بومی دارند. این زبانها اغلب گسترش پیدا کرده، در بین بردگان نواحی مستعمراتی سابق پا می‌گیرند؛ برای مثال، کریولهای فرانسوی در هائیتی و لوئیزیانا، و کریولهای انگلیسی در جامائیکا و سیرالئون رواج دارند.

ما در بحث درباره گونه‌های زبانی مناطق مختلف، به طور تصنعی، عوامل پیچیده اجتماعی را که در تعیین گونه‌های زبانی دخالت دارند حذف کردیم. در فصل آخر، تأثیر برخی از عوامل گوناگون اجتماعی بر زبان را بررسی خواهیم کرد.

پرسشها

۱. تفاوت بین گویش و لهجه در چیست؟
۲. مرز همگویی چه چیزی را نشان می‌دهد؟
۳. پنج مرحله فرایند برنامه‌ریزی را ذکر کنید.
۴. زبان رسمی کشورهای هند، اسرائیل، تانزانیا و کانادا چیست؟
۵. تفاوت عمده بین پی‌جین و کریول در چیست؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) در مطالعات گونه‌های زبانی، اغلب یک مرز وسیع جغرافیایی به عنوان عاملی در پیدایش گونه‌های مختلف یک زبان مشاهده می‌شود. چون اقیانوس اطلس یک مرز نسبتاً وسیع است، نباید در رودرویی با گونه‌های انگلیسی بریتانیایی و انگلیسی آمریکایی متعجب شویم، بویژه در مورد واژگان آنها. آیا می‌توانید معنی کلمه‌های زیر را در هر یک از دو گونه مشخص کنید؟ آیا واژه‌های دیگری وجود دارند که صرفاً به یکی از دو گونه متعلق باشند و نه به دیگری؟ چرا شما با وجود این مرز جغرافیایی باز هم گمان می‌کنید که این گوناگونی، در واقع اهمیت چندانی ندارد؟

biscuits braces bonnet (of car) boot (of car) bum chips
 dustman first floor flat (n.) lift (n.) lorry mean (adj.)
 paraffin pavement petrol spanner surgery sweet

ب) آمار زیر را کمیسیون سلطنتی کانادا با در نظر گرفتن جمعیت مونترال، در زمینه دوزبانگی و دو فرهنگی، در سال ۱۹۶۱ منتشر کرده است. شما باید با مشاهده این آمار بتوانید درصد هر گروه از دوزبانان و تک زبانان را بر حسب عدد مبنای دست آورید. آیا در هر گروه، دوزبانگی رایجتر است یا تک زبانگی؟ سپس بررسی کنید که گروه «دیگر زبانها» کدامیک از دو زبان رسمی را با بسامد بیشتری فرامی گیرند؟ به نظر شما، چرا این وضع در یک شهر کانادایی به وجود آمده است؟

بریتانیایی	فرانسوی	دیگر زبانها
۳۷۷۶۲۵	۱۳۵۳۴۸۰	۳۷۸۴۰۴
تعداد دوزبانانها براساس اصلالت نژادی		
۱۰۱۷۶۷	۵۵۴۹۲۹	۱۱۹۹۰۷
تعداد افراد تک زبانان در اصلالت نژادی		
۴۶۲۲۶۰	۸۲۶۳۳۳	—
هر یک از زبانهای رسمی		

ج) در اینجا چند مثال از زبان کریول انگلیسی - هاوایی (از بیکرتون^۱، ۱۹۸۳) همراه با ترجمه آنها به انگلیسی معیار آورده شده است. از نظر زبانی، چه تفاوتی بین این دو گونه وجود دارد؟ (شما باید کارتان را با مواردی که در آنها، زمان گذشته و صورتهای جمع به کار رفته است، شروع کنید.)

<i>Us two bin get hard time raising dog</i>	"The two of us had a hard time raising dogs"
<i>John-them stay cockroach the kaukau</i>	John and his friends are stealing the food"
<i>He lazy, 'a'swhy he no like play</i>	"He doesn't want to play because he's lazy"
<i>More better I bin go Honolulu for buy om</i>	"It would have been better if I'd gone to Honolulu to buy it"

<i>The guy gon' lay the vinyl bin</i>	"The man who was going to lay
<i>quote me price</i>	the vinyl had quoted me a price"
<i>Bin get one wahine she get three</i>	"There was a woman who had
<i>daughter</i>	three daughters"
<i>She no can go, she no more</i>	"She can't go because she
<i>money, 'a'swhy</i>	hasn't any money"

د) به عقیده بعضیها (که یک نمونه آن در آغاز این فصل ذکر شد)، بعضی از گویشوران گویشهای محلی به «نارسایی زبانی» مبتلایند. در این دیدگاه، در شکل افراطی آن، چنین بحث شده است که دانسته‌های زبانی برخی از کودکان که به گویش غیرمعیار صحبت می‌کنند و می‌خواهند وارد نظام آموزشی شوند، نارساییهایی دارد. سپس در ادامه این بحث چنین آمده که وظیفه نظام آموزشی این است که کاربرد گویشهای غیرمعیار را تضعیف کرده، نارساییهای زبانی این کودکان را برطرف کند. آیا شما با این نظر موافق هستید یا مخالف؟ این بحث چگونه با کودکانی ارتباط پیدا می‌کند که در هنگام ورود به یک نظام آموزشی انگلیسی زبان، زبان اول آنها اسپانیایی، هندی، اردو یا یک کریول است؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

چند کتاب درسی مقدماتی درباره این موضوع وجود دارد که کارهای (Trudgill 1974) و (Downes 1984) از آن جمله‌اند و کتاب درسی استاندارد در این زمینه کتاب (Chambers & Trudgill 1980) است. برای مطالعه بررسیهای گویشهای محلی و روشهای مستعمل در این بررسیها، به کتاب (Kurath 1972) مراجعه کنید و برای دیدن نمونه‌ای با شرح و تفصیل درمورد نتایج این بررسیها، به کتاب (Kurath et al. 1939 - 43) نگاه کنید. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد داده‌های غرب میانه علیا، کتاب (Allen 1973 - 6) را مطالعه کنید. برای آشنایی کلی با گویشهای امریکایی به کتاب (Williamson & Burke (eds.) 1971) نگاه کنید و در مورد گونه‌های انگلیسی

بریتانیایی، کارهای (1972) Wakelin یا (1979) Hughes & Trudgill را مطالعه کنید. در مورد وضعیت زبانهای اسکاندیناوی، (1972) Haugen زمینه خوبی را فراهم کرده است. در مورد زبانهای چین و کریول، به کارهای (1959) Hall و (1983b) Bickerton نگاه کنید. در ضمن، مقالات تخصصی تری در این زمینه وجود دارند که در کارهای (1971) Hymes (ed.) یا (1977) Valdmen (ed.) دیده می‌شوند.

فصل بیستم

زبان، جامعه و فرهنگ

بیست سال قبل، پروفیسور لیتون برای اولین بار توجه انسانشناسان را به مراسم مذهبی ناسیرما^۱ جلب کرد، با این حال، هنوز هم فرهنگ این مردم تا حد زیادی ناشناخته مانده است. با وجود اینکه روایات نشان می‌دهند که این مردم از جانب مشرق آمده‌اند، در مورد منشأ نژادی آنها شناخت کمی به دست آمده است. براساس اسطوره‌های ناسیرما، این قوم هویت خود را از یک قهرمان ملی به نام نوت گنیه ساو^۲ گرفته است. این قهرمان به دلیل دوکار برجسته و نیرومندان‌اش مشهور بوده: یکی پرتاب سکه‌ای^۳ به آن سوی رودخانه پا-تو-ماک^۴، و دیگری قطع درخت گیلاسی که روح حقیقت در آن قرار داشته است.

هورس ماینر^۵ (۱۹۵۶)

پیش از این گفتیم که نحوه صحبت کردن شما، بر حسب لهجه یا گویش محلی تان،

۱. Nacirema: فرقه‌ای از سرخپوستان آمریکایی (م).

2. Notgnihsaw

۳. wampum: قطعه صدف براق و زیبایی است که سرخپوستان آمریکایی از آن به جای پول استفاده می‌کرده‌اند (م).

4. Pa-To-Mac

5. Horace Miner

ممکن است سر نخ‌ی باشد از مکانی که شما دوران اولیه زندگی‌تان را بیشتر در آنجا گذرانده‌اید؛ ولی به هر حال، بعید نیست گفتار شما شامل مشخصه‌هایی باشد که به گونه محلی ریپی نداشته باشند. چه بسا دو شخصی که در یک ناحیه جغرافیایی و به طور همزمان پرورش یافته‌اند، بنابر شماری از عوامل اجتماعی، به گونه‌های متفاوتی صحبت کنند. به دلیل اهمیت این مسأله، نباید جنبه‌های اجتماعی زبان را نادیده بگیریم؛ زیرا از بسیاری جهات، گفتار صورتی از هویت اجتماعی است و به طور خودآگاه یا ناخودآگاه، عضویت شخص در گروه‌های مختلف اجتماعی یا جوامع گوناگون گفتاری را نشان می‌دهد.

گوشیهای اجتماعی^۱

در مطالعات جدید گونه‌های زبانی، توجه زیادی به ثبت برخی از جزئیات - معمولاً با استفاده از پرسشنامه - مربوط به سوابق گویشوران شده است. در نتیجه شرح این جزئیات بوده است که ما توانسته‌ایم گوشیهای اجتماعی را بررسی کنیم. این گوشیها گونه‌هایی از زبان هستند که گروه‌های مختلف، بر حسب طبقه، تحصیلات، شغل، سن، جنس و پارامترهای دیگر اجتماعی، آنها را به کار می‌برند.

تحصیلات، شغل و طبقه اجتماعی

برای مثال، تشابه سوابق تحصیلی یک گروه از گویشوران امر مهمی به نظر می‌رسد. در بعضی از بررسیهای گویشی دریافته‌اند که در بین کسانی که در سنین پایین نظام آموزشی را رها می‌کنند، تمایل بیشتری به استفاده از صورتهایی است که در گفتار افرادی که وارد دانشگاه می‌شوند کمتر دیده می‌شود. جمله‌هایی از قبیل *Them boys throwed somethin'* بیشتر در گفتار گروه اول رایج است تا گروه دوم. ظاهراً شخصی که زمان زیادی را صرف مطالعات دانشگاهی کرده است، گرایش دارد در گفتار خود آن دسته از مشخصه‌های

زبانی را به کار ببرد که حاکی از کار دراز مدت او بر روی زبان نوشتاری است. آنگاه از اینکه فلان پروفیسور «لفظ قلم صحبت می‌کند»، نشانگر صورت افراطی این تأثیر است. تفاوت‌های مربوط به شغل و طبقه اجتماعی که تأثیراتی بر روی گفتار افراد دارند، با تحصیلات آنها مرتبط هستند. هر شغلی، نوعی «زبان صنفی»^۱ دارد که درک آن برای اشخاصی که با آن شغل سروکار ندارند، مشکل می‌نماید. یک نمونه افراطی از زبان صنفی می‌تواند گفتار پیشخدمتی باشد که سر پیشخوان نهار، صورت سفارش را بدین شرح می‌خواند: *Bucket of mud, draw one, hold the cow* - گونه‌ای بر مبنای این سفارش مشتری: *a chocolate ice cream and a coffee without cream*.

لبو^۲ (۱۹۷۲) در مطالعه مشهوری که انجام داده است، با بررسی تفاوت‌های مربوط به تلفظ فروشندگان سه فروشگاه بزرگ شهر نیویورک، یعنی ساکس (با وضعیت اجتماعی عالی)، مک‌کیز (با وضعیت اجتماعی متوسط) و کیلنز (با وضعیت اجتماعی بد)، عناصر مکان شغل و مقام اجتماعی - اقتصادی را با یکدیگر تلفیق کرده است. در این بررسی، تفاوت‌های قابل سنجشی مشاهده شده است. در انگلیسی بریتانیایی که تفاوت‌های مربوط به طبقات اجتماعی در آن بیشتر از انگلیسی آمریکایی است، کاربرد [n] به جای [ŋ] برای آوای *-ing* - در آخر کلمه‌هایی مانند *going* و *walking*، (در چند گونه محلی) بیشتر در بین گویشوران طبقه کارگر مشاهده می‌شود تا در بین گویشوران طبقه متوسط.

سن و جنس

حتی در بین گروه‌هایی که به یک طبقه اجتماعی تعلق دارند، تفاوت‌های دیگری را می‌توان دید که ظاهراً با عواملی مانند سن و جنس گویشوران مرتبط هستند. بسیاری از گویشوران جوانتر که در یک ناحیه خاص زندگی می‌کنند، اغلب به نتایج بررسی گویشی مناطق خود (که عمدتاً گویشوران بومی مسن‌تر انجام داده‌اند) می‌نگرند و مدعی هستند که ممکن است اجداد آنها آن کلمات را به کار ببرند، ولی آنها چنین کاری نمی‌کنند.

1. jargon

2. Labov

گونه‌های زبانی مربوط به سن در فاصله زمانی بین یک جد و نوه‌اش کاملاً ملموس است؛ مثلاً در حالی که پدر بزرگ هنوز درباره یخدان (icebox) یا رادیو (wireless) صحبت می‌کند، ممکن است با این گفتار نوه نوجوانش سردرگم شود که می‌گوید دوست دارد هرچه را در یخچال (fridge) هست، در حین گوش دادن به پخش صوت (boombox)، با اشتهای تمام بخورد (pig out).

اخیراً تحقیقات بسیاری در مورد گونه‌های مربوط به جنس گویشور صورت گرفته است. یکی از نتایج کلی این تحقیقات این است که گویشوران زن، بیشتر از گویشوران مرد، با پیشینه اجتماعی مشابه، گرایش به استفاده از صورتهای محترمانه‌تر دارند؛ مثلاً صورتهایی مثل *he ain't* و *I done it*، اغلب در گفتار آقایان، و صورتهایی مثل *he isn't* و *I did it* در گفتار خانمها مشاهده می‌شوند. در بعضی از فرهنگها، تفاوت‌های فاحشتری بین گفتار آقایان و خانمها دیده می‌شود. در زبانهای سرخپوستان شمال امریکا، مثل گراس و نتر و کوازاتی، تلفظهای کاملاً متفاوتی در مورد بعضی از کلمات در گفتار آقایان و خانمها به ثبت رسیده است. در واقع، هنگامی که اروپاییان برای اولین بار با واژگانه‌های متفاوت گفتار آقایان و خانمها در بین سرخپوستان کریب^۱ مواجه شدند، گزارش کردند که در آنجا جنسهای مختلف، زبانهای متفاوتی را به کار می‌برند. چیزی را که در آنجا به آن پی‌برده بودند، گونه افراطی گفتاری بود که به جنس گویشور مربوط می‌شد.

سابقه نژادی^۲

تفاوت‌های دیگری به دلیل سوابق نژادی متفاوت ممکن است در داخل یک جامعه روی دهد. گفتار مهاجران جدید و اغلب، گفتار فرزندان آنها مشخصه‌های تفکیک‌کننده بسیار واضحی دارند. در بعضی نواحی که حس تعلق شدیدی به زبان اول در بین افراد گروه وجود دارد، بسیاری از مشخصه‌های این زبان وارد زبان جدید می‌شوند. به بیانی عام‌تر، گفتار

۱. سرخپوستان شمال امریکای جنوبی (م).

سیاه‌پوستان امریکایی که انگلیسی سیاه^۱ نیز نامیده می‌شود، یک گویش اجتماعی گسترده است که اغلب با تفاوت‌های گویش‌های محلی تداخل پیدا می‌کند. وقتی که در جامعه‌ای، یک گروه به نوعی انزوای اجتماعی کشیده می‌شود، مثل جدایی یا تبعیضی که سیاهان امریکا در طول تاریخ لمس کرده‌اند، آنوقت تفاوت‌های گویش اجتماعی مشخصتر می‌شود. مشکل دیگری که از نظر اجتماعی با این مسأله همراه می‌شود این است که گونه گفتاری حاصل ممکن است «گفتاری بد»^۲ تلقی گردد. مثالی که برای این مورد می‌توان آورد فقدان همیشگی فعل ربطی (صورت‌های فعل *to be*) در انگلیسی سیاه است، چنانکه در عبارتهای *You crazy* و *They mine* مشاهده می‌شود. در انگلیسی معیار لازم است که صورت *are* در عبارتهای مذکور به کار برده شود، ولی در بسیاری از دیگر گویش‌های انگلیسی، فعل ربطی در چنین ساختهایی به کار نمی‌رود و تعداد بسیاری از زبانهای دیگر (عربی و روسی) نیز ساختهای مشابهی (فاقد فعل ربطی) دارند؛ بنابراین، انگلیسی سیاه، از این نظر، «بد» تر از روسی یا عربی نیست. انگلیسی سیاه، به عنوان یک گویش، صرفاً دارای مشخصه‌هایی است که با مشخصه‌های انگلیسی معیار متفاوت هستند.

جنبه دیگری از انگلیسی سیاه که گاهی اوقات مربیان آموزشی از آن انتقاد کرده‌اند، کاربرد دو ساخت منفی در یک جمله است؛ مثل جمله‌های *He don't know nothing* یا *I ain't afraid of no ghosts*. معمولاً انتقاد می‌شود که چنین ساختهایی «غیر منطقی» هستند. اگر چنین باشد، آنوقت زبان فرانسه که از صورت منفی دو بخشی استفاده می‌کند، مثل *il NE sait RIEN* (او هیچ چیز نمی‌داند)، و انگلیسی باستان که ساخت منفی دوگانه را به کار می‌برده، مثل *ic NAHT singan NE cuðe* (من بلد نبودم که چطور آواز بخوانم)، نیز باید به همان اندازه «غیر منطقی» محسوب شوند. در واقع، این نوع ساخت نه تنها غیر منطقی نیست، بلکه وسیله مؤثری برای تأکید بر بخش منفی پیام در گویش مذکور است. این نوع ساخت، اساساً یک مشخصه گویشی

است که در یک گویش اجتماعی انگلیسی وجود دارد و گاهی اوقات در سایر گویشها نیز مشاهده می‌شود، ولی در انگلیسی معیار وجود ندارد.

گویش فردی^۱

مسلماً جنبه‌هایی از تمامی این عناصر یا گونه‌هایی از گویشهای محلی و اجتماعی، به نحوی در گفتار هر فرد با یکدیگر تلفیق می‌شوند. اصطلاح گویش فردی برای اطلاق به گویش شخصی هر سخنگو در یک زبان به کار می‌رود. عوامل دیگری مثل کیفیت صدا و شرایط جسمی در تعیین مشخصه‌های گفتار فرد سهیم هستند، ولی بسیاری از عوامل اجتماعی که ما آنها را توصیف کردیم، مشخص‌کننده اصلی گویش فردی هر شخص هستند. از دیدگاه اجتماعی مطالعه زبان، شما از بسیاری جهات، همانی هستید که به زبان می‌آورید.

سبک و سیاق سخن^۲

تمام عوامل اجتماعی را که تا کنون بررسی کرده‌ایم، مربوط به گونه‌هایی می‌شوند که اساس آنها به کاربرنده زبان بوده است. منبع دیگر گوناگونی در گفتار شخص موقعیتی است که زبان در آن به کار می‌رود. سبک گفتار دارای درجاتی است که طیفی از گفتار خیلی رسمی تا گفتار کاملاً غیر رسمی را در بر می‌گیرد؛ مثلاً وقتی که شما در مصاحبه‌ای برای اشتغال به کار شرکت می‌کنید، ممکن است به منشی بگویید: «بیخشید، جناب آقای رئیس در دفترشان تشریف دارند؟ من با ایشان قرار ملاقات دارم». در مقابل، وقتی که با دوستی درباره دوست دیگری صحبت می‌کنید، ممکن است گونه غیر رسمی همین پیام را به کار ببرید؛ مثلاً بگویید: «به، هنوز این مرده که تنبل تو رختخواه؟ می‌خوام برای کاری بینمش».

این نوع گونه‌های زبانی در بعضی از زبانها بیشتر از زبانهای دیگر کاربرد دارند؛ مثلاً در زبان ژاپنی، عبارتهای متفاوتی برای خطاب به شخص مخاطب، براساس میزان

1. idiolect

2. style and register

احترام یا حرمتی که برای او قائل هستند، وجود دارد. هر زبان فرانسه دو ضمیر *vous* و *tu* وجود دارد که معادل با ضمیر *you* در انگلیسی هستند و اولی برای خطاب به دوستان صمیمی و افراد خانواده به کار می‌رود. تمایز مشابهی در مورد ضمیر *you* در زبان آلمانی (ضمایر *du* و *Sie*) و همچنین در زبان اسپانیایی (ضمایر *usted* و *tu*) وجود دارد.

با وجود اینکه دیگر چنین تمایزاتی در مورد ضمایر زبان انگلیسی وجود ندارد، روشهای معینی برای نشان دادن شأن شخص مخاطب در این زبان هست. همه ما اسامی یا «القابی» داریم که افراد مختلف، در زمانهای مختلف، برای جلب توجه ما به خود آنها را به کار می‌برند. برای نشان دادن این جنبه که تناوب سبکی^۱ نامیده می‌شود، خود را براساس رابطه نقشی، در هریک از «نقشهای» اجتماعی که در سمت راست فهرست زیر آمده است مجسم کنید و بعد ببینید که احتمالاً کدام صورت (یا صورتهای) خطاب را که در این فهرست در سمت چپ قید شده، برای نامیدن شخص مذکور به کار می‌برد:

۱. خیاطی که به او تلفن می‌کند تا
بگوید لباس جدیدش را حاضر کرده است
۲. یک دوست خوب قدیمی
آقای ریگان
۳. نوه کوچکش
رونالد
۴. گروهبانی که در ارتش به او مشق
پدر بزرگ
- نظامی می‌داده است
۵. شخصی که در دبستان معلم او بوده است
ریگان
۶. بازرس فروشگاه که تصور می‌کند
زنی کوچولو
- او یک دزد است
۷. شخصی که قبلاً رابط او با هالیوود
آهای، توهستم
- بوده است

تفاوتهای سبکی وارد زبان نوشتاری می‌شوند و یک مثال خوب برای نشان دادن

این تفاوتها، مقایسه طرز نگارش نامه‌های اداری (به عرض می‌رساند که ...) با نامه‌های دوستانه (فقط می‌خواستم بدانی که ...) است. به هر جهت، گرایش عمومی به این است که صورت نوشتاری یک پیام از نظر سبکی، از صورت گفتاری آن رسمی‌تر باشد؛ مثلاً اگر در اتوبوس شخصی را ببینید که چیزی می‌خورد یا می‌آشامد یا به رادیو گوش می‌دهد، می‌توانید به او گوشزد کنید که تا هنگام پیاده شدن از اتوبوس، اجازه این کارها را ندارد؛ در عین حال، می‌توانید توجه او را به اطلاعیه چاپی رسمی‌تری که در اتوبوس نصب شده است جلب کنید که مضمون آن این است:

«طبق مقررات جدید این شهر، انجام دادن کارهای زیر در وسایط نقلیه عمومی، اکیداً ممنوع است: خوردن، آشامیدن و استفاده از هرگونه وسیله الکترونیکی.»

عبارتهایی مثل «اکیداً ممنوع» و «وسیله الکترونیکی» رسمی‌تر از آن هستند که در زبان گفتاری به کار روند.

آن دسته از گوناگونیها را که بر اثر کاربرد زبان در موقعیتهای خاص به وجود می‌آیند، تحت عنوان سیاق سخن بررسی کرده‌اند؛ مثلاً سیاق سخن مذهبی به گونه‌ای است که انتظار نداریم در جای دیگر با آن مواجه شویم؛ مثل سیاق سخن این جمله: «در دشواریها مورد عنایت پروردگار قرار خواهید گرفت»؛ یا در سیاق سخنی دیگر با جمله‌ای مواجه می‌شوید مثل: «خواهان آماده است تا در جایگاه شهود قرار گیرد». قدر مسلم این است که اصطلاحات به کار رفته در این سیاق سخن که از نوع حقوقی است، با اصطلاحات سیاق سخن زبانشناختی که در جمله «پسوندهای تصریفی، بخشی از واژه شناسی این گویش به حساب می‌آیند» دیده می‌شوند، ارتباط چندانی ندارند. به طور کلی، انتخاب نوع سیاق سخن در هنگام صحبت کردن، مستقیماً بر روی سبک گفتار شما اثر می‌گذارد.

دوزبان‌گونی^۱

با بررسی آن دسته از عوامل اجتماعی که قبلاً ذکر شد، می‌توان چنین تصور کرد که گفتن

مطلب مناسب به شخص مناسب و در زمان مناسب، خود یک کار اجتماعی مهم است. از بعضی جهات، واقعاً هم همینطور است. این کار یک مهارت است که به کار بردگان زبان باید آن را به طور کامل و در ورای سایر مهارت‌های زبانی (تلفظ و دستور) فراگیرند. البته در بعضی جوامع، انتخاب صورتهای زبانی مناسب، به دلیل دوزبانگونی آسانتر است. این اصطلاح برای توصیف موقعیتی به کار می‌رود که در آن، دو گونه کاملاً متفاوت از یک زبان در کنار یکدیگر در یک جامعه زبانی وجود دارند و هر کدام دارای سلسله نقشهای اجتماعی متمایزی هستند. معمولاً یکی از آنها گونه «عالی»^۱ است که در موارد رسمی یا مهم به کار می‌رود و دیگری گونه «دانی»^۲ است که برای مکالمه و سایر کاربردهای غیر رسمی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نوعی دوزبانگونی در اکثر کشورهای عرب زبان دیده می‌شود. در این کشورها، گونه عالی یا باستانی را در سخنرانیها، گفتار مذهبی و گفتار رسمی سیاسی به کار می‌برند، در حالی که از گونه دانی به عنوان یک گویش محلی از زبان عربی محاوره‌ای استفاده می‌کنند. در زبان یونانی نیز گونه‌های عالی و دانی («عامیانه») وجود دارند. در بعضی موقعیتها ممکن است گونه عالی یک زبان، کاملاً متمایز باشد. در طول تاریخ طولانی اروپای غربی، موقعیت دوزبانگونی در مورد زبان لاتین به عنوان گونه عالی و در مورد زبانهای محلی، مثل فرانسه و انگلیسی، به عنوان گونه دانی وجود داشته است. در موقعیت امروزی کشور پاراگوئه، نوعی دوزبانگونی وجود دارد که در آن، زبان اسپانیایی گونه عالی، و زبان گوارانی^۳ (یک زبان سرخپوستی) گونه دانی است.

زبان و فرهنگ

گاهی اوقات بسیاری از عواملی که باعث به وجود آمدن گونه‌های زبانی می‌شوند، برحسب تفاوت‌های فرهنگی مورد بحث قرار می‌گیرند. طرح مشخصه‌های زبانی به عنوان جنبه‌هایی از مثلاً «فرهنگ طبقه کارگر» یا «فرهنگ سیاهپوستان»، چندان غیر طبیعی

1. High variety

2. Low variety

3. Guaraní

هم به نظر نمی‌رسد. این دیدگاه، از بسیاری جهات، تحت تأثیر کار انسانشناسانی قرار دارد که گرایش دارند زبان را به عنوان عنصری در میان عناصر دیگر (باورها)، در حیطه تعریف فرهنگ به عنوان «دانشی که به طور اجتماعی کسب می‌شود» به شمار آورند. با مفروض دانستن فرایند انتقال فرهنگی که در فراگیری زبانها دخیل است، مفهوم این نکته روشن می‌شود که وجود گونه‌های زبانی تا حد زیادی به وجود فرهنگهای مختلف بستگی دارد. در مطالعه فرهنگهای جهان روشن شده است که قبایل مختلف، نه تنها زبانهای مختلفی دارند، بلکه دارای دیدگاههای گوناگونی نسبت به جهان هستند که در زبانهای آنها منعکس شده‌اند؛ به عبارت ساده‌تر، سرخپوستان آزتک نه تنها شخصیتی مانند بابائوئل را در فرهنگشان ندارند، بلکه هیچ کلمه‌ای نیز در فرهنگ آنها برای این شخصیت وجود ندارد. بررسی زبان به مفهومی که منعکس کننده فرهنگ باشد، اهمیت ویژه‌ای دارد و این نکته نباید در هنگام مطالعه زبانهای مختلف یا گونه‌های زبانی نادیده گرفته شود. به هر جهت، یک نظریه کاملاً نافذ در مورد ارتباط بین زبان و دیدگاه انسان نسبت به جهان وجود دارد که رابطه‌ای جزمی بین این دو مطرح می‌کند.

جزمیت زبانی^۱

اگر دو زبان، ظاهراً دارای دو شیوه کاملاً متفاوت برای توصیف جهان باشند، آنوقت این امکان وجود دارد که در فراگیری یکی از آن دو زبان، نحوه سازمان یافتن زبان شما تعیین کننده چگونگی ادراکتان از سازمان یافتگی جهان خارج باشد. این بدان معنی است که زبان شما یک سلسله مقولات از قبل آماده شده را در مورد آنچه درک می‌کنید در اختیاران قرار می‌دهد و در نتیجه، شما به این مسیر هدایت می‌شوید که جهان اطراف خود را فقط در قالب آن مقولات دریابید. با بیان این مطلب، شما از یک نظریه زبانی صحبت می‌کنید که جزمیت زبانی نامیده شده است و شکل افراطی آن «زبان را تعیین کننده تفکر» می‌داند. به طور خلاصه، شما فقط در چهارچوب مقولاتی که زبانتان

به شما اجازه می‌دهد، می‌توانید فکر کنید.

مثالی که غالباً برای حمایت از این نظریه نقل می‌شود، تعداد کلمه‌هایی است که اسکیموها برای تک کلمه انگلیسی snow به کار می‌برند. وقتی که گویشور انگلیسی زبان به صحنه‌های برفی نگاه می‌کند، فقط یک چیز سفید منفرد را مشاهده می‌کند که snow نام دارد، ولی وقتی که یک اسکیمو به همان صحنه‌ها نگاه می‌کند، ممکن است تعداد زیادی از چیزهای مختلف را ببیند، و چنانکه ادعا شده، در واقع همینطور هم هست؛ زیرا زبان اسکیمو به او اجازه می‌دهد تا چیزی را طبقه‌بندی کند که آن را متفاوت با گویشور انگلیسی مشاهده می‌کند. بعداً به این مثال باز خواهیم گشت.

فرضیه ساپیر-ورف^۱

نظریه کلی مورد بحث ما، بخشی از فرضیه‌ای است که به فرضیه ساپیر-ورف معروف است. در دهه ۱۹۳۰، ادوارد ساپیر^۲ و بنجامین ورف^۳ بحثهایی را مطرح کردند که براساس آنها، برای مثال، زبان سرخپوستان امریکایی باعث می‌شد که دیدگاه آنها نسبت به جهان با دیدگاه افرادی که به یکی از زبانهای اروپایی تکلم می‌کردند، متفاوت باشد. مثالی را در مورد این استدلال بررسی می‌کنیم. ورف مدعی بود که سرخپوستان هپی^۴ در آریزونا، ادراکشان از جهان با ادراک دیگر قبایل (انگلیسی زبان) متفاوت است؛ زیرا زبان آنها چنین ایجاب می‌کند. در دستور زبان هپی، بین «جاندار» و «بیجان» فرق می‌گذارند و در میان چیزهایی که به عنوان «جاندار» طبقه‌بندی شده‌اند، ابرها و سنگها نیز جای دارند. ورف از این موضوع نتیجه می‌گیرد که به اعتقاد افراد قبیله هپی، ابرها و سنگها جاندار (زنده) هستند و زبان آنها باعث این باور شده است. در حالی که در دستور زبان انگلیسی، ابرها و سنگها جاندار نیستند؛ بنابراین گویشوران انگلیسی زبان دیدی متفاوت با هپی‌ها دارند. بنا به گفته ورف، «ما طبیعت را بر طبق خطوطی که زبان بومی مان کشیده است طبقه‌بندی می‌کنیم».

1. Sapir - Whorf hypothesis

2. Edward Sapir

3. Benjamin Whorf

4. Hopi Indians

بحثهایی در مخالفت با این نظریه مطرح شده است. ما در اینجا یکی از این بحثها را که سامپسون^۱ (۱۹۸۰) مطرح کرده می‌آوریم. قبیله‌ای را تصور کنید که در زبان آن، جنسهای مختلف از نظر دستوری نشاندار هستند، به طوری که کلمه‌های مورد استفاده برای جنس مؤنث نشانهای خاصی دارند. بعد می‌بینید که این «نشانهای مربوط به جنس مؤنث» برای کلمه‌هایی مثل «سنگ» یا «در» هم به کار می‌روند. بدینسان می‌توان نتیجه گرفت که این قبیله باور دارد که سنگها و درها نیز مانند دختران و زنان مؤنثند. شاید این قبیله برای شما ناآشنا نباشد. افراد آن عبارتهایی مثل *la femme* (زن)، *la pierre* (سنگ) و *la porte* (در) را به کار می‌برند. افراد قبیله مذکور در فرانسه زندگی می‌کنند. آیا به نظر شما، فرانسویها نیز سنگها و درها را مانند زنها «مؤنث» می‌دانند؟

مشکلی که برای نتیجه‌گیریهای این دو مثال وجود دارد، آمیخته شدن مقولات زبانی («جاندار»، «مؤنث») با مقولات زیست‌شناختی («زننده»، «ماده») است. مسلماً اکثر مواقع در زبانها بین این مقولات برابری وجود دارد، اما این امر اجباری نیست. بعلاوه، مقولات زبانی شما را مجبور نمی‌کنند که مقولات زیست‌شناختی را نادیده بگیرید؛ مثلاً در عین حال که در زبان هپی مقوله زبانی خاصی برای کلمه «سنگ» وجود دارد، این امر بدان معنی نیست که یک نفر از قبیله هپی در هنگام عبور با ماشین از روی یک سنگ تصور می‌کند که آن را کشته است.

با رجوع دوباره به زبان اسکیموها و کلمه *snow*، می‌بینیم که در زبان انگلیسی تعداد زیادی تک کلمه برای انواع آن وجود ندارد، ولی گویشور انگلیسی زبان می‌تواند با دستکاری کردن زبانش، عبارتهایی مثل *wet snow*، *powdery snow*، *spring snow* و مانند آن را برای انواع مختلف برف بسازد. ممکن است گویشور معمولی زبان انگلیسی، در خصوص «برف»، دیدی کاملاً متفاوت با گویشور معمولی زبان اسکیمو داشته باشد. این انعکاسی از تجربه‌های متفاوت آنها در محیطهای فرهنگی متفاوت است. زبانهایی که آنها یاد گرفته‌اند، بازتاب فرهنگهای مختلف است. این عقیده که زبان تعیین‌کننده

تفکر است، ممکن است تا حد محدودی نسبتاً صحیح باشد، ولی عقیده مذکور نمی تواند توجیه کننده این امر باشد که به کار برندگان یک زبان، مجموعه ثابتی از الگوها را به ارث نمی برند. آنها صرفاً قدرت سازندگی و خلاقیت در یک زبان را برای توصیف ادراکاتشان به ارث می برند.

اگر زبان تعیین کننده تفکر و ادراک می بود، آنوقت مفهوم تغییر زبانی غیر ممکن می شد؛ مثلاً اگر افراد قبیله هپی در زبانشان برای شیئی به نام اتوبوس کلمه ای ندارند، آیا از درک این شیء نیز عاجزند؟ آیا آنها نمی توانند درباره آن فکر کنند؟ کاری که این افراد در مواجهه با یک چیز جدید انجام می دهند، تطبیق دادن زبانشان است برای برآوردن نیاز به نامیدن آن چیز؛ یعنی انسان است که زبان را زیر نفوذ خود دارد، و نه برعکس.

جهانیهای زبانی^۱

زبانشناسان در عین حال که میزان گوناگونی زبانها را مطرح می کنند، میزان خصوصیات مشترک آنها را نیز ذکر می کنند. این خصوصیات مشترک را جهانیهای زبانی نامیده اند و از یک نظر، می توان آنها را مشخصه های قطعی زبان نیز توصیف کرد که شرح آنها در فصل سوم آمده است. به طور اخص، برخی از آنها عبارتند از اینکه: کودکان می توانند هر زبان انسانی را یاد بگیرند، زبانها یک نظام نشانه ای قراردادی را به کار می گیرند و به کار برندگان زبان می توانند از آن برای فرستادن و گرفتن پیامها استفاده کنند. از دیدگاهی دیگر، هر زبان دارای اجزای اسم مانند و فعل مانند است که در داخل مجموعه محدودی از الگوها سازمان یافته اند تا گفته های پیچیده تری را تولید کنند. در حال حاضر، آنچه درباره خصوصیات کلی زبانها دانسته شده، بیشتر به صورت روابطی تثبیت شده و معین است؛ مثلاً اگر در یک زبان آواهای سایشی به کار روند، مسلماً آواهای انسدادی نیز در آن به کار می روند؛ یا مثلاً اگر در زبانی مفعول بعد از فعل قرار گیرد، در آن زبان حروف اضافه نیز به کار می روند. با کشف الگوهای جهانی از این

نوع، ممکن است روزی نه تنها توصیف دستور تمامی زبانها میسر گردد، بلکه توصیف یک دستور واحد برای زبان بشری امکانپذیر شود.

پرسشها

۱. ساختهای زیر را که دو مثال از یک گویش انگلیسی هستند، چگونه توصیف می کنید؟

a) *We ain't got none.* b) *He going now.*

۲. اصطلاح «گویش فردی» چه مفهومی دارد؟

۳. دو زبانگونگی چیست؟

۴. شکل افراطی «جزمیت زبانی» چیست؟

۵. جهانیهای زبانی کدامها هستند؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) در زیر، نمودار برخی از یافته های لبو (۱۹۷۲) درباره کاربرد [n] (*walkin'*) در برابر کاربرد [ŋ] (*walking*) در سبکهای گفتاری مختلف گروههای اجتماعی گوناگون آورده شده است. شما این یافته ها را چگونه تفسیر می کنید؟ مثلاً کدام گروه بیشتر [n] را به کار می برد و در چه سبکی؟ کدام گروه از آن کمتر استفاده می کند و در چه وقت؟ فرض کنید که می خواستید وقوع این مشخصه را در مورد جمعیت شهر خودتان بررسی کنید، این کار را چگونه انجام می دادید؟



ب) در اینجا، درصد کاربرد برخی از عبارتها توسط راهنمایان بومی زن و مرد در

یک بررسی گویشی که در غرب میانه علیا (ایالات متحده امریکا) صورت گرفته، آورده شده است. این بررسی در حدود سال ۱۹۵۰ انجام گرفته است (پروفسور هارولد بی. آلن^۱، در نشست سالانه انجمن گویشهای امریکایی^۲ در سال ۱۹۸۴، نتایج آن را به شرح ذیل گزارش کرده است). آیا می‌توانید درباره نحوه کاربرد صورتهای مختلف زیر توسط مردان و زنان، تعمیمهایی کلی به دست دهید؟ چرا این نوع گوناگونیا وجود دارند؟

	(%) مؤنث	(%) مذکر
<i>vomit</i>	۴۰	۳۸
<i>puke</i>	۱۱	۲۲
<i>bastard</i>	۲۰	۵۷
<i>illegitimate child</i>	۶۳	۲۹
<i>grew</i>	۹۵	۷۴
<i>growed</i>	۵	۲۶
<i>he isn't</i>	۴۸	۳۵
<i>he ain't</i>	۲۷	۴۴
<i>those apples</i>	۷۶	۵۹
<i>them apples</i>	۲۴	۴۱
[dɛf] ("deaf")	۸۶	۶۰
[dif] ("deaf")	۱۳	۴۰

ج) هر کدام از مثالهای زیر دارای چه نوع «سیاق سخنی» هستند؟ آیا می‌توانید مثالهای روشنی از زبانی که در سایر سیاق سخنها به کار برده می‌شود بیاورید؟

1. "a review of the weekly consolidated condition report of the large commercial banks and their subsidiaries"
2. "Services will be held at Olinger's mortuary with burial at Mt. Lindo cemetery"
3. "the Hurricanes are no slouches on offense with their pro-style passing attack"

1. Harold B. Allen

2. American Dialect Society

4. "cloudy with a chance of light snow or freezing drizzle"

5. "fine quality classic apparel, and accessories, all from our regular stock"

د) ظاهراً در زبان انگلیسی، صورتهای خطاب براساس تعدادی از پارامترها که قبلاً مورد بررسی قرار گرفتند، تغییر می‌کنند. روی نمودار زیر چند بار کار کنید؛ بدین ترتیب که هر بار ترکیبات مختلفی را انتخاب کنید تا به شیوه‌های مختلف مورد خطاب قرار دادن اشخاص برسید. آیا صورتهای دیگری برای خطاب وجود دارند که مشخصه‌های مجموعه زیر آنها را شامل نشده باشد؟

جنس	سن	نام	موقعیت	مقام
مذکر	مسن‌تر	آشنا	رسمی	بالا‌تر
مؤنث	جوان‌تر	ناشناس	غیررسمی	پایین‌تر

منابعی برای مطالعه بیشتر

معمولاً کتابهای درسی مقدماتی در زمینه زبان دارای بخشی در مورد عوامل اجتماعی دخیل در گوناگونی زبان هستند که «جامعه شناسی زبان»^۱ نامیده می‌شود. کارهای Trudgill (1974) و Downes (1984) کتابهای درسی عمومی هستند و کار Hudson (1980) یک کتاب درسی استاندارد است. بررسیهای تخصصی‌تر را می‌توان در کارهای Labov (1972)، Pride & Holmes (eds.) (1972) یا Scherer & Giles (eds.) (1979) دید. در مورد موضوعهای خاص‌تر در مورد «انگلیسی سیاه معاصر» به کار Baugh (1983) مراجعه کنید، در مورد «سبک و سیاق سخن» کار Gregory & Carroll (1978) را مطالعه کنید، در مورد «دوزبان‌گونی» به کارهای Ferguson (1959) و Fishman (1971) رجوع کنید، در مورد «ورف» کتاب Carroll (ed.) (1956) را ببینید و در مورد «جهانیها» کار Greenberg (1966) را مورد مطالعه قرار دهید.

ضمیمه

پاسخ به پرسشها

فصل اول

۱. نظریه «نام آوایی».
۲. احتمال دارد صداهایی که انسانها در حین انجام دادن تلاشهای جسمی از خود بروز می‌داده‌اند (غرولند)، منشأ آواهای گفتاری باشند («یو - هیو - هو»).
۳. مدعی است که الگوهای حرکتی (متعلق به زبان و لبها) در تولید گفتار، با حرکت اشاره‌ای (دستها) یکسان بوده‌اند؛ بنابراین، احتمال دارد حرکت دادن زبان از حرکت دادن دستها ناشی شده باشد.
۴. دندانهای انسان عمودی هستند و حتی در طول آنها ناهمواری وجود دارد و لبهای انسان به دلیل پیچیدگی ماهیچه‌های درهم تنیده، بسیار انعطاف‌پذیر هستند.
۵. «نقش تبادلی» که عمدتاً نقش اجتماعی زبان است و «نقش القایی» که عمدتاً نقشی است که در انتقال دانش و اطلاعات دخیل است.

فصل دوم

۱. الفبای سیریلی.

۲. ژاپنی.

۳. تعداد بسیار زیادی از نشانه‌های جداگانه در این نظام وجود دارند و در نتیجه، مشکل یادگیری تمامی این نشانه‌ها و همچنین مشکل به خاطر سپردن آنها از جمله مشکلات این نظام نوشتاری است.

۴. در خط رمزی فرایندی وجود دارد که به وسیله آن، نشانه به کار رفته برای یک چیز را در مورد صورت ملفوظ واژه گفتاری مستعمل برای همان چیز به کار می‌برند.

۵. الف (هجایی؛ ب) تصویر نگار؛ ج) الفبایی؛ د) واژه نگار.

فصل سوم

۱. انتقال فرهنگی.

۲. صورتهای زبانی را با عنوان صورتهای قرار دادی توصیف می‌کنند؛ زیرا عموماً هیچ رابطه طبیعی بین صورت و معنای آن وجود ندارد.

۳. جابجایی.

۴. خیر؛ چون بسیاری از نظامهای ارتباطی حیوانات از مجرای گویایی - شنوایی صرفاً برای علامت دادن استفاده می‌کنند و نه برای هیچ هدف دیگری.

۵. دوگانگی.

فصل چهارم

۱. این مسأله قابل بحث است - ویکی گونه‌هایی از سه واژه انگلیسی را تولید کرد، ولی این امر روشن نیست که آیا او واقعاً آواهای گفتاری انسانها را تولید کرده بود. مشکل اینجاست که هیچ موجود دیگری از نظر جسمی دارای جهاز صوتی کاملی مانند انسان نیست که بتواند آواهای گفتاری را تولید کند.

۲. بله؛ برای مثال، او نشانه جدیدی، یعنی *water bird* را برای اشاره به قو تولید کرد.

۳. قراردادی بودن.

۴. تریس بعد از بررسی فیلمهای ضبط شده نتیجه گرفت که شمپانزه‌ها «حقه» می‌زنند

تا به عنوان پاداش غذا بگیرند.

۵. آنها آزمایشی را ترتیب دادند که در آن هیچ انسانی او را راهنمایی نمی کرد و با این حال، او نشانه های صحیح را تولید کرد.

فصل پنجم

۱. الف) واگذار	ب) بیواک	
۲. a) لبی دندان	c) دولبی	e) دندان
b) لثوی	d) لثوی کامی	f) نرمکامی
۳. a) بیواک	c) واگذار	e) واگذار
b) واگذار	d) بیواک	f) بیواک
e) [wɒk]	c) [fɛl]	4. a) [bi]
f) [say]	d) [dɒp]	b) [tɛp]
i) joy	e) eighth	5. a) face
j) chef	f) back	b) sheep
	g) bought	c) the
	h) how	d) who

فصل ششم

۱. واجشناسی به مطالعه نظامها یا الگوهای آواها در یک سطح انتزاعی می پردازد، درحالی که آواشناسی با خصوصیات فیزیکی و ملموس آواها سروکار دارد.

۲. اگر ما در یک کلمه آوایی را جانشین آوای دیگری کنیم و با تغییر معنایی مواجه شویم، آن دو صدا باید واج باشند.

3. pat - fat; pat - pit; heat - heel; tape - tale; bun - ban; fat - far; bell - bet; meal - heel.

۴. جانشین کردن واجها، معنی و آوا را تغییر می دهد، ولی جانشین کردن واجگونه ها فقط آوا را تغییر می دهد.

۵. a) حذف [d] و همگونی [ŋ] به صورت [m] قبل از آوای دولبی [p]؛
b) حذف [t].

فصل هفتم

۱. a) ترجمه قرضی؛ چون اجزای آن مستقیماً ترجمه شده‌اند. b) و c) وامگیری هستند.
۲. ابداع.
۳. dis- ، re- ، un- پیشوند هستند و -ful ، -less ، -ness و -able - پسوند هستند.
۴. a) تبدیل؛ b) سرواژه؛ c) ادغام؛ d) الحاق میانوند.
۵. a) کوتاه کردن صورت telephone به صورت phone و سپس ترکیب آن با car.
b) ترکیب foot و ball و سپس اشتقاق همراه با اضافه کردن پسوند -er .
c) ترکیب blue و print و سپس فرایند تبدیل آن را به فعل مبدل می‌کند.
d) ادغام sky و hijack و سپس اشتقاق همراه با افزودن -ing .

فصل هشتم

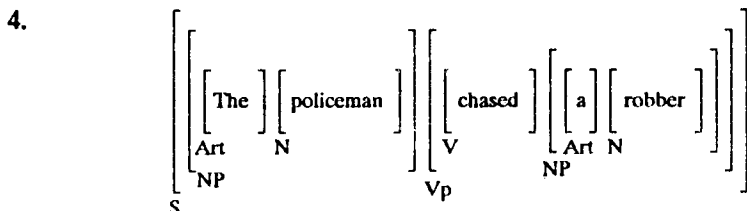
۱. الف) -ly ، -less ، -er ، un- ، -ed ، -en ، -er ، pre- ، -s ، mis-
ب) atypical .
2. The, on, a, and, them , of.
3. a) -'s, -s; b) -ing; c) -est; d) -ed.
4. -s , -en , Ø, -es, -a.
5. bibili; kəʃi; sal; abalongo; táwa; tiap; kumain.

فصل نهم

۱. the (حرف تعریف)؛ boy (اسم)؛ rubbed (فعل)؛ the (حرف تعریف)؛ magic (صفت)؛ lamp (اسم)؛ and (حرف ربط)؛ suddenly (قید)؛ a (حرف تعریف)؛ genie (اسم)؛ appeared (فعل)؛ beside (حرف اضافه)؛ him (ضمیر).
۲. a) نباید جمله را با حرف اضافه تمام کنید.

(b) نباید در مصدر شکاف ایجاد کنید.

۳. روش توصیفی. این روش، به عنوان یک اصل کلی، دارای روندی است که ساختهای قانونمند بالفعل موجود در یک زبان خاص را تحلیل و توصیف می‌کند.



5. a) The small boy hit the black dog.

b) The dog saw the big man.

فصل دهم

1. a) "a teacher of American history" or "an American who teaches history"

b) "planes which are flying" or "when a person flies in a plane"

c) "parents of the bride, plus the groom" or "the parents of both the bride and the groom"

2. a) The police arrested Lara.

c) My bicycle was stolen.

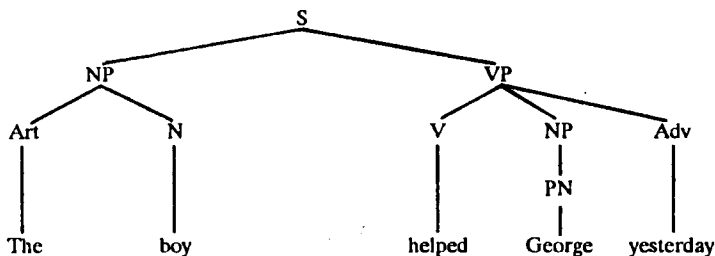
b) She took off her coat.

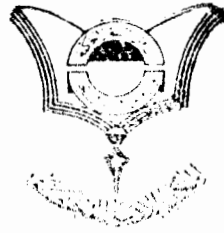
d) I told him to turn the volume down.

۳. همه آنها.

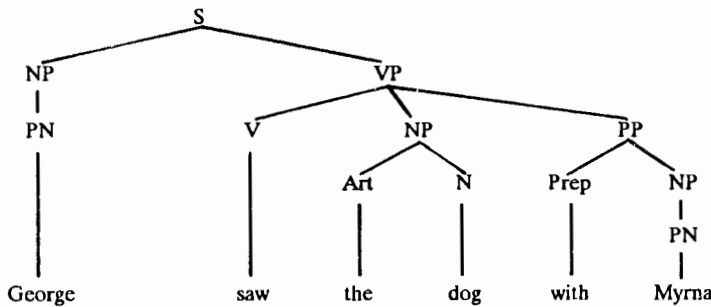
۴. قواعد سازه‌ای جمله‌ها را با ترتیب ثابت تولید می‌کنند؛ بنابراین، وجود قواعد گشتاری برای حرکت دادن یا تغییر سازه‌ها ضروری است.

5. a)





b)



فصل یازدهم

(e) تضاد معنایی

(c) هم آوایی

(a) تضاد معنایی

(f) شمول معنایی

(d) شمول معنایی

(b) هم معنایی

2. I, now, you, that, here.

3. a) He bought the beer.

b) You have a watch.

۴. (a) فعل drink به فاعلی با مشخصه + جاندار احتیاج دارد، ولی television دارای مشخصه - جاندار است.

(b) فعل write به فاعلی با مشخصه + انسان احتیاج دارد، در حالی که اسم dog دارای مشخصه - انسان است.

۵. معنای متداعی.

فصل دوازدهم

۱. پیوستگیها و ارتباطهایی که بین جمله‌های یک متن وجود دارد.

۲. صاحب اتومبیل از تعمیرکار می‌خواهد برایش کاری انجام دهد. تعمیرکار علت این را که نمی‌تواند تقاضای او را برآورده کند شرح می‌دهد.

۳. این امر مسلم را توصیف می‌کند که افراد در مکالمه، هرچندگاه یک‌بار، نوبت می‌گیرند.

۴. کمیت، کیفیت، رابطه و شیوه.

۵. کیفیت - چون گوینده بر صداقت گفته خود تأکید می‌کند.

فصل سیزدهم

۱. منظور آن نوع زبان گفتاری است که به طور الکترونیکی تولید شده باشد.
۲. زیرا در صحبت کردن باید چیزی برای گفتن (یک فرایند ذهنی) وجود داشته باشد، در حالی که تولید گفتار، صرفاً عمل گفتن (یک فرایند فیزیکی) است.
۳. منظور مدل‌سازی از هوش انسان توسط ماشین‌هاست، یا دانش به ساختن ماشین‌هایی که کارهایی را که به هوش انسان نیازمند هستند انجام می‌دهند.
۴. عمدتاً تحلیل نحوی.
۵. زیرا از نظر محاسباتی غیرممکن است که بتوان تمام دانش جهانی را به ماشین داد، اما ماشین می‌تواند در جهان کوچک و محدودی کاملاً دانش‌پذیر باشد.

فصل چهاردهم

۱. ناحیه بروکا، ناحیه ورنیکه و ناحیه حرکتی تکمیلی.
۲. زبان پریشی، معیوب شدن عملکرد زبانی است که از آسیب رسیدن به ناحیه خاصی از مغز ناشی می‌شود و در نهایت، به ایجاد اشکالاتی در درک و تولید زبان منتهی می‌گردد.
۳. در آزمایش استماع دوگانه، شخص با گوشیهایی که در گوشش قرار گرفته می‌نشیند و به طور همزمان از هرگوشی آوای متفاوتی را می‌شنود.
۴. در مورد اکثر افراد، نیمکره چپ به آواهای زبانی و نیمکره راست به آواهای دیگر اختصاص دارد.
۵. جنی زبان را در دوران بحرانی یاد نگرفت و وقتی که شروع به استفاده از زبان کرد، از ویژگی نیمکره راست برخوردار بود.

فصل پانزدهم

۱. گفتار مربی دارای سؤالهای متواتر، آهنگ پرآب و تاب، جمله‌هایی با ساخت ساده،

- به میزان زیادی تکرار و واژگان ساده است.
۲. در حدود دو سالگی، کودک معمولاً دارای واژگانی بیش از پنجاه کلمه است و به مرحله «دو-کلمه‌ای» رسیده است.
۳. ترتیب آنها به این صورت خواهد بود: -ing؛ -s؛ (جمع) -s؛ -ed.
۴. انتظار می‌رود که کودک مستتر جمله (a) را تولید کند؛ زیرا عنصر منفی کننده، مثل جمله (b)، در آغاز جمله قرار نگرفته است.
۵. گسترش افراطی معنا.

فصل شانزدهم

۱. زبان دوم، اکثراً در دوران نوجوانی یا بزرگسالی فرا گرفته می‌شود، آن هم در دوره‌های زمانی کوتاه در مدرسه، و در حالی که فراگیرندگان مشغله‌های دیگر نیز دارند و در ضمن، زبان اول نیز برای اهداف ارتباطی در اختیار آنها قرار دارد.
۲. این پدیده دلالت می‌کند بر توانایی بزرگسالان در تسلط یافتن بر جنبه‌های نوشتاری زبان دوم، در حالی که آنها آن زبان را با لهجه خارجی صحبت می‌کنند.
۳. یازده تا شانزده سالگی.
۴. شخصی که خود آگاه [خجالتی] است، احتمالاً تمایلی به تلاش برای تولید آواهای بیگانه در زبان دیگر ندارد و احتمالاً نمی‌خواهد تلفظ او مانند تلفظ گویشوران زبان دیگر باشد.
۵. روش ارتباطی.

فصل هفدهم

۱. انگلیسی، اسپانیایی، ایتالیایی و زبان اشاره‌ای امریکایی.
۲. هدف، گماشتن فراگیرندگان ناشنوا به تولید گفتار انگلیسی و لبخوانی است تا آنها بتوانند خود را عضوی از جامعه شنوا حس کنند.
۳. انگلیسی نشانه‌ای، در اصل زبان انگلیسی است با نوعی کوتاه نویسی^۱ که برای

واژگان از نشانه‌ها استفاده می‌کند، ولی زبان اشاره‌ای امریکایی زبان مجزایی است که سازمان ساختاری آن با انگلیسی متفاوت است.

۴. شکل، جهت، مکان و حرکت.

5. (i) Did it happen last night?

(ii) The boy isn't / wasn't walking with pleasure / enjoyment.

فصل هجدهم

۱. رومانیایی و فرانسه؛ چک و روسی؛ دانمارکی و آلمانی؛ گالی و ولش.
۲. دو کلمه هم‌ریشه کلماتی هستند از زبانهای متفاوت که از نظر صورت و معنی، به یکدیگر شباهت دارند.
۳. صورتهای نخستین عبارتند از: *capra - capo - cosa*.
۴. انگلیسی باستان (از ۶۰۰ تا ۱۱۰۰)؛ انگلیسی میانه (از ۱۱۰۰ تا ۱۵۰۰)؛ انگلیسی معاصر (از ۱۵۰۰ تا به امروز).
۵. *deer* و *calf* متعلق به انگلیسی باستان، و *veal* و *venison* متعلق به فرانسه باستان هستند.

فصل نوزدهم

۱. اصطلاح «لهجه» فقط برای توصیف تلفظ به کار می‌رود، در حالی که اصطلاح «گویش» دربرگیرنده دستور، واژگان و تلفظ است.
۲. مرز همگویی نشاندهنده محدودیت ناحیه‌ای است که در آن، یک مشخصه زبانی خاص به کار می‌رود.
۳. انتخاب، مدون سازی، گسترش، تکمیل سازی و پذیرش.
۴. هندی، عبری، سواحلی، انگلیسی / فرانسه.
۵. یک زبان کریول دارای گویشوران بومی است، در حالی که در مورد پی‌جین اینطور نیست.

فصل یستم

۱. (a) دارای ساخت منفی دوگانه است. (b) فعل ربطی ندارد.
۲. به مفهوم گویش شخصی یک فرد گویشور است.
۳. دو زبانگونگی موقعیتی را توصیف می‌کند که در آن، دو گونه متمایز از یک زبان (یکی گونه عالی و دیگری گونه دانی) به کار می‌روند و هر کدام دارای نقش اجتماعی مجزایی است.
۴. شکل افراطی آن به طور خلاصه این است که زبان شما شیوه تفکر تان را تعیین می‌کند.
۵. جهانهای زبانی عبارتند از خصوصياتی که در تمامی زبانها مشترک هستند.

منابع و مأخذ

- Abercrombie, D. (1967) *Elements of General Phonetics* Edinburgh University Press
- Adams, V. (1973) *An Introduction to Modern English Word - Formation* Longman
- Aickin, J. (1693) *The English Grammar* (facsimile edition, 1967) Scolar Press
- Aitchison, J. (1976) *The Articulate Mammal* Hutchinson
- Akmajian, A., Demers, R. A. & Harnish, R. M. (1984) *Linguistics; An Introduction to Language and Communication* (2nd edition) M. I. T. Press
- Akmajian, A. & Heny, F. (1975) *An Introduction to the Principles of Transformational Syntax* M. I. T. Press
- Allen, H. B. (1973-6) *The Linguistic Atlas of the Upper Midwest* (3 volumes) University of Minnesota Press
- Allen, J. P. B. & van Buren, P. (1971) *Chomsky: Selected Readings* Oxford University Press
- Allport, D. A. & Funnell, E. (1981) Components of the mental lexicon. In

The Psychological Mechanisms of Language The Royal Society and the British Academy

Anderson, A. H., Yule, G., Brown, G. & Shillcock, R. (1984) *Teaching Talk: Strategies for Production and Assessment* Cambridge University Press

Anderson, R. C., Reynolds, R. E., Schallert, D. L. & Goetz, E. T. (1977) Frameworks for comprehending stories. *American Educational Research Journal* 14: 367 - 81

Anttila, R. (1972) *An Introduction to Historical and Comparative Linguistics* Macmillan

Arlotto, A. (1972) *Introduction to Historical Linguistics* Houghton Mifflin

Aronoff, M. (1976) *Word Formation in Generative Grammar* M. I. T. Press

Austin, J. L. (1962) *How to do Things with Words* Clarendon Press

Baker, C. & Cokely, D. (1980) *American Sign Language* T. J. Publishers

Bauer, L. (1983) *English Word - Formation* Cambridge University Press

Baugh, A. C. & Cable, T. (1978) *A History of the English Language* (3rd edition) Prentice - Hall

Baugh, J. (1983) *Black street Speech* University of Texas Press

Baxter, R. (1673) *A Christian Directory* Publisher unknown

Bayles, K. (1984) Language and the brain. Chapter 12 in Akmajian, Demers & Harnish

Bell, A. G. (1883) *Memoir upon the Formation of a Deaf Variety of the Human Race* (reprinted 1969) Alexander Graham Bell Association

Bellugi, U. (1970) Learning the language. *Psychology Today* 4: 32 - 5

Bever, T. G. & Rosenbaum, P. S. (1971) Some lexical structures and their empirical validity. In D. D. Steinberg & L. A. Jakobovits (eds.) *Semantics*

Cambridge University Press

Bickerton, D. (1983a) *The Roots of Language* Karoma

(1983b) Creole Languages. *Scientific American* 249: 116 - 23

Bloomfield, L. (1933) *Language* Holt, Rinehart & Winston.

Bloomfield, M. (1895) On assimilation and adaptation in congeneric classes of words. *American Journal of Philology* 16: 409 - 34

Boas, F. (1911) *Handbook of American Indian Languages* Smithsonian Institution

Bobrow, D. G., Kaplan, R. M., Kay, M., Norman, D. A., Thompson, H. & Winograd, T. (1977) GUS, a frame - driven dialog system. *Artificial Intelligence* 8: 155 - 73

Boden, M. A. (1977) *Artificial Intelligence and Natural Man* Basic Books

Bolinger, D. (1975) *Aspect of Language* Harcourt, Brace, Jovanovich

Bolton, W. F. (1982) *A Living Language* Random House

Borden, G. J. & Harris, K. S. (1980) *Speech Science Primer* Williams & Wilkins

Braine, M. D. S. (1971) The acquisition of language in infant and child. In C E. Reed (ed.) *The Learning of Language* Appleton - Century - Crofts

Brookshire, R. H. (1978) *An Introduction to Aphasia* BRK

Brown, E. K. & Miller, J. E. (1980) *Syntax: A Linguistic Introduction to Sentence Structure* Hutchinson

Brown, G. (1977) *Listening to Spoken English* Longman

Brown, G. & Yule, G. (1983a) *Discourse Analysis* Cambridge University Press

(1983b) *Teaching the Spoken Language* Cambridge University Press

- Brown, R. (1973) *A First Language: The Early Stages* Harvard University Press
- Brown, R. & McNeill, D. (1966) The 'tip of the tongue' phenomenon
Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior 5: 325 - 37
- Buchanan, C. D. (1963) *A Programmed Introduction to Linguistics: Phonetics and Phonemics* Heath
- Budge, W. (1913) *The Book of the Dead* (2 volumes) The Medici Society
- Bynon, T. (1977) *Historical Linguistics* Cambridge University Press
- Callary, R. E. (1981) Phonology. In V. P. Clark, P. A. Eschholz & A. F. Rosa (eds.) *Language: Introductory Readings* (3rd edition) St Martin's Press
- Campbell, J. (1982) *Grammatical Man* Simon & Schuster
- Campbell, R. & Wales, R. (1970) The study of language acquisition. In Lyons (ed.)
- Caramazza, A. & Berndt, R. S. (1982) A psycholinguistic assessment of adult aphasia. In S. Rosenberg (ed.) *Handbook of Applied Psycholinguistics* Lawrence Erlbaum
- Carroll, J. B. (ed.) (1956) *Language, Thought and Reality; Selected Writings of Benjamin Lee Whorf* M. I. T. Press
- Cazden, C. (1972) *Child Language and Education* Holt
- Celce - Murcia, M. & Larsen - Freeman, D. (1983) *The Grammar Book* Newbury House
- Chambers, J. K. & Trudgill, P. (1980) *Dialectology* Cambridge University Press
- Chomsky, N. (1957) *Syntactic Structures* Mouton
- (1965) *Aspects of the Theory of Syntax* M. I. T. Press
- (1972) *Language and Mind* Harcourt, Brace, Jovanovich

- (1983) An interview (by John Gliedman) *Omni* 6: 112 - 18
- Chomsky, N. & Halle, M. (1968) *The Sound Pattern of English* Harper & Row
- Clark, E. V. (1983) The young word - maker. In Wanner & Gleitman (eds.)
- Clark, E. V. & Clark, H. H. (1979) When nouns surface as verbs. *Language* 55: 767 - 811
- Clark, H. H. & Clark, E. V. (1977) *Psychology and Language* Harcourt, Brace, Jovanovich
- Corder, S. P. (1973) *Introducing Applied Linguistics* Penguin Books
- (1981) *Error Analysis and Interlanguage* Oxford University Press
- Coulthard, M. (1977) *An Introduction to Discourse Analysis* Longman
- Culicover, P. W. (1976) *Syntax* Academic Press
- Curtiss, S. (1977) *Genie. A Psycholinguistic Study of a Modern - day Wild Child* Academic Press
- de Beaugrande, R. & Dressler, W. U. (1981) *Introduction to Text Linguistics* Longman
- Denes, P. & Pinson, E. N. (1973) *The Speech Chain* Anchor Books
- Descartes, R. (1637) *Discourse on Method* (trans. F. E. Sutcliffe) Penguin Books
- de Villiers, P. & de Villiers, J. (1978) *Language Acquisition* Harvard University Press
- Diamond, A. S. (1965) *The History and the Origin of Language* Citadel Press
- Diringer, D. (1968) *The Alphabet* (2 volumes) (3rd edition) Hutchinson
- Downes, W. (1984) *Language and Society* Fontana Paperbacks
- Elliot, A. J. (1981) *Child Language* Cambridge University Press

- Elyot, Sir T. (1531) *The Boke named the Governour* (facsimile edition, 1970)
 Scholar Press
- Evans, W. E. & Bastain, J. (1969) Marine mammal communication: social and ecological factors. In H. T. Anderson (ed.) *The Biology of Marine Mammals*
 Academic Press
- Ezard, J. (1975) Article in the *Guardian* newspaper, August 12, 1975, quoted in Trudgill (1983: 199)
- Fant, L. (1977) *Sign Language* Joyce Media
- Fay, D. & Cutler, A. (1977) Malapropisms and the structure of the mental lexicon. *Linguistic Inquiry* 8: 505 - 20
- Ferguson, C. A. (1959) Diglossia. *Word* 15: 325 - 40
- Finnegan, E. (1980) *Attitudes toward English Usage* Teachers College Press
- Finnie, W. B. (1972) *The Stages of English* Houghton Mifflin
- Fishman, J. A. (1971) *Sociolinguistics: A Brief Introduction* Newbury House
- Flanagan, J. L. (1972) The synthesis of speech. *Scientific American* 226: 48-58
- Freud, S. (1910) *Psychopathology of Everyday Life* (trans. A. A. Brill, 1958)
 New American Library
- Friedman, L. A. (ed.) (1977) *On the Other Hand* Academic Press
- Fromkin, V. (1973) Slips of the tongue. *Scientific American* 229: 110 - 17 (ed.) (1973) *Speech Errors as Linguistic Evidence* Mouton
- Fromkin, V. & Rodman, R. (1983) *An Introduction to Language* (3rd edition) Holt, Rinehart & Winston
- Fry, D. B. (1979) *The Physics of Speech* Cambridge University Press
- Gardner, B. T. (1981) Project Nim: who taught whom? *Contemporary*

Psychology 26: 425 - 6

Gardner, R. A. & Gardner, B. T. (1969) Teaching sign language to a chimpanzee. *Science* 165: 664 - 72

(1978) Comparative psychology and language acquisition. *Annals of the New York Academy of Sciences* 309: 37 - 76

Gelb, I. J. (1963) *A Study of Writing* University of Chicago Press

Geschwind, N. (1972) Language and the brain. *Scientific American* 226: 76-83

(1979) Specializations of the human brain. *Scientific American* 241: 180 - 99

Gleason, H. A. (1955) *Workbook in Descriptive Linguistics* Holt, Rinehart & Winston

(1961) *An Introduction to Descriptive Linguistics* Holt, Rinehart & Winston

Gordon, J. D. (1972) *The English Language: An Historical Introduction* Crowell

Greenberg, J. H. (1966) *Language Universals* Mouton

Gregory, M. & Carroll, S. (1978) *Language and Situation: Language Varieties and their Social Contexts* Routledge & Kegan Paul

Grice, H. P. (1975) Logic and conversation. In P. Cole & J. Morgan (eds.) *Syntax and Semantics 3: Speech Acts* Academic Press

Guiora, A. Z., Beit - Hallahmi, B., Brannon, R. C. L., Dull, C. Y. & Scovel, T. (1972) The effects of experimentally induced change in ego states on pronunciation ability in a second language: an exploratory study. *Comprehensive Psychiatry* 13: 5 - 23

Gumperz, J. J. (1982) *Discourse Strategies* Cambridge University Press

- Hall, R. A. (1959) Pidgin languages. *Scientific American* 200: 124 - 34
- Halliday, M. A. K. & Hasan, R. (1976) *Cohesion in English* Longman
- Hatch, E. M. (ed.) (1978) *Second Language Acquisition* Newbury House
- Haugen, E. (1972) *The Ecology of Language* Stanford University Press
- Hayes, C. (1951) *The Ape in our House* Harper
- Hendrix, G. G. & Sacerdoti, E. D. (1981) Natural - language processing. *Byte* 6: 304 - 52
- Hinnebusch, T. J. (1979) Swahili. In T. Shopen (ed.) *Languages and their Status* Winthrop
- Hockett, C. F. (1954) Two models of grammatical description. *Word* 10: 210-31
- (1958) *A Course in Modern Linguistics* Macmillan
- (1960) The origin of speech. *Scientific American* 203: 89 - 96
- (1963) The problem of universals in language. In J. H. Greenberg (ed.) *Universals of Language* M. I. T. Press
- Howatt, A. P. R. (1984) *A History of English Language Teaching* Oxford University Press
- Huddleston, R. (1976) *An Introduction to English Transformational Syntax* Longman
- (1984) *Introduction to the Grammar of English* Cambridge University Press
- Hudson, R. A. (1980) *Sociolinguistics* Cambridge University Press
- Hughes, A. & Trudgill, P (1979) *English Accents and Dialects* Edward Arnold
- Hughes, J. P. (1962) *The Science of Language* Random House
- Hurford, J. R. & Heasley, B. (1983) *Semantics: A Coursebook* Cambridge University Press

- Hyman, L. M. (1975) *Phonology: Theory and Analysis* Holt, Rinehart & Winston
- Hymes, D. (1964) Toward ethnographies of communicative events. In P. P. Giglioli (ed.) *Language and Social Context* (1972) Penguin Books
- (ed.) (1971) *Pidginisation and Creolisation of Languages* Cambridge University Press
- Jensen, H. (1970) *Sign, Symbol and Script* Allen & Unwin
- Jespersen, O. (1921) *Language; Its Nature, Development and Origin* Macmillan
- (1924) *The Philosophy of Grammar* Allen & Unwin
- Johnson, S. (1747) *The Plan of a Dictionary of the English Language* (facsimile edition, 1970) Scholar Press
- Kellogg, W. N. & Kellogg, L. A. (1933) *The Ape and the Child* McGraw - Hill
- Kempson, R. (1977) *Semantic Theory* Cambridge University Press
- Kimura, D. (1973) The asymmetry of the human brain. *Scientific American* 228: 70 - 8
- Klima, E. S. & Bellugi, U. (1966) Syntactic regularities in the speech of children. In J. Lyons & R. J. Wales (eds.) *Psycholinguistic Papers* Edinburgh University Press
- (1979) *The Signs of Language* Harvard University Press
- Krashen, S. D. & Terrell, T. D. (1983) *The Natural Approach* Pergamon Press
- Kurath, H. (1972) *Studies in Area Linguistics* Indiana University Press
- Kurath, H., Hanley, M., Bloch, B. & Lowman, G. S. (1939 - 43) *Linguistic Atlas of New England* (3 volumes) Brown University Press

- Labov, W. (1972) *Sociolinguistic Patterns* University of Pennsylvania Press
- Ladd, D. R. (1982) Review article *Language* 58: 890 - 6
- Ladefoged, P. (1982) *A course in Phonetics* (2nd edition) Harcourt, Brace, Jovanovich
- Lane, H. (1980) A chronology of the oppression of Sign Language in France and the United States. In Lane & Grosjean (eds.)
- Lane, H. & Grosjean, F. (eds.) (1980) *Recent Perspectives on American Sign Language* Lawrence Erlbaum
- Langacker, R. W. (1973) *Language and its Structure* (2nd edition) Harcourt, Brace, Jovanovich
- Leech, G. N. (1974) *Semantics* Penguin Books
- Lehmann, W. P. (1973) *Historical Linguistics: An Introduction* (2nd edition) Holt, Rinehart & Winston
- (1983) *Language: An Introduction* Random House
- Lehrer, A. (1969) Semantic cuisine. *Journal of Linguistics* 5: 39 - 55
- Lenneberg, E. H. (1967) *Biological Foundations of Language* Wiley
- Levinson, S. (1983) *Pragmatics* Cambridge University Press
- Liddell, S. K. (1980) *American Sign Language Syntax* Mouton
- Lieberman, P. (1975) *On the Origins of Language* Macmillan
- Linden, E. (1976) *Apes, Men and Language* Penguin Books
- Lyons, J. (1968) *Introduction to Theoretical Linguistics* Cambridge University Press
- (ed.) (1970) *New Horizons in Linguistics* Penguin Books
- (1977) *Semantics* (2 volumes) Cambridge University Press
- (1978) *Noam Chomsky* (revised edition) Penguin Books/ Viking Press

- MacKay, D. G. (1970) Spoonerisms: the structure of errors in the serial order of speech. *Neuropsychologia* 8: 323 - 50
- Mackey, W. F. (1965) *Language Teaching Analysis* Longman
- Madsen, W. J. (1982) *Intermediate Conversational Sign Language* Gallaudet Press
- Marchand, H. (1969) *The Categories and Types of Present - Day English Word - Formation* (2nd edition) Beck
- Martinet, A. (1964) *Elements of General Linguistics* University of Chicago Press
- Matthews, P. H. (1974) *Morphology* Cambridge University Press
(1981) *Syntax* Cambridge University Press
- McArthur, T. (1983) *A Foundation Course for Language Teachers* Cambridge University Press
- McCorduck, P. (1979) *Machines Who Think* Freeman
- McLaughlin, B. (1978) *Second - Language Acquisition in Childhood* Lawrence Erlbaum
- McMillan, J. B. (1980) Infixing and interposing in English. *American Speech* 55: 163 - 83
- McNeill, D. (1966) Developmental psycholinguistics. In Smith & Miller (eds.)
- Merrifield, W. R., Naish, C. M., Rensch, C. R. & Story, G. (1962) *Laboratory Manual for Morphology and Syntax* Summer Institute of Linguistics
- Miner, H. (1956) Body ritual among the Nacirema. *American Anthropologist* 58: 503 -7
- Minsky, M. L. (1968) *Semantic Information Processing* M. I. T. Press
- Moore, T. & Carling, C. (1982) *Language Understanding* St Martin's Press

- Moskowitz, B. A. (1978) The acquisition of language. *Scientific American* 239: 92 - 108
- Myers, L. M. & Hoffman, R. L. (1979) *The Roots of Modern English* Little, Brown
- Neisser, A. (1983) *The Other Side of Silence* Alfred Knopf
- O'Connor, J. D. (1973) *Phonetics* Penguin Books
- Oller, J. W. & Richards, J. C. (eds.) (1973) *Focus on the Learner* Newbury House
- Paget, R. (1930) *Human Speech* Harcourt, Brace
- Palmer, F. R. (1971) *Grammar* Penguin Books
- (1981) *Semantics* Cambridge University Press
- Paulston, C. B. & Bruder, M. N. (1976) *Teaching English as a Second Language* Little, Brown
- Pedersen, H. (1972) *The Discovery of Language* Indiana University Press
- Penfield, W. & Roberts, L. (1959) *Speech and Brain Mechanisms* Princeton University Press
- Peters, A. M. (1983) *The Units of Language Acquisition* Cambridge University Press
- Pfungst, O. (1911) *Clever Hans, the Horse of Mr. Von Osten* Holt
- Prator, C. H. & Robinett, B. W. (1985) *Manual of American English Pronunciation* (4th edition) Holt, Rinehart & Winston
- Premack, A. J. & Premack, D. (1972) Teaching Language to an ape. *Scientific American* 227: 92 - 9
- Pride, J. B. & Holmes, J. (eds.) (1972) *Sociolinguistics* Penguin Books
- Quirk, R. & Greenbaum, S. (1973) *A Concise Grammar of Contemporary*

English Harcourt, Brace, Jovanovich

Quirk, R., Greenbaum, S., Leech, G. & Svartvik, J. (1972) *A Grammar of Contemporary English* Longman

Richards, J. C. (ed.) (1974) *Error Analysis* Longman

(1978) *Understanding Second and Foreign Language Learning* Newbury House

Rivers, W. (1964) *The Psychologist and the Foreign - Language Teacher* University of Chicago Press

Roach, P. (1983) *English Phonetics and Phonology: A Practical Course* Cambridge University Press

Robertson, S. & Cassidy, F. G. (1954) *The Development of Modern English* Prentice - Hall

Robins, R. H. (1964) *General Linguistics* Longman

Ross, J. R. (1967) *Constraints on Variables in Syntax* Indiana University Linguistics Club

Ruhlen, M. (1976) *A Guide to the Languages of the World* Stanford University Language Universal Project

Rumbaugh, D. M. (1977) *Acquisition of Linguistic Skills by a Chimpanzee* Academic Press

Salus, P. H. (ed.) (1969) *On Language: Plato to von Humboldt* Holt, Rinehart & Winston

Sampson, G. (1980) *Schools of Linguistics* Hutchinson/ Stanford University Press

Sanford, A. J. & Garrod, S. C. (1981) *Understanding Written Language* Wiley

Scarcella, R. C. & Krashen, S. D. (eds.) (1980) *Research in Second Language*

Acquisition Newbury House

Schank, R. C. (1982) *Dynamic Memory* Cambridge University Press

Schank, R. C. & Colby, K. M. (eds.) (1973) *Computer Modles of Thought and Language* Freeman

Scherer, K. R. & Giles, H. (eds.) (1979) *Social Markers in Speech* Cambridge University Press

Schmandt - Besserat, D. (1978) The earliest precursor of writing. *Scientific American* 238: 50 - 9

Sebeok, T. A. & Sebeok, J. U. (eds.) (1980) *Speaking of Apes: A Critical Anthology of Two - Way Communication with Man* Plenum Press

Sheridan, T. (1781) *A Rhetorical Grammar of the English Language* (facsimile edition, 1969) Scolar Press

Sinclair, J. McH. & Coulthard, R. M. (1975) *Towards an Analysis of Discourse* Oxford University Press

Smith, F. & Miller, G. A. (eds.) (1966) *The Genesis of Language* M. I. T. Press

Stein, G. (1973) *English Word - Formation over Two Centuries: A Bibliography* Tübinger Beiträge zur Linguistik

Stevick, E. W. (1982) *Teaching and Learning Languages* Cambridge University Press

Stockwell, R. P., Schachter, P. & Partee, B. H. (1973) *The Major Syntactic Structures of English* Holt, Rinehart & Winston

Stokoe, W. C. (1960) *Sign Language Structure* Studies in Linguistics: Occasional Papers 8, University of Buffalo Press

Stokoe, W. C., Casterline, D. & Croneberg, C. (1965) *A Dictionary of*

- American Sign Language on Linguistic Principles* Gallaudet College Press
- Stubbs, M. (1983) *Discourse Analysis* Basil Blackwell
- Swisher, M. V. (1984) Signed input of hearing mothers to deaf children. *Language Learning* 34: 69 - 85
- Tannen, D. (1984) *Conversational Style* Ablex
- Tarone, E. & Yule, G. (1985) Communication strategies in East - West interactions. In L. E. Smith (ed.) *Discourse across Cultures* Pergamon Press
- Terrace, H. S. (1979) *Nim: A Chimpanzee Who Learned Sign Language* Alfred Knopf
- Thieme, P. (1958) The Indo - European Language. *Scientific American* 199: 63-74
- Trudgill, P. (1974) *Sociolinguistics: An Introduction* Penguin Books (1983) *On Dialect* New York University Press
- Ullman, B. L. (1969) *Ancient Writing and its Influence* M. I. T. Press
- Valdman, A. (ed.) (1977) *Pidgin and Creole Linguistics* Indiana University Press
- von Frisch, K. (1962) Dialects in the language of the bees. *Scientific American* 207: 79 - 87
- (1967) *The Dance Language and Orientation of Bees* Belknap Press
- Wakelin, M. F. (1972) *English Dialects: An Introduction* Athlone Press
- Wanner, E. & Gleitman, L. R. (eds.) (1983) *Language Acquisition: The State of the Art* Cambridge University Press
- Weir, R. H. (1966) Questions on the learning of phonology. In Smith &

Miller (eds.)

Weisenberg, T. & McBride, K. E. (1964) *Aphasia* Hafner

Weizenbaum, J. (1976) *Computer Power and Human Reason* Freeman

Widdowson, H. G. (1978) *Teaching Language as Communication* Oxford University Press

(1983) *Learning Purpose and Language Use* Oxford University Press

Williams, J. M. (1975) *Origins of the English Language: A Social and Linguistic History* The Free Press

Williamson, J. V. & Burke, V. M. (eds.) (1971) *A Various Language: Perspectives on American Dialects* Holt, Rinehart & Winston

Winograd, T. (1972) *Understanding Natural language* Academic Press

(1984) Computer software for working with language. *Scientific American* 251: 130 - 45

Winston, P. H. (1977) *Artificial Intelligence* Addison - Wesley

Woodward, J. (1980) Some sociolinguistic aspects of French and American Sign Languages. In Lane & Grosjean (eds.)

واژه‌نامه

فارسی - انگلیسی

coherence	ارتباط مطالب	linguistic etiquette	آداب زبانی
communicative	ارتباطی	phone	آوا
deductive reasoning	استدلال قیاسی	phonetics	آواشناسی
dichotic listening	استماع دوگانه		آواشناسی آزمایشگاهی
inference	استنباط	acoustic phonetics	
Old Norse	اسکاندیناوی باستان		آواشناسی تولیدی
derivation	اشتقاق	articulatory phonetics	
co-operative principle	اصل همیاری		آواشناسی شنیداری
informative	اطلاعاتی	auditory phonetics	
linguistic atlas	اطلس زبانی	coinage	ابداع
epenthesis	الحاق آوای میانجی	structural ambiguity	ابهام ساختاری
prothesis	الحاق پیش آوا		اجزای کلام، انواع کلمه
International Phonetic Alphabet (IPA)	الفبای آوانگار بین‌المللی	parts of speech	
phonetic alphabet	الفبای آوایی	clipping	اختصار
		blending	ادغام

agrammatic	بدون دستور	Cyrillic alphabet	الفبای سیریلی
language planning	برنامه‌ریزی زبان	transactional	التقایی
unmarked	بی‌نشان	fingerspelling	املائی انگشتی
voiceless	بی‌واک	abstract	انتزاعی
	پارامترهای تولیدی	cultural transmission	انتقال فرهنگی
articulatory parameters			انجمن بین‌المللی آواشناسی
schemata	پرهیپها	International Phonetic Association	
backformation	پس‌سازی	(IPA)	
suffix	پسوند	specialization	انحصاری بودن
dynamic	پویا	cohesion	انسجام
pidgin	پی‌جین، زبان آمیخته	stop	انسدادی
presupposition	پیش‌فرض	glottal stop	انسدادی چاکنایی
prefix	پیشوند	affricate	انفجاری سایشی
vocal cords	تارهای صوتی	Old English	انگلیسی باستان
	تبادل مکالمه‌ای	Standard English	انگلیسی معیار
conversational interaction		Middle English	انگلیسی میانه
interactional	تبادلی	static	ایستا
conversion	تبدیل	productivity	باروری
parsing	تجزیه	resonator	بازخوان
double articulation	تجزیه دوگانه		بازسازی تطبیقی
	تجزیه و تحلیل کلام	comparative reconstruction	
discourse analysis		context	بافت
structural analysis	تحلیل ساختاری	linguistic context	بافت زبانی
	تحلیل ساخت سازه‌ای	physical context	بافت فیزیکی
constitutional structure analysis		ill - formed	بد ساخت

تحلیل سازه‌های بلا فصل	تکواژ اشتقاقی
immediate constituent analysis	derivational morpheme
تحلیل سنتی	تکواژ تصریفی
تخصیص معنایی	inflectional morpheme
narrowing of meaning	تکواژ تهی
تداخل	allomorph
تداوم گویشی	bound morpheme
ترجمه قرضی	functional morpheme
ترکیب	lexical morpheme
ترکیب گفتاری	style - shifting
تضاد معنایی	تناوب سبکی
تطبیق	توصیف ساختاری
تعمیم افراطی	structural description
تعمیم معنایی	displacement
	جابجایی جزء فعلی
broadening of meaning	particle movement
تغییرات آوایی	place of articulation
تغییرات بیرونی	particle
تغییرات درونی	linguistic determinism
تغییرات نحوی	linguistic geography
تغییرات واژگانی	minimal pair
تغییر ساختاری	tag question
تکرار	gender
تکرار شونده‌گی	grammatical gender
تکواژ	natural gender
تکواژ آزاد	language universals
	جهانیهای زبانی

grammar	دستور	orientation	جهت
mental grammar	دستور ذهنی	non - directionality	جهتمند نبودن
generative grammar	دستور زایشی	glottis	چاکنای
traditional grammar	دستور سنتی	glottal	چاکنایی
dental	دندانی	polysemy	چند معنایی
reciprocity	دو جانبه بودن	elision	حذف
critical period	دوره بحرانی	movement	حرکت
diglossia	دو زبانگونگی	oral - gesture	حرکتی - بیانی
bilingualism	دو زبانگی	pharynx	حلق
bilingual	دو زبانه	pharyngeal	حلقی
duality	دوگانگی	larynx	حنجره
bidialectal	دو گویشی	alphabetic writing	خط الفبایی
bilabial	دو لبی	pictogram	خط تصویر نگار
graffiti	دیوار نوشته ها	Rebus writing	خط رمزی
lexical relations	روابط واژگانی	ideogram	خط معنی نگار
liquid	روان	cuneiform script	خط میخی
surface structure	روساخت	logogram	خط واژه نگار
	روش ارتباطی	syllabic writing	خط هجایی
communicative approach		hieroglyphic script	خط هیروگلیف
	روش تجویزی	well - formed	خوش ساخت
prescriptive approach		nasal	خیشومی
descriptive approach	روش توصیفی	background knowledge	دانش قبلی
	روش دستوری ترجمه ای	diachronic	در زمانی
grammar translation method			دستگاه درک کننده
oralism	روش گفتاری	understander system	

deep structure	ژرف ساخت	روش گوشه‌ی - زبانی
ethnic background	سابقه نژادی	audiolingual method
creative construction	ساخت زایا	direct method
syntactic structure	ساخت نحوی	روش مستقیم
constituent	سازه	روگرفت (ترجمه قرضی)
fricative	سایشی	calque
style	سبک	speech events
stem	ستاکی	رویدادهای گفتاری
acronym	سرواژه	release
register	سیاق سخن	رهش
family tree	شجره خویشاوندی	sign language
person	شخص	زبان اشاره‌ای
conditioned	شرطی شده	زبان اشاره‌ای آمریکایی
shape	شکل	American Sign Language (A S L)
number	شمار	زبان اشاره‌ای بریتانیایی
icon	شمایل	British Sign Language (B S L)
hyponymy	شمول معنایی	زبان اشاره‌ای فرانسوی
phrase	عبارت	French Sign Language
noun phrase	عبارت اسمی	inter language
	عبارت حرف اضافه‌ای	زبان بینابین
prepositional phrase		aphasia
verb phrase	عبارت فعلی	زبان پریشی
deictic expressions	عبارتهای اشاره‌ای	Broca's aphasia
عبارت یا جمله تک کلمه‌ای		زبان پریشی بروکا
holophrase		motor aphasia
		زبان پریشی حرکتی
		sensory aphasia
		زبان پریشی حسی
		زبان پریشی ورنیکه
		Wernicke's aphasia
		jargon
		زبان صنفی
		standard language
		زبان معیار
		tense
		زمان
		rapid fade
		زوال سریع
		underlying
		زیر ساختی

direct speech act	کنش گفتاری مستقیم	glide	غلت
abbreviation	کوتاه نوشته	acquisition	فراگیری
overextension	گسترش افراطی معنا	acquisition process	فرایند فراگیری
discreteness	گسستگی	copula	فعل ربطی
telegraphic speech	گفتار تلگرافی		قراردادی بودن (دلبخواهی)
caretaker speech	گفتار مربی	arbitrariness	
dialect	گویش		قشر گفتاری پسین
social dialect	گویش اجتماعی	posterior speech cortex	
idiolect	گویش فردی		قشر گفتاری پیشین
regional dialect	گویش محلی	anterior speech cortex	
labio - dental	لب و دندانی		قشر گفتاری فوقانی
alveolar	لثوی	superior speech cortex	
alveo - palatal	لثوی کامی	metathesis	قلب
accent	لهجه	phrase structure rules	قواعد سازه‌ای
innate	مادرزاد، ذاتی	transformational rules	قواعد گشتاری
	مجرای گویایی - شنوایی	lexical rules	قواعد واژگانی
vocal - auditory channel		pragmatics	کاربردشناسی
minimal set	مجموعه کمینه	palatal	کامی
modeling	مدل سازی	creole	کریول، زبان مادری آمیخته
fixed reference	مرجع ثابت	antonyms	کلمات متضاد
dialect boundary	مرز گویشی	cognates	کلمات هم‌ریشه
isogloss	مرز هم‌گویی	co - hyponyms	کلمات هم‌شمول
	مزیت گوش راست	speech act	کنش گفتاری
right ear advantage			کنش گفتاری غیر مستقیم
feature	مشخصه	indirect speech act	

نظریه نام آوای گروهی	yo - heave - ho theory	مشخصه‌های معنایی	semantic features
نظریه نام آوایی	bow - wow theory	مطابقه	concord
نقطه اختتام	completion point	معنا شناسی	semantics
نقطه گذاری	punctuation	معنای ادراکی	conceptual meaning
نمودار درختی	tree diagram	معنای ضمنی	implicature
نیمه واکه	semi - vowel	معنای متداعی	associative meaning
واج	phoneme	مقولات دستور سنتی	
واج شناسی	phonology	traditional categories	
واج گونه	allophone	مکان	location
واژک	morph	ملاز، زیان کوچک	uvula
واژه سازی	word - formation	ملازی	uvular
واژه شناسی	morphology	ملموس	concrete
واژه قرضی	loan - word	میان دندانی	interdental
واکدار	voiced	میانوند	infix
واکه	vowel	ناحیه بروکا	Broca's area
واکه مرکب	diphthong	ناحیه حرکتی تکمیلی	
وامگیری	borrowing	supplementary motor area	
وجه	voice	ناحیه ورنیکه	Wernicke's area
وجه مجهول	passive voice	نام آوایی	onomatopoeic
وجه معلوم	active voice	نای	windpipe , trachea
وند	affix	نحو	syntax
وندهای تصریفی	inflectional affixes	نحوه تولید	manner of articulation
هم آوایی	homophony	نرمکام	velum
همبافت	co - text	نرمکامی	velar
		نشانداز	marked

هندواروپایی مادر (نخستین)	consonant	همخوان
Proto - Indo - European	synchronic	همزمانی
intelligence		همسازی فیزیولوژیکی
artificial intelligence	physiological adaptation	
learning	assimilation	همگونی
یکسو، یکسویه شده، جانبی شده	synonymy	هم معنایی
lateralized	homonymy	همنامی

انگلیسی - فارسی

alveolar	لثوی	abbreviation	کوته نوشته
alveo - palatal	لثوی - کامی	abstract	انتزاعی
American Sign Language (A S L)	زبان اشاره ای امریکایی	accent	لهجه
anterior speech cortex		acoustic phonetics	آواشناسی آزمایشگاهی
	قشر گفتاری پیشین	acquisition	فراگیری
antonyms	کلمه های متضاد	acquisition process	فرایند فراگیری
antonymy	تضاد معنایی	acronym	سرواژه
aphasia	زبان پریشی	active voice	وجه معلوم
arbitrariness		affix	وند
	قراردادی بودن (دلبخواهی)	affricate	انفجاری سایشی
articulatory parameters		agrammatic	بدون دستور
	پارامترهای تولیدی	agreement	تطبیق
articulatory phonetics		allomorph	تکواژ گونه
	آواشناسی تولیدی	allophone	واج گونه
artificial intelligence	هوش مصنوعی	alphabetic writing	خط الفبایی

coherence	ارتباط مطالب	assimilation	همگونی
cohesion	انسجام	associative meaning	معنای متداعی
co - hyponyms	کلمات همشمول	audiolingual method	
coinage	ابداع		روش گوش‌ی - زبانی
communicative	ارتباطی	auditory phonetics	
communicative approach			آواشناسی شنیداری
	روش ارتباطی	backformation	پس‌سازی
comparative reconstruction		background knowledge	دانش قبلی
	بازسازی تطبیقی	bidialectal	دوگویی
completion point	نقطه اختتام	bilabial	دو لبی
compounding	ترکیب	bilingual	دو زبانه
conceptual meaning	معنای ادراکی	bilingualism	دو زبانیگی
concord	مطابقه	blending	ادغام
concrete	ملموس	borrowing	وام‌گیری
conditioned	شرطی شده	bound morpheme	تکواژ مقید
consonant	همخوان	bow - wow theory	نظریه نام‌آوایی
constituent	سازه	British Sign Language (B S L)	
constituent structure analysis			زبان اشاره‌ای بریتانیایی
	تحلیل ساخت سازه‌ای	broadening of meaning	تعمیم معنایی
context	بافت	Broca's aphasia	زبان پریشی بروکا
conversational interaction		Broca's area	ناحیه بروکا
	تبادل مکالمه‌ای	calque	روگرفت (ترجمه قرضی)
conversion	تبدیل	caretaker speech	گفتار مربی
co - operative principle	اصل همیاری	clipping	اختصار
copula	فعل ربطی	cognates	کلمات هم‌ریشه

discreteness	گسستگی	co - text	همبافت
displacement	جابجایی	creative construction	ساخت زایا
double articulation	تجزیه دوگانه	creole	کریول، زبان مادری آمیخته
duality	دوگانگی	critical period	دوره بحرانی
dynamic	پویا	cultural transmission	انتقال فرهنگی
elision	حذف	cuneiform script	خط میخی
epenthesis	الحاق آوای میانجی	Cyrillic alphabet	الفبای سیریلی
ethnic background	سابقه نژادی	deductive reasoning	استدلال قیاسی
external changes	تغییرات بیرونی	deep structure	ژرفساخت
family tree	شجره خویشاوندی	deictic expressions	عبارت‌های اشاره‌ای
feature	مشخصه	dental	دندانی
fingerspelling	املای انگشتی	derivation	اشتقاق
fixed reference	مرجع ثابت	derivational morpheme	تکواژ اشتقاقی
free morpheme	تکواژ آزاد		
French Sign Language	زبان اشاره‌ای فرانسوی	descriptive approach	روش توصیفی
fricative	سایشی	diachronic	درزمانی
functional morpheme	تکواژ نقش نما	dialect	گویش
gender	جنس	dialect boundary	مرز گویشی
generative grammar	دستور زایشی	dialect continuum	تداوم گویشی
glide	غلت	dichotic listening	استماع دوگانه
glottal	چاکنایی	diglossia	دو زبانگونگی
glottal stop	انسدادی چاکنایی	diphthong	واکه مرکب
glottis	چاکنای	direct method	روش مستقیم
graffiti	دیوار نوشته‌ها	direct speech act	کنش گفتاری مستقیم
		discourse analysis	تجزیه و تحلیل کلام

innate	ذاتی، مادرزاد	grammar	دستور
intelligence	هوش	grammar translation method	
interactional	تبادلی	روش دستوری ترجمه‌ای	
interdental	میان دندانی	grammatical gender	جنس دستوری
interference	تداخل	hieroglyphic script	خط هیروگلیف
interlanguage	زبان بینابین	holophrase	
internal changes	تغییرات درونی	عبارت یا جمله تک کلمه‌ای	
International Phonetic Alphabet		homonymy	همنامی
(IPA) الفبای آوانگار بین‌المللی		homophony	هم آوایی
International Phonetic Association		hyponymy	شمول معنایی
(IPA) انجمن بین‌المللی آواشناسی		icon	شمایل
isogloss	مرز همگویی	ideogram	خط معنی نگار
jargon	زبان صنفی	idiolect	گویش فردی
labiodental	لب و دندانی	ill - formed	بد ساخت
language planning	برنامه‌ریزی زبان	immediate constituent analysis	
Language universals	جهانیهای زبانی	تحلیل سازه‌های بلا فصل	
larynx	حنجره	implicature	معنای ضمنی
lateralized		indirect speech act	
یکسویه، یکسویه شده، جانبی شده		کنش گفتاری غیر مستقیم	
learning	یادگیری	inference	استنباط
lexical changes	تغییرات واژگانی	infix	میانوند
lexical morpheme	تکواژ واژگانی	inflectional affixes	وندهای تصریفی
lexical relations	روابط واژگانی	inflectional morpheme	
lexical rules	قواعد واژگانی	تکواژ تصریفی	
linguistic atlas	اطلس زبانی	informative	اطلاعاتی

natural gender	جنس طبیعی	linguistic context	بافت زبانی
non - directionality	جهتمند نبودن	linguistic determinism	جزمیت زبانی
noun phrase	عبارت اسمی	linguistic etiquette	آداب زبانی
number	شمار	linguistic geography	جغرافیای زبانی
Old English	انگلیسی باستان	liquid	روان
Old Norse	اسکاندیناوی باستان	loan translation	ترجمه قرضی
onomatopoeic	نام آوایی	loan - word	واژه قرضی
oral - gesture	حرکتی - بیانی	location	مکان
oralism	روش گفتاری	logogram	خط واژه‌نگار
orientation	جهت	manner of articulation	نحوه تولید
overextension	گسترش افراطی معنا	marked	نشاندار
overgeneralization	تعمیم افراطی	mental grammar	دستور ذهنی
palatal	کامی	metathesis	قلب
parsing	تجزیه	Middle English	انگلیسی میانه
particle	جزء فعلی	minimal pair	جفت کمینه
particle movement	جابجایی جزء فعلی	minimal set	مجموعه کمینه
parts of speech	اجزای کلام، انواع کلمه	modeling	مدل سازی
passive voice	وجه مجهول	morph	واژک
person	شخص	morpheme	تکواژ
pharyngeal	حلقی	morphology	واژه شناسی
pharynx	حلق	motor aphasia	زبان پریشی حرکتی
phone	آوا	movement	حرکت
phoneme	واج	narrowing of meaning	تخصیص معنایی
		nasal	خیشومی

rapid fade	زوال سریع	phonetic alphabet	الفبای آوایی
Rebus writing	خط رمزی	phonetics	آواشناسی
reciprocity	دو جانبه بودن	phonology	واجشناسی
recursiveness	تکرار شونده گی	phrase	عبارت
reduplication	تکرار	phrase structure rules	قواعد سازه ای
regional dialect	گوش محلی	physical context	بافت فیزیکی
register	سیاق سخن	physiological adaptation	همسازی فیزیولوژیکی
release	رهش	pictogram	خط تصویر نگار
resonator	بازخوان	pidgin	پی جین، زبان آمیخته
right ear advantage	مزیت گوش راست	place of articulation	جایگاه تولید
schemata	پرهیها	polysemy	چند معنایی
semantic features	مشخصه های معنایی	posterior speech cortex	قشر گفتاری پسین
semantics	معناشناسی	pragmatics	کاربردشناسی
semi - vowel	نیمه واکه	prefix	پیشوند
sensory aphasia	زبان پریشی حسی	prepositional phrase	عبارت حرف اضافه ای
shape	شکل	prescriptive approach	روش تجویزی
sign language	زبان اشاره ای	presupposition	پیش فرض
social dialect	گوش اجتماعی	productivity	باروری
sound changes	تغییرات آوایی	prothesis	الحاق پیش آوا
specialization	انحصاری بودن	Proto - Indo - European	هندواروپایی مادر (نخستین)
speech act	کنش گفتاری	punctuation	نقطه گذاری
speech events	رویدادهای گفتاری		
speech synthesis	ترکیب گفتار		
Standard English	انگلیسی معیار		

tense	زمان	standard language	زبان معیار
trachea	نای	static	ایستا
traditional analysis	تحلیل سنتی	stem	ستاک
traditional categories	مقولات دستوری	stop	انسدادی
traditional grammar	دستور سنتی	structural ambiguity	ابهام ساختاری
transactional	القایی	structural analysis	تحلیل ساختاری
transformational rules	قواعد گشتاری	structural change	تغییر ساختاری
tree diagram	نمودار درختی	structural description	توصیف ساختاری
underlying	زیر ساختی	style	سبک
understander system	دستگاه درک کننده	style - shifting	تناوب سبکی
unmarked	بی نشان	suffix	پسوند
uvula	ملاز، زبان کوچک	superior speech cortex	قشر گفتاری فوقانی
uvular	ملازی	supplementary motor area	ناحیه حرکتی تکمیلی
velar	نرمکامی	surface structure	روساخت
velum	نرمکام	syllabic writing	خط هجایی
verb phrase	عبارت فعلی	synchronic	همزمانی
vocal auditory channel	مجرای گویایی - شنوایی	synonymy	هم معنایی
vocal cords	تارهای صوتی	syntactic changes	تغییرات نحوی
voice	وجه	syntactic structure	ساخت نحوی
voiced	واکدار	syntax	نحو
voiceless	بیواک	tag question	جمله سؤالی ضمیمه
vowel	واکه	telegraphic speech	گفتار تلگرافی

word formation واژه سازی

well - formed خوش ساخت

yo - heave - ho theory

Wernicke's aphasia

نظریه نام آوای گروهی

زبان پریشی ورنیکه

zero morph

تکواژ تهی

Wernicke's area

ناحیه ورنیکه

windpipe

نای